۱۹۴ ک

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید ۱۳۸۰

۲۹۵۲

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

اسم کتاب سفینة الانشاء

مؤلف میرزا محمد علی خروج نایینی

موضوع تألیف

شمارهٔ ~~۲۵۴۹~~ ۱۱۱۱ ۲۴۵۷

مؤسسهٔ ۱۳۰۲

شمارهٔ دفتر ۱۵۰۱۱

۲۶۵۷

۱۹۴ ک

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید ۱۳۸۰

۲۹۵۲

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

اسم کتاب سفینة الانشاء

مؤلف میرزا محمد علی خروج نایینی

موضوع تألیف

شمارهٔ ~~۲۵۴۹~~ ۱۱۱۱ ۲۴۵۷

مؤسسهٔ ۱۳۰۲

شمارهٔ دفتر ۱۵۰۱۱

۲۶۵۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

دلی ما و ح ثانی

هذا کتاب سفینة الآثار

وبه نستعین بسم الله الرحمن الرحیم

نشان فصیح اللسان افروغ انجم خسرو پاس ستایش فرماندهی است که دیوان قدرت
در پیشگاه عرفانش عرایضه خوان عجز بشمار آیند و رقعات افلاک در معرض قبول عاشر
ملفوفه شرم انکسار و ابا سفیران فصحا و قرار در بزم عزم پادشاه کشور اعتشار مضمد
مواهبت در دست و در دیوان قدرت بی نهایتش سپهر بلندی بالا سعه بلندی است فصحای
بلاغت پناه را زیور عنوان هر داستان نعت عنان است که شرر ذرات سر بر آستانه حضرت
و اگر به ثبت قصیده وجود شان مقصود افزاید از نشر آید در جریده عدم باقی بود یعنی محمد
و الصلوة و السلام علی من عرب من عجم و اوراق صحی بحق فرستند نقرهای مشیت را کیل مطلق
علی لیس العقل یدرک شبهه وصفت و لم ابلغ من الوصف کنه و خورشید عصمت از ذری
اولاد ایشان علیهم صلوات الله الملک المنان و بعد چون سرکار سعادت مدار شاهنشاهی
قوامان آقا میرزا محمد نامزد ادام الله ظله العالی با آنکه همواره در دیوان عطارد و دبیر سیارگان
معدلت قرین بارکاب مشاغل خطیر از جمیع همگنان برتر بوده اند اما بجمیع اسباب نفیسه
لآلی نظم و نثری که از بحر بی نظیر خاطرشان برشته بیان آمد چون دیگران ضبط مخزن کتابت
نموده اند از آنجا که بهای جواهر گرانبها چنین است که ارباب بصیرت و انصاف حافظه
مینمایند کمترین بجمع آنجمله در یکجا پرداختم و بعد از جمع دانستند آن از بسفینة الاثار
و تنبی نرش فصل ساختم فصل اول بعضی وقایع بطریق تاریخ مرقوم داشته اند فصل دوم
نامه و مراسلات که از جانب سلاطین و اولیای دولت ابد مدت قاهره بآن دولت
خارجه نگارش یافته فصل سیم قبالجات و دیباچه دشته وجی چند که در عنوان کتب
و ظروف و کتب و غیره مرقوم شده فصل چهارم فرامین و رسایل سلاطین حشمت قرین
فصل پنجم مراسلات و عرایضیست فصل ششم اشعاری چند است فصل هفتم
بعضی وقایع که بطریق تاریخ مرقوم محصر بر احوال انساب و اخلاق و اسباب
سرکار خلافت نصاب شاهنشاه آفاق و اقطاب که بر سپیدی سیاه و اجمال بر
حکم قضا مثال بر صدر شد که اشرا مرقوم و زین شعار حرمی آثار شهریار آرا شاهنشاه
الاعظم و الشهنشاه الاکرم الافخم تذکره مفاخر ملوک الافاق تکمله مکارم الاوصاف
و الاخلاق صدر عروض السلطنه رکن اصول الدوله مطلع قصاید الکرم مشحر مقاصد الامم

مالک ممالک الشرق و المغرب بالسیف الشارق قامع صهم الاعتساف عن مقاصد الاستحقاق
و الشارق بارسه للخلافه عن ذخارف خلاف البعید و القریب سینه لنه و دوک
حدیدیه باس شدید باسل سیف القاطع الاقطع مخالفه و ماسال سیل الغراب الاراهم
خیل من خال فیه الشوکت علی رؤس الملوک ممالک ملکه الحروس و اشکت مثال اراده و دیدار
و الرس ناصر الاسلام و غیاث المسلمین ظل الله المبسوط فی الارضین السلطان البن السلطان
ابو النصر و الفتح و الاقتدار فتحعلی شاه قاجار لازالت خیام دولته القاهره مشدوده باوتاد الدوام
و اسباب نظام الشوکة الباهره ممهوده الانخم الاسلام ناظران ابرای لیس شد مستدیر
قدرت پروردگار شد بهست که از صحی حق و تقدیر مشیت کار انگلیس حکمت کسان صرایع ملوک صدا
باشارت لا جاعل الارض خضیفه بشارت نشاط در داده صبای فیض شرف و کشن ایزد و دانش
بهست لقد شرف بنی آدم در قالب نوع انسان دمیده و فهر شهریاری در فرق جهانداری
چون این خسرو خورشید افسر فرزیور فیشته و اورنگ جهانداری از زمین پایه شهریاری چون ایشان شاه
آسمان اورنگ پایه برتری نعرخاسته سریر سرور را از سعادت جلوس میمنتش با چرخ اعظم فخر سرور
و عرگاه دولت را از دولت نزول همایونش بر خرگاه آسمان رتبه برتری پیش است بیت
و خسروی در عرصه کامکار بر محیط بلند در معالی نسب بر سلاطین هر عصر و خواقین هر دیار
بحجت سیر و اخبار شرف امتیازی چشمار است و بحاسن جمیل کارنامه اخلاق بر کشور کم طالع
دستور الشهریاران با اقتدار جهان پرش سپه و بخت جوان است و جولانگه عدلش هر آرایه کشور جهان
بحسن خلقت آیت احسن الخالقین را احسن شهود است و شاهد حسن ازل از شمایل همایون منظر
منظر شهود و فور ان طلعتش مطلع انوار فرازند کار است و همایون خلقتش مظهر کمال قدرت پروردگار
جوهر جود و دست جوادش چون اعراض لازمه از خود همه ممتنع الانفکاک است و لطافت
روح را با روی لطفش لطایف سخن نسبت شهرا که کلمات خلقش از وفور شگفتگی ریشه روضه
جنان است رحیب طبعش از غایت خرمی غیرت خروان باران بهار از نیسان عیار شهریار
و نسیم کلک را از صبای تعشق نفحه است در عهد مهرتش شیر را بغزال سهم مهرت معهود است
و در حریم حکمتش باز را با تذرو طرز نوشت شهود درگاه جهان پناهش پناهگاه یاران جهان است
و سرای آسمان درگاه بیش پیشگاه و کارگاه کارگاه جهان داران با شوکت شان و بالجمله چون قطع قاصر
و تصنیف این خسرو شهریار حشم از روه کلک پوی شهپر قلم پرون است و شرح مراتب اقبال و سلطنت
اخلاق خدیو آفاق از قدرت تقریر و تحریر فزون لذا آنکه بدت انصاف در دوام عمر
بیجوار و زده اوروی تحریر را در قصور ادای مستدرات مناقب این شیر زرد در رای بصیره نظران
و تذکره مستطلعین رسم اجمال اختصار تمهیدی در ذکر انساب سعادت انتساب سلاطین
انتساب این چرخ دستورده پناه لو ضایع و پایان احوال آنحضرت در عهد دولت ایشان با دعای
خود سری بال کشوده و پا بجیرت بر دست برتری نهاده و از نیز در شعله کلام را ندکر جمع از

کلیات اوضاع این عهد خجسته از استخلاص بلاد و استیصال اعدا و کثرت دولت و
امجاد و مدارج احتشام جهت تفصیل اسباب تحصیل ثروت و مستزمات اوضاع دولت و سلطنت
و وضع عمارات جمیله بهسنا و سایر آثار مختلفه که این مشیت کشورگشا را مهیا آمده در خزانه ایام از ارزو
زدان پس از در شهار رکه از بحر طبع خاقانی دریا دل بساحل نظم رسید قدر زیور خزانه ثبت آید و گر
نسب و تحصیل اوضاع عهد این دودمان سعادت بیل جلیل قاجار و ارزع این دوده با قدر اعظم طوایف ترک
و از ترک را بنا بر شهرت اقوال سلسله انساب بترک ایاقشان نوع بیشتر کرده و انتساب سلسله آن سلسله
علیه از نسب جلالت از ترک در حلیه قاجار خان مبارک ارزع است که او در اخلاف خلفا بعد سلف
در اهل خویش متقلد قلاده حکومت و اختیار و آرایش هجر بزرگ و عشیره بوده اند و چون نوبت این سروری
بنام سلطان حسن خان بلند آوازه شهرت شهامتش سامعه آرای طوایف اطراف آنجا میشود
اکثر ایلات حدود نزدیک در خلیه تشریف مجتمع و آرای لشکر در عرصه کامکاری مرتفع گردیده بنیاد سلطنت نهاد
و در تسخیر بلاد و تمهید قواعد عدل و داد سالک طریق اهتمام و جهاد میگردد و اشرف حدود ایران که
مسطور و مذکور احوال سلاطین نامدار مرقوم قلمک مرخص بلاغت آثار است آن سلطان کامکار عشیره
نهاد و با ملوک هر مملکت و دولاهت و ولایت بنا سلطان مراد خان خزانه کار روم معارک مرکبات
آرد آستانه و کلش سلطنت خود را از خلال حشمت و عمارت بهسنا بسیار از ممالک را تسخیر
در آورده و اولاد و احفاد کامکارش تا اواخر امرا مرای کرد کانیه و ایام دولت صفویه بر مسند حکومت و ایالت خطه

و دیار کرد آذربایجان فارس و عراق را بالاستحقاق و استقلال متصرف بوده و رعایا در سایه عاطفت
مرفه و آسوده روزگار میگذرانیده اند تا در سنه ثمانمائه و ما یقاربها که شاه اسمعیل صفوی را
بر تسلط نسب از خاندان مدینه منوره شرافت می افزاید بر نوبت سلطنت را لک و دار
اهتمامش در معارک جهانگیری حایز قصبات مقاصد و مطالب گشته ممالک را در تصرف
ملاک انتزاع نمود و در عراض ممالک که عریض آسودان شوکت بود و نیز پای تهور گذاشت و در
خلع جلعت سلطنت از سکر اقبالشان همت اهتمام گماشت اما ملاحظه اهتمام ملت
و اندیشه جلادت و حمیت جانب اعزاز و احترام ایشان را فرو نگذاشت و پرسته دیوار
حکومت و امارت مسلم و مقتدر میداشت در ماش بسیار ضرر و تعهد کار را از دست
تدبر کار بند مهد مصالح مودود این طایفه ستوده را مصدر هر گونه امری میدید صلاح در آن
دانست که سرحدات مملکت و ثغور حدود سلطنت ایشان بسپارد و استظهار کفایت ایشان
خاطر خویش را از اندیشه تشویش بیگانگان فارغ دارد و این قسم را بتقرار مقرون و ولایات
سرحدیه ایران از این قسم ستر آباد و ایروان و گنجه و مرو و شاهجان و امثال آن مستقر اقتدار
این فرقه تعیین میبود تا در اواخر دولت شاه سلطان حسین که اقبال صفویه را کار بزوال
و ماه دولتشان منمور محاق اشتغال بود و در اطراف مملکت هر یک بادی سر بادی عاصی و در اراضی
و پای جسارت در طریق خود سری گذاشته داشت و از انعطاف آب جنبش شیخ علی خان

این جدا نشاه جمعیت ان مستعد لات بهزار و هفتصد و هم ان سعادت زینت بنیاد و دولت حضرت را
که کمال اختلالات ایران بسبب قصد محمود دوله میر ویس عبدالی تسخیر و تخریب دار السلطنه اصفهان و خرابی شد
صیانت سرا اسلام و حمایت سلطان سعادت قرین جم را بر دو تغیرت و حمیت لازم و بعد از
حمیت شایان عازم ان عالم دارم بنیان می آید از انکه مقدمات تقدیر و قضایای قضا و اصفای
کلیات اوضاع عالم بانجام مربوط است بتقضای آن دولت کبری تقدیم و ترتیب یافته
و بر نوع قضیه و اعیان حضرت در موضوعات مهام ملکداری صدق سید شهدا الحضرت
محمول عسکر مراد و نیت تفتیش مطلوب می آید در این مقدمه نیز مرتبه تدبر و همت حضرت شاه خان
معظم بارث کتاب در خور و عوری در سرست و شاید اهتمام خلقش منتقش مستقل مطلوب آید
و در دو سو و شر را تقریر و بست نکته نشانه ماند دولت بدولخانه خویش بازگشت و بمسعود و مدد بخت خود
جراد عدت عنان جرد عزیمت بجانب عراق منصرف و دار السلطنه اصفهان ابو الدر مدتی
محاصره و وقوع محاربات متکاثره متصرف شد و تفصیل که در تواریخ جدید مسطور است از قرار
و حرب انچه در قوه ظلم او بود و قبضه مهمکی تشبث اعیان ایران از او در تشریر امر معلات سفر انمائی
بنظر رفت و انکه جواب میرزای پسر سلطان سعید را که از تعرض تیغ محمود سبب بهانه ری
و قزوین و آورده بود باسم سلطنت سر بلند و در انجام امور مملکت استمداد از نصرت کرد
خان خرد مند بنیه و بیم دستان همدستان آمد با آثار شمشیر آن امیر والا گوهر آیا بر دو کار

مملکت آمد و بیاد بازی رزمی آن خدیو عدالت گستر کمر کشته دولت صاحب نظر میبست
ایران را از آسیب و آفات آن حادثه صعب گردید بسنگی می و ترک شاهی در حالت خراسان سال
نادر شاه افشار که از نژاد اوسپور دو کلات بزید تهور داشتهار داشت در حضرت شاهی راه ارادتی
یافت و از این سر و ظهور بنصر خدمت منظور نظر اعتبار آمد رسم سیاست صحابت شمشیر گرفت
و بنای فساد کار با رونق صلاح کار خویش و از انجمله تخریب بنای استیمام حضرت شاه روان
اسیر جلادت و سکاه را بتیه این اندیشه کاهش گرفت که از جلادت قدر و مقدار استعداد
و غایت بیطبع و اتباع اقاصی و اولاد اقطاع نسبت با فصول شعبه پرداخت و حضرت
شاهی را از جیش و تلف و مرتوش رخته شاه حق ناشناس نیز بدین سعادت و مهمات
حقوق آنحضرت بسنگیه بالضاف نکشت و از کوه و جوشش که دهلیه عقد زرگه بود با
زمره فام العذاب انگیخت نادر شاه بعد از فراغت خاطر از جانب حیات آنحضرت
بدستگاه سلطنت نیز دست مخالفت دراز و قانون خود سری در پرده اشتهار مخلوق
شاه مزار در نشابور گوشه نشین و خود موافق تفصیل که در تاریخ نادری مسطور است مدت چهار ده سال
در بسیاری از ممالک مالک تاج و نگین آمد از کشش نسب آب قبضه خان نهال در نسیم خوبی
جلالت بدرستی بر جستان که هنگام شهادت والد بزرگوار سه زد در عهد رضاع بود
بعد از فراغ غسل شب حضرت بخوبت از عاقله والد شهادت آب که نازه استیلای نادر شاه را

سهل خرمن ملک بمشتعل و بمخلص خود را از آن ورطهٔ پرخطر روی بساحات دشت آورد و در میان
طوایف ترکمان که در حقیقت ایمه خانه این اروغ میرفتند باشهار دفعت میرفت تا در سنه هزار و
یکصد و شصت هجری که رشتهٔ حیات نادرشاه بتیغ انتقام دودمانهای قدیم منقطع و دولت
اندیشه شرش از سر مظلومان ایران مرتفع گردید آن سپهر دبدبه سلطنت بتقاضای حق بر روش
تسخیر و تسخیر اجتهاد و عطف عنان عزیمت باستراباد و طبرستان و مازندران نمود و با مدد قدر و قضا
ولایات آذربایجان و عراق عجم را نیز بضرب شمشیر شجاعت از تصرف مخالفین مستخلص
ساخت و در خلال این احوال کریمخان زند در ولایات عراق و فارس بناخن و سر فرصت بنیاد
اغاز بمظاهرت و معاضدت الوار بختیاری و زند غیره دست نهب و غارت که شیوهٔ آن طایفه است
دراز نموده رفته رفته آتش استیلایش مشتعل و در امر ولایت کبری مستقل مستقر آمد میان او و نصر خان
محاربات و جدالات بسیار واقع و از طرفین گروه فراوان روی نموده تا در شهور سنه نجره
هزار و یکصد و شصت و دو که قبضهٔ اطوار قضا و در مرام آن جندید و دلالش بسر رسید و در رزم مجادلات
از دست ساقی تقدیر جرعهٔ شهادت چشید اینمعنی باعث استقرار کار و اعتلای رایت اقتدار
کریمخان آلدعیان این سعید علیه را بعضی در دار السلطنه قزوین و برخی در دار العلم شیراز مستقر ساخته
و خود بتشویش مغیر مدت سال بلوازم امر امارت و حکمرانی پرداخت سرای دیگر اخلاف بنذر
دو گوهر شاهوار هر یک شایستهٔ افسر شهریاری و دو دختر که انها هر دو در خورد بیم جهانداری

از عمان نسل نواب غفران مآب محمد حسنخان در صدف یکمطن پرورش یافته پادشاه ممالک کشا
محمد شاه و امیر کشور آرا حسینقلی خان که شاه جمجاه از این والد نامدار و آن عم عالیمقدار
در دار العلم شیراز بخیلی بزم صحبت و مشیر مشکلات دولت کریمخان میرسیدند بعد از انکه چند شرق و غرب
خلاف عظمی نواب حسینقلی خان مشاورت کریمخان پرتو انصراف باستراباد افکنده چون بر کس
مستور و مشهور ساحت آرای انسان گردیده بر اخوان دولت رکاب دولت اشانش
پیوسته لقا عذار خنجر آرای والد بزرگوار را در شریعت غیرت جایز ندانسته در حق هر دو برادر نفرت
عظمی و خیل بوده از شدت الطاف اشفاق دقیقه حسد نگذاشت و هم با طوایف ترکمان ایمان و زرداران
که حقوق نعمت و رعایت جانب اهلیت اما خانه و خدمه ایشان ملحوظ و مرعی نیستند بوزیر
مواضعت و معاقبت پیش گرفته و محاربات عظیمه و مقاتلات شدید همه یک بوقی عورت
و ساحات ممالک مرروت و عراص مواطن مالوف را از صنوف فتنه و اشوب مصفا داشت
و در جاری این اوضاع از پرده عصمت حجاب خدارت مخدره بقیص جلالت و معظمه مریم جلالت
والده جمیله حسینقلی خان سلیمان حشمت ارم ارا خانم طایفه قاجار عزالدین بر ارنب مثال مزاج
آورده شاهد قران سعدین جلالت خدارت طلوع آفتاب آفاق تاب خلاف عظمی از مطلع جهانداری
افتاد و شاطر حلیس شوکت و عصمت دلیل ارتقای سپهر عالم افروز دولت کبری بنده کاری آمد
یعنی مولود همایون حسینقلی خان مرید در شب پنجشنبه چهارم شهر شوال سنه مبارکه خمس و ثمانین و مائه و الف

شقهٔ رایات جهانگشا باطراف اکناف ممالک گشود تا پادشاه روانش ناظم دستگاه
بدین بود دولت اجتهادش در تسخیر بلاد و قلع مراد فساد اضداد دمی در آستین آسایش نیارد
هر روز قاید عزمش بجانب رزمی جهد میکشید و هر ماه هلال حشمش از مطلع تسخیر شهری سر بر میکشید
فصول جهانگیریش فرصت کارنامه کشورگشایان نامدار آمد و ابواب فتوح تسخیر مستقر جهانداران
کامکار را برای تسخیر ولایات میگشاد که بانیل مراد روی بگردانه و در بحر مجسم ممالک مرادرا که
بمقصود دلش منظم نیابد بوک ممالک و رو تر و یک از بحر مطرش بهمواره بر اساس بودند
و دولت ولایات ترکه و تاجیک از خوف بیشتر خائف و ترسان در امتداد سنین عمر و
ممالک نامحدود بمحیط تصرف در آورده و قلاع محکمه و حصنهای محصوره که طایر از نشیمن الوار
شرفات قصر فلک چنگ تصور خافض بود بنصب لوای عزیمتی مفتوح ساخت در سال یکهزار و
یکصد و نود و شش هجری فتح ابواب جهانگیری بانتظام امر ولایات کیتال و تدبیر مهمات خان
و لاانسان مانی نمود و از آن پس تادیب رکابیه کرکان و ترک را نصب العین عزت قضا
فرمود دیگر سال لوای همت بنظم مهمات مملکت ری و اتمام کار علیمراد خان زند در آخت
در سنه تعقیب تصفیه صفحات عراق از وجود جعفر خان زند و اتباع او پرداخت و قشر کرکش
در حدود از بیمان او دختر سکان مخالفه جدال در جبال و هنشان شیر دل حشمت سلطان
فرسر همت باستخلاص حضرت فارس و الوار حق متطرف داشتی و سطوت دیگر عزایم قضا مضا بمضای

بجهه ایمطابق سال فرخنده فال بارس نیز که حوادث دیم از مغرب گذشته در شهر سادات بهشت و آسمان
بمبارکی و فیروزی روی داده روزگار را بمقدم میمونش بشارت خود و ایشان بود و زمانه با همایان
وجودش از اندیشه هر آشوب آسودگی زمین از فرو ذات اکثر بر آسمان مثبته لقا حرکت فرش
و آسمان از عظم تکلیش پشت بتعظیم زمین خم ساخت روشنان انجمن افلاک در مرصد انتظار
شهود ایام دلش چشم روشن داشتند و ساکنان ملاء ملکوت سلب زوال اکثر را بالقاس بابت
با هم میگفتند بیت زیزدی یزدان دلش باد و بزندی که نگشاید از آزاد باد
حضرت همایون شش مدت شش سال در مهد تربیت و هجر حمایت والد بزرگوار روزگار گذرانیدند
از آنجا که از نشاء تایید تقدیر چنان بود که این سعید دریای دولت بازوی همت خود را طرح
بساط سروری بر زد و آن تمیمه بازوی سلطنت بشمشیر کوهر خویش مملکت بزرگ اسلام دار
دست قضا بساط دولت والد جهانگیر بشمشیر چیده و از رقعهٔ خیانت رکابیه بیوت نخیل حشیش از زمانهای
در قاب و در سنه یکهزار و یکصد و نود و سه که زمانه نظر از زمان کریمخان ابدت انصاف در زرد
و از جام مرگ شربت جرعهٔ فاتحه تجرع نمود در آن فرصت که اولاد و اقارب او در ادعای بیرقی
با خود شاجرت و منازعات در میان داشتند پادشاه جهانگشا محمد شاه بلطایف تدبیر
از شر از عزیمت مازندران و استراباد جزم و در استخلاص ولایات انساحات بار تصرف فرمود
اسکر جوب و رزم نمود پس از انتظام مهام آن سرزمین بمقتضای همت بیغمر حضرت آلی پادشاه

امر کرمان و زابلستان تصمیم فرمودی و وزیر شاهبار همت والا بصید سلاطین جزر بان
و تسخیر آن ساحت فتح نشان پرداز دادی و زمانی غزو و غارت و قتل در محال موارد قزاق و کرجستان
افکندی و اراضی بیس و دلستر و روث و مخالفان شوکت ابد ماثور سیاسا عقاب و اعلاف
نادرشاه فتح و ظرایف زند و ایلات الوار بکر ملک مکافات تیغ انتقام داد داروغ
سیمون خوست و از خزاین سیم و زر و ذخایر در و گوهر بهم در مخازن سلاطین سلف و خلف
اندوخته بود بصیط دیوان حضرت در آورد و شرح فصول مجاهدات بسط غلبه اخیر کرد
کشا در استحصال اموال و استخلاص ولایات در طی تواریخ نظم و نثر دولت مسطور و در
مختصر خامه تحریر از اظهار آن معذور است اما در تمهید بساط سلطنتش همین تکلیف حقیقت
کامکار منظور بود و در تحصیل تخت و تاج جز استقرار این آرایند اورنگ و مهر مقصودی از
ولایت عهد سلطنت و عهد ولایت دولت حضرت جهانگیر را مخصوص بودی و در مقامات
مهام مملکت و انتجاح مهام سپاه و رعیت در غیبت حضرت عم بزرگوار و جهات بزرگوار
فرمودی و فتوحات صادره و مجاهدات نادره حقیقت آن دلستان که در مسند اولاد عم عظیم
از بنیادی این تجمیع تا بعیان ایام شباب بظهور رسیده و لیرهسلاکه از آن شهر غایب شد کرد
شهود و معلوم افتاده و از فتح ملک و استخلاص بلاد زابلستان کرمان و مطالعات
باطفیع خان و ندو دیگر رنجوبان زینب متون تواریخ و ظهر از بطون اخبار دولت و اسحق

نگاه تعرض بجانب مظلومی را نبود و از بیم شمشیر نیز اعیان حضرت و ارکان دولت و عموم خدم را
حتی پاسبانان درگاه و بشیران حضرت بارگاه پهلو بستر طغیان نمی آورد البته نگهدار از آن
فرو مایه رخداد پیشگاه حضرت فلک پایه را بوعث استیحاش از خطرات غم قرش حیص و بیص
استظهار شان با غوایی بعضی چاکران ننگ نشان بر قصد آن شب سیم و نهم شهر ذیحجه الحرام بر مزاج
هنگامی که سواد میمنه قلب سلطان غیر مقهور لشکر خواب بود و شاهد بخت بیدار کشی در پرده مستغفرت
مستور کفران نعمت پیشه گرفته بخون بیدادش شهید ساختند و باغ جهان از نخل دولت مثمر
پرداختند علی الصباح که خبر این فتنه عظمی انتشار یافته بدربان از دربان بدیگران رسید و از
بانوان و حرم اردو شایع و منتشر گردید از دربار سلطنت غوغای خاص و عام بفلک شهر پرست
و سر شش روز محشر از فوج سپاه در آن دشت خطر بر خوانت شجاعان لشکر و سرکشان هر کشور
هر دو بر موکب پادشاهی خیر بودند بر شیر شکار برت بر یکدیگر آختند و هر یک بر سر دعوی
سر خود سری افراختند صاحب دلان شقاوت و از خواص مقربان پرورده خوان احسان خدیو جهان
اکثر اسباب خاصه سلطنت را از تاج و کمر و بازوبند و سلسله مکلل و هر یک جواهر آن
جوهر خورشید و مرهون خراج ملک جمشید شاید بر گرفته با مرافقان راه مقام خویش گرفت
و بدین ناجیه رست تمهید بنای خود سری و رشیش دیگر سرکشان نیز بدین تیره تیره
و دسته بدسته باطراف شتافتند و هر یک بهر جانب که راه تردد یافتند روی نهادند

بعضی از دستبات ملازم عراق فارس و بقیه اسباب داد ضاع اردو که بسیاهی و دیگر
از اسیخان معتمد الدوله بر گرفته با هزار گونه مخافت از معابر گذرانیده بدار الخلافه رسانیدند
نواب حسینقلی خان و سلیمان خان قاجار نیز که در آن دینه بازار توقف داشتند و علیقلی خان
برادر خاقان مبرور که مامور ایروان بود هر یک با موکب خویش مراکب استعجال بدار الخلافه
تاختند اما میر محمد خان قاجار سپهر یکه بر غایت با سای خان خلد مکان در هامی
و خول بر دشمن و دوست بسته و در دهر کس امر توقف و حصول موکب شاهنشاه جهان
با صد و بر لغ قزلباش داشت و حقیقت اوضاع در طی تعزیت حال بر دو تهنیت
خلاف حقیقت آن منصور معروض سفرای بارگاه فلک ارکان عموم امرا و امنای دولت
و جمهور حکام و ولات هر ولایت نیز در طی عرایض چاکرانه استعجال اقامت سریر
به بیت الشرف خلافت التماس و از جنب سرعان قمر سرعت روانه رکاب
مهر انتساب نمودند اگر چه آن برگزیده حضرت باری از نسوکاری عم بزرگوار و قطع
آن واقعه قیامت آثار کمال ملالت خاطر افزود و لاجرم مشرل خاص و عام جهانیان
خورده اسلام را بر دولت جهانداری لازم شمرده طریق و تنگ و چطبار گرفت
و عزیمت تختگاه سلطنت تصمیم رای عدالت آیینش در هر منزل عموم اهالی و جمهور
از رفت و علا شرف اندوز خاکبوس حضرت و بهره یاب مراحم و عواید مهنیات گردیده

امید واری کامل حاصل میساختند در منزل کناره کرد امرا و اعیانی که از هر جانب
بجوانب خاطر آمد بود بذر کاب مستطاب پیوسته مراسم نیاز بندگی تقدیم و تکریم
علی قدر مراتبهم مشمول عواطف خاطر مرحمت ترسیم آمدند روز دوشنبه شهر صفر سنه
هزار و دویست و دوازده هجریه مستقر خلافت عظمی بنزول مرکب اقبال قبله مقبلان
جهان و مقبل شفاه شهریاران ذیشان آمد و لی تقریر رسوم عیدت را آرایش تخت سلطنت
و تزیین تاج دولت بیمن قدوم همایون و فروق همایون مرهون اثر داد اسباب
متصرفه صادقان قطع خلاف و مشاجرت ایشان فتنه بر یعنی تاج و نگین در دست
بیگانه و ساحت ملک را پای رقم اصحاب طمع در سایه سایه بادب حضور اوکه قرار
امرا و اعیان و عموم خدمتکاران را بنوازشات شاهانه مستظهر و مستال و هر کس بحسب حال
خلاع و کرامت از جنات احراش بیشه لقا و خاطر آمد قرین انواع عنایات بیکران
فرموده هم در خلال احوال بترتیب اسباب جدال استعجال و فتح کار تسخیر صیاد
و شراع نفایس اوضاع سلطنت از آن کار فرمت بدخصال و فرمود او نیز بر بدخواهی
بر روی کشید در حوالی قشر بیرپاه نصرت قرین بمقابلت اقوام و اقوام بسیار آتشباری
مقاومت نیاورده بارسال عریضه ضراعت آمیز و التقا جواهر و اسب نهو جهان
امان و استدعی صحت حضور خود تا معاودت مرکب منصور مستقر خلافت بدار الامان کرد

بعد از وقوع این فتح نمایان سرکشان اطراف ممالک حسب کار خود دانسته از سر سوء بخت
رکاب همایون شتافتند و ساحت ملک یکسر از خار اختلال مرتفع پرداخته آمد
جمعی از معتمدان معتبر را بقتل نفس خاقان شهید که در شرف بویعت او معین و محقق
برحمت رفتاه سلطنت بدار کنده فرستاده بعد از تقدیم مراسم استقبال و مشایعت ترسیم
اطعام و قربت جمعیتی معتد از فضلا و معارف و قراء و حفاظ بعد از احترام تمام در
شهد عرش بنای علیه علیه التحیة والسلام قبله پادشاه بهشت سیر بر بعضی بر فرشته خیال
شریر که در خلال این احوال در حوالی حوش ممالک فتنه شد شیر سیما محمد جان و سلطان
و نجف خان که زناد آشوب نشان در ساحت اصفهان مشتعل آمد هر یک بکنداد بار کرد
و در دار کنده فرستاده باشارت قرمان جهانگیر ایشان بسیاسات شدیده رواه الله
کردیدند زمانه را زمان آرامش و آسایش رسید و ایام خریف پریشانی خوش حصر این ایام
پریشان بانجام انجامید **ذکر جلوس سعادت مانوس و تفویض مهام ممالک بهزاد آن** در فصل
که بهار این دولت پایدار را نمودار ساحت روزگار افروز و خرم چون عهد همشاه کامکار
آمد جهانگیر خورشید طلعت **شعر** کالشمس حفت بالسعود وحوله ؛ حذم کامثال الکواکب
دفف بر تخت سلطنت جلوس فرمود و تاج دولت بفرنارک مبارک پیرایست
بساط نشاط در بسیط زمین چون خوان احسان خدیو زمان گسترده آمد و دوای بهجت در جهانیان

خستند هم

جهان چون صحت عدل شهریاران جهان تاج پرده برف آوازه بوت همایون نشان شاهنشاه
باطراف عالم رسید چتر هوا آسای دولت بیمون شرایه معدلت بر سر ساکنان خطه خاک فکند
روزگار را عهد جهانداری یاد رفت و زمانه را زمان ستم فراموش شد شاه زادگان عظام و
امرای با احتشام اسنای درگاه و دولت صاحب دستگاه و شاقان فرخ رشید منظر و باشان
با شوکت و فرسران سپاه منصور و اعیان ممالک و دور که در پایه سریر عرش نظیر جهانگیر
هر یک را بکر مفاخر منظر بخلاع فاخره و دلهای مقاصد شان مشحون فرمود و فرموده
روز که بفیروزی عرش نور روز هستند بات جلوس جهان افروز نشست عظیم مناظم گفته
و قرار مهمات دولت ابقات پیوست و مناصب دیوان سلطنت و مشاغل نصرت حلاوت
و کفایت مهام ممالک و کفالت حفظ ثغور مسالک بشاهزادگان عظام و کارگزاران
دیوان قدر نظام بر حسب مناسبت تفویض و تکلیف فرمود مفتاح ابواب فتوح و مصباح
مشکوة روح شاهزاده عالم آرای سهال عباس میرزا را بر قرار پایه سای خاقان خلد مکان ثابت
خلافت و ولایت عهد سلطنت ارزانی و ممالک اران و آذربایجان و گرجستان و ارمنستان
بالواحق و توابع مقر قمر بارگاه نصرت آیت او مقرر داشت و ممالک کردستان
و لرستان و عربستان و کرمانشاهان و مضافات پرتو خورشید خلافت پادشاه زاده
شمشیر شوکت ابدار شاهزاده کشورگیر دولت بیار محمد علی میرزا را قشم و فرمان فرمای جهانگیر

شخص کرد و ممالک فارس و سواحل و بنادر عمان و ابا متعلقات در کنف فرمان و لوای فرمان
کوکب آسمان خلافت عظمی و تابان گوهر عمان سلطنت کبری شاهزاده خورشید رای
کامکار حسینعلی میرزا را که نشاط مرزبانی مرز زمانه در آن طبرستان و گرگان زمین فرمان
فجر صبای سلطنت بجهانداری و تابان ضیای مصباح شوکت بجهانبانی شاهزاده
فرخنده رای خردمند محمد قلی میرزا را مسلم افتاد ساحات فسیح الارجای خراسان
و ولایات آن ملک بهجت نشان در حمایت ولایت نیروی بازوی سلطنت علیه و بازوی
با نیروی دولت بهیه شاهزاده کامکار و الاتبار محمد ولی میرزا را رسید و جمع مهام
ولایات عراق و مصدر احکام و احکام آن کشور زینت ساق تشبیه خلافت فرمود
و سیف عراب و دلیر همراه شاهزاده و در آن آرای طغرا بند حسینقلی میرزا را
دار الایالت خلافت طهران و منتظم مهام مملکت ری را بر رای مهر ضیا جرم شاهزاده
و شهریاری و گنجور مخزن دولت و تاجداری شاهزاده روشن ضمیر مملکت آرای خان مرکز
افتاد و ضبط خوشیار محال قلمرو بر و جرد و سیلاخور و نظم اشم بخت ری جهر آسمان خلافت
و اقتدار و کوه محیط سلطنت پایدار شاهزاده دانا ضمیر پادار محمد تقی میرزا را قرار پذیرفت
ولایت قزوین و متعلقات بدرج خلافت عظمی و دری برج سلطنت کبری شاهزاده فرخ
رای سعادت یار علیشیر میرزا تعلق یافت حراست محروسات گیلان و طوالش و صیانت

سواحل و سفاین بحر خضر بضیای پیضای سلطنت با نهاد و کای فرده درایت و دکاء شاهزاده
ارزاد و جهان ارا محمد رضا میرزا نامزد آمده محال کلپایگان و قطعات تابعه از توابع
اقطاعات شعاع شعرای شوکت بهره و سنای سنای دولت حصه شاهزاده
با فرهنگ فرخنده اختر حیدر قلی میرزا منظور افتاد و ولایت خمسه سلطانیه محل اختیار پرتو
جوهر شوکت علیه و اختر سپهر سلطنت بهیه شاهزاده آزاده اقبال قسیم عبد الله میرزا
گشت ملاء و تیسه کان بتوفیق قوه جهره سلطنت و غره ضمیمه دولت و اقتدار شاهزاده
شجاعت نهاد کامکار شیخ علی میرزا مقرر گردیدند و مضافات مضاف
اقطاعات فرخنده دولت علیه و فرخنده سلطنت سنیه شاهزاده آزاده
دولتیار محمد میرزا گردید ممالک کرمان زمین و زابلستان و لواحق در حیطه کفالت
ظهیر دولت و دوران و دام دولت سلطنت ابد فرجام ارسینجان انتظام یافت
نظم مهام سپاه منصور و کشیک خاص حضرت خلافت و دستور نهال روضه دولت
و کامکاری و ثمر شجره شوکت و شهریاری شاهزاده آزاده و دوران آرا امیر وردی میرزا
اختصاص یافت دیگر مناصب دربار خلافت و کفالت خدمت داری اسمال سلطنت
و مباشرت اعمال ولایات و معاملت عمال جهات بعهده اهتمام چاکران کارآزاد
مقرر گردید و کار دولت چون رای صاحب دولتان سمت اصابت یافت **ذکر**

شمه از

شمه از اخلاق و تعصیب جناب بعضی از مؤیدات شاهنشاه ظلت الله

شاهنشاه دین پناه در تمهید قواعد عدالت و تشیید مبانی مرحمت و رعایت
انصاف و صفح رسوم اعتساف اعلای الویه جهاد و اطفای نوایر فساد و فرو
از حضرت قیاس انظار توجه کمالات و در تمشیت بلاد و ترفیه عباد و تقویت دین اسلام
و ترویج ملت حضرت خیر الانام و تربیت ارباب فضل و کمال و تکمیل مراتب جود
و افضال الثقلین بتحامید ذوالت الحمد لله رب العالمین از فیض
فضل بی منتهای پروردگار دین و فضل مراحم صاحبقران کامکار امر در جمیع ممالک
ایران از کثرت عمارت و کمال زینت و وفور نعمت و نهایت امنیت نمودار
بهشت جاودان است و اهالی آن از تبشیر آفتاب هر گونه حوادث روزگار در
ظل حمایت این سایه پروردگار تسکین آسایش دانند ارباب فضل و اصحاب علم
و اسنای شعایر شرع و طلبه معارف دین را در این عهد همایون اسباب تحصیل
و ادوات فراغت از اسباب معیشت و کثرت محصلین علوم از فقها و غیر
و حکما و متالهین و ارباب ریاضی و نجوم و اصحاب ادب و رسم چه و اشتهار تصنیفات
و تالیفات که در عربی و ترکی و فارسی در هر یک از فنون علوم عقلی و نقلی بنام همایون
این خسرو هنر پرور بنظم و نثر مدون گردیده فزون از آن است که در حیز حصر و تعداد در آید و حمایت

و جوایزی که در ازای آنها در وجه مدونین مبذول می افتد نه بدان مقدار که
عدد مطارح الوف اعداد شتر و خیل و هم گنجد مستعدین کمالات صور و معنی و جمال
صنایع الهی و رسی از غایت امنیت و رفاه در هر بلد بیحد و مزید بی تربیت شایان بهره
در حرفت خویش بعدل هر عهد و سلم هر کشور ندوای انعامات مطلقه و جوایز مغدقه
و خلعتهای لایقه و نذورات لازمه و خیرات مختلفه که احصایش در قوه تحریر نیست
آنچه برسم اقطاع و تیول و تیغه و مرجب خلیفه بها و انعام مستمری در وجه اشراف
و اعیان و علما و فضلا و طلبه علوم و شعرا و خطاطین و ارباب صنایع مرغوبه برقرار است
و در سر مشتجات لازمه ثبت و مباشرین دیوان همه ساله بعرض مجرد و مرسند
معادل و گر و رود و دویست هزار تومان بلد است که هر گروهی یا نصد هزار تومان از آن
ایران باشد یا چهار صد هزار خروار جنس بقلم می حساب دیوان مجری می آید و نیز رسم مستمر
هر ساله مبلغی خطیر از خزانه عامره انفاق همه یک از ولایات و روزی یک سیکر و دکه در ایام
عاشورا مصروف تعزیه حضرت سید الشهدا ابی عبد الله الحسین علیه افضل التحیه
و الثنا شود و نیز وجهی کافی در وجه جمعی مستمر است که هر ساله در طواف حج اسلام و زیارت
ائمه اثنی عشر علیهم السلام بنیابت صاحبقران این پناه اقدام نمایند و دیگر از
مرتضات عقاید شاهنشاهی آنست که پرسته جمعی از معتقدان و هرکاران جرب بر

مصروف است اینهم از آنها که هست دیگر بنای صحن جدید در روضه مقدسه حضرت امام
و خامس الائمه علیه الصلوة والسلام است که در سال هزار و دویست و پنجاه و سه بحکم سکندر ادراک
فیض زیارت مقرر و معاول چهل هزار تومان بجهة اتمام تحریر سرکاران معتمد معماران
صاحب هنر گردیدم در این سفر عقیده خورشید شعاع طلای مکفی بجهت هر یک درج در
طلای میناکه هر یک را هزار و ده هزار تومان تمام نمود لهذا وقف آن حرم محترم فرمود نیز بسیار
بقاع و مزارات امامزادگان علیهم رضوان الله علیهم که در هر بلد و هر دیار خرج شاه
دین پرور صورت تعمیر و بنا یافته زیاده از آن است که در این مختصر قرار اولی نمود ذکر عمارات
و امارات از حصر و حد و از حیز مصالح و مصانع و بیرون است و از لطف و خامات و اسراق و حمامات
و غیرها و غیرها القدر در عهد این حقیقت آن ملک پرور در هر مرز و کشور و هر محل و هر سحله بنا
در آمده که اگر گفته شود در جمیع ممالک محروسه غیر بنا بر یافته شود از اغراقات سخن ورز خالی
خواهد بود بلکه اغلب عمارات و اسراق قدیم نیز که در هر یک ولایت بوده و صنع خرج
و طرح بنا تجدید بنا یافته و ذکر مفصل عمارات حادثه و تفصیل مساجد بنیه جدید در طرز زمانی
مبسوطه صورت تعمیر نیابد چه جای آنکه در این مختصر بیان از آنها توان نمود لهذا بذکر
یکچند از بنیه مشهوره که خاصه سرکار خلافت باتمام رسیده اختصار میرود از مساجد هزار
یکی مسجد جامع سلطانی واقع در دار الخلافه طهران یکی در سه جدید خاقانی واقع در دار الخلافه

قدیم اتصال یافته و از باغات و خیابان است یکی خارج دروازه خاجو بنا یافته آباد و
دیگری بیرون دروازه طوقچی موسوم بایین آباد و هر یک مشتمل است بر باغات وسیعه و عمارات
رفیعه و دیگر از بناهای بدیع و عمارات رفیع شهر سلیمانیه است واقع در کشور زنجان و از سنه هزار
و در مجرای رود کرج طرح بنا ریخته اند و تا کنون قلعه ارک از آن مشتمل بر سرای فلک رفعت
و خانهای بهشت زینت و قصور و قصور و برج آسمان و سر در کمال زینت و غایت
متانت بسمت اتمام پذیرفته معماران ساعی باتمام شهر مزبور مامور و ذلک عن عزم الامر
و دیگر از عمارات مشهوره و باغات معروفه نخست قاجار و جهان نمای شیراز و دار السلام
مازندران و سپهر بین سلطانیه و قصر خیال چشمه و عمارات او خیال تبریز و فین کاشان است
و بحکم حقیقت آن کشور کشا هر یک را در نهایت رفعت و کمال صنعت و غایت زینت
طرح بنا انداخته اند و از خانات و رباطات محکمه که در طرق و معابر آسایش مسافران و زوار
صورت بنا یافته رباط چرو و طهران و رباط کوروه و شور قم و رباط سین کاشان است
هر یک در کمال زینت و استحکام باتمام رسیده و بالجمله از مزیدات اقبال و عنایت
دولت آنچه این خسرو خجسته خصال را متواتر و متواصل است از آن گذشته که چون شرح
راست آید از قرار که شرح جمله تواریخ قدیم و جدید بدان شاه بدست آرند و چه نمودار گردد
تا کنون احدی از پادشاهان صاحب بنا را شطر از آن میسر نگردیده است از آنها یکی آنکه

کاشان که گویا معمار ازل کاشی ای از زلال عین الحیات تقدیر سرشته و کاتب تقدیر
کتابه رواق این از آنا بدیع نقش نوشته عباد محراب از آن اثر فرق سما هم مثل آن
از جهة احوال آن کاشانه است و کاشان حجت این الفقیر الی الله المنعم قانعا بالقسط از صحیفه حال
واضح دیگر در مسجد جامع همدان سمنان است و هر یک کتیبه را برای این شاه بنیاد نهاده
طلوع همت بلند بر از شهود نخواهد بود چنانچه شطری از ضوع بنا و وسعت فضا و غایت صفا
و جمیع اسباب مسجدیت آنها مرقوم شود و حمل بر اغراق خواهند نمود و در هر
از مساجد و مدارس سطور هم انتظار موقوفات مقرر است که منافع آنها الا هر قرن
الزمان طلاب خورام و مباشر جهام را از روی فراغت کفایت خواهد بود چنانچه
در طی دعاهای مجابات که هم آشکار و مزید کاتب حروف است تشخیص تفصیل فرمود
از عمارات و باغات آنچه در دار الخلافه طهران است تعمیر و بنا یکی عمارت خورشید
و گلستان و عشرت آباد بهشت آباد و سرو ستان و کاخ بلور و کاخ الماس و صحن حمام
و در ارک همایون بسایر عمارات سرکاری ملحق گردیده و از باغات مشتمل بر عمارات
عالیه قصر قاجار و نگارستان است و هر آنچه در زینت و صفا و رفعت بنا نظیر و شبیه را
در هیچ عهد نشان نداده اند و تا کس اطلاع نیافته و توصیف از آنها بتحریر و تقریر باور ندارد
و آنچه در دار السلطنه اصفهان انجام تعمیر و بنا یکی عمارت خلد برین است که بسعادت آباد

و کسب لباس که نصرت نصیب قسمت شد و نفوس و ناموس و اموال مخالفین را از سیاست
با تخریب دادند و اگر احیانا حدی از زن یا مرد محصور بر تقید اسار در آمده بود حضرت خواندگان
استرداد و اطلاق میفرمودند چنانچه فضلا و اعیان و اهالی محل که بعد از تسخیر بمرکب جهانگشا خود میشدند
مکرر میگفتند که ما را شدت هر مذهب قبیح بسی از شرمساری این عفو و بخشش کرده است
و مارقت تضرع تمام و دوام دولت و ارتقای لوای سلطنت شاهنشاهی را مسئلت مینمودند
دیگر از خصایص این خسرو دین پناه اجتهاد در عقاید دین و شعایر شرع مبین است که عیان
در موقف حضور همایون از تحقیق فصول اصول سخن مذکور و ذکر تحقیقات دقیقه اش در مجمع اهل فضل
مطرح و مشهور است اولا در دقایق عقلیه و دلایل نقلیه که از آفتاب ظاهرتر و روشن تر باشد و فحول فضلا و طراز
بطون مؤلفات خود میسازند و قواعد صحیحه و فواید وضعیه که در احکام شریعت مسئول و محرر سازند
عموم علما عنوان محاسن اعمال و اطوار خویش میسازند از بدایع تکلفات نشانه هر وقت در مباحث
و آزمایش مسائل علمی بمشکلات شعری صحیح مطرح ارباب فنی میشود و در کشف و حل آن اختلافی
در میان آید آنچه بر ضمیر الهام پذیر همایون مرفوع و از زبان وحی ترجمان او در سمع
می افتد جمهور اصحاب را مسلم و مرجع میفرماید و در حضرت غیبت از روی انصاف تصدیق
معترف می آیند چنانچه بعضی قاضی زاده خصوص در جمع آیات و احادیث و اقوال اسلامی
و شاه حقیقت آن بحر نهایت التفات فرموده تالیف نمود و نیز از مطالعه آن معلوم میشود و جود

سلطنتی چنین کمال تحقیقی چنان جز مآثر تایید اعتبار نیست و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
از بسیار کمالات صوریه که نه لایق شهاب آن بارگاه و نه مانند کار اجرات نسبت با آن
همایون حضرت فلک پیکاه رسید بخط نستعلیق که بوجه تفنن توجه میفرمایند چنانچه مینماید
و همه توجهش اما بحر تقریر زیارت قطعات و مرقعات که از خط شرف زینت صحیفه
جهان است موقوف میدارد و مکارم اخلاق آیه و محاسن اوصاف فطریه از خصوصیات
وجود و سخاوت و عدل و سیاست و بأس و شجاعت و حزم و رافت و عفو و رحمت
و مزید صفای طینت و کمال حسن خلقت و غیرها و غیرها که این آرایش و آذین خردمندان را حلیت
اقدس ملازم است هر یک در مجمع کمالات ذات همایونش بمدارج اکمل مجتمع آمده از حقیقت
بیانش آیات بیانی و دادش را دولت بیانی در معرض ذکر نظر نمیرسد و از عالم ظاهر
اخلاص را و صاف مذکور از مقوله اسباب بنزد میفرماید اما اسباب خارجی و رباب سمت عطایی
از نهایت برگزیده خویش را بنظر کمال قابلیت بر جمله خاندان ترجیح امتیاز افزوده اگرچه
استیفای تمام انواع نیز ممکن نیست بذکر بعضی از امالی این تذکره مرقوم میدارد از آنهاکی حضرت خلافت
اجداد کثرت نسل مبارک نهاد است که تا کنون سنین عمر همایون از هفتاد و پنج خمسین و سال است
و سیم جلوس میمنت قرین است در دری که از اصحاب سلک سعادت نصاب هر یک در صدف
رحم بازوی اقلیمی پرکشور یا شه تجاوز از چهار صد تقریب خریطه وجود آمده هر یک در حرز

و بیم دولت و جمله از مسرت شوکت دیگر مجمع خواتین بقصر تکلیس و جوار بر حرم حسن در
حریم حرم حرمت خلافت است که پرسته چهار صد نفر و پانصد نفر و پیشتر همه مریم طهارت
و نوشابه نظر از پای تا سر آراسته بانواع درر و گوهر پرستار شش هفت کشور داماد و حضرت
خسرو خورشید افسر ایستاده و هم بیصد و پنجاه نفر خواجه سرای معتمد روز و شب بر سایه
سرور بر خدمت پای اطاعت نهاده دیگر احشام و سپاه و نوردا حشام ملتزمین موکب نصرت
و آن نیز کمتری از سلاطین صاحب تکلیس میسر آمد و آنچه در تواریخ سابق لاحق محفوظ و مشهود
اگر لشکری بیش عدت کثرت در رکبی مجتمع آمده باشد بیکجا همین کمتر در روایت
جمعیتی این چنین صاحب دولتی نشان نداده و نیز سوای عساکر مامور و ممالک و مستحفظین لشکر
و چریک عزمی و ولایات و ملتزمین موکب شاهزادگان آنچه همیشه ملتزم رکاب نصرت
مآب مشهد و از دفتر خانه مبارکه ثبت جریده و سیورسات صادر میشود و یکصد و هشتاد هزار
و پنجاه نفر می آید و اجمالا در غایت آراستگی و استعداد و همه صاحب اسلحه و اسباب ممتاز و موفق
میباشند دیگر خزاین و ذخیره جواهر محدود است که گنج گنج از سلاطین سلف مختلف شده
و چه بیحد و رنج ادراکهای قایم بدولت ابد ترتیم پرسته با سجاجه شمشیر در مخزن دولت جمع
اگر حق تطبیق بیان یابد استیفای مبالغ آنها هیچ حد و مقدار قدرت قلم تشخیص نیست آنچه از روی
حدث و تخمین بیان سر رشته داران مذکور است از جنس زر و سیم سکوک و غیر مسکوک و اولا در خزانه

از آنچه باسلوب قرار در مستقر خلافت پایدار است و آنچه در نظم نظام و مصحوب بر کرکس صرفت
فرجام است مساوی میصد و پنجاه و هفت هزار و ده هزار نفر علمه با اسبهای مخصوص مستعد
از تنورهای شد خروش شمشیر کیمخوار جمازه و از زینت خانه طرب افزای قیامت آثار
سیصد جمازه در پیشگاه عنان همایون دولت عمده بارگاه خلافت و ناطقان پیشگاه حضور
آسمان رفعت از ایلچیان و قضایا سانو تعیان قدر اشاد و حاجبان شهامت آیین و فراشان
ذات قرین و حاجبان میخ جهات و شاطران قرعت که هیچیک خصوص میدان
ممتاز نفر قدرت اسبها صبا رفتار بیاخرام و هر یک از جیاد خیول هر مملکت
انتخاب شده و خاصه رکوب همایون و جنت خاص سواره در صحرا طلب که حرکت
میباشد پانصد راس است همه بازین ساخت که هر کفار و غاشیهای مروارید و زرین
سرای مرکوب پیشمرتان و غلامان شهرت و اشالم که از آنها نیز دو هزار نفر و هر یک را
دو پنج و شتر و کمتر است از سرکار خاصه مقرر است شترهای کوه کرهای پنجهزار نفر و قاطرهای
گردون آن پنجهزار هند که احمال جلال خلافت را حامل است هیئت الانعام حمولة و فراشان
تفسیری شاهند فیل اگرچه در ایران غیر معهود و اگر با شوقات بلاد هند و غیره از انواع
حیوان در ایالت پادرند غلبه با برهان سلاطین دیگر ممالک مقرر شد تیمم سبب
شوکت را پانزده زنجیر در مرابط اقتدار مرابط و همه را خوراکهای مکلف و مرتبهای پر زینت

و دیگر اسباب لازمه منظم و منضبط است و دیگر از تاییدات آسمانی که صاحبقران مؤید از حمایت جهان
مبسوط الید سمت اختصاص است آنکه همین مجاهدات او دین اسلام را بر سایر ادیان
تفوق و اعتلائی چنان حاصل آمد که از مدت بعثت صاحب شریعت بیضا الی هنا هذا که را
در هیچ عهد چنین وضع مشهود و مسموع نگردیده هر یک از ممالک اقالیم و ارباع ربع مسکون را
موقعت جزدین مبین و مذهب غیر از ولای ائمه طاهرین است با تشدید و غلبه تمهید
مصالح مطاوع دولت ابد مقطر ساخت چنانکه کنون مملکت ایران از اقصی جمیع اهل ایران
و ماس شیع مذهب تشیع است از جمیع ممالک قطار سمت اشتهار حاصل و اهالی آن ارض حضرت
این خسرو دین پرور بر اصحاب ملل و مذاهب دیگر ثقه و تحکم کامل است هیئت دو دیگر
دیگر از شاهزادگان ممالک در حضرت فلک رفعت خلافت مقیم بوده و هستند چنانکه از
شاهزادگان هندوستان محمود میرزا و فیروز الدین میرزا و کامران میرزا و قیصر میرزا هر یک
بکرات علی اختلاف الاحوال و الاوقات روی التجا بدرگاه خلایق پناه آورده
و مدتها اقامت داشته با عانت و حمایت شاهنشاهی بر اضداد خود فایق و بممالک
موروث متولی آمده رایت استقلال افراشته اند و بالفعل میرزا ظهیر الدین طوره
شاهزاده کرستان و داراب میرزا پسر چهرشاه و شاه زمان پسر تیمور شاه در
بلاد ایران و تحت حمایت حضرت صاحبقران و مشمول عواطف خاطر خورشید آسا

ملوک ممالک روم و فرنگ و هندوستان و غیره و از هر یک با دولت علیه را
راه مراوده و مجبت و موافقت باب صداقت میگشایند و پیوسته ایلچیان
معتبر روانه درگاه و از انواع جواهر و نفایس بدان مقدار که شایان شهریاری
چنین باشد القا و حضور مهر اشتباه میدارند از دولت انگلیس همیشه ایلچی
و وکیلی در پایه سریر خلافت مقیم و علاوه بر آنچه بر سبیل ارمغان انفاذ و تحفه
تکلف در وجه اولیای دولت و امنای حضرت میرسانند هر ساله دو کشتی از بنادر
بر حسب استمرار بخزانه عامره صاحب میسازند از دیگر قبایل فرنگ چون فرانسه
و پورتگال و اله و غیره نیز نگر ایلچیان دارد و شوقات چند و مرادر شکهای حضور انور
میگذرانند و افزون بر این گونه اوضاع قرار و نفاذ هر یک بر آنست که بر ربع
فرمایشی که کارگذاران دولت علیه را بهر یک از ولایات مملکت ایشان شد و در طی
بلیغات مطاعه بختام و نواب ولایات اشارت رود بلا رجوع و اذن از حضرت
خود در سرانجام و تقدیم قرام نموده تخلف و تغیر جایز ندانند دولت روس را که در
در مبادی احوال بمفسده انگیزی بعضی بر حدود ایران با دولت ابد قران سمت مخالفتی
ظاهر آمد و چنانچه در تواریخ مبسوطه نظم و نشر مذکور است چند سال نایره محاربت و مجادلت
فیمابین مشتعل بود و مقاتلات شدید و مطاولات عدید از طرفین صورت

وقوع یافت و آخر بواسطه التماس اولیای دولت انگلیس مخاصمت مرتفع و مهادنت بتدبیر
و تمامی مرحمت بر وجهی که استحکام و رفع شبهه سابقه از آن دولت ایلچیان بدرگاه
دربار جهانمطاع وارد و شوند و ارمغانهای شایان تفسیر و ظرایف ایلچیان پایه تخت اسلام پایه
گمرانند از طرف قریب الشرف نیز نگر ایلچیان معتبر مامور و رسوم موافقت بر وجهی شایسته منظور
می فرمایند و اولیای مناسک حج اسلام و حصص زیارت مشاهد ائمه کرام و حمایت شیع را بتمامی
تقیه و التباس و تقیه مال و خراج بیقیاس در غایت صعوبت بود امروز بعون الله و تایید شاهنشاهی
در جمیع ساحات روم براه تحکم بازار دولت استظهار شان بسر بر مردم آن مرز و بوم
گونه تطاول در از دست بحکمه اگر قیصر روم است با استرجاع بر حضرت در مهمی اهتمام در میان
گذارد و اگر پیشوا روس است بدون استرضای اولیای دولت روس با مری بیاورد و در
هند جز بر اجازت حضرت تشریف رای هر کار و فرمانفرمای فرنگ جز باقرام مرضی رای جهان
آرای تشریف فرمای و خسرو انگلستان در کشتی تشریف کلب بر دولت خود را بخدمت عظمت
افزوده و پادشاه فرانسه از فرنگ بر تشریف در شوکت تشریف را مدار مقاصد داشته جاز
کرستان در کنار عرض گرگمیه خوشبخت پیوسته سرسان است و دو اما خود از روم از خوف رنجیده
شمشیر همواره در مخاوف خاری و خلال گریزان ضغطه کوس تشریف طبس هر سر بر قتال
قاتر نشسته و آوازه نوبت تشریف را خاقان خطا آورده گوش عبرت رسانیده با این جمله مقدمات

دولت و حشمت بسبب جشمت و بسامان سامان جمع در اعلی عنوه هر یک مستقل بات کبر و تهمان
مایه تمام تواند بخشیده و رفت و تو خسرو عقصای هوا تا سر رشته این ملا و طیب ثبات
با عمر خلایق سیما افاضل و اشراف و اخلاف خاندان خورشید مشکاف و مقصود از ساخت
نوع کاف علیه فخر التحیات الاف الاف چنان مبذول است که هر آفریده که در کاشی
حضورش راه یافته دام بحیات مشرف جاز از نسیم خلق کریمش معطر دارد و هر کس بازی
از شرب طبع بالزلال عاطفتش چشیده تا زنده است از حلاوت لطف عمیمش شیرین مذاق
عمر گزارد و خواص و عوام لام نهد بنشر اسکان لطف بصغیر و کبیر خلق دعای دولتش را پیوسته مرافق
و مواظب بمقتضای کمال طبع سلیم بسلیقه مستقیم گاه گاه از بحر خاطر اقدس لآلی آبدار کلام
منظوم نیز از دره گوش مهاب کمال میرآید و دیوان اشعار بلیغ و فرت صحیفه فصاحت و
دیباچه کتابت و بلاغت است از قصاید و غزلیات و مراثی و رباعیات و قطعات
و غیرها تا کنون سه چهار هزار بیت جمع است اگرچه از روی حقیقت یکی مجتب و اگر بهم مرکزه
و نیسان اشعار انگشت نشین باید تا یکجا مرقوم شود و لیکن چون بعضی ابیات متعدد از دیوان
و صحیح ترجمان مبارک در میان بعاشد دل است بشیوه ضمیر ارباب بصیرت را بر بازیافت
انها موکول و برای کمال تحفه از هر نوع اشعار چند بیت زینت اوراق این کتاب میگردد

پاساقی ای سرور پاخرا ولله در الحظه هذه ساقی نامه
در رفتک و در دم تحفه

پاساقی در چمن موجهان کنم بنگ بر برزخ زان پیاله ز خوی گلگون کنیم
فلک را از زمین غم چگونه کنیم صدف گر خورد قطره زان برشد برابر دو سه اختر
چو بستان بوی گل تا ترنم چو بستان بوی گل تا ترنم ز چشم دوست تا باشد گرفته
دل شمان مجمرت را سپند مرثیه در تعزیه سید الشهدا علیه السلام زان تیر دوست در دم در دل گرفته
بر رخسار خلق کسی نمیزند نشر از عشق شرح دلگرد اشکار در روز رستخیز افغان فاطمه
در آن بلا تم سلطان دین حسین تا شمر و کرعیسی کردن نشین در دین تا جان سپارد و جان کرد اهل
خاقان چه بنود در آن دشت تیره چشم ما مصطفی نهان کاک تیره چشم ما مصطفی رخت ربا تیره شد از راه مصطفی
خاقان و درخت شفیعت بود حشر بارت بحرمت علی و فاطمه مصطفی از نیم این خطا سر از چرخ بخشد
عرش بین و نامه در صفحه شب در دشت کین تا هم هلاک بیان جگر در بحر غم سر از دل عصمت بر شد
شیر خدا الله و در دشت کربلا از چنگ گرگ و صف خصم کند ناگهان گریان بر دو داغ پدر کرد و کنان
دلیش از فراق پسر مادر سپهر شبها ز صید گرگس مردار خوار شیر ز خسرو خلا را شکار
رحمی و کرنه خاش رازت بصد بلا ولد له ایضا قصیده انور بر مقصد مخلوق است و القصیده شرح حشمت بر تشبیه رحمانی
شیر خدا علی و اگه هستش بت از زبر اسد آن دو هم مورد شکر و سلیمان عطا کند
هم شیر اصلا شیر زبان دو از علی در انکال و از جمله بعضو عشق چون ذات در انکال الجواد
خورشید از خطوط شعاعی عمر کند هر صبحدم بچشم عدوی تو تشتر خاقان ز رانکه میان شان تو را

ساقیا ساغر می در ده و پیش بنگر از خدیو شیم و از سلطنت دارای داده هم بار غنی شیخ شیم

ای سر شعاع شاه ز دارای هست هستی ای بابی نیز بجه تمنی مرا در روم شد از درگه تو اگر جدا ای کردم
چون هست مقصد تو شد ثبت دلیل در وفات شاه ولی الله کلید در بند که تو وفا کردم
حاکم در هر خشکستا کردم از انجام بقای فاخر خوش ذات او تسپر اوشاه در انکال و شاه
فردوس از افراد مخلوقات در این حلقه مشیع و کمال است در سنه سنه الف و ماتین و خمسین هجریه مطابق
ئیل ترا کوکب قیامت هر آب تجلی قادر حوادث زمان عازم دار السلطنه اصفهان
و فرا از ورود بدان شهر ارم شهرت و هجر از حکام هر کرا نه نصفت و حقاق خاصه اخلاق خدیو فاروق
بود ذات بیمانه را عارضه ایست که حکام عارض مرد بخشنده فرد خصم شهر جهاد اشاد در ساعت
بغروب آفتاب بنا در عمارت معشوقه ذات شهدا یا روح حق ترتیش از دوستگاه دل
بجلیس اوراک مغفرت اقبال و از دار اعز و در بلکت سرور انکال از نهضه ها جبار ایران جبال
جهان طال و انکال کذاشت و صبح جمعه خرخاه ماه حرم و محرمان سادات انجم خدم کسی از حقیقت
استحضار حاصل نیافت بدرا از انکه صبح صادق کریبان صبر بر چاک و عرصه افاق را لشکر کرامی
انباشت و شاب هزار خاک ماتم دار بر سر داشت افواج سپاه و صفاف عیت کنان
مغربت دار بر فرق سوار بر سینه عموم افاضل عباد بین و صفا حضرت نقشبند و صوف بر جمعیت
باداب شرع متین و آیه دین تجهیز و تکفین معمه کرد زر در محضر شاهزادگان صدر رکاب

ولد زین العباد الارشد بحکام جنگ علی و آل علی کرده بر سر عدالته فی الغزلیات

اشک را قاصد کرکش کم از نظر را که صد بار و قرار از نیست ترا نهال عشق را باشد بر صبا
دل دستی بخشیده است آن شمر را تا بخواهد سبک و ناید بسر کی غیر پاسبانم از دست سنگ آن ترا
اب کو بگذر زر سرای خاره را سیه آب در دو ره را ترک کمال شیدام بر کرده
از اغارت اسمی مکتب ترا بر غم رسیده بلا ریاست سند در کار است مرا دست در جان و هم پر است
خوشت بیرون کن از غیبت تا بالا هم بالای سر آتشیه همانا دلگشا در دست رد ان است
هر کجا باشد آنها دلفشانت شد در عشق نهاد هم خاقانت سر تا قرش بر شرق تر ای نور
دل بشای وصال حرف ترا میکرد هوا با کرد ا مه تماشا کرد دلم بر تنگ شهر تر
خدا نکه غمت از دلم بر دل آید طرح ارزوی تو از روز ازل بیخته بر سر سر کلاهت بیخته
بهوده چه میکنی تو فهم رنجه جنون کشتی نیست خطا نکیسو و زلف در کیسو
روز زرد و سیاه کار است شادم بهیچ در کند ست غیر از هر خرمی در کشت
شیده ام که بجان بست قیمت بر هزار جان بشم نقیه مرا در نهاد نخواهم بهر از دست چیزی
تو بهر بشر کو عالم شاهد هر از این خیل شب هر سپه زدم خوب که در شهر عصی الاشیر
منت از دست زدم بر دل خاکی در تیر در کشتی و پیکان در سینه خرم آنکس که دو جان فدا دار تو
رستگاری جهانست که خاک تو شبهای غمت همدم ما در دو سنگ پا دل اهل خرم هست در کشته تنها

و علمای شریعت با آب مراسم تلاوت و اعلام اقدام رفته روز چهارم بهمان نظم و رسم سلطنت
و انشاهای شعرت بعض مقرون رحمت بادار الایمان قم نهضت بر شیم شهر رجب المرجب
هم در شب جمعه در بقعه مطهره معصومه که علیها و علی آبائها السلام و التحیه و رقعه روضات جنان
توان گفت در حجره مخصوص خاقان فردوس مکان خود چنین تقیین فرموده که خاقان مغفرت
توقیع شرف و تمنوا و خدام امامت سمات و قراء و حفاظ داده و صدقات تعیین موقوفات مبرات
بجهة مزاج و موجب ایشان بعد از کفاف مشخص و مفروض گردید و از دار الامان عشرین تاریخ سال
مزبور میرزا ابو الحسن صحبه بقلم ارباب خیال آن انشا را که تا آب سلطنت بهتر از دنیا و ما فیها و مور جنان
و الاخرت خیر لک من الاولی خواهد بود همت او سلطنت بسر و شت تیاس سید **ذکر جلوس همایون بر**
سلطنت ابد مقرون که در طی مختصر احوال مالک الشرق در فصل بهار و بهار دولت حضور را نمود از روی
کشور گشای خورشید را برادر رنگ حمل کاهی مثال اقتدار بود جاروب کشان صبح و شال ساحت
دار الخلافه تخم را از نسل و خار خلاف از دیشان شتر و تهشند و تخت مرمری گلبن را برای جلوس
شاهانه گل در صحن بستان فرشتند جا چنان طیور باستحضار فیلان و سیع در ارباع جهان **صلای عیشت**
شگفته گشت حمرا گشت بدیت **ع** صلای عیشت ای صوفیان باده پرست در دادند نیاز لال آب دار
عرعر برای نظم بزم گلزار در هر کنار و بهار حضرت تسبیح ریحان نگین قاتر پدید مثال فراش های
فرو ردین سرای ایشان بر زمین بود و بیاد ان اهزار در راه انتظار موکب بر دوش بهشت

آتش جهت دری گشودند نسیم چاپک دست چنار هر ابی را قدر اشجار را در بارگاه باغ بهار
جا بر جا پا داشتند نخوران سار و سار رنگ در پیشگاه ادرنگ فیروزه رنگ دار از رنگ
قبای غنچه آهنگ **بیت** برگ سلطان گل پدید از طرف چمن مقدم شیر ارب مبارکباد بر
سرو و چمن بر دشتند رنگ گرد نفرازند در رایا فیر بر رنگار و قبای برعد ار آستینها
سرو ری بر سر ریز بر از گذشت دار ای شجر قبای سبز و زال از اندیشه مخالفان خزان
تهی ساخته غلام ستعار بخلاقه عیار افرشت متوقیان بوان قصه فرمان حکم را ادر الغرار گستر
بنام همایون نامه از دفتر خانه نقد رصاد در نمودند و محرران دار الانشا قرق نشور شادی عشرت
بقلم زرنگ بهشت عزیت جهان شاه خضر کشان نشان ادبیع وقع عرض بهمن طلای
آفتاب بر غنوان صفحه صحیفه عالم انگاشته واقعه نویسان وقایع زمان تاریخ طرب عیش را در زمره
ایام صبا آب رواج نوشتند تخته مرغان بخش الاح خطبای منابر غنچه اند ما و لی الحمد لله
الذی ملکنا بفضل القدیر علی الاخان جعلنا علیها خطبا لهما لله و له السلطان پاک شوند موزون
کلاه ان غنچه سرا ان بستان معبر از ان بلبل هزار دستان ندیم خسرو گل را هزار دستان
بیان ان شعر گزار نمودند **رباعیه** گلشن بستان شگفته گل بود سخت گلبن جا بر شاه گل بود از نشر
صبا بهتر راح طفال نازپرور داله را در ساحت دنیا فرش در گستر و از لاله طبقهای در گوهر
در پیشگاه حضرت پادشاه نسیم سپاه صرصر آور ارواح روح پرور بهار را جنان بر سر ما حاص داشت

و گلزار از نعمت رحمت پروردگار روزی گرفت و خطه ریحان از ریحان حظ و خطاز
خطه خرگاه و گلگونه گلگون گلزار و میدان مرزون قران سعد و نشاط از بزم شادی در **مصراع**
قامت موزون رقص افزخشند و شوخ چشمان شقاق در کرشمه بیشت شاهان شیرین را در کرشمه
مصراع چو دار از سر بوکشاده اند خشند گلهای بهاری از فروشکفتگی سرمست عنده لیب غزل و سجاع قاری
بر سهی سرو اج بار بر عیش رفع غنا دل و این شعر بیان حال را تمیک **رباعیه** ذا السرو تمخم
القماری للورد و الورد دل عذال و البال من الشمال بالت و الارض جم الشمال رنگ گلهای ارزی
باریک میان در کنار جو بار چون سرو روان رواکشتند و با کمتر کاسر در انکف ساقی
سیم اندام سر ایال **ترکیبه** تمکین گذری گلدر نو بهار ساقی پر دم منکه قدیه نو شیاساقی در گرد و حجر
در رو در ان در شمر نا ده قوریه ناله حوریان ساقی صف ذا طرف الصف الضعیف هم اصاف
الضعیف صاف و رف رف رفراف الراح علی الرفرف الرفیف من الاطراف صارت
الاقطار من فیض قطرات القطر قریه الشاء الخضراء و خدرت زهر الزهراء و قمر الاغصان کلوله زهرت
الزهراء من السماء الشتاء فاتت ریاح الربیع علی اکتاف الجنوب و اخجلتها کاملت اهداه الهبیب
و طلعت در رات الشیب من مطالع الاغصان شمس النجوم الا اسما کلهن الشهری **بیت** چو گوی
سر طال ز هر شاخ نشر طلاع داد یک شب هزار شهر ز ارباع مراتع عشرت در هنگام
جشن نوروز و هنگام جلوس خسرو فیروز روز عید سعید فطر ناظر از کمال صیام **رباعیه**

در عرض بانگ الصلوة تصلیه اهله الهلال روز و خوان شد نفیر ان اج چون بر روی جیب پیشانی غنچه
و دلال در جیب سیمین ماه مودیت و اهله الهلال در دی شان و شکر بار زر از اطاف هر آرا گرد کشر
جام زر زلال جام در دست ساقیان سیم اندام آب دایم باغی در حال استلال از ساغر خطر از کاسه
چون لال مدام ترا و سب مقام **رباعیه** چو چرخ ذال عید کو دو بیاد بر بشکفت کاهی جنبه دیگر
ز ان چرخ قوس کو تهشر مو مانند کمان سبب شاه چلیپا گو چاک در زرگ عرب
و عجم و چاک در گرک فرق ام در دو کاهیب دست قانون هر سازد اشتند و نوازی
نوید **رباعیه** گر در کنار چو جوان شوخ تمک از ریش ز خوبی شهنا و گرفت
گر شرف مخالف و مرلف عراق و حجاز بغیبت نکف نوازی بزم خسرو انا شیر نعمات خوش نواز
بار زار بر شکشد و طلبان بر دار ادبی مسر خاقان بر بکین مقامات دلکش خاغر غریب را
نمیتا شکشد ساقیان سیم ساعد ز بانان پیاپی پیمود و پیاپی **مصراع** هوش از سر عرب
کشان بود شاهان شیرین شمایل شکر دهان گرشمهای اشکار و شوخیهای نهان **مصراع** غم از دل عاشقان
زدوده و جوار حور از منظر ساقیان با قامت قامت طرب احرکات و ادارت کاسات
گر شرعات بزم طرب را چون طرب سرا بجنت ارزان آستند و ابه پرستان ان مخمسه
بزم سعادت لازم دین مهد رعبی در دو بسر پیمان ای ساقی **رباعیه** کجو عده شراب
ارغوان ایساقی **ع** از زخوان کردم و از سر گیرم چنگی شاه جهان ایساقی شراب ارغوان

از غرا اخو خسرو شد شمشاد قد ان سهی بالا را ما لامی دلا را نبود ابی نوز کشر از و ما پرخی شاخ شمشاد
از نسیم صبا بتی آه و از نرگس شان شیر غزا در ما دار ی بر هم سرو رقاصت با قصور بعضو
رقص می رفت و لات قرود الغانیات رد الحقت کان غصون البان فی الارض تقصر زیبا بتا
نازنستان صباحت رسا نالب دلستان از خوش در هر آرزو و باغ نیت بهار ابر ابر بعضو
باغ رنگ زردی کذ از تیغ مشاطت و معاذ لت با هر بر دیده دلسته نگاران پسته دهان چشم
پسته لب دادام چشمان پسته دهان حسرت بسته قید محنت بند باقید کرقدش سنگ کشته پیکر
چون سرو روان هر یک خیمه خیار اسرو روان را مایه توان آنست بود کلبه کوشه از زیر سرو
چون طرف بطاف نرگسش دو چشم راخ بر شید جمال خرج رخ خورشید مثال اخران خرابه پاشا
رفته بجلوه گری هر زیبا سطوع چون کوه و زلف مشک فشان ذره چون بزم ارم اساس سلطنت
همچون ساحت ملک بعدل خسرو خورشید آیت ارشاد عشرت باعتبار همی فخر از و کند بنده
بطاعی همی رشک از و برد چهر رهو یوم یجمع الله الرسل فهر اول الربع ثالثا و کانه ربع الاقبال
فی سنة اثنی عشر و مائتین فی الهجرة المقدسة علی روح ساجر ساری الحجة مطابق سال فرخنده
فال نزاد شاه گیتی ستان جمال جهان جمشید دستگاه فریدون اورنگ
مهر چهره سیمای نوز زنهاد کیقباد نژاد کیهان خسرو چهر شش گنجور چهر شش فرهنگ بنیاد بارگاه بهم جلالت
دارای دولت دارا درایت اسکندر رایت شاپور رزم بهرام بزم فیروز روز مهر گیتی

ارد جان ضیغم ارد شیر رستم گرز سر رای خسرو عطای آدم طوبی نوح رونق ابراهیم حلیت
اسمعیل جلیت یعقوب وقت یوسف طلعت داود دهان سلیمان حشمت سر کف
عیسی دم محمد دین علی آیین رافته دارا رای مهر فر شاه کامکار شهریار گوید بیان تزیین آن نسیم
لازال السریر مزینا بجلوس المبارک و بارک الله علیه السلطنة بر کرمه و تبارک
تبارک مبارک کلیت مقلبی ارشک فرمای کلیت آن چرخ سان نیم کرد جز اهمزا
عزت و ارزی کشان کو هر شان ساخته چتر جهاندار ی نصر فرق فرو شاش مزین رو دولت
شهریاری بشرف پا رفلک فرش قبله مرد و زن آمد آواز نوبت شاهی در شش جهت
بچهار بند جهان رسید و عشاق فشه و قاف تا قاف جهان آمد و لرد در زیر آورد
بود از چم آواز بهش در قاف کنای خیزد نخست اقبال رافته در بیان صفت بدر خشر آمد
گرفت جا در این مطلع از قصیده همی نمود ادا رافته تا دهر است دولت شه پیروز باد اقبال
باقی شه فرخنده فال باد جلال دربار کاه فلک تمثال رسم چاکران کرد خدمت رسیان استوار
بست و بعرض نیاز مفاد این بیت بعرض عرض بیت رافته تا از جلال باد و شاه جلال
اندر حمایت فلک در آن اجلال باد دولت بدولت زمین آستان آسمان قدر را الله نصرت
السلاطین و مقابل شفاء الخواقین و سیده تمنیت مجلس سعادت انبار زانشار ایشید ارزی
کشید رافته چون شد نان دولت شه همشه از زوال یا رب نان دولت شه پیروز باد

سعادت بعادت بعاد بعد سلطان سعادت نهاد را در پایه سریر سپهر مناد حسن عبودیت
بر زمین بود و دعا عمر دولت روز افزون مضمون این بیت ادا نمود رافته تا در فلک سعود را
قرآن کنند سعدین اطلاع شه اقبال نصر نصرت در ساحت سپهر سلطنت سلطنت
جنح خدمتکاری باز نمود در حفظ و جنح خسرو فیروز بخت را دین بیت شاخوانا بجا رافته
نصرت رنج شاه چو حد کمال باد یا رب مصون نفس عین الکمال باد شاهی بوکت در مشکنه
بارگاه شهریار شیر دولت شهر بند آگشود دین بیت عرضه عرض خانو رافته شاهی
بوکت شه اگر صید جو ثور شاهان شیر حمله بر برج اشقال باد بحث در پایه بحث فلک
رفعت علی قامت اندیشه و او هست دولت در زمان مدت را دهت مدت بتاوت
مضمون این بیت ادا و دعا کرد رافته پیوسته صید بزم طرب جای شاه و بحث
چون بیخ کان نشر جای بصف نعال رافته کوکب هر یک از دو کوکب شاه همچو جمشید بر جهت
راه قمر کاه بنعل شب شاه شبه جست دکاه ماه بیاده خوجز هر چه چو خورشید را سپاهی کر رزم
عقده زنب بیاجیت خسرو ری کشید بهر آنکه شاه دست شاه را شاد پا رو شاه
مصراع و چو مصرع همی منقد انشاد رافته تا ماه کاه در بند کهی لال ماه حیات دشمن خسرو بدال
باد عطارد و بسیه آد پایه عشت فلک فرسا منشور سلطنت عاد و ساز الطفر ی خلود
مشرع سیدات و این شعر را از قصیده کاتب بر سم دعا قلم طلا رصفحه عرض نشکاه رافته

مشور دولت تا بیرا رکند رقم از مجلس کاش ملاقی جمال باد خرد از هر از هر تا رسوا دار طرب
بر از غنوان خاطر کشید و از عنوان خاطر کاتب انشاء این شعر را در بر کشید رافته تا بید
تا ز نهر طرب هست سهال از خطر باد نشه سهال باد شمس خشید پیشانی تو اد
خسرو آفاق را نمود در عرصه خاور و دشمن را خسرو صاحب اقتدار است باظهار مطاوعت
جبهه شعاع بر ساحت فلک ارتفاع نمود و کشف رافته مهر از نه بر مراد تو تو در سند زد
در عقده کسوف مهر شکال باد مریخ خون اشام خنزیر عادی دولت را بخنجر خشم در یا سیاه
سیت مظفر شارت قهرمان ناب پا سیاه و باشاد این بیت شاطر از زنان کال رافته
بهرام اگر نه خون عدوت خورد مدام خونش بخنجر شکیبی جلال باد شتر مرغ بر فلک را چطف
سهال است خرید ار ان کالا بی سند کرا بعد روان جلال آد بانشاء این بیت دعا کرد خسرو شتر
اقبال رافته چیس کز خطبه خاک کنند پیاله پیوسته آتش برج دبال اشقال باد خلف ابید نصب
دریا نخفه را در حرکت جان در کاه فلک شکوه فلک مند در خرد رافته کیوان اگر ز حکم تو کردد زمین
کش در چنگ شیر نامی خرد ماه و سال باد شهزادگان هر فرد از ان امرای مریخ صولت
از ان آرا در زرای صف شهوت اوصاف لشکر کشان رستم سطوت سهراب مصاف
علاق غلمان که هر دو شاقان شتر منظر باشیان بارگاه و آرا بر شان بیسار لان قصاب
قدر شان نسخه کیوان کشان فلک تمکین جاریان بهرام قدر شیر کلیس پس از زمین بر دو خرد

افتاب نبلاغ خورشید شعاع اشعه تار دریا بیشه پرورش مقدار علی علی الله قدره هر یک علی
قدر مقدار هم و مکان کشم و مرتبت و تبجیم و مدارج در جاهم و مقام قایم تسویه صفوف سلام و تصفیه
قلوب از غبار خلاف خسرو بهرام غلام مخلص شعر بر شعر بر رقت سحر بیان سحر و تخمیر اصل کلام مصحف
فن در مدح پادشاه زمین و زمن عظم ثریا نظام و شرشره آثار رقت عراضه صدق تیشه نموده بمعرض
عروض عرض در آورد و ذیل قصیده بهاریه که کاتب راست در این مقام سبب اشاده تحریر

وهی هذه

بار فیض بهار و گلشن حق گو | جنبه گلشن گلشن مرحبا فصل بهار | هم شه از دل صحن بهجت بر سر عیار
هم شه از بهار عیش هنگ | شه زمین از زر از آرزو بر از خلد زار | شه هوا از باد و روز بر دار مشک تاتار
باد و روز بر سر آرد هر آرزو | ابر از آذر گوهر بار همی از کو هما | ابر در دکه گوهر و بر کشکن گوهر
از نیم باد چشم عاشق پر زر | قمری عاشق موده در کنار سرو جار | بلبل شیدا که شد برگ شیر قرار
از نوا بلبل ایه روستا هاتف | در هوا هر سو بلبل ایه شاه شرار | دلبران هر یک عیان عاشق بهار
در میان بوستان در کنار جویبار | صحن گوشه و آورده جامی در بر | گوشه گوشه و گوشه ماری در کنار
از بهر خسرو همی تخت گلبن باشد | همچو تخت شه همی زر شاه گلها | شاه اسکندر خشم اسکندر دارا خدا
خسرو کسری ملک خسرو قدر | پادشاه تاج بخش شهریار تاج گیر | خصم بند هنر کشور کشای نامدار
پرتو بخش شرع گیتی خسرو جمشید جاه | در خرد زیبا هم جمشید گیتی خسرو | ظل حق قطب شاه کهف عالم

طاعت او فیض بهار طاعت پروردگار | اگر مکنه عطا وقت بزم در زرم | سنبه شرع صلح تخمیر و سنبه
شاه دارا نیست دارا از نیست بر عمل | فخر قاجار است در زد قاجار است | سر پیش مرهنه تاج مشتری
سرور دان مجری خسرو دان | عدل گستر خسرو کش قاب بیت | سایه گستر در عالم لطف کذا
باد روان می شنید باد در یک سر | باغر الاخیر ایشیر در یک مغز | تاج او گوهر نگار رشک او گوهر
طبع او گوهر فشان دست او گوهر | رود رزش چون بر بنی زرده کن دست | رستم است اندر بزم در کار
در کنف شرع مرد آید بمیدان خرجی | راست پندار بمیدان حیدر است | از نگاه کار بهم فلک گشت
بسته بند آهن در نیشر بهمو | طبع او بحر است لا بحر مرد ار دو خیز | دست او در است لا بر بر
ای شهنشاه جهان از شان مداد جهان | تا جهان زاد شاه چون چشم رود کا | گر بعار خرد سخند کس کشکو
لقد مهد آید پیش چو رست کیعار | مطرب اندر بزم نگاه است هر کا | جاب اندر کا کیک کیرا
ارگرک مشه در ترسم کند گرد اکند | تا نیز بر زرع آرزو حضت ریا | هست با آکش بود در کشور روم شیا
هست با آکش بود در کشور روم شیا | واع خاص تو تا از بعارض نه ولی | طرق قنای تو قصیر ابکر دل بند
هم ز شیت رود رفاق شیوه شیا | هم ز پیت صبح شام رنگ همچو شیا | بنده پیش تیکش آید در خاطر
برده هست از معان آید بکی ناز | روز بیمار از نسم بهمان از گرد سپاه | پشت هر بشر گردد در بر عرش
همچو ذاز بخو کرشان خیز بر بستر خیز | دل پر از کین دلان که دمه گرم کیر را | نعمت کوس افکند در کیه گرد بهید
برق تیغ از دل از زد عرصه عالم شرار | هم دماء کشتگان آرد در حشیش بر | هم راس سر کش آن آرد نهار

سرکشان از سر کشتگان افاده کشتگان از سر کش افاده هر بر سر | چون خرش آن سر و آید بمیدان
با شکوه رستم و با سطوت سیفند | موکب جلال همچو بدکان در تیمور | نصرت و اقبال همچو چاکر در
در نهیت سطوت و در هم تیغ کشتر | بیقرار آید زمین اهل گیرد قرار | رو بهر سو در جرخه کهن
عزم هر جانب کنی خرامه کرد آید | شاها بر تیر پران تو در منقام همه | شرر نشر شرع پران در کاه
شاها بار اگر آنکه بر سر پیروان در | شرر نشر ایزد پا اندر زد فرزند | سر زند تا هر بهار رخ در
بسکه ادوجه ز ابر گلبن در بهار | هم بهار بخشیمیان ابر با هر | هم بهار قبا از روز فرزند
سال او در دولت و عیش و عیش نوروز دل بر فتوحات دیگر از تلامذه جنب بلاغت آب آب و طاعت بنده لا بحر کام
مشغول بالله الجید و لا اله الا هو بحسن معالی صلح تاریخ بر سال یافته شد بنظم بر تر تشریق هر تشریق فقرت آب کشید
در عهد همیون دولت دران در ام و دیم سلطنت سعادت فرجام پادشاه دریا دل
پرور خدا دو بحر عطا مرحمت گستر دریا دل | ابر رنگ است که در بار شر ابر آرد از سر
عرق خجلت بر شاه ابر زد | بحر عطا او از غیرت طبع کان بخشش سحاب نیاز بر آن عید
با خجستگی فر عدد ماه فرودین لال مخالفان خاکسار رایع لهب شر استبلی لا
دار دو بهار سر کشان لاچار خاک خذلان ریخته از زمع سر افراز روز است اگر آب
است از شرم رای روشن او کاه و پکه در پکه سحاب است و اگر سحاب از تشبه دست او بر تیشر
تیره و افراز بخه آفتاب ریاح رفت او در کلشن اقبال بند کان همیر ریاحین رحمت و نامه

وشی دارد است زمین پریان چشم از شاخ شکوفه بر زمین بخت و زباد و هوا بهر نیخت
افراخت چنبر بر فلک سر چون بخت شهنشه فلک فر در باغ همه گل و بهر بود او آب
همی زشش عمر بود لاله چون عاشق دلسوخته آتش شوقش بر جان فروزان بود و گل چون معشوق
عاشق دمی عرق شبنمش از چهره ریزان **شعر** عاد اورا قطار شمامات طل کحد قرقعرق و جنبها
نرگس شهلا غافل از چشم زخم سپهر پر و چشم تماشای قصیدی سرو نازد و کشاده و پند بخنجر
فارغ از فرشته انگیزی دهر بر قلوس لیلی آسا طرفه طراوت ما و صهب داده صنوبر و شمشاد آهنگ
شیه جفا در ساحت چمن قرنفل افراخته و سر و آزادها از خیال از زه پیدا و قصاطرف
جو پا در مقام اقامت ساخته نظر بازان از ریاحین شاهدان شیرین ادا در گلبد از راز
مناظر شاهد نسر برآورده و نازک نهالان از شرم مناظر شوخ چشمان شقایق
در کنج چادر شکوفه بسر **رقعه** عروس گل تا هر شب گرد منصوص خلش از زفت چه جوانی
دهر پیر از سر گرفته جهان پیرانه دیگر گرفته چمن گاه رنگ پاچنگ بود هر آمدی در این جا
وا بود در آن نخلستان گل بکنار است هر از غنی عشق خرم بهار است زنان عنچه زانب
در شکر خند در آن می داده بهبد را بهبند پا بهر شه سرو بر استاده پا بر شتر سر بالا
فتاده لاله داغ از پیش سیه است هاز از پا دم گرد است زنج دی در جش جمله رسته
زاهب خزان فارغ نشسته هر ماه که در بر آمد و سرت بخوش ریز ریاحین شیع ربت مبارک

دارد و پشت هویدا بود هر دیده از مدد خ رو داد و داشت و هر چند تیر تبستان ماه
مرداد است در کمین بود و کمان فلک عرصه عالم را بپنه برف انباشت چهره گلعذار
شد و بر سر لاله های شتر هر از فروشگاه هزار رضه بهر جهان افروز داشت از رضه سر **مصراع**
افسرده و چو داغ از زار ثار **مصراع** از گل گلهای آذر سر شکفته شقایق کسار هر خرم
و ریاحین آتش فروز سیاه بهر را سفند یا رطاقت سوز آمده بود و زیر هر **مصراع** افسرده
چو داغ از زار ثار هر شاه بر دوست موا دان غایت رسیده هر آن از سحاب سحاب
دستین بر سر کشیده و زمین در لباس قاقم برف مرغزیت بود و احمات اشجار را هر بار
جهمی و آکله بود و اطفال از سیه سقط کرده در شیر مکلان طیور را هر دستان عشرت بهار
دستان سرایی کرفته بود و بخیر خرم زمین دستان بر سیه طلا طبع و نهنج جنب رفت
ماب و لاغت رضه حت بنا با افتاد سید رضی کاشانی ضبط تاریخ سال مزبور بنغمه طراز
مصراع مطرا **مصراع** تاریخ بهم برف و گل در گذشت پیر رهم در سال تا با سال مذکور مقدمه
نزول برف و تجدید سیر **مصراع** شعر چو این قصه در جهان مشهور و الحمد لله الذی انزل من السماء ماء
و یحیی به الارض بعد موتها کذلک النشور **از اوضاع و احوال و اسباب ارتفاع و انتقال هر خسرو غفران پناه**
جانی میرزا حسین خان صدر اعظم دیوان اعلی که بر جرقه از سرکار ایل الدوله بر سنگ مضروب و تکیه و قدوه

پژوده چو دو ماه ایل برگ در ایل شد

شد شبی بر دیده ها چمن را گر دماغ شکوفه چو چشم بخیل چو صبح پیدا باغ از زنگ دیده و گلها
زنسرو در دو در گلشن بیخ حرف بکار آب تیغ در جاری برف همه نوادگان تا سر رسته
با تیم دار زنگی نشسته همه گلشن طبق گلگون چاک صنوبر با کمر بشکسته در خاک بنفشه گرد گیسوها
پریشان زدی گشته نرگس اشک ریزان گلشن صدف برف آب بجه سحاب خیش آب
از غم فسرده با کمینه جویان سماهر ما در ساحات کوه و صحرا در باب دست تطاول
تاراج بساط سبزه و گل گشاده و با آب چشمان جو دشتها پیدا و خاک بستان کرده
اشتدت بالبرد یوم عاصف برادا و اند بمخالف نوا شد رسای شد آواز در زمین عراق
با زنان زنان ساز و خارج آهنگان برف و سرما در ساحات اصفهان کوچک و بزرگ
رباعی اشعار و گر بار آغاز بر کنار آمد و دیده با آن از بار در راه مرکب از رو پشت
با بطار سفید گشته گرگ پیدا و هر شش از خدقه حدیقه برآورده عبره لاولوا الابصار
ساخت قامت نوجوانان چو بیار و گیاهای سبز نوروزی آراسته بود و دست تصاویر در
عزای بهار سیاه پوشیده از پای در آمده است در ماتم تاب نهالان چمن مجعد میزان بنفشه
و سنبل گیسوان پریشان بر خاک نشسته و صاحب گلهای نرگس و شکوفه بر برگ مروارید
سرور در چشم از جهان بشده با آنکه در فضای هوا از شکوفه های شکوفه های برف همه فروزه

در دو کرمان فلک و چشم الوار بحشمت و ریاست بحقله قلاد و حکومت و امارت شد و مزرع آمال
عموم رعایا و جمهور برایا بتوجه عام مشمر قرین کمال خضارت و نضارت و دست بیشمار
مشاع همت بامنیتها در ایاب و عطا بر چهره خلق جهان گشاد و در شیوه بذل بخشش و داد و
دهش بنیاد را وسیع از عرصه کمال و افزون از حصله همگان نهاد و در خصلت سلطان و امیر
و غنی و فقیر و مطیع و شریف و قوی و ضعیف و در روز نزدیک و دور و کرک و چهک و بهار
و مس و از درست و داشمند و آشنا و بیگانه در نظر همت بساوی داشت و با تکلف و
اغراق تکثیر را از صنف خلایق از جوق فایق بهره گذاشت رشحات سمات همت بر مزرع آمال
ملوک و ذمال متقاطر بود و فیض یاد بشیر بر کام هر کام و کامجو متواتر
بطون مصنفات فضلا و فضلای عصر مصببین مراسم افتخار شعرا و تمول و ادبی شعرا عهد
بمکارم اخلاق مقرون است و الهد امیر روز بر مرتبه مشیر سافرود و بسط قدر از شر
در جهات مملکت همت را جمع و شاگرد نسند لات دیوان علما را کمی و از رضه
خلاق عنقا مورد انک الیوم لدینا مکین امین گشته در ولایات متصرف نواب و عمال خلافت
و خود در اهرام موکب خلافت کفالت امر امارت را بی استمام در میان گذاشت
در انجام خدمات شاه و انجاح مهام عیت و سپاه و استغنای مناسبت ملک و یاور
شرایع و مسالک و تنظیم و تنسیق ولایات و تعیین حکام و ولات و ترتیب مصالح لشکر

و تفویض اعمال کشور و حصار و اطلاق چرک منصور و جرح و تعدیل امور جمهور و تصرف
بیوتات خاصه و شهر ملک خاصه و تخفیف تکثیر و جهات و توفیر تقلیل مرسومات
و در سال سلی و سفر اجتهاد و استجار طرف دانا با مشارکت و مشاورت همت اهتمام
کماشت و از روی کمال عقل و ملاحظه دقایق حکمت در جمع میان استرضای خاطر سلطان و استرضا
احوال رعایا و لشکریان بروش رضای خاقان قواعدی موجب حیرت عقول داشت بسبب
رفیعی حکام هر مقام و ولات جهتم را مرجع و مناص بود و سلاطین آفاق را حضرت مفیض مشرع
مراد بود و حضرت ایلچیان صاحب دستگاه بزرگ هند و روم و فرنگ و ترکستان
که از رابطه خزاران اهل خوشش خانه نقش بودند و خواص عوام هر مملکت از متفاخر آن احسان و انعام
و با قدر از حسن و مشاغل چنان مقتضای رعیت حلم کریم و قایق تقارفات بر اهل هر خیر سرور
میگذاشت و سیما در تعظیم و توقیر علما و فضلا و الجا فقرا و ضعفا الثقا از آنچه از توقع معمول بیشتر
میداشت و با جمله ملاحظه بسیر و خبر و مشاهده عیون و ابصار از مبادی سماوات تا غایت
امیر و وزیر بر مبنی اقتدار و وزیر بر مبنی اعتبار و مخطوظ مع خاطر و منظور مع نظر بنیت از
دیوان خلافت با همین خطاب امین الدوله مخاطب بود و باز از لقب نظام الدوله و مهام الدوله
را نظام فرمود و وزارت عظمی را بخطاب صدارت جمع داشت و در توقیعات
و ارایا القاب جنابه خاصه سلاطین بود جناب سعادت بشهر مخصوص بود

و عمارات آن از مدارس و مساجد و صوامع و معابد و باغات و بساتین و اسواق و میادین
و سرای و رباط و پل و رباط و عقار و ضیاع و تصور بارتفاع در اقطاع و اصقاع
طرح انداخته از قوه بیچک اصحاب دولت تسخیر فتیت بنا و خیرات جاریا
هر از احداث قنوات و جرای انهار و احیای ارضی و غرس اشجار و بنای مصانع و
بدایع در مراتع و منازل ممالک ساخته و پرداخته از منبع همت احدی ارباب کشت
شرایع و تحقیق از راه توجه باطن و صدق اعتقاد و مزید جهاد داشت بتعمیر مشاهد
اساد و مراقد اقطاب شان ائمه معصومین و مزین بروضات رضوان اساس و اقطاع
اقتباس پیشوایان دین صلوات الله علیهم اجمعین و پیوسته سرکاران اهتمام و معماران
ارتسام با وجهات معتد از جانب عالی جوانب در هر یک عتبات عرش مراتب
عمارت و شحن مرمت روضات مطهرات و تعمیر عمارات بجهة نزول زوار سعادت
لات بود و از جمله در مشهد مطهر علیه و اشرف التحیه عمارت
منیعه بنا و نهاد از آنها که حصن حصین و قلعه رصین عرش قرین است هر از شش ان
علو همت ما معلوم میشود و دیگر بناهای عالیه هر در اعلب بلدان با مرا فرخنده همت
اتمام یافته بر نهج قیاس مقوال نیکو خلق از روی صدق اعتقاد در بنا و دربار رسیده و بنا
و مدفن حضرت را در دب در راب نمیرکه معین منفعه از آنها هر جزو از آنست عند الفقرا

مهمی نیکذارد و اذیت در بقای ما خیر را بنای عمارات تشخیص و عبث تا عرش درجات
التفاتی کاس بندل میدارد و فراز از کمال والد ماجد و رقود در مکان فردوس مقاعد مزید
ظهور اثر صنع را تعمیر این خیرات حسنه امر فرمود و ما یحتاج از اسباب تعمیر دار سی و طرف
وقف و هم متوابا را بعاریه داد اول اسباب موقوفه بجهت رفع حوایج زوار و مجاورین مادر
ساخت چنانچه شرح و دهانچه جداگانه شارح تفصیل است انشاء الله تعالی این خانواده عزت
همواره توفیقات یزدانی را ردا الاقصاء الایام بعث لا خیر در انقطاب و انقطاب باشد

صورت صلحنامه اول که فیمابین دولتین ایران و روس تحقیق پذیرفت نظر بمرام سطنت ترجمه لغات

در سیاق تحریر بشارت انتاج تغییر در بسم الله العطوف الجبار و الحمد لله علی ما هیج امور اسمائه قدر
باعث ایمنه الخیار و بعد اعلیحضرت قدر رهبت حرز شیدت اسپراطور اعظم
عالم استقلال و مالک الاستقلال کل ممالک اسپریه از روسیه الکسندر و اسم دولت
دولت و اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت شهریار اعظم سلیمان جاه مالک الاستقلال
جمیع ممالک شاهانه ایران محمد شاه ابدت موکبه تلاحقه کمال رفعت و رحمت علیین
در باره اهالی در عالم تعلقی و از مدفع در رفع اسباب دشمنی و عداوت هر خالف رای
دولت آرای ایشان است طالب و استقرار مراتب مصالحه میمونه و دوستی مجاورت
سابقه را بین الطرفین رغبت میشدند بالوجه را بسیار مبارک مبارکه قرار یافت در

این امر صواب از طرف اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم و اسپراطور ممالک
روسیه پناه جایگاه خسرو الیدبانه از روسیه سپهسالار و مدبر عساکر کنیز بخت قفقاز
لیسنه رجاجی ترخان و مشاور کار را تمر بشر سرحدات این حدود و سامان امرزاهای عساکر نقاط
سمت خضر صاحب حمایت الکسندر سی و تجاری مرتبه اولین و نامی مرتبه دار را عسکر مقدمه
حضرت کیوان کاصاحب نشانه شیر طلا المرقوم علیه بجهت رشادت و بهادری نیکو لاسر و تشخیص
اختیار کاعطاشت اعلیحضرت قدر قدرت فلک همت شاهنشاه اعظم مالک استحقاق ممالک
ایران جسم عالیه و رفیع پایگاه و بهجر بزرگ دولت ایران مامور دولت روم و تفلیس عمده
دولت و نشان مقرب بارگاه سلطنت ابدنشان محرم اسرار نهان و مشیر کشور دولت
بهیه ایران سلیمان خانواده وزارت و حکمرانی از اهرای و اهت حضور در مرتبه ثانیه
عطایای خاص شاهانه از خنجر و شمشیر و کار مکلف بجواهر داد و اشتغال بمسترتبه و دیوان
مرصع است حاجی میرزا ابوالحسن خان را در این مهم مختار کل و نفیه در عسکر روسیه و اقعه در روز
زیوه همه مال زیوه کشت قراباغ امرای شرالیها مانند گرملاقات و بعد از ابراز و مبادله
مستحکمات مامورین و اختیار کلا و تحقیق مصالح امور قدر از مصالحه مبارک ربانی
پادشاهان عظام داده بموجب اختیار نامجات طرفین قیود شد و مطالعه فصول مرقومه
ذیل مصوب و مستمر و مشتمل **فصل اول** بعد از غوغای جنگ و عداوت و نزاع

دشمنی و خصومت هر کنیز سال دولتین علیتین روس و ایران بعد موجب این عهدنامه ابد متبع
و مترک و طریقه دوستی و وفاق مراتب اتفاق فیمابین دو پادشاه کیوان رواق و
وارث و ولیعهد اعظم و امناء اولیاء دولتین ابد مساق پایدار سلک خواهد بود **فصل**
دویم چون بموجب تفکیکی سابق طرفین و قبول و رضای جانبین بنای مصالحه برقرار اسطاطوسکو از
تمر بود و تغییر طرفین از هر موضع و مکان جای اقتدار مصالحه بعد است از بقای
باقی و تمامی الکاء و ولایات خوانین شیروان و غیره هر در ضبط و تصرف هر کس بعد کمال در تحت
اختیار ایشان باشد و ولیعهد اتحاد و ولایات و سرحدات بین الدولتین العلیتین بموجب خطوط مرقومه
ذیل معین میگردد از بند ابتدای رضی آدینه بازار بخط درست از راه صحرای مغان تا بعبر بر ارس
رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا رسیده برود خانه کپسک جاری شت کوه مقرر و
از آنجا خط حدود و سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان نیز بر ارس تا کنجه متصل
گردید بعد از آن حدود مزبور ولایات ایروان و نخجه و قبتاق و شمس الدین لو را باشک
میدان نیز از سر بالای کوهها طرف راست طرق و رودخانه خیر چرو از سر کوهای
کپک الحدود و محال شورگل و از گوشه شورگل از بالای کوه برف دار اله گرگه گشته
از سر حد محال شورگل و میانه حدود مندب برود خانه آرپه چای طرف تشه معین است و چون
ولایت قفقاز شیروان طالش در ممالک اعلیحضرت است بدست افتاده ولیعهد بجهت مزید صدق

و دستی حدود آنرا از جانب ایران دارد پس بعد از تصدیق همین صلحنامه از جانب پادشاه
پادشاهان و نشان متعدان و مهندسان بموجب قبول و وفاق یکدیگر و بمعرفت سرداران و حاکمان
جبال و رودخانها و دیاچه و مزارع طرفین بتفصیل معین میسازند و آنچه در حال تحریر این
صلحنامه در تصرف هر یک از جانبین است معلوم میشود آن نیز حدود و طالش در بنای
اسطاطوسکو در رزم معین گردید هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارند بر سر آن باقی
خواهند بود و همچنین در سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خطوط طرفین بیرون رفته
باشد تحقیق مهندسان مامور هر یک از دو طرف موافق اسطاطوسکو از رزم رضا خواهند داد
فصل سیم اعلیحضرت خورشید رایت پادشاه ایران بجهت ثبوت دوستی و وفا با اعلیحضرت
گیوان رفعت اسپراطور اعظم ممالک روسیه میدارند از جانب اقدس خود ولیعهد
عظام تخت ایران و ولایات قراباغ و نخجه و اکمال سمبر با سالیانه پول است که الکاء
مزاین شیروان و شیروان و قبه و باکو و هر جا از ولایات طالش و اکمال در تصرف
روسیه است و تمامی دغستان و کرجستان و محال شورگل و احتی باش و کوریه و سکور
و انبار و تمامی الکاء ارمنی در سال قفقاز لیسنه و سرحدات معین اکمال بعد و نسخه
آنچه از ارمنی و ایبا قفقاز لیسنه هر با کنار دریای خضر متصل است مخصوص ممالک
اسپریه از روسیه بیدانند **فصل چهارم** اعلیحضرت قضا قدرت اسپراطور اعظم ممالک

رسیده باشد از جانب اقدس خود برای اظهار دوستی و اتحاد خود نسبت باعلیحضرت
قدر قدرت پادشاه افخم ممالک ایران بجهة اینکه ثابت شود که در هیچ امری طالب
در عنبت است که در ممالک ایران مراتب استقلال و حشمت پادشاهی را در بیان
آید مشار الیه ملاحظه نمایند از جانب خود در عوض ولیعهد اعظم اقرار نمایند
که هر یک از فرزندان اعظم ایشان که ولیعهدی دولت ایران تعیین میکردند هر گاه
محتاج اعانت و امدادی از دولت روسیه باشند مضایقه نکنند تا از خارج کسی نتواند
در مملکت ایران مداخلت نماید و امداد دولت روسیه دولت ایران مستقر و محروس باشد
و چنانچه در سایر امور و واقعه مملکت ایران فیمابین شاهزادگان فتنه و خصومت دولت
روسیه را در آن مداخله کاری نیست تا پادشاه وقت خویش باشد **فصل پنجم** کشتیهای دولت روسیه
که برای معاملات بر روی دریای خضر تردد مینمایند بدستور سابق با دو خ اهند بود و در جنگ
دنیا در جانب ایران عازم و وارد نگردند و در زمان طوفان و شکست کشتی از طرف
ایران اعانت و یاری در ستانه نسبت بانها مهمل نشود و کشتیهای جنگ ایران نیز
خواهند بود که برای معامله روانه نواحی روسیه بهمان صورت هنگام طوفان و شکست
کشتی از جانب روسیه اعانت و یاری در ستانه در باب ایشان ظهور رسد و در حضور
کشتیهای جنگی روسیه بقدر که در زمان دستیاری در هر وقت باعلم دریای خضر بعد از دخال

نیز اذن داده میشود که بدستور سابق معمول باشد و از دولتهای دیگر بر سر دولت روسیه
در دریای خضر کشتی جنگی نباشد **فصل ششم** تجار روسیه در جنگها گرفتار یا زنا اطرفین اسیر شوند
اعم از کشتیها یا مذهب دیگر چنانچه تا سه ماه بلا ابراز تصدیق و خط کنفشن اعم از
از طرفین مرخص و رد گردیده بدین وضع که هر یک از چنین خسارت و احتیاج بهر از فرزند
داده بقدر کلیه رسانند و کلای سرحدات طرفین بموجب شرع علامی در خصوص قضایا
انها بعضی بیکدیگر پیغام اسیران مزبور را گرفته روانه مکان خود خواهند نمود و انها بتقصیر
یا بخواهش خود از مملکت فرار نموده اند و کسانی که برضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند از
مالک شود که بوطن خود مراجعت نمایند و هر کس از فرقه قومی خواه اسیر و خواه فراری که
باشند بوطن خود بروند از طرفین کسی را با کاری نیست و عفو تقصیر از هر طرف بفرار یا
اعطا خواهد شد **فصل هشتم** علاوه بر اظهار دوستی از مزور و الاری پرضا جنبی در پادشاه
بارگاه بدان قرار یافته که ایلچیان و معتمدان طرفین هنگام ضرورت مستقر سلطنت خانه
مامور میگردند بروش لیاقت رتبه و مرتبه خدمات مرجوعه ایشان از نوازش و محبت
نمایند و بدستور سابق وکلای دولتین بخصوص مراقبت احوال ارباب معاملات
در بلاد و محال منسوبه طرفین معین و متوقف شوند زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت
و باعزاز شایسته مورد مراعات و همچنین زحمت ایشان نرسد بلکه اگر امامت

و تقریر رعایای طرفین بر رعایت بموجب عرض و اظهار و کلای مزبور رجاء و اطمینان بتعدیکان داده شود
فصل هشتم در باب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات ممالک دولتین علیتین از
ملاحظه میشود که هر کس از تجار برای اثبات اینکه از دولت روسیه است یا از ایران از دولت
خود بیرون حد دارای جانبین شود که وکالت راه در دست داشته باشد و از طریق بحر یا بر بسرحد
ولایات مملکتین بدون تشویش آمد و رفت کسی هر قدر خواهد هر جا که مناسب و متوقف شود
کار خود باشد و در عزیمت مراجعت با وطان کسی از هیچ طرف ملاقات نمایند آنچه خواهد
و اجناسی از ولایات مملکتین بمملکتی دیگر برند و بعرض بیع در آورند یا معارضه بالا دیگر نمایند
اگر فیمابین بخصوص طلب و تفاوت شکوه و ادعا داشته باشد بموجب قاعده معهود و کلای
طرفین و اگر کسی باشد خود نزد حاکم ولایت رفته عرض و اظهار نمایند تا ایشان از روی صحت
و اصلاح تحقیق رسیده قطع و فصل نمایند و دیگر از رد تعرض در خصوص ارباب معاملات
و اهل تجارت که از مملکتین ایران در سرحد وارد مملکت دیگر شود ماذون خواهند
بود و اگر خواهند با اهل و اثاث بسبب مملکت بیگانه دیگر هر باین مملکت وارد شوند
در دست بمشد بروند و بیع طرف از بیع مضایقه نکنند و دیگر راه با ایشان ممنوع نباشد چنانچه
کسی از رعایای این دولت در ولایت از مملکت آن دیگر وفات یابد چون مالطرف
و مال التجارت او از دولت موافق است بعادت دیگر ممالک شاهانه متداول است

در حال دستی که از مخلف میشود بموجب قبض شرعی تسلیم وارثان و اقوام او شود و نیز
اذن خواهند داد که کسان بعد موت املاک داشته باشد بعد از شش **فصل نهم** تاج و گمرک
التجار ارباب معامله دولتین علیتین را در گمرکهای مملکت دیگر در کالا قرار قانونی یا صد دینار
یا زیاده نخواهد دیگر در هیچ امری از مملکت سیری مطالبه نمود و زیاده بر این بعنوان خراج و
توجه و تحقیق تعرض رسانند **فصل دهم** بعد از اتمام اموال تجاریه بنادر کنار دریا آوردن از
خشکی بلا دخل حدات جانبین حشمت را در دولتین علیتین بصاحب مال داده میشود که هر حال
خود را فروخته مال دیگر بخرید یا معاوضه نموده از سر باشند و مت تجریر گمرک اول و دوم
نخواسته باشند زیرا که برده نباشد لازم است که ملاحظه نمایند معطل و تجهیزی در کار
تجارت ارباب معاملات وقوع نیافته باج خزینه معمول را از زیاده بیشتر بحکم که در بیان
خود سازش نمایند حاصل کسی **فصل یازدهم** ابراز تصدیق و خط کنفشن این شروط نامه وکلای
مختار دولتین علیتین بلا تاخیر و تعویق بهر طرف و هر سمت از چنین بخصوص المروز
و قطع امور عداوت و دشمنی اعلام و اخبار و امر کیه خواهند نمود و این شروط نامه اسامی
بخصوص استدعات مصالحه دایمی دولتین مقرر و در قطعه شده و هر دو بخط فارسی و روسی
ترجمه کرده مرقوم و محرر و از دو یک مختار دولتین با خط تصدیق پیشانی خود مختوم و
مبادله با تاکید کرده شد هر یک از دو نسخه بایک خط و مهر مبارک که از دو شاه آن بارگاه

مرین گردید بموجب سنه ۱۲۱۲ با مشیر دیوان دولت دیگر و اصل و از مخرج فوائد
ثابته طرفین ضبط شود و تحریرا فی سابع عشر شهر شوال المکرم مطابق سنه ثمان و عشرین
و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة المحمدیة صلی الله علیه و آله مطابق در ارزوم ماه اوکیدر
از سال هزار و هشت صد و سیزده از مولود حضرت عیسی علیه السلام **شرح خبر ارسال پیشکش دارای**
بعهد استمام در خدمت دولت علیه ایران از جهت کاغذ از دولت ایشان سپرده و پس از آن گوسپند و انسان

چون سال کلای در دولت ابد مآل ایران در روس از قرار عهدنامه جداگانه عهد
موافقت بنا بر این شد که بعد از تصدیق و خط کدخدای شرع پادشاه قرر دستگاه برای استقرار
دوستی و استمداد سفرا از جانبین آمد و شد نمایند لهذا از طرف دولت بهیه ایران برای مبارکباد دولت
سنیه روس خبر آمد رفت و مطلبی را از طرف قرین الشرف پادشاه جمشید جاه ایران
مامور است برای پیمبر اطرف اعظم روس مشهود میسازد و از دولت روس تعهد نموده
که در انجام مطالب ایران بعد مقدور سعی و کوشش نماید و بجهة اعتماد خط کدخدای شرع نمود
در معسکر روسیه رودخانه زره مهمان کلستان قراباغ بتاریخ سیزدهم ماه اوکیدر سنه ۱۸۱۳
مولود عیسوی خبر ارسال لیدسانه نیکولای بر دستخوف **صورت عهدنامه که در شهور سنه ۱۲۲۸ هجری فیمابین**
دولتین بهیتین ایران و انگلیس تحقیق پذیرفت الحمد لله الواحد الکافی اما بعد این عهدنامه مفصل است
که در تمهید مهمات کلی متعلقه دولتین علیتین فیمابین و کلای طرفین از زرار اسکلدفه طرفان صانهما الله تعالی

عنوان طرق اتحاد ایشان بسته و بسلک خلوص پیوسته میگردد و چون قبل از این چهار ماه رسل سفرا
سر سرفراز و جوانبخش رفت از جانب دولت بهیه انگلیس بجهة تمهید مقدمات دوستی ایشان
هستین و از دربار سپهر اقتدار شهریاری شد بود عهدنامه مجمل فیمابین ایران و دولت حضرت
مرحمت پناهان معلی جایگاهان مجد و حشمت و محمدت پناهان جلالت و نبالت کیشان
حشمت و فخامت دستگاهان جامع الکمالات الفخام صدر الوزراء العظام میرزا
محمد شفیع صدر اعظم و میر الامراء الکرام موتمن الحضرت العلیة الالهیة امین الدولة الجلیلة
حاجی محمد حسینخان مشیر الممالک دیوان بیگی باشند بشرایط ذیل مرقوم گردید و بعد از دولت
بهیه و بشیر و حاجی بهتین و تعیین آن عهدنامه مفصل مرجوع شد مرقوم گردید و حال
عالیه و رفیعه کاغذ عزت و فخامت همراه شهامت و صداقت کیشان و فطانت و فراست
آگاه در لشکر بلا اشتباه سرکرده از زارونت بهمن بزرگ دولت مزبور برای اتمام
عهد و انجام مقاصد حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پناه شاه شاه شد
و از جانب آن فرخنده دولت و کیل کمیسیون مهمات تجهیزات و کلای ایران حضرت
قائم بصلاح و صواب دید مشار الیه شرع در تصنیف عهد و شرط کرده تصنیف مقاصد
از قرار است که در فصل لاحقه در از ده گانه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه تجارت
و معاملات مملکتین از قرار است که در عهدنامه جداگانه بتجار نامه تعیین مفصل خواهد شد

فصل اول بدایع عهد خجسته که در میان دولت جاوید مدت بسته اند بشرط رضای طرفین مفصل
لاحقه شرح داده خواهد شد از سرگرفته میشود بتدبیر مصون مرور زمان و تقصیرات
تخریب رفتگان در میانه افزون باشد و پیوند موافقت و مواحدت میان ایران و پادشاه جمجاه زاد
هذا الله تعالی و تعالی و سلطانا و لعهد و فرزندان و احفاد و امراء و ولات و حکام و ولایات
و سرحدات تمکین ادا لا آباد استوار باشد **فصل دویم** از لیاری دولت علیه ایران جهة لازم داشته
که از تاریخ این عهدنامه فیروز زر عهد و شرطی بهر یک از دولتهای فرنگ بسته و وارد مطلب
و سا قطع سازند و لشکر بسایر طایف فرنگ از حدود متعلقه بسنگ ایران را عبور بطرف
هندوستان و سمت بنادر سند ندهند و احدی از طایف را گذارند داخل مملکت ایران
شود و اگر طایف بزرگ خواهند از راه خوارزم یا از سمت ترکستان و سمارا و سرقند و غیره بمملکت
هند عبور نمایند شاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیها و عمال آن ممالک را مانع شود
و از راه و ادی طایف مزبور بازدارند و خواه از راه تهدید و تخویف و خواه از راه رشوه
و دادن **فصل سیم** در صورتیکه دشمن از طایف فرنگ بمملکت ایران آمده باشد پادشاه
و اولیای دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس خواهش اعانت و امداد نمایند فرمانفرمای
مملکت هند از جانب دولت بهیه انگلیس هرگاه قدرت و توان داشته باشد بقدر یکه اولیای
دولت علیه ایران خواهش نمایند عسکر و سپاه از مملکت هندوستان روانه نمایند ایران

باید و اگر بعلت عدوانی و موانع فرستادن عسکر بهمان نداشته باشد هر ساله مبلغ دویست هزار
تومان جهة شهر برای خراجات سپاه بسرکار دولت ایران هندوستان و اولیای جنگ و جدال با طوایف
مزبور در میان آید و جهة مزبور بر قرار کار سازی شود و چون جهة مزبور برای نگاهداشتن و تربیت
لشکر دولت بهیه انگلیس لازم است که از رسیدن آن تعلل ننمود و خاطر جمع شود و بدانند که
هر چه صرف میشود از اینکه قرار مملکت ایران است که موجب فرسودن شاه شاه باشد
قرار چنین شد و هر شاه را از اول تا شاه مهمان بنمایند **فصل چهارم** اگر چه طایفه فرنگ را
با دولت علیه ایران نزاع و جدال و آزار با دولت بهیه انگلیس مصالحه اتفاق افتد پادشاه والا
جاه انگلستان کمال سعی و دقت نماید و خیال ایران از آن طایفه نیز دفع دشمنی و نزاع شود و اگر
گردد و اگر این سعی که بنمایند پادشاه و دستگاه انگلستان بطریقی که مرقوم شد از مملکت هند عسکر و سپاه
بکمک ایران مامور کند با آنکه دولت دویست هزار تومان برای خرج عساکر غیره و کارگاه
اولیای دولت ایران بنمایند و این اعانت و امداد را اما در ایام جنگ و جدال ایران و
طایفه باشد و رفع جدال نشود و طایفه با دولت ایران صلح نمایند مصالحه نکنند و شرط
مرقومه مقصود در این امداد و کمک جاری نباشد و در صورتیکه خیال طایفه در دولت بهیه انگلیس
صلح اتفاق افتد باز هر وقت اولیای دولت ایران خواهند جنگ و جدال با آن طایفه
رفع شر و معلم و غیره بجهة تعلیم و تعلم سپاه در ایران متوقف باشد اگر خیال دولت علیه ایران

و اطایفه فرنگ نیز مصالحه واقع شود و اولیای دولت ایران از علم و غیره را بجهة تعلیم
ایرانیان امدکنند و از اولیای دولت انگلیس مضایقه ننمایند **فصل پنجم** هرگاه طایفه افاغنه را
با اولیای دولت انگلیس نزاع و جدال باشد اولیای دولت ایران از هر طرف لشکر تعیین کرده
بقدر مصلحت دولتین باشد دولت انگلیس اعانت و امداد ننمایند و وجه خراجات ایران
از اولیای دولت انگلیس بگیرند از قراریکه منافی طریقین قطع و فصل خواهند کرد **فصل ششم** اگر جنگ
و نزاع فیمابین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیه انگلیس را در این
کاری نیست و هیچ طرف کومک و امداد نخواهند نمود مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه صلح گردند
فصل هفتم در صورتیکه در ربع اصلی و یا قلع حرب و اسباب مهیا شود و شاه ایران خواهش
نماید که در خرید اسباب مزبور کشتیهای جنگی بسازند پادشاه سپهر دستگاه انگلستان اجازت معمار و عمله
کشتی ساز و غیرهم از دار السلطنه لندن هم از بندر بمبئی نمایند که بخدمت شاه ایران حاضر و
بخدمات مرجوعه اقدام نمایند و مواجب و خراجات آنها از مال دولت ایران باشد
مراقی قرار یکه از خارج بایران دولت انگلیس داده خواهد **فصل هشتم** اگر از روسای ایران کسی بخواهد
که دشمنی کند و یاغی شود و فرار بولایت انگلیس نماید یا بمجرد اشارت امنای دولت ایران
آنکس را از هر ولایت که هست پیرون نمایند و اگر پیرون نرود او را گرفته روانه ایران نمایند
و در صورتیکه پیش از رسیدن آنکس بولایت مزبور اشارت از منای دولت ایران

تصدیق فصول سابقه در این عهدنامه مهر و شمشیر شد ولیعهد نیز مهر و برقرار باشد **فصل دوازدهم**
چون از قراریکه اولیای هر دو دولت و نیز از مکنون ضمیر دل یکدیگر واقف شده اند مخاطر از
عهد دوستی از دو قوه دولت دو سعت مملکت است و هر گز اشتباه خاطر نیست و تعهد
یکدیگر کرده اند که یکدیگر بر مملکت طرفین فرستاده باشند و مطلب و خواهش امنای مملکت دولت
بهیه انگلیس نیست و دولت علیه ایران روز بروز زیاده و قوی مستحکم گردد و از خارج کسی نشود
و نهیب در مملکت مزبور نیفتد و اعانت دولت بهیه انگلیس دولت و مملکت ایران قوی تر
و فتح تر گردد اگر بر سر امور داخله مملکت ایران فیمابین شاهزادگان یا امرا و سرداران
مناقشه رو دهد دولت بهیه انگلیس را در این باب کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش یا پیروی
اگر احدی از رشت الیم ولایت و جا از خاک متعلقه بایران از آن دولت بهیه بنده و بدارد
آن گرمک و داعی نمایند اولیای دولت انگلیس باین امر مبادرت کرده پیرایون آن نخواهند گشت و دخل
و تصرف در ممالک متعلقه بایران هرگز نخواهند نمود **تصدیق نامه سیمای که بر صحت جهة دولت علیه ایران**
مرقوم گردید نسخه بنظر رسید اگرچه بقلم قوت و قدرت صاحب کلی بود اما چون عهدنامه دولتی و کمتر نوشته شد
بسم الله الرحمن الرحیم حمد و سپاس بی حصر و قیاس خداوندیرا سزاست که قدرت بالغه و عظمت لامتناهی
صدور و انقباض قلوب و انشراح صدر و انقباض کلمه و اطلاق و انقباض جنگ و جدال
و انقطاع صلح و صلاح را منوط بامیر و اعتراض و التفات و اعتراض ظلال رحمت و مثال قدرت

در بارهٔ او بحکم سنجد و در نگهبانی آن حضرت فرود آمدن مشند و بر از مراعات اگر فرود آمد آورد را
گرفته روانه ایران نمایند **فصل سیم** اگر در بحر بعضی اولیای دولت ایران را امداد ضرور شود اولیای
دولت انگلیس بشرط امکان و فرغبال در اتفاق کشتی جنگ و قشون مشند و خراجات آنرا
مراقی برادر و اتفاق قطع و فصل نمود و با زیاده پیاده و کشتیها مزبور بر آن خدمات کار
با عبور کند و همانی دولت ایران امثال و اهند و از جایی دیگر با حضرت و ضرور را عبور نکنند
فصل چهارم بر حسب تصدیق نصب و معلم و عمله و غیره و اهمانی دولت انگلستان خواهند و لیکن بر
شاهنشاه جمجاه ایران نخواهند و کسی بخدمت ایشان مقصب باشد از عنایات منسوب و اند از نهایت
مادر و فور مرحمت قرار داده اند بعد از مراقی تفصیل و نیز انعام بهر یک از ایشان عنایت
شود اگر خدمت نخواهند یکی از ایشان در خدمت مرجوعه کاهی کند بحر و ظاهر بمجرد از خدمت شاهنشاه
رخصت خواهد شد **فصل پنجم** چون شهنشاه و پادشاه جمجاه آنست و این عهد جاوید و عهد ابد آباد
میانه اولاد و احفاد جمجاه پادشاه در قدر از هر دو طرف بهر الشرف قرار گرفته شد
و هر یک از کوکب سپهر آگاهی و ولیعهد دولت و نیز شخص سریر سلطنت باشند و دولت
دیگر عهد یکدیگر و تصریح را مادر داشته این طریقه بعد از منضمن و معمول دارند و هرگاه ولیعهد یا از تیمور
علیین مرتبه باعث بعدی از دولت دیگر گردد بطریقی شریف و مصلح دولتین مقتضی
و مقصد طرفین باشد مضایقه و کاهی در امداد و اعانت ننمایند و عاشر و امداد و حرکت اسکال از دولت

خود داشته و جهة مسعود و مراسم عیشی جهان و نشاط در زمان نمود و معاشر اسلام و مسلمین را
در ظل عاطفت و عنایت معاهده امن و آرام جهانیان بود و در روز و محمد و در بر روان آن
بهتر و مهتر کائنات سید و سرور موجودات خواجه انبیا و ابن عم محمد مصطفی و آل او را
و تابعین و اصحاب او **و بعد** چون حوادث و وقایع چند بین الدولتین واقع و حادث
شده و سلم و صفوت مبدل بحرب و خصومت گشت و بحکم جهت جامعه اسلامیه رفع آن واقعات
و ما مسلمانان واجب نمود از قبل دولت بهیه عثمانیه حفظ و تعهد طرفین از جانب یکدیگر
نامه اتفاقیه و تاکید لازم گشته بر حسب فرمان و مامور یت نامه شاح ابواب فتوح و مصباح
مشکوة الروح غرة الظفر فرزند نامدار مظفر ولیعهد دولت علیه عباس میرزا انجام پناه و پیمانکاه
عزت و سعادت همراه فخامت و مناعت کشاه صاحب رایت استقلال عالی
آسمان مسیر مهر عالی بشارت و وکالت مطلقه مخصوص و منصوب و از جانب
کردن رفعت گیران رفعت چرخ حشمت شمس فلک شهریار بر بدر آفاق صدر آرای ادم اساس
بعز و طغیان باسط بساط عدل و احسان جمال الاسلام و المسلمین ذو الشوکة و الشهامة پناه اسلام پناه
انجم سپاه سلطان البرین خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین السلطان ابن السلطان شهریار کامکار
کامران الغازی محمود و خلد الله ملکه چون وکالت نامه بجناب حضرت نصاب
جلالت کتاب فخامت اسباب متمم امور جمهور بالفکر الثاقب وزیر صاحب تدبیر

صدر بتسلیم اگر مرسل جانب شرق و ولایات ارزنة الروم و موارد این دو قسم باشد شرط
شده بود فیما بین و کلین مشار الیها در مدینه ارزنة الروم بعد از رسیدن وکالت نهاد مطالعه مهر
مکاتبه منعقد و مصالحه مبارکه مابین ایشان واقع شد و تعیین یافت طرفین حجت مهور بکدیگر تسلیم
کردند و با مضاء و تصدیق دولت علیه رسید **اثر** بموجب مصالحه و معاهده مستند از
تصدیق و تنفیذ و نه حدود و سنور قدیمه و سر الطاسالفه از هر حاج و تجار در قرار و شکل سابق
واقعات تحقیق معین در دولتین علیتین و قضیه تمام و کمال مابین الدولتین باقی و مرعی بعد مارکال آن
من الوجوه خلاف واقع و عارض نشد در میان دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضیات الفت جدید
باشد **شرایط** فیما بعد صحاح اشرب و خصام در میان نبوده در میان دولت علیه معاهده و مرسی
که در سرحد و بردست و سنا هم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل صلح و قرمه
دولت علیه عثمانیه شده شده و در اثنای حرب و مقدم آن مدت دولت فخیمه ایران
از جمله قلاع و بقاع و اراضی و قصبه و قرا هیئت حال تحریر مصالحه خیریه از تاریخ نوز
مسک معتبره الا مدت شصت روز تا بطرف دولت عثمانیه تسلیم شود و بر عات تحریر
این مصالحه خیریه گرفتاران طرفین را اکثم جنگ شکیه تسلیم کرده آنچه در اثنای راه محتاج الدولتین
از زکات و خیر و عطا شود و بسرحدات طرفین ایصال شود **ماده اولی** در تعیین علیتین ادرار
داخله گیرد و مسئله جاریه شد فیما بین از جانب نوزاد و کرد و دست راخله جایز نشده در جمله

نماند از توجهات سنای کردستان اهل حدود و سپاه سبب الاسباب و جهاز از جوه
از طرف دولت علیه ایران و اخله و تجار در تعرض نرود و در تصرف سابق و لاحق تصاحب نشود
و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین یلاق و قشلاق و سایر حدود و مرحوم واقع باید مابین و کلا دولتین
ولیعهد دولت ایران و وزیر بغداد و مشار بهش رفع مانند و عجب کدورت بین الدولتین
نباشد **ماده ثانیه** باکسانی از اهالی ایران بکعبه مکرمه و مدینه منوره و سایر بلاد اسلامیه رود و حیثیت
نظیر آمد و شد نمایند حاج و زوار و مترددین بلاد اسلامیه رود و معامله نمایند و از
ایشان هم در ره و سایر وجوه خلاف قانون شریعت اسلام چیزی مطالبه حاج و غیره نشود
و اگر مال التجاره داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شود زیاده تعرض نکنند و در طرف
دولت ایران نیز با تجار طرف دولت عثمانی را با ایشان بر وجه معامله نمایند و تعصب
شرایط سابقه فیما بعد در حق حاج و تجار دولت علیه ایران بتنفیذ و اجرا رسد **ماده رابعه**
از جانب وزرای عظام و امیر حاج و امیر سران کرام و سایر ضابطان و حکام دولت
علیه عثمانی وقت ورعایت شود و از شام شریف هجرین محترمین و از آستانه ایشان
از جانب این صدر همایون نیز نظارت احوال ایشان شود و خلاف شرایط بهیچ وجه واقع
واقع نگردد و در حمایت ایشان همت نمایند اگر در میان ایشان نزاع روی دهد این مانع
معرفت معتمدین حاج در میان ایشان است نظارت آنها نماید و از محذورات حرم ایشان

در حرمهای شاهزادگان عظام و سایر کابر دولت بهیه ایران که بکعبه معظمه و عتبات عالیات
میروند فراخور مرتبه ایشان حرمت و عزت شود و کلفت در خصوص رسومات گمرک تجار
و اهالی دولت ایران مانند دولت عثمانی معامله شود و از مال التجارت ایشان گرفته بقرار گمرک قدیم
چهار قروش گمرک گرفته شد و مدگر و بدست ایشان داده ماده هیکه از دست ایشان بدست دیگر
مفقود شده است مکرر از ایشان گمرک نگیرند و تجار ایران مال التجارت چون شیر از راه مدارا
می آورند و بیع و شرا در آن انحصار نباشد و بر کسی منع بیع و تجارت و بعد اهالی دولتین علیتین
و ممالک جانبین آمد و شد نمایند تعصب جهت جامعه اسلامیه معامله درست نشد از سر این و اهمال
محفوظ شده **ماده ثالثه** آنچه از عشیره حیدرانلو و سنگ در میانه دولتین علیتین مشاع فیما بوده و از مرز
دولت علیه عثمانی ساکن میشده و هیکه در سمت انهاست اگر در حدود و ممالک ایران تجارت کرده
حسابت برسانند سرحد داران و مع و تادیب ایشان وقت نمایند و اگر از تجار در حسابت
برسانند سرحد داران و مع و تادیب ایشان وقت نمایند و اگر از تجار در حسابت دست
بردارند و از جانب مامورین سرحدات منع ایشان شود دولت علیه عثمانی از تعصب ایشان
کف دست و اگر ایشان رضا جوی سبب ایران نگردند دولت عثمانی ایشان را منع و تعصب
نکنند و بعد از آنکه بطرف دولت بهیه ایران نگردند و اگر بار سنگ دولت عثمانی نشده
قطعا تعصب بهم ایشان شود و در صورتیکه ایشان بطرف ایران نگردند و از وقت از قدیم

دولت علیه ایران عثمانی تجار نموده بحسب رسانند بلکه شیان دولت ایران و منع تجار
ایشان وقت نمایند **ماده رابعه** بموجب شرط قدیم قرار دیگر تعیین از طرفین تصاحب شود و کلیه
از عشایر و ایلات هر کس بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت فخیمه ایران از دولت
بهیه ایران بدولت علیه عثمانی بگذرد با مال گمرک مشکل تصاحب شود **ماده خامسه** آنچه در دار السلطنه
ممالک دولت علیه عثمانی از اموال تجار ایران بعد شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است
از تاریخ این میثاق در ظرف شصت روز در هر محل که باشد بموجب دفاتر مرقومه و بعد شرع
و معتمد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه آنچه بود در اثنای وقوع عداوت
از حاج و تجار و سایر اهالی ایران در ممالک عثمانی از جانب وزرا و ضابطان جبرا گرفته باشند
بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران از دولت بهیه عثمانی فرمان و وقف طبق العهد تکلیف آنها
در هر محل صادر و بعد از ثبات شرعی گرفته و تسلیم شود **ماده سادسه** در ممالک دولت علیه عثمانی از اهالی
ممالک طرفین کسانی که فوت میشود اگر وارث در حد شرعی نباشد تصاحب نشده مامورین بیت المال
ترکه ایشان متوجه و بعد شرع و دفتر کرده و بثبت سجل شرعی رسانیده و اهل العهد در مهر
مامور بدست کسان حفظ مانند تا وارث دیگر شرعی آمد بموجب ثبت سجل شرعیه ایشان
ترکه تسلیم شود و رسوم عادیه و گرایمحل ان اشیا را گرفته نشده و ان شیء اگر در دست مدگر
حریق و تلف شود دعا بر ان نشود و اگر در دست مرزوب و وارث و در هر ترکه محفوظه زیاده

بیت المال طلبیلاغ متعهد دولت پهلوی ایران فروخته عمر از حفظ ماده بعد موجب شرط سابقه
برای پادشاهی بود است در هر سه سال یکی از دیگر از دیگر طرف لیتیس مقیم و معتکف باشد و از متعهد
دیگر لیتیس علیتیس در ثانی غرب بطرفین گذشته اند بنا بر حرمت این سه چیز عیب است این است
شود خاتمه آنچه از اساس و شروط و مواد و حروف مذکور شد بر منوال محرره بالله اگر ده قلعه
و قرار داد شد از طرفین قبول گشته ادعای اموال سوخته و تصنیعات و تصنعات و صرف حرب پیدا
چنین حضرت ناصری شد صرف نظر شود و از جانب دیگر لیتیس علیتیس بروش عادت تصدیق نامها
مبادله شده و بواسطه وسیط و سفیر از تاریخ این مسکوک امدت شصت روز در سر حدود
دیگر لیتیس با کید کرده قات نقشه بجانب دیگر لیتیس ایصال و تسلیم شود و بدین وجه متعهد و تجدید این مصالحه چیزی
مسالمت حقیقه از تاریخ مسکوک معتبر و معتبر گشته و از هر جهة نازه گذارد است و صورت
منظور بوده مناد و دیگر و خلاف عهود و شروط معقوده و مربوطه از جانب دیگر و صرف و کثرت و معامله
جایز نباشد و از جانب جنب دیگر شد رالیه نظر بجهت کامله از جانب دولت علیه عثمانی
در این تاریخ هزار و دویست سی و هشت یوم یکشنبه از دوم شهر ذی القعده الشریفه این مسکوک
مهور و محرر گشت را کتابه بالخیر والسعاده و الحمد لله اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا ۱۲۳۸ از هجرت نبوی
دو نفر از مهمکشیه چیز هر چه حسب تدبیر مهمکشیه بود و نمود از دو نفر از ده ایران و بتوسط کارپشکان ایران بارگاه چند فرضی بجلوس خضر
با هر اضیای شاه ایران فرستاده شد کاتب حروف انها از نزل خود نگیرد و در طرف ایران بخصوص ایران شاه ایران مکتوب نامه کرده

اگرچه زبان ایشان بسیار دراز است این مملکت و در قیمت سخن از ایشان بغایت مشکل است شبها چون بعضی شجاعان که
انواع ترکی استعداد داشتند تحقیقات بطور اصل آمد بدیشان ره ایام دهشت الفاظ بلفظ بغضرت سوم و دلاوری
محوط الفاظ آن غنیمت شاه و کمیند در اسباب صحیح علامه عام بود برای دولت در مرکز قرار داشت و بعد از آن عبد الرحمن
میگویند مملکت مزبور عرض است عرض وسیع و ساحت است ظریف و بدیع موزونش با عتدال
مایل و نیش برای عرض غلات و حرص اشجار بغایت مستعد و قابل است از زیر کفر و تیر و تعیشه
فصول و کیفیت حرارت در بودت هوا و نزول برف و باران موفور و بعضی شبها در روز از
در فصل با کثرت ولایات ایران طاقتی تام دارد و در کثرت بلاد و باغات و اشجار بسیار است
و از نواکه مه مزرع عرض فرستیس خرزه و مندرانه و مثال آنها و چه شجر از مقوله به و سیب و انگور و انار
انتها و چه مرکبات مثل نارنج و ترنج و غیره و در کمال خیار و در و همچنین حیوانات و لقولات و دیگر
و دیگر متعلقات در زراعت همچنین و در بیشتر ولایات شمرات بسیار و شکارگاه بسیار
بسیار است مشحون بانواع وحوش و طیور حیوانات بارکش فیل و شتر و قاطر و مثال الماند
و مشهور و مردم آنها اغلب صاحب حسن و جمال و ارباب صنایع هر یک در حرف خود
سحر کالا و شیر و لعب و شرب خمر مشهور و معروف اغلب اوقات شال بین امور مصروف
مردم سپاهی نوکر هم در هر ولایت تقرر کفایت دارند لا هیچکه حیثیت مدیشان می افتد و در
میان مملکت جنب رجال رو رسیده و کشکر در سر دولت مملکت کامهر کار رود و حیثیات

تعرب با مردم خارج اقدام محاربه و پیکار بسبب حرب و اسلحه آنها منحصر است بتیر و شمشیر و کمان و تفنگ
بتفنگ لاتوپ و چهاره و زنبورک و دیگر اسباب آتشباز نیز نوشیده و از سپاهیان سوار
و پیاده مشهور اسب مخصوص سپاه و خارج شهر است و در محوطه شهر کار بعراده میکند و دو سعت
مملکت مزبور را طولا و عرضا بچهل کیسال میگویند و از قدر ارکه شناسیده شده و علامات گذر
مینمایند مملکت مزبور از جهت شرق بلاد عرب ایران است واقع و در آنجا شهرهای بزرگ معمور و
بلدان وسعت نشان موفور است و بعضی از آنها را شاه الیسا ای سر دست مینامند و بعضی
باستماع و شهرت مذکور میکنند و اسامی شهرها را هو دیگر بشنیده اند و از آنچه در محل عبور میشود
واقع بوده و بعد تفصیل داده میشود یکی شهر پاچین است که مرکز سلطنت ایشان است و اوصاف
و بر آنکه نشستن خواهد یافت دیگر شهر جانان بزرگتر از پاچین پناه در دارد و لیکن شاه الیسا مینامند
یکی دیگر شهر پچین ولایت بزرگ است وسعت دروازه دارد دیگر شهر باقی دیگر شهر شیتو
دیگر شهر کیا دیگر شهر چراه دیگر شهر کنه دیگر شهر جبل دیگر شهر لقلقل و در سلال شهرها و حل و حشر
آنها بوکات و قصبات و بسیعه و محال و قلعات و قرار و مزارع عدیده چه از زراعت
و چه از دشتستان از زر کمیر و سر کسیر واقع است و در بعضی از آنها اجتماع یا شهران نخل خرما
در حشر کرده و پسته و بادام بسیار است شکر و ادویه معروفه مانند جوز و قرنفل و دارچین
اما کمی هم از نخود دارد و هم از زنده و تنباکو آورند و از جمله شهرها مضمنه شهر ترکیست

عظیم و بجهة کرت تجمع سلطنت و مستقر دولت آنهاست سبز مایل مشتمل است چهار دروازه
و از هر دروازه تا دروازه مقابل شش منزل مسافت است و شهر مزبور حصاری دارد بغایت
مستحکم و استوار از آجر سنگ مشتمل بر برج عدیده بشیده و مقدار ارتفاع حصار و سکه
طول آن هفده قدم و بر بالای حصار خندق و در عرض عمق چندان است با خندق و از آن کلاقه دارد
و در خارج دروازه بجهت عزا شهر و مواقف مدرس و طل بجهت مرسان است در سه فرسخ گذر
و چشمها و شعبهای آب از آنها نمودار می آید و بهم پیوسته در بیابان بر خاسته مرتفع شهر نزدیک
میشود آب قدری زرد و خاکه با تکدر میشود تا نزدیک شهر پاچین است مشتمل بر چهار چشمه آب مزبور
از زیر گذشته و جاری میشود و از نزدیکی میان شهر واقع است و عرض آن هفت گز و زراعه است
و کشتی و کجی گذرند و طول آن حصل شهرت میکند و بسبب شرقی پر رود بعد از ریگزار و شش
آب مذکور و جانب دریای بزرگ میشود و شاه الیسا مینامند آن دریا را نیز آنها و از آن میشود
و بیند آبنگاه میشود و همین قدر شنیده اند و هر اطراف دریا مملکتی است و آن جا همه بسیار
و شیعه میشود و باغ و در میان شهر جاریست شهر را دو قسمت مینماید در یک قسمت سه ارک
واقع است بحصار و دروازه و این سه ارک مخصوص پادشاه و اقوام و تابع او است
طرف دیگر بر منقسم بر قسم است قسمی در وسط واقع است مردم شیعه ساکن میشوند و در قسم
طرفین آن خصوصا و جمع بر مزارعه و کاغذ فروش شده و بجهة پادشاه کسی را نمی شناسند و در

سکنی دارند و قدر از سلطان شاه در میان اقارب و عشایر سلطان چنین است و بنی اعمام او شاه
رئیس و هر یک طایفه و سلسله در یکی از آن سه ارک سکنی گیرند از آن سه ارک یک ارک را
و شایسته دانند بسلطنت برسد از دو چون او وفات یابد یکی از پادشاه رسای سعید
ارک دوم را سلطان مینامند و بعد از آنکه آن قدر پادشاه رسای دیگر از ارک سیم را سلطان
عمر نشاند و همچنان بدستور در ارک سیم یکی از پادشاه مزبور بر قاعده و نحو خاقان میگوید عجلهم الله
و همه سلطنت چنان پادشاه روزی یکی عدد عمل دیوان می نشیند و از بزرگی و عزت و ذکر و رعیت
هر کس را عرض مطلبی است خود او بواسطه میرود و عرض مینماید فاما از قواعد و قوانین مقرر است
روز آدینه هر چه شاه الیها رعیت بود و استحضار و اطلاع عرض از روز و شهر مزبور نشسته است بر
عمارات عالیه و کوچهای وسیعه و خانهای خوب و باغات مرغوب و جمله از هر دو سنگ
ساخته شده و یکدیگر متصل است و فرش زمین کوچها و بازارها همه سنگ است و سقف و طاقها
و چوبات اکثر از چوب ارز بود و بعضی کوچکی و شاهی سپیدار و در همه مسلمانان مسجد و مدرسه
بسیار و در آنها شمار و مدرسه و طلبه و محصلین و ارباب عبادت شده و بطریق مذهب خود نماز
مینمایند و از دیوان قلیل جزئی رسم جزیه از آنها مأخوذ میشود و لاجرم مذهب و دین شان جزئی شیر و
شهر تیر باغات و بساتین و خیرات متصل و منفصل بسیار دارد و دیگر صحرای صاف است
و قاعده مال دیوان و خراج سلطان بر این وضع است و در ولایت پنجتش از آن حضور

از آن مملکت تا هر سال شاه الیها و از راه راست نیامده و مطیع شده از قرار که شنیده میگویند
بخط سیصد شاه شهر شرف شده است ما از راهی عجب آنکه سال راه کم پیش بوده و همه
شهرهای بزرگ و راه عبور شان بعد مجلا و مبین و تفصیل اوضاع و اطوار آنها مشحون گردیده
ما نیز در همه آنها گردیده بخوبی است اما بلادی که متعلق بمملکت چین و ماچین و خطا است یکی شهر سیوان است شهر
بزرگ از چین تا آنجا یکماه راه است دیگر شهر قوتل است در خلال منازل آن دریاچه است و در
آن بشهر یا در وقت از سیحون تا قوتل دو ماه راه است دیگر شهر الله شهر بزرگ است از قوتل تا آنجا
پانزده روز راه است دیگر شهر طوغان است و آن مطلق است از الله تا آنجا دو ماه مسافت دیگر شهر
کوچات از طوغان تا آنجا یکماه راه است دیگر شهر سپارم است از کوچات تا آنجا نهصد روز راه است
دیگر شهر اقسوت از سپارم تا آنجا ده روز راه است دیگر شهر ختش است از اقسوت تا آنجا هفت روز
راه است دیگر شهر ارکند است از ختش تا آنجا پانزده روز راه است اما بلاد ترکستان چین و ترکستان و عرض مطلق ولایت
شهر تبت است شهر بزرگ است و از ارکند تا آنجا یکماه راه است دیگر شهر کشمیر است از تبت تا آنجا
هفت روز مسافت است دیگر شهر بلتس است از کشمیر تا آنجا ده روز راه است دیگر شهر ایس است
از بلتس تا آنجا هجده منزل است دیگر شهر شدهار است از ایس تا آنجا بیست منزل است دیگر شهر هرات
از شدهار تا آنجا ده روز راه است و درین راه ها و منازل صحرا و بیابان و کوه و حیوانات همه هست اما از
هر عبور متعذر و مقدر باشد و از دو راه است و در قاطر و شتر حمله آمد و شد میسازند بدلیل و رهگذر احوال تورکستان و ترکستان

هیچ نمیگیرند از شیعیان و در آنجا مشهد شیخ ابو اسحاق میگیرند و هر سه پاه پول میگیرند و سه روز و سه یکتا و چهار چند از
نقاره تا با پول ایران فرق دارد و لیکن این پول عتیق است کیفرهای سلطانها از پول اغر است و هر سری در قاعده عتیق
میشود و از آنها سوگند و پول اشد و بیشان و دریا از دشت دریا از دشتی دریا از دارد و از دارد
غیر پانچ شقیل از هر کس رسم خراج میگیرند و در اهل سلطان شتر از غنمی در ایات همه آنها
با کافر شیعه میشد اهل تسنن در آنجا بیشتر و نهایت دقت در این دارند و شیعه از ولایت
بیرون نرود و از این خلیفه و سیاه و بدین ملک آمده تحریک ماده فساد و بجهت آنها نمیدهند و اگر
متحصن شود و شیعه بدون اذن و رخصت بیرون رفته و باز بدست آورند و بسیاست میرسانند و از اهالی
ایران سپاه مخوف پیشند و اسم مبارک شاه را شنیده و دیده اند از دخول هر روز
تجار و ارباب معاملات در سنه حال شهرها مانع نمیشد همین قدر است که کس را بکار خانها بر
حرف مخصوص قرار نیست نقاش و ظرف سازی راه نمیدهند و میگویند این ظرف و فرها بنام آورند
از ولایت میشد و ظرف و فرها آنجا میسازند شباهت باین ظرفها دارد و از غایت لطافت
در آنکه تحمل آنها نهایت صعوبت دارد و در میان خوشان بقیت عطا داد و سید میشود
و ظرف و فرها بنام آورند از ولایات رود یک این مملکت است از حدود و مملکت مرو و شاه الها
اطلاع مذکور نسبت شرقی آن اقلیم آنچه میگویند همان دریای بزرگ ولایات اطراف محمد
و از این طرف غربی اسم عراق عجم و حساب بخوارزم و هر سال محمد دو هزار شود لاف

نامی از رساله اشتهار یافته بیانی سفر این کلمات شهنشاه چشم رسالت را
بکلیدی ذات همایون سرا آب در رنگ افزوده و مرصعای روضه رحمت ارشادش شکوفه
شفاعت آبست و وصول مدارج سعادات از حرص سلوک طریق اطاعت او بر آن
هست و در اکتساب کرامتش کافی است و باثبات رسالت معجزات عمیمش دلیل وافی
رشاقت پیاله جهان صداقت را زبان شهادت در دهان گرفت و باشارت بیان
شجره ثبت را شاخ طوبی القا داشت رسول هم نسب صدق نصاب بعنصر پیراهن
لقب خلق خطاب محمد رسول قرعلت ربه الوهاب بر روی روح فزای درود و تسلیمات
تسلیمات نامعدود و عطر بر روضه رضوان بنای رنجور رتبت عبیر آسای بجانب آل و اصحاب
او باد و هم مفاتح ابواب الولایه و مصابیح مشکوة الهدایه غیرت شمام الکرامه لیوث کنام الشجاعه
باسطه بساط المجد و اسکنده حافظ الغرالیدین عن طوارق الآفه و الماقه و مورد رضی ما صبوا اهما الاقاق
بمشرق مشرق مغارب الاقطار و مشارقها بالاشراق امراء الاسلام و ملوک الدین علیهم
صلوات و رحمة من الله رب العالمین ما بعد بر درر ثنای دعوات و از محرای اجابت
واسطه عقد اجابت آید مرصع شاید و لآلی انجم بهای تحیات و در بهار صفوت و شاخ
صدر صداقت شاد و تازه باد بزم همایون تحفه خانه ارم مغول پادشاه سهیل فر بسنگ خنجر
خورشید تاج اسمان اورنگ دارای دارا و دولت یار فرخنده خنجر دمنده حزب اعدا

سلطان سلیم النفس حمید خصال خاقان مصطفی مقام محمود فال ارشد اورنگ دارا داور دولت یار
دارای دیار ملک آرا ما بسط بساط بسالت و بخشیدن کسری کشور گرم و کامکار فرخ
رایت بر تری صاحب نوبت اسکندری فاتح ابواب نصرت و ظفر فارس عرصه فرزانگی
و فرقان آن اسکندر ملک معظم خاقان سلیمان کیش خورشید چشم سلطان البرین خاقان البحرین خادم
الحرمین الشریفین حافظ بلاد الایمان کاسر جیوش البغی و الطغیان السلطان محمود خان ابن السلطان
عبد الحمید خان لازالت باب عدالته ملاذ الانام و سیف سطوته سداً بین الکفر و الاسلام و اشتهر
نگاشته لوحه کچی سنگی و حرف سنگی مرمر الیان بطرف دلکش خاطر هنرآزمایم فصال
رباب در اکلال گاه بهار قبال و ترشح امطار التفات از سحاب سبز الجناب غایت
ترقب طبع صداقت اشتمال بود بدر سهیل و داد و عطر بوستان استماع بعنبر بلوی نامه عنبرینه
نهاد صحبت عالیجناب سیادت نصاب فضیلت شعاب بارقه بزم پادشاه عرش
رموز کاهی سلاله دودمان سیادت جامع سباب سعادت عنصر ابا نظیر دقیقه یاب در المجد
و المفاخر و الآداب سید عبد الوهاب خضیب هزار بحر و صهبای زنت تبشر خاطر دلکش
موصول گردیده نامه در حرز و شحول بلا ابدار مدایع یابی مجمع صنوف صنایع جواهر الفاظ
الرشیقه و اسلته عقد البلاغه کانه پنان مرصوص و دلایس رابقه بالنصوص الوهمه منصوص
کتاب لآل اللیل مرسله لعلت و ابعم مجیدیه دکا بهاء بر نگار المعانی

و عونها و عیان لفظ ما لهن کفار رعی خرامان عبارتش را سراپا موهشت در بر بود و عذر اعذار آن
الفاظ بچمن نگاش از حسن بهار مکافات در زیور اگرچه یفضل الله الملک الاکبر در عالم دوستی
ایچ دولت جاوید از حسن و خارپنگاه و اهتلاف بکلها پیراسته و هم بر دوار زنده داد و آفات
نظلهای رنگارنگ لیکنگاه و اهتلاف از آستانه آن ارکان قدیم کاج موالات قدیم را
استحکام مرام است و بدین واسطه دلیس علیتین را نظامی لاکلام و لیکن از این حس مراد دست
و مکاتبات آن آثار جنحضار آنچنان و استحکام چندان یافته هر از این پس صرصر مخالفت را
بر ساحت آن حصن مرادت نشاه اضداد و فنان این سلکشی تمنی خواهد بود و شاء الله بهیر موهشت
و معاودت جانبین اعادی در تمشیت مقرر مولیان حضرتین محسود و مخالفان اخ اهند گردید اسحق عالی
سفیر مشرالیه نیز در ادای رسوم سفارت و اجرای قواعد رسالت و ابلاغ رواقع
موهشت و اعلام معالم احداث اعلام جهاد فرخشته و دقیقه از دقایق مملکت و مصلحت را
مهمل و متروک نگذاشته بسر انگشتان اندیشه های صواب صل عقود مصالح مکلیس کرده و دیدیه
مدبرات صائب بسبب دوام التیام بین الکتیبین را بوجهی مرغوبه بر ذمه اهتمام آورده ادا
از آداب سفارت کاهی کاری دار الحسن خلوص او آن دولت عظمی و شوکت مرام خاصیت
چون از راه دور آنها از آن دولت جاوید بنیاد سفیر مرزبان بجهت موقف درین مملکت
مامور بود بجاه فلان را از جانب مامور و تقریر رسوم مصافات را این حد صداقت

ملزوم مطلق گردید بنیاد آنها در رکن یکدل شد بطلانت پیوسته بمفتاح نامات همین فاتح ابواب
موالات آنچه و باشارت مهام علیه در ادای سود و جهت موالیان دولت کچی بیت کشاینده
ماثر و مات و داد و در انجام مجلس خود و باقی ایام جهاد از سر و در لیست رسی اتفاق و لوازم دولت
و کامکاری سلسله فرستاده نامه همایون نشان بر وجه ارباب ذریعه شاه زمان قبان که در خصوص کوشش
خود و تعدی برادران و غیریت مکه معظمه بعد از آمدن بر بار حرم حرام نوشته بود و آن حضرت
سامی رفعت ولایت پناه کیوان رفعت مشتری سعادت سلطنت و استکفا بیلی جلیل سلطنت
و شهریاری نقاوه خردمان دولت و تاجداری خلاصه خاندان کشت و قهرار شهریار نامدار سپاه
زمان شاه اطال الله بقاه و زاد اسناه و جعل خیر الخیر من اولاده را انوار فیض صفات سرمدی و روشنی
بخش شبستان احوال و مقالات مقدرات عمیمی کشاینده ابواب اقبال بوده بر رای سعادت
از انکشوف باد موهشت جهنم طلوع بجهت و بر بدو فواد بهجت ابهات یعنی صداقت
نامه مودت آیت و نگاشته خانه محبت علامات در بخشنده زمانا بصنوف سعادت
محفوف در هلول مخلص شهود و مشهود و نظر بجهت و ولاد و صفا مرسل طراز از ابتدا تا انتها
معلوم رای مهر قضا آمد فارسی آن حاوی شد بطلانت موالات و حاکی عهود و مصافات بود از
شارت حصول نعمت صحت و بهجت سعود و جلب جمال خرمی و خورمی گشت اشارت احوال
رجعت کوکب اقتدار و تکلف حلیف عهد زرکار رفته بود و بالت خاطر را عبث آمد

را ملوک مملکت مصر را همچو نگین مکانت کمال اوکار خسرو این خطه حضرت را از مقام جنب معلوم
رای اصابت آرای آن سرور از افراد فرید کمال فردی نیست هر آن را عشش انحطاطی و عیار
با سخاوتی رصود و شش شمول نزول و آتش مقرون مختصی در فرازش تشبیه شمسی و کمالش را از نفس
فصیحی باشد آفتاب عالمتاب را در اوج حصول رفعت و کمال از تفاع درجت و غایت ظهور
اضاءت و نهایت ضوء اشاعت منوط حضیض و حضیض زوال و نزول کسوف و کسوف
سحاب حجاب چهره پر بهاء و نقاب عارض مداد کار کان ارتقا و خاض اعلام عظمت
و ماه جهان افروز روز بروز و ماه بماه پگاه و گاه گاه بر مدرو بلند مرتقی و مزید رفعت
و قوت بیضا از قید محاق و نقص اشراق و ظلمت تعسف و ظلمت تکلف و صف سهام
و سهیم صدمات غایت گرمانگیز از در پایه ارتقی و بلندی زال کاهش و فریبی نیست و بلند
پایگیز از پایه اعتبار نه بعتبار بود و نیست بسبب و نیست و نیز معلوم است هر حادث
حوادث و نزول نوازل خواص مخصاص از او جب و جمع هر از سعادت داریس بوم تحکم
متاعب و مصاعب است اگرچه بظاهر در تصور کسر روی صوری کسد و تصور سر روی منحه
ارکان اعتبار معنوی را از زشتی کار خاص آید و چنانچه در نظر صورت گر از چشم از نظر
ظاهر پوشیده اند ارباب حقیقت را هر عین عنایت پروردگار دربار ایشان محفوظ بوده و هم
از خفایای الطاف ایزدی و لطایف خفیه از آنجهت بدو نوب تجشم و تحریر بنیت مقام

رایات در اعظمی حکم آیات قدر بیضا و شاه معظم شهریار کرم کن الله دول الاسلامیه عز بالسنن
السنیه المصطفویه شاهد حیدر لازالت الاعلام بنصره مرفوعه و الاعوام بذکره موضوعه و بجز
تجشم قصا کشوف دهم در رسا انجسته و او انصیف بهمت پرسیده هر کار بر دار از ان
کمال مساعدت از هر جهت آماده و ابواب سعادت و اقبال از هر باب جهت مقصود گشاده
بود استشمام روایح اخبار از کشش احوال موالیان مطلوب منیر و ضمایر دستی طالب و اشتیاق صفات
دلهای تجشم تحریر صحیفه المصادقه خلت بمبالغه بالاغ سفیر خیر سفیر تقریر عزت و سعادت
مآب نظامت و درایت انتساب عمدة الاعیان خیر الحاج و المعتمرین حاجی محمود شریف
بلیغ سرایر دستی بر وجهی منیع در محضر پرسه و رشهود و نمود و دستورات معافی مطرز از جانب
نقاب سطور چهره شهادت و معاینت گشود حاج مشار الیه نیز در موقف حضور ادای
مواهبت را فضول مشرفه علی الاهی بر داشت و تقریر رسوم مصادقت را در معرض مشاهدت
از مقالات کاشفه شهودی صادق آورد شهود مضامین تمام سلطنت هر کجا جهت جامعه اسلامیه
غایت امل بود بر مسرت و شادمانی خاطر مصادقت بنیان افزود و بعضی ضمایر دستی
هر کتم تقریر رسوم موهبت و تشهیر آیات معاضدت بهمت حاج مشار الیه القاء شد
اکنون قاصد طریق معاونت بود اعلال سرایر محبت و اعلای اعلام موهبت را ترقیم
این رسیله دستی بیت لازم افتاد کمونات ضمایر سفیر خیر مشار الیه در تجشم حضور اعلی بقبر عمله

در ترتیب اسباب قبول در تهیه مصالح انحصار آنحضرت ترقب و دیده انتظار است و از مادر
لیوم تشخص فیه الابصار یکی ساقی تمیش و سیب ق تمیش سوق عطیه مطلب بصوب اظهار مراحم عزیز الاقتدار
عظم الله اجرهم الشرف نموده و باعلام عبور از این مباحات از ترتیبات لاقات هر غایت مسافت
مشعر خاطر ما را صفای سرور فزوده در مرده محبت ادای شعار چهره را بشعار تعیین بدود
و شخص رسل و زمین لازم دشته بود و از مقام سلطنت عظمی و موقف خلافت کبری معتمدی با مهمات
عرفات تعارف و رعایت طرایف تعاطف قاصد کعبه استقبال با مور حضور بجهت استقبال
و شیم و هم در مطی فرمان طوبی زلال زمزم سلطنت و شهریاری و رشحه میزاب خلافت و تعلیم
فرزند ارجمند سعود جنع میرزا و ممکنت حرسان مقرر و همانداری کار دان معین با معدلت
و معدودات لازمه روانه نمود در ایام معلومات مسافت هر کب آنحضرت را راعی و مرشد
هدایت دلالت بوده در منازل مراحل ملاک محروسه هر در حقیقت متعلق آنحضرت است
بنا سک خدمت اقوام بنده بود آنچه از آنحضرت اشارت رود در تقدیم معنی تمام لازم دانند
عمالات خاص نامه را برای اعلام مرتبت طایف بیت الله حضور رود علم العاقب امر ارسال با مرسل
خواهد شد و شرف حصول لاقات هستیم **نامه همایون شاهی در جواب نامه حیدر شاه پادشاه ترکستان**
مصحوب ایلچی خیر الحاج حاجی محمود شریف در شهور سنه ۱۱۰۱ فروزنده صبح شکوه شوکت و ملکداری
فرخنده صباح فجر سلطنت و شهریاری عمده سلاطین معالی انتساب زبده خواقین مکارم حسب

در ترتیب اسباب قبول در تهیه مصالح انحصار آنحضرت ترقب و دیده انتظار است و از مادر
لیوم تشخص فیه الابصار یکی ساقی تمیش و سیب ق تمیش سوق عطیه مطلب بصوب اظهار مراحم عزیز الاقتدار
عظم الله اجرهم الشرف نموده و باعلام عبور از این مباحات از ترتیبات لاقات هر غایت مسافت
مشعر خاطر ما را صفای سرور فزوده در مرده محبت ادای شعار چهره را بشعار تعیین بدود
و شخص رسل و زمین لازم دشته بود و از مقام سلطنت عظمی و موقف خلافت کبری معتمدی با مهمات
عرفات تعارف و رعایت طرایف تعاطف قاصد کعبه استقبال با مور حضور بجهت استقبال
و شیم و هم در مطی فرمان طوبی زلال زمزم سلطنت و شهریاری و رشحه میزاب خلافت و تعلیم
فرزند ارجمند سعود جنع میرزا و ممکنت حرسان مقرر و همانداری کار دان معین با معدلت
و معدودات لازمه روانه نمود در ایام معلومات مسافت هر کب آنحضرت را راعی و مرشد
هدایت دلالت بوده در منازل مراحل ملاک محروسه هر در حقیقت متعلق آنحضرت است
بنا سک خدمت اقوام بنده بود آنچه از آنحضرت اشارت رود در تقدیم معنی تمام لازم دانند
عمالات خاص نامه را برای اعلام مرتبت طایف بیت الله حضور رود علم العاقب امر ارسال با مرسل
خواهد شد و شرف حصول لاقات هستیم **نامه همایون شاهی در جواب نامه حیدر شاه پادشاه ترکستان**
مصحوب ایلچی خیر الحاج حاجی محمود شریف در شهور سنه ۱۱۰۱ فروزنده صبح شکوه شوکت و ملکداری
فرخنده صباح فجر سلطنت و شهریاری عمده سلاطین معالی انتساب زبده خواقین مکارم حسب

مهام رجوع بجواب رای او معتقد خاطر است و بدین جهت صورت مدعای او را معاینه ارشاد
رای آن برادر مکرم میشماریم چنانچه در باب مصالحه با دولت روس البته معلوم رای آن برادر والا گهر
خواهد بود و همه سالهاست تا تمام این مهم از جانبین مراسلت و مراوده در میان بواسطه اختلاف
شروط صورت پذیر نیامده اگر اولیای این دولت را اقرار اسطاطوسکو اورند تمام نصفه بود در
هذا الوقت حال این مهم بانجام مقرون گردیده بود و لیکن چون مقصود ما استرداد ولایات متصرفه
بود هر مصالحه معوق و رسل و سفرا از جانبین بی نیل مقصود معاودت مینمودند تا درین اوان
چاپار دولت والیه را بوساطت در میان آمد تعلق تفصیل از ابتدای این جنبه برادر گرامی
معروض داشته همه سرداران روسیه در پس تعدیات در رد کردن ولایات متصرفه از روسیه
بدون فصل اجل این دولت بیطریق تمنعه است چاپار والیه باعتماد این تعدیات قصوت
وقت را مختصر مقدار مصالحه دانسته بانجام مقرون افتاد و هم مقتضای نیابت صدقت
و نگاه نسبت بدولت علیه انگلیس منظور چنین بود و درین اوان باره جدال فیمابین عسکر روسیه
و فرقه اشقاق است سی چهل هزار از عسکر روس در کجستان معطل بوده روانه و در اتمام کار آنجا
معین شده و هنگامیکه اگر ملاحظه مصالح مهام اندولت علیه نبود بدون استرداد ولایات
متصرفه مصالحه صورت انجام می یافت بنابر مراعات مطلب آن برادر مکرم لازم
و التفات تام در باب رد ولایات مزبوره و تجدید روسیه هیچ چیز نقص نیست بلکه

کاشف دارا نیز ارشاد الله تعالی بنای مصالحه مستحکم و قرار این عهد ابد الدهر مستقر ماند و دیگر تفصیل مهم را
چاپار والیه شرح و خاطر ولیای اندولت پیشه گذاشته است توقع آنکه همواره بنشر فضوا
نامجات نامی خصوصا فرا بجهت مصافات که این مهمات مرکانه را اعلان و ارسال باقی ایام
سلطنت فرجام بر الفت انجام مستدام و لکاتب نامه سیاق شاعر که در جواب نامه پیمبر اطور روس
و در خصوص فوت الکسندر و بر تخت پیمبر اطور سابق جلوس خود که برادر او بود بنام قسطنطین بن روس نوشته
بعد از رسیدن پادشاهی لازال ملک کشور از نمت زوال در رو سلطنت معمر از نواقص اشغال فرمود
زوال هر ملک بتقدیر کمال او منوط عمل هر سلطان بر سریر جهانداری بشیت شاه الاهی
و مربوط است **رباعی** او ملک و حیات را بهر خود نجشد خود دست بدین تیغ
و عوات و فیات و شرایف تحیات محبت آیات هدیه بزم با عظام و تحفه مجلس مختشم
فرجام پادشاه فلک پایگاه مورث شید فخر خسرو اسکندر دستگاه فرخنده سیر فرازنده
رایت سلطنت ابد مانوس فروزنده مصباح دولت دیرین بنای روس ادراه دار کارکاه
شهریار سرکت پژوه با اقتدار داشته مکشوف رای محبت فصاحت و شهود ضمیر ملک آرای
چنین فهمانیده اند چاپار فلان و اردو نامه مرسوم بشار الیه در محضر دستی شارح فصول آن
و کاشف حقایق مصافات آن مصافاتی که در ورت اثر دعوات تهجت پرور شر
معلم از خبر وحشت اثر حادثه نازله قضیه نامه پیمبر اطوری و مخبر از نقل آن برادر والا گهر بر

سلطنت و جهانداری بود عجب منوع انواع اندوه و ملالت و مورث تسلیات خاطر و ابتهاج ضمیر
دستی آیت گشت مراتب مودت و اتحاد که قواعد موالفت و موالات پیوسته و تشیید مبانی وداد
و اتحاد و کوشش بهمین نگاشته تمامک مصافات داشته بود بفضل الله تعالی از رد بهت قرار و صحت
مبارکه رعایت دوام و پاس استحکام آن بجای هر بر عموم جهانیان و دشمن مبرس است از جانب
این دولت ابد مدت محفوظ و منظور بوده دقیقه از شرایط این رعایت مهمل نمانده
استی مقام مزار حیف و افسوس است از استمال پیمبر اطور مرحوم هر چه پس این پس بود و در
مراعی اسباب بقای این اتحاد بعهد و اکنون حال آن برادر والا گهر را در کار جهانداری
مقرر و پاس اتحاد این مورث و کتب و ضمیر دستی تحریر مخبرات از حضرت مرا الفت و
امید پیشه هر از این پس بیشتر از پیش دقایق شد الله مصافات و از بابت این از جانبین
علیتین مرعی آید و شایسته پرسی هر دو ای خلص و غور تواند بود و صورت صحت جنابه در نیوقت
هر چاپار سفیر سیاق الله گر اعزم معاودت بود تحقیقات اتحاد و ایتلاف بنگاشتن
این نامه خلت شاه از لوازم نمود و شیوه موالات را اقتضا آنست هر مراتب ابواب مراوده
و مکاتبات را مفتوح و ارسال رسل و رسایل و رجوع مهمات در ستانیده از کار کاه چنین شد
باقی ایام فرخنده فرجام سلطنت و جهانداری بر کام باد

مخبته عنصر دولت در دهه فرخنده منتخب

شوکت مبارک فجر صبح کلک دری مایون عنوان صباح سپهر شهریاری را فرع رایات
دولت منیف حافظ آیات ملت حنیف اعاده سلاطین معالی انسب سلاله جوهر
مکارم حسب نژاد ارکان دول اسلامیه حامی سنن السنیه مصطفویه زرد مقام سلطنت قرین
بهادر خان وفقه الله بکمال الاخلاق و منهاج السلطنه و الوفاق و لمرر رای چنین مصافات مشرف
باد و در زمانی مخبته و دانا بصنوف بهجات پیوسته هر کار پرداز این دولت را
کمال سعادت آماده و ابواب سعادت و اقبال چون خاطر ما کشاده استشمام
اکابر از روستان احوال دوستان مطلب خاطر و حصول مزید مسرت از خصوصیت
از جانب موالی قصوری مطرح انظار ضمیر خلت سریر بود صحیفه صدقت عنوان
مرسله ابلاغ چاپار سهشت و سهمت همراه مطارود و سازرت بناء عمل الاعلی
و الاکاب علی پیک سیاول شهر در محضر دستی مشهود داشت مستدرات سامی مطلب از جانب
سطوت جهت مشاهدت و معاینت کشور شیفته شریف الیه نیز در موقف حضور ادای ادب
چنین مقاد و اقصوا کامله پرداخت و تقریر دقایق را بر وفق آداب ابلاغ از تقریر
لازمه تهیدی منافع حاصل اطلاع از مناظم مهام سلطنت هر کم وجوه جامعه اسلام
غایت مطلب بود بر مسرت و شادی خاطر جهر آمود فزود و شهود مراسم موالات
و مصافات از جانب سلطنت سمات مقتضای مراد است از پیش سوابق عهود

تشیید ارکان دولت عهد مواحدت نمود و چون مشار الیه را بواسطه عصمت استحضار در
انجمن عزیمت معاودت ترجیب رخصت با جزم آمد اعلای سرادق محبت و علاوه
اعلام موافقت ترقیم رسیده در تسریع آن لازم افتاد مکنونات محبت را علاوه مشار الیه
بواسطه عصمت استحضار در انجمن حضور علی التفصیل مشهود خواهد داشت و بنای مواحدت
و تجهیز مقاصد مرادات از جانبین سمت زیاده خواهد یافت لزوم رسوم وداد و تعهد
ضوابط اتحاد و اتفاق بتر رحمه گاه و پیگاه و مفاتیح مکاتبات فتح ابواب مرادات بود
مهمات را در طرح صحایف دستور اعلان و ارزه ها در ایام سلطنت فرجام بکار بالم نامه همایون شاهنشاهی
که بایمه اطوار مملکت نمسا مرقوم و مصحوب پناه میرزا عبد الحسین خان ارسال شد
آغاز سرنخ نخ از ریشه پادشاهی سرست مهر دلهای یکانه را روابط یگانگی گرد و مدد آمد
و ادای مقتضی اتصال قلوب بتالیف و اتفاق چهره شاهد ملاک را غازه اعتلام
از روی فلک آرای ساخته و گلشن جهان را بمقتضای اتفاق خندان از رخسار مغایر و مغایر و خشم
مواد مختلف المزاج را بقوت حکمت صورت مهر چنان داده مهر آهنگ کشان بصور
در نیاید روح و جسم راحت جهان چندان نهاده مهر از شرف اتفاق مسیح و جعبه بیاد خلد
سلطانه و عظم برهانه و در رو دی فرستند از تعداد شار روان سرو اسیل ارزان
و سفیران دوش روان صفا نهاد باد و بوقوفات نسایم تسلیمات مهر ارزعیسوی عهد بنا

روا بطاسفیر را با عین روح افزای الفت صوری و ثوق افزاید و نسمات نفایح تحیات
مهر با نفاس مسیحی اتساب تسریع و تسریع الفت نظیر الکلهای ظهور مرادات در رسانه بصد آب
و رنگ آرایش عطر محاسن حضور و سخن زبان ارم قصور پادشاه فیروز شهر حضرت نوزاد اور
کامکار دارای دستیار خسرو خورشید رای خدیو مملکت آرای برادر معظم مکرم مهر اصغر عظیم
مملکت نمسه مرا آوازه نوشش چاشنی صیت نوشت یکتا جر بلند دایت دلیش مجلس دولت
بلند ارجمند باد داشته بمفاتیح محبت طبعی فرشح باب مرادات صور چنین مفاتیح جواز
مهر مرسم جهر و تسریع بهمین حاصل از محبت ظاهر و ملاقات صور سرست بر غایت
مهر استماع اوصاف و تواتر ذکر اخلاق زیاده مهیج مواد اشواق و محرک سلسله وفاداری
می آید و از اینکه همواره وقات باد از خلاق گزیده اوصاف پسندیده آن خجسته برادر
والا گوهر بمصدقه راحت بهشتها حاصل آمد و ذکر فوت و نام نیک آن شهریار
از روز روز نیک شنیده ایم غایبانه راه و رسم تجهیز را قرار نموده و محرک سلسله آمد و شد
سفرای بنا بر ایمت کارش طیون نامه تسریع علامه مبادرت رفت و پناه فلان بلاغ
مامور و تشریح فصول مصافات در همایون بزم حضور بتقریرش الیه موقوف فتاده انشاء الله
این مرادات مسعود فتح خواهد نامعدود برای دستیس خواهد بود و مقتضای ارتباط قلوب از
جانب آن برادر کامکار نیز در تشیید مبانی یگانگی آداب دستیس و تجهیز نگار خواهد رفت و کار

و پیگاه بارسال نامجات بهر بهر سال مرادات و مخاطبات خواهند گردید رجوع مهمات
در سته نذر هم تسریع و تقید معدلت انجام رهبه و مستعد نامه همایون شاهنشاهی بخانه کار
روم بعد از وقوع محاصره جدید در تسیس مرقوم شد در ذیقعده ۱۲۳۸ آغاز سرنگار پیشی در سپس خود در کار
جلت قدرته همه را باور دی بنا راست و از همه ابنا را آغاز و انجام همه اوست و خدا
انجام و آغاز بوحدت نخوار او فتد در مرور مواحدت گردانید و بعزت خویش از روز فطرت
جدا نما و در جا رانید ابنای سلسله داد و ایل بر بجا شد و ساحت دین همین او بجهت
از سهد و پرسهد و دشت های و فرو سلام متاثر روان ایشان و نزدیکان اخوشان با دو فرو
در رو دی نامعدود و هر نزهت بشت و بهار را شاید و غیرت افضای تاز آید بر دشا
انجم اخم و مخمل نوشیم خدیو مهر صفیر تیر و پیر چهس تیر کیوان سپهر بهرام غلام فلک آشنای
سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین حافظ بلاد اسلام کامگار شیر شکار السلطان
محمود خان تا جهان است جهان شکر کام باد و مدام شمشیر شکر جام مرام مدام باد و شهد مکشوف
رای ملک آرای خلعت پیرایه اعتبار و اگر چه از عنان کار جهانداری و مطلع شاب جهان افروز
دولت و کامکاری جهات جامعه سلامه جامع اسباب ائتلاف و تیسیس علیتین و آیات
مناسبه و فیضه ناصب اعلام آسمان کوشش تهنیت بوده ساحت فسیح الرحمت تمکین مقتضای کار
آسمان و نظم معاشه تمکین رو در بار معتمد از سلطنتین و بواسطه خاتمه رو داد اسلام بخش فرد

مسلمین و امن خاطر مرای مواد از این طرفین همیشه از آلایش غبار و غبار پاک و پیرایه اتفاق
و اتصال تجهیز جانبین پیوسته فروغ افزا و با شک غبار مخالف فیما بین مرفوع و صحت
موالفت حضرتین سامع جهانیان مشروع و دیده اهل بصیرت در مرات مصفای
احوال این دو دولت بیزوال غیر عارض شاهد موافقت مشاهده نموده و گوش ارباب هوش
از زبان آستان نواز بیچگاه و از ملاهی مشنوده بیت حمد و سپاس بی نهایت و منت بیحد
پروردگار خلق و خداوند کبریا که اکنون نیز یکبار شاهد عهود قدیم را از تجدید معاهدات
جدید پیرایه نو در رو دوش دیگر نمایش سابقه از تمهید و وثوق متن تازه کرد پس در
ما فیه اگر در سال قبل از جرالات خیال مخالفین غبار نقاری در میان سرحد دار الملک فیض
باب مدارک اصحاب وفاق فرو نشسته و چنانچه نامه و خلاف از زبان مفسدت
مفسدین فیما بین متحفظین تعور مکلفین شتال یافت بتعطرات اطهار صلح ارباب اتفاق با نفاق
پیوسته چراغ روداد پیش از پیش فروغ بخش انجم قبایل و اقتاب آسمان فزون از فزون پرتو افروز
ساحت آمال است بتر بیان عهد جدید بتمهید قواعد مرادات و مکاتبات مستلزم اتحاد
در این اوان سعادت قران مهر خاور دستیس را بر شاهد خیال مواحدت منظوری ارکان کاخ
صبح را مخلص و شعری نیست رتبت سبب مصافات و فتح ابواب موالات را
تسطیر این نامه موالفت است لزوم افتاد و فلان بلاغ نامزد آمد لوازم قواعد آشنا

که گلشن مراحمت را بهر از رسانیم و بمهمات نامی مامی نهال خرمی داشته اعلام مهام کار
مهند مهد مهدات بهتر و صفا دادند تا بقا ایام بخشند فرجام دولت و جهانداری مستدام باد

نامه همایون شاهی بهمین طور در سر وقایع داد بر پیمان شد بصوب مقرب الخاقانی میرزا محمد علی صدر

پیشگاه پروردگار بهر است مهمید مناظم جهان از اقدار سلاطین جهاندار مهد
رتبت مصالح امور جهانیان و بواسطه وفاق جهانداران گشته از فرسوده و برای این عهد عالی
شهود رسولان این کنگره داغ مصالح جمهور انام سفیران با تکلیف ارسال داشته و بر
صحایف مشحون بصنوف تحیات و تحایف و عوارض تحیه و رهنمات اهدای تحیه
و اسکاف تحفی سرور پیوسته پادشاه و شاه و فرستاد خسرو خورشید کلاه اهل ارکان
و آرای اسکندر لوای سلطنت و شکوه و شهریار ملک آرای انجم سپه و فرازنده رایت دولت
و اقدار فرازنده صبح شرکت و جمشید رداد فرخنده جنبر اقبال فرخ فال را در سلک خصال
همپرطرز رود مهد اقدار شیر چون عهد دستان یکدل قدیم و رای ملک آرایش از شیر
ملک آسمان قدیم باد داشته گشوده رای الفت قصاید اریم مهنت ندای را
مراسم مراسلات بیشتر ابد دار فخم مناظم روزگار و زنده باب این مراسلات تعیین
افروز حضرت اقطاب و اقطار است و از آنجا مراد و مرافقت و هی سبب مراودت
و مراسم مصافات بجنب ارسال مراسلات است ملزوم همت را داشته ایم

پیشگاه و گاه بواسطه نگارش بمهمات محبت آیات و ابلاغ شعر ارمی صدق
سمات گلشن این مصنفات را آب و رنگ جدید فرا ایم و از ریاض مراحمت
از هر باب ابواب استحکام و دوام گشاییم لهذا در این وقت بجا بمقرب آسمان
میرزا محمد علی را از خواص صدیقان دولت و مظهر نظر عنایت و عاطفت باشد
برسم سفارت مامور و منصوب بجهت نصاب و هشیم از رقوم دستبرد بستاری شطه
خانه جهر شاهانه نگاشتیم مرات مضامین سطور علی مامی ستورات ضمایر در سنه
و لجاهت رالیه بر تقریرات شفاهی مقرر فرمایند پسر پیکر خواهد بود از آنجا
نیز معلوم است که اولیای حضرت همپرطرزی از پرتو شاهد سرا در دستبرد مصافات
تقاب هر گونه عنایت خواهند گشود و هم مهمات دستبرد را در طی مهمات نامی پیوسته
همچگونه مغایرت در این طرز و معلوم خواهند داشت تا کارگزاران این دولت را در آنجا
انهماد ارج استکاد ظاهر و شهود هر گونه نگاه متواتر ایام باقی ایام سلطنت فرجام بکام باد

همایون شاهی در جواب نامه پیشگاه فرمانکه با خاطر رفت عم خود پیشگاه سابق چون مرحوم خوشنود فرمایند

حمد و سپاس و شکر فزون از قیاس پادشاه یگانه را سزاوار و سزاست که ساحت گلشن
از نطق آسیب زوال و فنا منزه است و ذات مقدسش از زحمت تغییر و تشویش مبرا اگر
کاتبی مقتضای حلی محتوم دست فرماندهی را از فرسوده پای صاحب فهمی پیشگاه در خورد

از منتهای قدرت شاه اورنگ جهانداری را بجلوس شهریاری و اقتداری آراسته
افزاید و اگر مصطبی مکتوم مخوم نام آوری از صفحه وجود محتوم پند بجل دولت و بخشیدن پادشاهی
ملک آرای آسمان تمام آشتهار محتوم باد نظام این قویم را پیغمبران هدایت اندیش و راه برای
صله اکبر در میان فرق انام گماشته و قوام ملک قویم را از فساد موجودات فرو
در بقا و ثبات با خود انباز نشسته بیت مراد از سند دیگر یا مدعی عرش گلشن قویم است و از
غنی مراحی الذی محال نزاله و ما زال جلاله و علا پیشه رسلة تحیاته و افضاله و ذلک بعد تقدیم
نسایم دعوات مرا بانفاس عمومی حیا رد الله در تحیت معنوی مدد و نسمات لطایف تسلیمات
مرا بنار سنجی ریاحین خلت در گلشن مواد ماند عطر انجم حضور و هدیه بزم پرسد و سرو و هدایی
انجم سلطنت سر آرای بزم جلالت پادشاه مهر افسر ملک بارگاه شهریار ملک پرور
انجم سپه و شکوه بارگاه بخشیاری و اقتدار فروغ دستگاه دولت و جشیار مخیمه برادر
والا تبار پادشاه ملک و دستگاه خراسان و شهنه دست محبت پرورش عارض عذرا
میشویم مرا اگرچه در این اوقات از استماع ایلچه دست فصاحت نخل مذبر تبه از رخ سلطنت
بعد تراز پای افکنده و خاطر محبت اثر را ملالت و تاثر گلی صاحب آمد و از آنجا که بخیل
مشیت لایزال گلشن پرزال ملک را بمهر شجر وجود آن آورده اند از آستانه محبت بسر گرد
بواسطه آن مقتضای مودت الله استماد مرا سلاطین بکمین بعمر ما صحبت و مراسم دستبرد و مودات

مرخصه صامین الله لهم تعلیمین مرتبه است تیطر همایون نامه دست نهمید قواعد تعریف
و تبریک جلوس میمنت است از ارزومات مراد است بلوغ نامه فتاده پروردگار
قویم در این شیمه های صبری کامل کرامت و در ریز عطیه شاه اوهی لا نهایت عنایت
خواهند باد و مقرر و قایم دستبرد و موالفت را حسب سبب که بموارد طرق مراودت
و مکاتبت را سلوک دارند و بارسال مهمات نمی شیدار کال دستبرد بالزام و ابلاغ
مهمات دستبرد تحرک سلسله مراسلات ابد بشانه آیند تا بقا ایام سلطنت فرجام عالم جرام باد

نامه همایون شاهی که در باب نصاب و هیمه بطور سر منصوب محمد حسن خان مرقوم شد

جهاندار خدا آرامت و پیشه سرزنت مرا نفس قدر تش عنان شهب دار اجهان
جنبش جهانداران با اقتدار گرفته شده و در جلیه تقریر جهانداری منظم نظم مهام آفاق را مربوط
وفاق شهریاران کامکار داشته تمند کام کامکاران در عرصه حصول مرام ارسته طرفت
او شرکام است و کیت سرکش در آن جمله جلیس جلگر انگیز را رام و مهمال شیر چنان کار را
در کاروان در رود حمیت با پایان مرروان شیوه مضار رسالت و در هر دوان سلک
نوت و پیروان پیشاز اردوان باد در نظم ممالک و جوز رفتار و نفس شعار انهاست
و مماس کرد در و مماد طرز شان سبب مناظم کار باد لعل تسالیف دعوات چون عقد در
صافی دل همیشه و شریف تسلیمات مبرا از آلایش ریب و ریا به بزم همایون و تحفه

ارم نمون پادشاه فیروز بخت هر ملک خسرو خور شید تاج آسمان اورنگ فارس
معارک فرهت فرخی شهریار کشور فرند و فرمانده ی آرایندهٔ افسر سروری نیز آن
نیک اختری آفتاب ذروهٔ جلالت و جهانبانی همایون برادر کامکار والا تبار بهر اطراف
اعظم رسی بر بسته و تیرش عمود ارزین هرام و میدان سلطنتش جاوید گران مواد فرجام باد
دشته مرفوع رای فلک آرایش هر آرایش فلک از دست نیارد و چون از نهضت خواست
دستی در تیس علیتین و بیساری تاید با بگیر عهد تاید بسته و رشته آیت بعون عنایت ملک علام
از جانبین با رشتهٔ خلوص بهم پیوسته پیوسته رعایت تجدید مراودات بتقریر رسوم مصافات
نمون خاطر و تشیید مبانی مصافات رابطهٔ مرکوزه مراودات فرزوم سر رابطهٔ سرارات
درین اوان سعادت قران نیز فرخ جناب جهانداری خانی میر و اظهار کمال میل خاطر و اشتیاق
بحضور مستطیران سطور رسالت دستوری را پیرایهٔ ظهور و شهود و شاهد بیگانگی را غازهٔ جزر خلوص
و الوداد لازم افتاد چاکر افسر بیگانگی عزت و مهابت سرا و عمدهٔ الاعیان قهرمان فیاض
بتجدید ابلاغ مامور و در شرح تفصیل گفتگو نیست دستوری درین خجسته حضور لازم انجمهور داشتیم و
از نیکه درین سال فرخنده فال از تواتر تردادات اقبال شعور و در حدود ممالک بهظرف را
هم بحکم کمال استاد متعلق بدین خجسته دولت ابد پیوند است مظنهٔ کامل و رای مراعات قضایا
و از مقتضیات مهمات بلاد فرخی حاصل بود و بفرج مسرات ممالک و شیطان سر

مرغوب خاطر خلعت صفا میمون و خجسته بنیان گردانیده عزیمت بجانب مشاهدهٔ ساحات دولت
و ملاحظهٔ حدود ادراک و کرکان معطوف داشته وقات بفرج مسرات شهزادهٔ دوماندران
مصروف بود و از آنجا در حدود مقام شاه آلف و لیهام را در خلوت خاطر مقام
و خیل خیل خلعت و استاد منزل گزین صغیر چتر فرند جام است درین نهضت تیز نیت
مودت منظور و صفای کلش صفوت مهیج اشواق صغیر هر منظور بوده و هم منظور آنکه
پیوسته فتح ابواب مراودات را مفتاح بهانه در دست باشد منتظر هر آنچه صفا
و بهای خانه را ملحوظ افتاد چند رسل از آنها راه در پیشگاه نظر ایشان متمیز بود بتکلف
آن همایون سکار خجسته آثار منظور و در رسل دیگر از سهبای عراق و در آن ممالک مرغوب
بر آنها علاوه بود بتفصیل مصحوب چاپشار الیه هدیهٔ پیشگاه حضور گشت بمضمون کمال استاد
و لیتین علیتین در مرابطهٔ قبول مرتبط خواهند داشت و بدین راه در آرزو و رسوم دیگاه نظر
التفات خواهند گماشت ترقب دیگر نیست هر ارکان کاخ مراحدت را بوسطه ارسال
رسایل دستهٔ استحکام فرمایند و مهمات فرو کانه را از بازو خانه و پیران خجسته رقم دانند
و در انجام آنها کارگذاران این دولت مراحدت آیت شرایط اهتمام معمول اشتغال
ایام دستیاری جهانداری بکام باد **قطعه همایون شش شعر که در جواب معروضهٔ فرزندان**
میرزای شاهزاده افغان نوشته شد جناب بزرگت و حشمت و جلالت مآب

دولت و عظمت و ایالت مآب مجدت و نجدت و نباهت انتساب سلالهٔ دودمان
سلطنت و شهریاری خلاصهٔ خاندان ملکت و تاجداری فرزند مقام جاه جهانبانی فرزند ارجمند
مؤید الطاف الهی مؤید و منصور و مترادف عطاف پادشاهی متبع و مسرور بوده معلوم
رای صداقت قضایای پادشاه صحیفهٔ آداب صداقت و وثیقهٔ اعتقادات آنجناب
مشحون مراسم یکتا و اقتدار مرتبت یکتایی در بزم حضور و بحکم انجمن حضور و خلوت منظور
انظار لطفات کامل و شهود مدارج مصافات آنجناب بموجب مزید توجه خاطر خورشید
آمد آنحضرت را در حسن صداقت و صدق عقیدت پرداخته و از مراسم درگاهی یکتایی تهیه
ساحت حقیقت معلوم و معلوم است هر ما نیز رعایت مرتبت مزبور ملحوظ انظار عاطفت
فرزوم است در نیوقت هر فروی در لشکر اعتقد الدولة التعلیه بجهة قرار رعایات عز ایشان و مسالم
انسانان و اگر بر تقصیر مکونات التفات خاطر ملاطفت فرجام و منظورات قدسی در
مسالم مقاصد آنفرزند مقام جاه جهانبانی مذکور خواهد نمود آنجناب کامکار و طریق یکتا دار و مواخاهم
ثابت و از آنجمله لطفات خاطر قدسی مقرون استظهار بانهایت بوده غلب اوقات
مدارج مصادقت نکات شارح مجاری اوضاع و حالات بوده و مطالب و مقاصد را
باولیای دولت قاهرهٔ هلال ثابت در شارت اسعاف ارواح توجهات خاطر خورشید
ظاهر مهیا و در السلام عنوان نامهٔ **جانبخش که در جواب معروضهٔ محمد دشت افغان سمت رقم یافت**

چنانکه نظام دنیا و دین و اقوام ملت و دولت بمیامن مصاحبت سلیمان مظفر مرتبت خورشید
و مطابقت رای رزین موافقت هنگام تمکین منوط و مربوط است که هر مسعود و هر محمود و اقبال
همبر بر سلطنت و شهریاری خرش که مروج دولت و تاجداری نهال سر فراز بوستان شوکت
و اقبال زلال روح بخش چشمهٔ سار بخشیدن و جلال جمال فرند و اورنگ کمال نشر و فرند
پادشاه نامدار کامکار لازال مرتبتا علی مدارج الاقدار رفیع فرازی فیروز دولت و خجسته
بخت بی پیر شوکت بوده و رای صواب آرا مکشوف باد **قطعه که بکامران میرزای**
افغان مرقوم شد خورد رو کوکب بخت بلند بند جهر سال سلطنت و شهریاری تمیل کوهر عمان ملکت
و تاجداری سلالهٔ دودمان سلطنت خلاصهٔ خاندان شوکت نشاده خلاف سلیمان عظمت فرزند
مقام جاه جهانبانی کامران میرزا ابد الله تعالی از مطلع کامرانی و اقبال طالع بوده معلوم رای اصابت
آرایش باد آنفرزند مقام جلالت فرجام را از بدو نمو نهال اقبال مواریث تولا و مواخاهم
دولت پیرزال مزوم بحجیت و مارحقیقت صدق نیت او کامرحقه معلوم رای مهر ضیاء قرار
و بر آمد ظهر مصافات مصافات توجه بنیه مهتمید بسبب التفات التفات مبذول
تا درین اوقات هر فروزان کوکب سلطنت خلافت و شهریاری و تاجداری کوهر عمان سلطنت
و تاجداری فرزند ارجمند نامدار احمد علی میرزا رایت مملکت مرز سال مسلم و شهد تیم کاه و بیگاه
از مدارج درگاهی و اهتمام آنفرزند مقام در سلوک مناهج اختصاص دولت ابد شاهی معزز

داشته و شوق خاطر اقدس همت بتصانیف یافته و شهود مرهبت مزبور و مجمع میل ضمیر همایون
آمده در هر باب بهتر بسبب ارتقای مدارج اقدار آن فرزند مقام ملزوم همت قرار داشت
داشته ایم و هر چند مصالح ترتیب از نظر توجه کامل کاشته تعبیر زمعنی الیه مائده فیضه در
معاضدت و معاونت آن فرزند مقام رفته و در انجاح مطلوب کوشیده مآرب و مقاصد بوجوه
و مواحدت مأذون و مأمور فرموده بودیم و هم درین ابواب بامیر الامراء العظام رضا قلی
اتابک و دیگر خدمتگاران خراسان ادهر موکده نافذ گردیده چهار کلمات اشعات خاطر
همایون نامه ملاطفت اثر همت ترقیم یافت باید دید که عرصه عطف آستانه کامل حاصل
داشته هر گونه مهم روی نماید فرزند معنی الیه اهمال نموده در سلوک طریق یگانه و اتفاق
مزید مساعی سلوک دارد و گاه و بیگاه مهاری اوضاع را بحضرت خلافت مرفوع داشته
ارسال در بعات کتب ایات پرداز و مرجوعات بهمه لات الفاظه را تصحیح مصادیق
مصادقت قرین سازد تا بانجام مقاصد شارت اقتران بعد از ایام اقدار پذیرد

ادیب قریحه شعر شعر که در جواب ذریعه فرمانفرمای خوارزم مرقوم شده

جناب مستطاب بزرگت نصاب جلالت مآب همت کتیب سلاله دودمان
سوکت و اقتدار یگانه تارک عرصه عشمت و حشمت جوهر شمشیر بسالت گوهر محیط نبالت فرمانفرمای
مملکت خوارزم علا از اهل جلیل مبارک فرمای اورنگ فرمانروایی بوده پیوسته متحم و کامکار

و گرم و با اقتدار باد و بعد مکشوف رای مصادقت پیرایش میداریم که نگاشته کلک صداقت
آمیز نامه مواهبت تضمین در زمانه کارد دولت ارتکاب پردازی رای معدلت آیت
بارک و سازد و ابواب نصرت و فتح از هر طرف بر چهره کارگزاران شوکت قاهره
باز بود مصحوب فلان بانجام خدم حضور ملاطفت دستور اصلی و مضامین دلپذیر
هر مرغ الفصیح الا آشتم متضمن این وفاق بود زنگ زدای آینه خاطر مهر شمار گردید

همایون در جواب عریضه میر غلامعلی خان فرمانفرمای مملکت سند مرقوم شد

جناب جلالت مآب حسام شجاعت و دلاوری صمصام نیام جلادت و کندآوری سلاله ولایت عالیشان
اشرف سامی حسب شایسته رتبه مرزبانی و مرتبه قلعه‌بانی میر غلامعلی خان مظفر بهادر جنگ
فرمانفرمای کشور سند و دیره جات را لطف الهی مورد التفات پادشاهی مدد کار بوده بعد
اعلام شاهنشاهی معزز و مباهی بوده باد و هر عرضه مخلصت عنوان و ذریعه ارادت ترجمان
مراسم صداقت قرین ارادت و اخلاص مرتبت خلوص عقیدت را نگاشته کلک مخلصت
نگار نموده بود در زمانه بعنایت و افضال حضرت مالک الملک متعال و بعون و تایید
خداوند لم یزل و لایزال ابواب فتح و فیروزی از هر باب بر چهره مواخذات دولت
عدت خاطر گشاده و بسبب ظفر و بهروزی آرامش آن شوکت ابد مدت را مهیا داده
نصرت عقاب پیکر در فضای جهان پناه و عالم آرای آمال گشاده‌های همت قضا اثر بهروزی

ملک ستانی کشور گشا در اوج اقبال و مصحوب عالیحضرت سامی منزلت سید شهامت علیان
مشهود و با رایات فتح کشای شاهزادگان اجلال و خطوط ایستاده کان حریم جلال لازال مورد و فود اقبال
گردیده مراسم صفای طریقت و مواخذای مرهبت حسن عقیدت و تصور آنجناب بر کاه
ضمیر منیر حضرت پادشاهی حرز خاطر فیوضات الهی مطلع شرفات نهشتی است بر وجه حسن
و اتم و روشن و بصورت مستحسن لایح و مبرهن گردیده و از رقایم انوار آیات مآرب بعضی
در سال شهر ذی الحجه مصحوب عالیحضرت مشار الیه در پیشگاه حضور شرف مرفوع استحصال
یافت بلکه آنجناب بزرگ کتاب بهدایت رای رزم و رزم آرایت خرد در پس دست مقتضای
رجحان مدنیت آیات این شوکت ابد فرجام در از دوای طلب در طریق مخلصت نامزد
نواب همایون نامه آنجناب را در راه عاطفت خاص بالتفات حضرت الهی اختصاص داده و
ابواب لطف از هر جهت بر چهره مشار الیه گشاده ایم الحمد لله و المنه از روز ازلیه و بهم خلافت
و جهانبانی از فرقه وجود اشرف کسب شرف و سعادت نموده و اورنگ مملکت
گیری گیتی ستانی از رخ فروغ تمیت نوروز همت سر بلند بوده مشیت و ارادهٔ ربانی بر قرار
سلطنت موروث نهاده و با آیین اسکندری و قانون سلیمانی عرصه عالم را زیب نظام داده
است اجلال مسند و راهیان را بقبله اقبال و حریم کرسی اسکندر مانند اران در راز گنجینه
آل آمده هر کس بقدم صدق راه بهمین آن دولت ابد مدت پیموده در دولت بر عاقبت

اهل خرد گشوده است و هر چه از روی اعتقاد و دست توسل بدامن ارادت این حضرت
زده عزت و سعادت ابدی حاصل نموده حال چندی است که آنجناب را بنابر حضرت
خلافت پناهی مباهی داشته توجه و عاطفت خسروانه را بر شرف مقاصد و امانی گماشته
ایم انشاء الله المعین بوعاطفه از زر تو آفتاب التفات شاهانه مترقب و لایح استقلال کامرانی
گردیده از بحر بیکران عاطفت سلطانی گوهر مراد حاصل خواهد نمود و بقره و بصره خلافت پیرایه شهری
محمد ولی میرزا را با مملکت خراسان در طی فرمانی جداگانه مقرر داشتیم که هر هنگام آنجناب را
در آنجا دواعی حاجت افتد بفرزند معنی الیه اهمال نماید و حسب منشای آنجناب
از هر جهت ملوازم رعایت و حمایت اقدام و رسمی از رسوم معاونت را در مهمات متعلقه
بآنجناب متروک ندارد باید آنجناب با کمال استظهار دهید و از رسی الطاف پادشاهی را
در هر حال همکار مجد و مددکار دانسته بنظم مهمات اقتضا پرداز و دستور دعا گو
آنجناب و در آن مقطر و در آن بسته داشته مقطر علامات شاهانه باشد تحریرا فی سنه ۱۲۲۳ نامه سلیمان که

در جواب نامه پادشاه افغانستان هندوستان است که نگارش رفته

شیر در سپر خدا آرای ارادت
هر فلک در ارفلک است با خدا با جود شش از دریای تلاطم وجود اصلی شهود رسیده و بحر
و خاز قطره است هر از نسیم جود و جوش از غیث غیث بساحت ظهور چکیده و در رود دانه
مرغیران سافر پال و همبران ابا عهد صفا جان را که نقطه راست و گرد اریب نظم صفا

در زر زنگند و در تولید بنای وجود از شبهه عدم بسبب مشیت خلاق بی‌شبهه و شرکت بعد
ثانی چون عهد دستان گیرد بی اهتمام تحریر ارزالایش پر دریا سلاح صفای اصابت
وافی و دعا و ثنای جهات را کافی اهدای محفل حضور و ارسال بخم را فی سرور و حضور و سپهر
کشور گشاید یو عدل پرور خرد دار آخر از نسب او رنگ فرازی فرمنگ بر چین خطاب بهرام
چنگ فلک شتاب زمین فرسنگ بلند اختر شهریار شهریاری فروغ افزای مهر جهاندار
محسود دشمنان مقصود دوستان پادشاه کشورستان هندوستان اجهان است نگارش
ساخته گشوف رای عقده گشاید اریم مهر سنگ مهر چهر مهر در زان دولت فروز زان لوای
بهجت و سعادت باز و عنصر بقدر خداوند قدر صحبت پیر جهرای نهانی اسرار حضرتی باری
و همراز بود همایون نامه یمون فرخ نسیمه موالفت مقرون مصحوب فلان در بخم و نهیب کاشف
سرایر الفت و ریز از شروح مودت تصمیم شارح فصول دستی ادیب قدیم زاد چون از رهگذر
عبارات خلت نگاش استشمام روایح کمال التیام قریم مشد شم خاطر را عطر مواهد تا جدید
افزود و از ریگ گلهای فادی دستی مطایش حاری نفحات سیکش مصافات بود و گلزار تحریر را
شکوفه بهجتی تازه شگفت مژده اهتمام غنچه جدید از گلبن سلطنت جاوید بشارت افزای خاطر مودت
و بعضی شمای کمال استاد و تمیز جوری بی نهایت حاصل آمد تشیت مراد و مسعود و نزدیک حصول
نعمت بهجت نمود از این نامه موالفت نمود بهمت نگارش یافت انشاء الله الودود و بتوسیه اسباب

بهجات مهیا و عیش مع الیمان حضرتین گوارا و هنیا باد مقتضیات رسوم نگاه نهاد
هواس رشحات سحاب مراودات و مکاتبات حضرت فرزانی حدیقه استاد دبیر
ابدیت بود و همات دستان زاد در طی جزع در آورد و هر آنچه انهاء شرایط مواعدت
منظور انظار ظهور افتد تا تمام دولت مستدام باد نامه همایون مشتمل بر جریده گزارش
نواب نیابت سلطنت پیرامون رسوم نگارش یافته کشایش ابواب هر کلام رکیک از شاهی پادشاهی
سنت هر دریای بحر بر روی پادشاهان مملکت هجو بازار است و شهریاران فلک
دربار را مدبر بار بی نیازش روی نیاز ابدال منفصل را اتصال قرب از تالیف لطف صحبت
و جسم مختلف را اتفاق زر از زر آرایش فضلش کامی است چهره شاه ممالک را غازه نظام
از فرق فلک دار آن ساخته و کشور جهان را بیاغ اتفاق جهاندار آن از خار مفاصد پرداخته
و در در دوی دری ناور و روح حرمتی فزون از حد حصا شار روان هر روان طریق رسالت
و سفیران راه هدایت و اوصیای صفا ذروان و اتباع و پیروان ایشان باد و بعد نسایم تهنیات
تسلیمات هر بهتر از عیسوی اعمار بهارستان و الطاف معنوی را بگلهای مراودات صورت
روش افزای و نسمات فتاح تحیات هر بالغ نیز سحر افتتاح دستان موالفت نظیر را
بر ریاحین الفت دستان آرا عطر مصحف حضور رود به بزم پرسرور سرور فرزانی محفل سلطنت
سریر آرای انجم دولت پادشاه مهر افسر فلک بارگاه شهریار ملک پرور بخم پیشه

خسرو رایش رای کامکار خدیو ملک آرای مدار همایون نامه برادر والا تبار و پسر اطهر اعظم
روشن صح دولت و تمیش مدار آل ابو پیشه باد و شهد بدت محبت از غدار غدار مدعا بیرون
کشایند و از بیلکه دیم هر از نسیم گلشن ایتلاف را از تیغ غمام مراودت آب در رنگ صاحب طبع
در تحریک سلسله مراسلت را تقریر پایت حسنه باشد در این اوقات مرغوب تصدیق
سعادات هر بعوغ نیت پروردگار دلپسند آمد از اسباب هر کرنه آستانها و عیش
موالیان حضرتین آستانها و آثار بهجت دلیس آستانها و هنات مقتضیات تحریر زاده و مهم از اشتیاق
صحبت نامه خلت علامه در سلک تسطیر رسمت تحریر در آمد فلان را بابلاغ آن در بزم حضور
بهجت و سرور مامور داشتیم انشاء الله الودود از آن سبب علاقت هلوب نیز در شیدن
نگاه آداب دستی را آستانه مرعی و مستفاد خواهد بود و بگاه و بگاه بارسال نامجات هنر آرای
مراودت و مخالطت خواهند کشود و در جزع مهمات مکوکانه را مهند دستان مزید لیسته مرانند
و انجام آنها را طرز مرای موالفت فرجام تا تمام ایام نگاه و آستانه در آن اتفاق باد عنوان نامه مشتمل بر
دو پادشاه مکتوب بر رکال نگارش یافته است بعد از تسخیر پادشاه بی نیاز و سپاس پروردگار
با ابنا زرد و نعت رسالت پناه روح خلفا و اوصیه علیهم السلام و لشهاد و پس از نثر اوصیه بیکر
و لشطا ایمه دست نه نشود مصحف سرور و مرغ انجم حضور رود ظفر حضور حضرت شهید رای حجت نشه حضرت
ملک ملک آرای پهلال پیش کرده عمان دولت و جلال بلند حشر سپاه شکوه دولت و اقبال

کرم برادر دولت مسیر الفت اشتمال پادشاه فلک درگاه و ملک پرور رکال مرغ اقبال
کشایند و ابواب کامکاری و مصالح جلالش فروغ افزای بساط اقتداری باد و امیدواریم
هر بکار و تواتر تماس اوصاف و محامد اخلاق آن پادشاه والاجاه رسم صلاح شهد هر مراد
انتساب نامه همایون مشتمل بر که بعهد دولت کشمیر است ترقیم یافته در سنه ۱۲۲۲
ماتم اولوز را در راجا سپهر خضر سیرت و ماه جهانتاب را بتصریف ایام در سیر منازل
افلاک مدور تحیه بر سپهر شهریاری فروزنده زهره تاجداری فروغ محفل جهان اقبال و حمد و تهنیت
و بستان اجلال منتهی صبح جلالت صبح نیز صبح نیابت فرزند محبت شیم و بعهد دولت
برادر کرم را بر صدر کامکاری مقام و مجاری اقبالش بر وفق مرام باد و بعد معلوم رای محبت صحبت
میداریم چون ملزوم همت محبت دهشه ایم هر گاه گاه از ارسال نگاهت در سیاق
انشجه احوال و دلیل استعلام اوضاع بهجت اشتمال است بشد کار مراسم موالفت پرداخته
و از رشحات سحاب اقلام محبت ارقام روضه انبساط را منحصر تاک سازیم خصوصا در این اوقات
هر از ارسال فرزند فرزانه قلعه دست نه داریم و منظور بیکه عشری از مضمرات خاطر دستی دفاع را
در طی نامه خلت نشانه نگاریم و این خود رسمی است قدیم و از شرع نگاه شرعی قدیم چند انه
درجات والا بالکبر و اسباب بکبر یا قوت پذیر و تقع پس در تسخیر زیاده شود و چیزی که در منزل
کشمیر مبارک باد بر خاطر اکبر کرامی آید نیز بادی نامه است که بعهد دولت کشمیر مرقوم شده

تا زمانه را در دست دزدین قدر از بند جهر آن شهریاری بیش که عثمان تا جداری فرخ اختر
جلال زور بکر قبال چرخ دولت را سر راسی بخم بر گشت را شمع بهی صدر تخت را سر در مرید
بخت را فرزند برزخم ولیعهد برادر فخم را فخمای عزت بوده بجوا الشمس عین زمین دولت
باشد و بعد معلوم رای خجسته فرزند عزیز باد و ارزان نال هر آرزو کش کامکار تا زمانه نهالان مرادت را
از در بهم پیوسته و در بخم بخم پیوسته خطاب کامیت پیوند الفت بسته یم خشر قربت در کاه کاه
ابراع مرادت را بامداد امداد خانه را بچشم و طره شاهد اکامیت را از مطاوی نه تا با
قبل از فرح خاطر ملهم رود از الفتا عنوان نامه دیگر است با و تا از ابراع کمال و ابداع مبل از اشکر
چهر دستان است و اوراق نامه و آیات خانه هر انیش مهر دستان فروزان شهر شهریاری فرخ اختر
پرتو تهر تا جداری طراز زرین تخت و اورنگ فرازنده بخت و فرهنگ برادر مرحوم محبت
هیئت ولیعهد دولت ابد بهجت الکلیس محمود دستان و محمود دستان عنوان التفات نامه عالیجناب شریف
که بولیعهد دولت الکلیس سمت نگارش یافته است تا هر بهار کشش کیتی را از رخ طراوت
و نوباوگان کشش را از زیاد بهار بتازه خضارات است کلش اقبال و در حدیقه دولت پیرزال خجسته
بهار دستان جلالت و قهه آزرهای نخل حدیقه برگشت و حیثیت پرتو تخت رشید خلافت سعد
سما سلطنت در اوج دولت تا جداری دری برج سالت بجمشیری برادر کامکار ولیعهد
ولیعهد دولت بهیه الکلیس جرات جهد و تلاش باد بجهت دلکشای خود در ارم شجر الفت

مشرف رای دستور اندیش سیدار یم عنوان نامه پادشاه الکلیس است کلهای شاهانه بخجری چون
عهد دستان و نفحات دعا بخجلت بخش نسیم دستان اهدای بزم حضور مجلس سرور خسرو دل
پرور جوکستر خدیو دلاور سپهر رهنگ را ثر فروزان نجم فروزه سلطنت و شهریاری خرش مبرای دولت
و تا جداری شهریار کامجوی کاکم بخش برادر ملال رکاب سلیمان خرش پادشاه سپهر دستگاه ملک
الکلستان هندوستان ح تمیمه بر مراد و کام موخزان دستان و ساخته مرفوع رای عقده کشای
جهان آرا هیدار عنوان نامه دیگر بهم پادشاه الکلیس بعد از سپاس خدیو نهتا پس از ستایش
کیتا خدای دانا و دنیا او را دو دعا صادقانه و انفاس شاهانه اهدای بزم حضور دستان
حریم محفل ارم و تمهید خسرو خورشید خوی خوب خصال خدیو خردمند مخجسته خیال بسط بساط
بسالت و بخجشیری کسرای کشور کرم و کامکاری را ولایت و لاوفا و رای دیار دولت
و دا فرازنده کاخ فیروزی و فرهنگ آرایش آورنگ را و هنگ بعجب بخشی دولت
دستان پادشاه فلک دستگاه ملک الکلستان هندوستان و شهه بر صفحه مصافات نگارد
در سه جزال گرا دیوف ایلچی دولت روس سمت تقدیم دولت ابد مآثر بود در دار نگاه طراز بسط تقصیب بمن
بشورش عوام گشته شد این نامه همایون و عز عقد مرزوبر پیرا طور اعظم روس سمت ترقیم یافت
پرسر فزون از رفیق پادشاه پیشتر بهر است هر اختلاف قضایای قضا رنگت بلغه
شیع اسباب ایتلاف او تو اند و حدوث مطر هر امور را بقدرت کامله بوظم مصالح مستور

میدارد و صلوات صلوات پیاپی روان هر روان طریق تعارت و سالکان مسالک
هدایت را روان علی ما اقامت الدهور و الاعصار و اقامرت بوفاق الملوک ساعات
الاملاک و الاعصار و بعد روحی هدایا ساعی مرحلی قبول و مطایای شاهانه محمول و هدایای
دستور اشمل نفاذ جانب شریف و اهدای حضور منیف علیحضرت کیوان رفعت بهرام
رزم فیدیزم پادشاه فلک دستگاه خورشید سکوه شهریار سلیمان بارگاه ثابت گردد که ارشد
فرای اورنگ سلطنت و جهانداری فرمانروای ممالک ترکست و دلیر تیری عظیم سلاطین
ملت قدیم مسیحیه فخم خواقین ملت قویم پیمبریه امپراطور اعظم ممالک روسیه و سیار و سیار
و شهه دست در تهیه کشتی عارض شاهد موالات میگردیم جنرال گرا دیوف مهر رسم رسالت
وارد گردیده نامه در حشه آنحضرت شعر بر بنا استحکام مبانی استکاد و تاکید قواعد محبت و دوستی
مصحوب او در رزم موالات کاشف سر از صافات آمد و باعث ابتهاج خاطر و انصاف
در تنمیه محبت مطاوی گشت مقاصد دستانه از معانی مطاوی معلوم و ضمایر صادقانه ما نیز در مطاوی
نامه خلت دعا سمت تیطر یافت و شرایط عزیمت سعادت تصمیم افتاد و از جانب
امنای این دولت سعادت مدفوت او تمهید و تقدیم پذیرفت از آنجا که کس را از جهانی
قضای مقدر جز مقدر علام علی حاصل نیست و مکنونات مصالح اوضاع در پرده غیب مستور و مخفی
مقارن عزیمت او سهام حوادث غیب مظلوم هیچ ضمیر و مکنون هیچ خاطر از فتنی در آن آسان

ما بطاری و شب و از ما غرب بسوی قعده مطاری و مطاوی مقالات مخطوری از مکامن
مکاید در آن اسباب قطع عالیه و ملال از حقیقت اوضاع واقعه و تصیب سبب ساخته قرین استحضار
و مشهود اولیای امر دولت ابد آثار خواهد داشت بقاء ایام مجسته فرجام سلطنت و جهانداری بکام
صورت نامه همایون شش شهر بهر بر استحکام ارکان استیام بسلطان محمود خان خواندگار
روم مرقوم شد آن احسن ما یفتتح به الکلام حمد حاضرت بکلاله الاحسن حضرت الاسلام و مولی الملک الذی
الذی الورد الامراء و انه و اقاء العهود و عهده و معهود باله دام الاتصال و ملکه ادفع و صحة الزوال و شمله الاتصال
اصفی صفات الایام من التصحیف و اصفح صفایح مخالفه من الاسلام السلاطین و اصلح ما فسد من مهام
الانام من تالیف اسباب من الله الخواقین البسطاء ادوی الامر مبسط ادوی ملوک الامم و اجری
عیون العافیه فی الاعین بانه تخلیه الناس حجة تفرده بالعیون الملوک جبهته البرهان و الاستقرار
و تمثیل ملوکه بالعیون الملوک عین المغالطه و الاشراء احمده علی ما جمع من ما بین الدین اولاء
ثم ما اتفق ارکان مولانا بتجدید عهد الایمان و صلی الله علی رسوله المبعوث علی الثقلین کاشف
اعلام رسالته فی انسانه محمد رسول الله و علی آله و اولاده و اصحابه الذین معه هم اشداء علی الکفار
حماة بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود علیهم صلوات
و رحمة من الله المحمود علی ما نزل فی سبیله علی التجدد و بعد از تمهید تحمید پروردگار مجید و ترتیب تسلیم
رسول بتحمید تسالیف دعا از ترتیب ریاض الطایف ثنا فزون از مدارج حد احصا

بدیهه بارگاه انجم بهار تارنجم چرخ عطارد پادشاه بلند رجاه خدیو فلک شکوه اسکندر
دستگاه جمشید و مهر پرور ماه فر و دارای فلک آرای پیر و جاسب آرای ایالت سرور
ممالک سروری قیصری شهریار بلند جهر سامان اورنگ جهانداری جمشید جاه فریدون
سلطان البرین و خاقان البحرین جامع المعالی و مجمع الاعادی امیر الامرا و خان خانکان
ممالک فسیح الارجای روم لازال زمان ملکه ممدود و داشته بر رای جهان آرا مکشوف میدارد
که از آنجا که بعون عنایت خداوند جهان آفرین سینه پیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الله
ابدار کان و ارکان شریعت علیه السلام مستحکم و مستقر از رعایت اسباب مراودات و تعلیم
ملزوم رای جهان آرای پیشان دریای اوان سعادت قرآن تجدید عهد الفت و دیرینه بنیاد مطهر
مطهر موالفت بنیاد لازم نمود و تمهید مدکاری از عهد و دستی قدیم مقدم تر مکاتیب جدید ملزوم رسوم
موالات افتاد بمیامن فضال خداوند لایزال محروسه مملکت بیلاق از تطرق شر کوچ
و اسلاف مصون و مملکت محروسه مصافات از رفوف خصوم مخالفان نگاه مامون است در کرسی
خاطر خطیر ملکانی که در مسند سلطنت اعاظم نیامد و از پرده پندار غیر آوازه ریاض مجال مقرع اسماع آل
نیامد انشاء الله العزیز از جانب سعادت جوانب نیز بسبب انواع مهمات مهمات مراحات
ملت و تهذیب از حدوث هر گونه مناقض مخالف و مصحف خواهد بود و بنا بر زنعاد مشد و لیعهد در دولت
دستیر پرورد عجیب میرزا در طرز مخاصمت نامه جداگانه بمطالب چند در ضمیمه مقاصد صدقات داشته

و از متعلقان خود فلان را روانه دربار قیصری ساخته معلوم است که بر حسب اعتماد در تمشیت آن مهمات
پذیرای پیشگاه قبول و مرضی درجات تحصیل خواهد بود و هم مفروغ و قواعد مواحدت و تعرض
مراسم موالفت آنکه حدیقه نگاه را بتراوش غمام قلم نامه نگاری مخضر و ریان و از رود و مهمات
ملوکانه را در طرز اجماع در اوردند و در تقدیم انها شرایط کریم تقدیم یافته باتمام سلطنت فرجام جهانداری
و ملک آرائی مستدام و بکام باد نامه همایون ششمین در جواب نامه پادشاه جید اکبر که
در خصوص فوت سابق جوس خود نوشته بود در سنه ۱۲۳۶ انوار رایش پادشاه حی لا یموت
و در دو سالکان مسالک عوالم ملک و ملکوت تحفه ثنا از ایش بر سر اوده هدایا از
عوارض عمر امعر اهدای بزم ارم نظم مهین حشر آل دولت بهین که حسن عمال سلطنت طراز زنده
اورنگ شهریاری فراز نهنگ اقتداری افسر تارک جلالت در تری زیور بیکانات
و نیک اختری برادر دلپسند رهنمونک پادشاه والاجاه ممالک هندوستان و انگلستان
بر رای ملک آرا مکشوف رامید ارایم که نامه کرورت اغاز نشرت اختتام و مکتوب دلت
فاتحه بهجت ختام در بزم شهود شاهد مفتوحات قضای تقدیر و کاشف قناع شاهد تجدید تسلیم
ابصیر ابد بمقتضای کمال اعتماد دلپسند ابد بنا و نهایت ارتباط شریعت جهان آرا از سوح ساحه مخطر
و حدوث حادثه کبری مرات خاطر خطیر را عبار ملال حاصل و از طلوس مهمول آن برادر
دلپسند بر سریر سلطنت و شهریاری مقرون مسرات کامل شدیم شد خدایرا که از چه بیار

جلالت دست عنان قصد از پای در افتاده بنهال بر و مند در منزل بالت آرایش مسند سلطنت
قایم و ثابت ایستاده و چنانچه اگر از دزده اقبال بتاثیر حرکات افلاک بحضیض زوال اعمال
نموده و نیز ی تابناک از وسط السماء رفعت شکوه اهل برکت را پای ثابت نهاده
الرحمة بر از شکر که او کرد ت کار کرد ت تا م کار بعد بزرگ کار کرد ت شطری
بشید شروط دستی و استماع نشد و مهیب خاطر را بتجدید عهد و موالفت ضمیم بسبب موالات
داشته بود مدتی بر در روز ذایت خاطر و زاد لتها مخالف و مرافق و اجماع
آمد و در این دولت عظمی را از مدد و عهد معاهدت الا یوسا و انچه در ارکان قیصری رسوم
نموده و پیشانی نگاه را از تیشه افسانه و بداندیشان صفت و فوری نظر رسیده و بعون الله تعالی
الا هر اعراض از مال شتیت این مواحدت بهم پیوسته و کمند مخلت مرحاسدی از گلوی آن گسسته
خواهد بود و مارا نیز عهود قدیم منظور نظار دستی و تجدید عهد و موالات بصف العین همت تکمیل
همت اعلان مراج موالفت و اظهار تعزیت و تهنیت را این نامه نگاه آیت ملزوم اشاعت
زاید رسوم موالات از جانب جلالت جوانب کمال رقت ضمیر حضرت و ارسال
رسایل دوستانه نهایت مطالب و مطلوب محبت تکمیر جهات ملوکانه را با اولیای دولت
ابد کرانه اعلام خواهند داشت و بمقتضای شرایط اعتماد و حسب اشارت ما در انجام مراد
همت اهتمام خواهند گماشت ایام سلطنت کامکار نامه همایون ششمین که در جواب نامه میرزا

در سنه ۱۲۳۶ انوار رایش پادشاه حی لا یموت بر زبده خداوند با بدایت و نهایت و در دو سفرای طریق
رسالت و هدایت تحف تحیات دوستانه اهدای بزم ارم نشانه پادشاه و نشانه فلک
شکوه جمشید و خورشید کلاه انجم شکوه که از آیینه اورنگ جهانداری شهریار شهرستان
شهریاری فرخنده برادر کامکار دلپسند پیرا طرز ممالک فسحت مسالک روس مستحکم
دستگاه و دلپسند ابد پیوند و رای ملکش از جنبه باد داشته مدت موالات چیرگشای شاه
مصافات میگردیم و در مجسته زمانه مخرف صنوف بهجات فرخنده و الا مصروف
صروف مسرات و استشمام روایح دستی از روستان داد دوستان غایت مطلوب
و مشاهده شهود مصافات مرغوب خاطر مودت اسلوب بود نامه خلت نگاه
و نسقه تکمیل آیت مصحوب عالیجاه و فرخنده نگاه و سهمات و بسالت همراه فطانت و درایت
اشیا عمدة الاکابر و الاعیان صغیر بیگ تقریر صاحب نسیم جنرال مایور غرف سیمیخ و زیر مختار دولت
ابد بنظیر در محضر دستی کاشف حقایق مصافات و صفا فزای انجمن موالات گردید و بسمات
مسکش نفحات عبارتش عطر فزای دماغ خاطر و مضامین خلت قدیم مودت نگاه نشد از کار
استماع و دریافت آمد عالیجاه مشار الیه نیز در مجلس بشت این تقریرات رابقه مقرر ابن مصافات
و مبین قایق آیات استماع دولت ابد آیت گردید ضمیر مودت تکمیر از حسن این موالات
مسرت ابد اندوزه حاصل و ظهور اینکه مصافات موجب صفای قلب موالفت شعار

افتاد بدرای درستانه و تحفه فوکانه نیز بابلاغ مشار الیه سمت قبول و صحت و مقصب طبع
نگاه موصلت آمد عالیجاه مشار الیه بعد از ادای آداب سفارت و ایفای فروضات رسالت
بر حسب قرار داد مدار سلطنت تیز معاودت و در رعایت دقایق موالفت دلیتس
و ملاحظه شرایط استماد و شکیتس اعلامات موکده و تقریرات شیده بمشاح ابواب فرح
و مصبح مشکوات روح فرزند ارجمند پیمال ولیعهد دولت پیزال عبد سرزا رفته از آنجا فرزند
معزی الیه را در مناهم استماد دلیتس بطی مخصوص است طاهر است هموارد در پیشگاه آنجا
در رتبت اسباب مزید مصافات شکیتس ابرنیب و مراقبت و تشهیر آیات موالات را
با قدمات لازمه موظف خرد بود و چون اعلامات تیز صفیر و صفار خاطر دلیتس تحمیر و جاری
اوضاع واقعه ملزوم همت تحمیر بود و نگارش این الفت نامه مودت حسنه مقصر آمد رقبت
انست هر ادامت اسباب مرادت هموارد منتظر نظار محبت بوده بارسال نامه
مامی حضرت فرزندی حدیقه موالات آینده مهمات فوکانه را اعلاج در انجام ادنا شیر الله
معول افتد باقی ایام فرخنده فرجام سلطنت کامکار

نامه همایون که در شعبان المعظم سنه ۱۲۲۱ در جواب نامه شکیتس نگاشته شد

بعد از ستایش پادشاه لم یزل و لم یزال و نیایش بخشنده فلک و زال سحابی
فزون از تعداد ادای بزم ارم مثال پادشاه صاحب جاه و فرمانگ خسرو خورشید فر
اورنگ دلاور بهار بوستان سلطنت مبارک هر آن دولت زنده و سر بر شرکت و قدر

آرایندهٔ افسر فلک و جیب مخبته برادر کامکار سلطنت پناه پادشاه و شاه ممالک انگلستان
و هند دوستان داشته مشهود رای فلک آرا میدارم و فرخنده نامه‌ای محض از راه دوستی و استماد
نگاشته فلک سیر اطاعت نهاد همت در سنگ مرمر مقرون صندوق شادکامی و سبب سرور
از مرتبه چهره اولیای دولت در سمات از خرد باب گشاده استحضار احوال در سال
فرخنده اقبال غایت مطلوب خاطر و مشاهده شاهد مکاتبات خلت علامات نهایت
مقصود و ضمیر مودت سرار بود و در انجم شهود و مضامین مع الفت بیش پیش این موالفت
معهود گردید بنا بر عبارات تحریر اهل حضرت افزای دوستی استماد قویم و روایح مضامین
را القاش صفا بخشای گلشن موالات قدیم آمد از آنجا شعر بود و در نهایت مواحدت باعث
حصول سرور با نهایت گشت و چون اشارت بر بشارت ارتقای لوای اقتدار آنجا
برادر کامکار داشت بنامه تاثیر نقش سرات بلا پایان لوحه ضمیر نگاشت در آن
نگاه آیت اظهار سر اتحصیل وقوع حالات حاصله با قدام فرزند ارجمند پیمال ولیعهد دولت
است و رفع محملات شر قدر این مملکت مندرج بیش بود و معلوم است مودت دلیتس علیتس از
استماد در حکم دولت و احد و سرور و تلاش در مجاری هطام و احتلال بلکه کریم و عادت
و سنت خدا را هم امروز ثواب بمغایرت پس الدولتیس مرتفع و سبب گرفتاری تحمیر از جهت
مجتمع است در باب توجهی و نسبت بسفیر صاحب ضمیر نیکو تقریر ایچی اند دولت ابد نظیر بنده

شده و با عطای لقب نیت مرتبه اعتبار او را فزوده اند اشعاری رفته بود و چون حقیقت
دلیتس علیتس رعیت استماد خاص و مراسم مصلحت جرا و اهتمام مشار الیه در ارزیاد مواد
موالات جانبین نهایت ظهور یافته مارا نیز ازین راه رضامندی ملزم محصول پیوست و در
بلکه دانیها و دقیقه‌ایهای درستانه محمول افتاد و معلوم است هر مقدار بر جاه و منصب مجال
مقیم این دولت فرزند ما مطالب و در جب مزید مواحدت دلیتس اد سلوب خواه
بود تشیید مبانی استماد و تمهید ازدیاد اسباب تحریر و بنیاد در این نامه موالفت نهاد دلیتس
بر بزیفت رقبت و رتبه اقامه همواره رسوم خلت را منظور و بارسال نامه مودت مودت مطلب
مستید ارکان استماد مخصور باشند و مهمات فوکانه را بمثوبت مغایرت تقریر کلک
ارجاع دارند و انجام ادنا از مفروضات رسوم مواحدت شمارند والسلام

نامه سیاه که در جواب نامه شکیتس در فتح شهر قیمه و شهر سنگ نوشته شد

کوکب طالع مسعود و کوهه دولت محمود
مخبته کوکب آن سلطنت و خدیو عالی دولت صبح مشکوة مرکزت مصباح ابواب
جلالت زنده سمند مرزبانی فراز مسند رایت جگرانی از شیر ارکه بلند پایه شهریاری و جلال
شاه والاجاه فرخنده اقبال محمود شاه لازال محمود و از مطلع سعادت تابان و طراز افسر قدر
بلا پایان و بعد شهود رای اخوت قصا میدارم و در صرف زمانه ایات فرخی از فرخ
تصادیف آتش آیین و ظلال ارا فاحا از خرمی جلال و اقتصاص کار پردازان دولت را

خطر از خرد کرده محملات تلکرد و کارد شوا مال از خرد باب بروش مقصود خاطر
ساخته و صد آفت نامه تحریر حاشیه مصحوب عالیجاه نزب انجخوا این عبد الصمد خان در انجم شهود شاه
شاهد سیر از مصافات و شارح دقایق موالات گردید عالیجاه مشار الیه نیز در بزم رای
نظام شیر قاب بتحریرات شافی و افی ابلاغ مقاصد منظوره آمد از رفع رجی غوایی
و مراحل تجدید معاضدت را مهتدی شاه رفته بود شاه این معنی گرار از زرده جنا
جلوه شهود نموده و از غایت کار نهایت رسوم معاضدت و قلع موانع استقلال آن کشور
ملزوم همت مودت داشته ایم و در هر مقام از دقایق موافقت چیزی متروک
نگذاشته ایم و بعون الله تعالی رعایت انجام را نیز منظور داریم و مقتضیات آن را در موارد
خود ظاهر میسازیم و در این وقت هم عالیجاه سابق الذکر عزیمت معاودت بدو عالیجاه
مقرب الحضرت اعلیه نصر الله خان غلام شجاعت خاصه را بهمراهی او مامور و بفرزند
کوکب سپهر خلافت و قدر آن مخبته فرزند مسعود کامکار جنیع میرزا والا ممالک عز ارسال
مرقوم و تاکیدات مبذوله رفته است و در مصالح مهام و رفع غوایی هطام از مودت
هر گونه موافقت و معاضدت معمول و در بسط شرایط التیام غایت مجهود و بعد نزول از
و کنوبات لوحه تحریر اقتسر را بالجام الصمد خان کلانی القا نموده ایم و معلوم رای سلطنت فضا خواهد
باقی ایام فرخنده فرجام کامکار

نامه که در جواب نامه سپهر اطلاس بود و در مغازه دولت آن خسرو سپهر اقتدار الطالع عزم شهر

خدا آرامش دریش سرنوشت و مناظم آفاق را بوفاق خسروان مملکت مستحق دولت
و شهنشه دلوای آرامش عباد را در اوقات عنا دلیشان دست حکمت فرشته و لعه در رود عوالی
اجابت صفت ولا آسیا تا دری بهاشایسته بزم آرم نظام پادشاه با فرمند کاه خورشید
اسلام خرگاه فرازرفت دست سلطنت و جهانداری افروز مشکوه مرکوت و شهریاری شهریار
کامکار لیتیس را میر اطراف اعظم ممالک روس و اشه دست مصافات چه کشای عهد از عهد
موالات سیکرد و هر فرزندی خسرو پیرزا بعد از بازدوزی حضور مستلزم السرور امیر اطراف
و از اهلکت دولت سرایت معاودت نمود در محضر ما قطعات و نسبت با و بسند دل افتاده
مهر بانیها و از آنحضرت دین علی الخصوص شروح دشهنامه نامی را و حاوی نمای کمال
استاد و راوی حاوی دستی رود داد بود ابلاغ نمود و شهود مرتبت مزبور و مدارج استاد و قوم
دستی در لیتیس ایمنی و از شعر بود و عاشق مزید اعتماد بمواعیش عهود و مواحدت در لیتیس ایمدار کار
آدمش خدا را و هر دین حسن وفاق در لیتیس ایمن قبضه سلطانی اتفاق است و فزوده آن عاد
عباد خداوند خلاق مذکر آیات موالات و تقریر سبب مصافات را تیطر امر
خلت حشمه لازم نمود و ترقیم این سطور برای ظهور مستورات ایلاف داعی آمد مرزوم رسم
مصافات و مقتضای عهد موالات است هر چگاه و کاه عنا دل اقسام نیش و عجب قرن
در کلستان دستی در لیتیس لعه نسبت را بهند و دستی موالات را در پرده جمع جهات بعاون

کچهی بند در تا در انجام کار کزاران خیر طرف مامور دخنایی مواحدت شهود در روز نک
آمد نامه همایون در عهد نخبه جواب نامه سابق پادشاه فرانسه فرنگ و قوم شرح جهاندار خدا
حمد و سپاس سزاست بر جهانداری با تمکین راست اقتدار از اقبال آرا فرایند و شهریاران ادی کشا
شوکت عجب سزاوار ای مهر و دولت فرمایند ملوک ممالک سلطنت را بعد مکان کار
مکانات موهبت قلمرو ولایات ماجوری را با تعدد ممالک ظاهر ملک
موالات جهان آرایش و خارج پر دریا سیر او مصفا نهاده اتحاد فیتحا تا و فرزندان
طریق هیبت و ارشاد و سفیران راه رحمت و رشاد در اردوان با و بعد او رای صفا
صادقانه و انفس شاه پیکرانه اهدای بجمع حضور و خطر افشای محفل سپهر و خسرو خورشید
رای خوب خصال خدایر خرد مند محبت پیشال بسط بساط بسالت و سجیه رکسری کرم
و کامکاری و صبح فرازنده عشق تا در یک طراز زند و رنک فروغ فرمنک محمود و سپاس
و مقصود خاطر دستان برادر فیروز روز ملک آرا و شاه ممالک کشای فرمانهای پیوسته
مفتاح ابشر کشاینده ابواب کامکاری و مصبح اهلاش فروغ افزای مخدر جهاندار
با دوشته بمفتاح محبت معنوی افتتاح باب مراودت صورتی نمایم و قبل از ترقیم
سفارت و در رهت باب فطانت و کفایت نصاب عمدة السفرا الکبار سفیر فا
ضمیر و اعتبار اثار چهی بزرگ اندولت ابد اثار بزمین ملکت پایدار وارد و مخبته

قلعهٔ قتال را در مقابلهٔ مشرکین مشاقت اشوب قیامت ربر فرسوده از فرق مستقیمین در
اعلای معالم دین بمقدار رعایت و اقرام ضرور و هر کس از معاشر مؤمنین از برای تقریر شعار
شرع مبین بصرت جهاد دین علی حسب القدور و حکم مامور میباشند معلوم است که جناب سعادت
انتساب طی مراحل فضایل گردیده و نیز متمثال حکم و جاهدوا فی سبیل الله را از حیث دعا عارضت
سپاه خواهند نمود و بسعادت درجهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین در این مقام فائز الهی و اشراف
الهنا بمقاعد مقاعد نخواهند شد حضرت خدای عزت دین از جمیع موحدین مراسم مسئلت
منعقد خواهند داشت و استحضار دعای خیر برای ذات اقدس و اعزاز همت
اهتمام خواهند گماشت و اغلب اوقات حقایق حالات معارف سمات را بمطالب
و مهمات بر برای مرضیهٔ اهلال در انجام شرایط محبت منظور و اشارت علیه صدور یافته
ایام افادت مستدام رسیدهٔ همایون که بجناب سلطان العلما حاجی میر محمد حسین امام جمعه و جماعت دار السلطنه اصفهان نفاذ
عنوان شد مورد روح صحیح و حجهٔ مسعود جناب قدسی مآب مصطفوی انتساب مرتضوی اداب
فضایل و فواضل نصاب جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول مقتدی معارف الاثار
مرجع افاضل الایام سلطان العلما حاجی میر محمد حسین امام جمعه و جماعت دار السلطنه اصفهان لازال
مفید بفیضه مفیض بفرائض مشکوة افادت و افاضت بقعه بر برای معارف پیرا مکشوف باد
و در این وقت که اجتمای شرایط علمیت حاوی موجبات عبادت و از تمهید دقایق صحت

مشیت عبادی بجا هیئت از دیای بلاد کافه کثیر در سایهٔ بزم حضور ارم نظیر سعادت و صحت
باقیه چون ارزان علتش دست شرب هر شبهه گاه و بهیات نکال بحسب غایت مستحق طبع مهر شیوه
بود در نظر انور پس بجناب رسیدهٔ اوقات ادای فرایض در جوامع مؤمنین سزاوار نمود و الهمد بالخیر
ان آیه را بوشیر بکر الفت و مذکر خاطر بجناب بترقیم این رسیدهٔ واقعه آیت شد معلوم
هر عبادی مزبور مقتضای حصول طمینان علیت و دعا از جناب سعادت آیت غلبت ارتقا
مطبوع عبادت بجناب رسانیده در مجاری عبادات بتوجه مسیر شان بهره از صواب حرارت
و بکاه و کاه بجمعیت و انفراد ذات قدس ادعای خیر باد و مهمات هر باشد در حل رسایل صادقه
اهلال خواهند نمود و هر بسامان آنها اشارت علیه رود باقی ایام افاضت مستدام باد برب العباد
رسیدهٔ همایون که در وقت مرحوم آیت الله مجتهد بجناب آیت الله مرحوم مغفور مرحوم مرقوم جناب سیادت
و سعادت و معارف مآب افادت و افاضت و عمارت رفعت جناب علام
العالم و الفاضل کاشف اسرار المدد و المکارم سلالهٔ سلاب السیادات و السداد جامع
اسباب الهدایة و الرشاد مرجع المجتهدین مرجع معاشر المسلمین السید الهمام اللبیب الخبیر الفقیه الاریب
افاضت مجد لازالت مهمات مسائل مستفرس صدقه الشریعه و شرایع حکمه شامله لاشاعة شعار الشیعه را
لمعات صبح و حجهٔ از مشکلات افاضت قیمت افزای محفل افادت بقعه بر برای معارف پیرا
مکشوف باد و در این وقت مسموع مسامع علیه شاد و طاهر سر رامی حرمت رب بغفر بعضی مخصوصه

روح سعید سعید بسرور از مخص بدن باشیل اطبا الهم و حس آب پرده و سیر نفس فرتی رجوع عش از
مرجع طمینان صغیر اجی الهارب رضیه مرضیه شیده و اگر چه هر حرم بر مقتضای فطرت فرتی
وقوع این واقعه و سبب رجوع مقصد صحیح است غایت آمال و در سلوک صراط مستقیم
نفس اصل اقصوی مدارج کمال است و لما از رشد از فیوضات نفس فرتی اسیش ملائکه
و مجمع البحرین فضایل و فواضل با امواج افاضش عالم و حاطب رب علوم و معانی معالی با
وجه و حجهٔ علوش از عالم معدوم در عالمیان معلوم شاد شعر رمات المعالی و العلوم سلام
بمهجة فمع المعالی و العلوم سلام و کرام حلش رحمتش کریمش بر عبدان الکرم عند الله یکلم راهنمای
شکلهٔ اخلاق الله بود با فایده و هدایتش راه کرامت از رحمت و پای اقامت در راه مشعر
و کان مقام الکرام بابه فلم یتق من بعده الکرام مقام الحق سلاب این ایه و سماعیون فضیلت را
کبر مطلقه بعلی رلای تعلیمی و تعلق انگشته و اعمال افاضت از شرب عین الحیوة تعلیم
بازداشته شفه اهلام علوم بدست رای معروف و خطار ارباب علم کافات دلالات
محذوف است اگر چه بجناب را موجبات جبلت بشری در حقیقت مزیدت بشری است
ولیکن مقتضای مکانت علم معلوم رای معارف از آنست که تمیز از ال خاصه ذات پروردگار
و ماسوا را در مهر مکان علم ثبات و قرار است افراد ممکنات را از تیر تقدیر آسمانی گذرا
مدیر گم الدت در برج مشیده و تیر کمان علم نیست و احاد موجودات را از سر حد ادراک

امته جبل بساحت تیقظ تمون و استیاخروی تاور خازنه شعر فلا العلم ضاع و لا الجهد دافع و
لا الملک لفیه و لا المال منفع ثباب زندگانی پیر زوال زوال گرفت رعیت تیری با عوامن
علی الکمال گرفت و چاه پیاه در افاضه کتاب نبوت مرسل بنا تحقیق انک میت و انهم
میتون محروم نیاید و بر سر فرد جریدهٔ موجودات و طی طومار اعمال تعمیم علم کل من علیها فان
ابقای بقا رفت پس سزاوار آن بلکه ناچار چنان است که حضرت صبر را بمذاق تسلیم گوارا دارد
و بنفسه خطر را با دبا شرع و ان صبرتم از غرقاب ملال بساحل فرخیر الصابرین رساند
ما از خزانهٔ انما یوفی الصابرون بهره یاب فزاید لا شاکرون تحصل الا بصبر علی ما تکرهون ایند شعر
صبرت و کان الصبر منی سجیة فحسبک ان الله اثنی علی الصبر جناب سعادت مآب را
نیز عزوم شعار خلاف است بر طریق اصطبار قدم جهاد ثابت و شهد شیر اصدار علوم مجیر
افاضات هر حرم باشند و مهمات را در مطاوی شروح مخلوقات مخلد و از زمرهٔ ما الله
رسیدهٔ همایون که در جواب مکتوب جناب قدوة المحققین آقا شیخ احمد بحرانی است ترقیم یافت
احمد الله علی ما حمده الامدون و استعینه علی تحمیده و تقریر الانام و الامم حمد الذی حشر احمد المختار
من الاخیار و آله خیر آل و اشرف الابرار و بعد کشف نقاب حسن توجهنا بالوجه الاحسن
لوجه الشیخ الکامل الافاضل الجلیل الامل النبیل جامع صحیح المعالم و المعارف بهر شعار
المعالم بعد ارفع الادی للفضائل الجلیلة الاسنی للخصائص الجلیلة الحمید خلاقة العلیا الاعلام

مفخر الفضلاء انجام مجدد اماجد المجتهدین سراج صراط السالکین مرجع الاقاصی والادانی الشیخ الموحد الربانی
لازال محمود العوارف ثمرة فروع الیمانکم الکریم وخلد علینا ماهو فیه من التسلیم والتکریم براعة علم
آداب التبرع بالبراعة والبلاغة وبلغ بلوغ الآداب من مراتبة الصدق والصداقة فروع ما
فیه من الدعا بدایع الالاء وانا بالوثوق علیکم من ابلاغ الود واظهار الولا الشیخ المجدد الفاضل
المجدد لجمع الفضائل والفواضل سلالة الفضلاء العظام نتیجة العلماء الاعلام الالبا بالمعالی والعلوم علی الشیخ
الشیخ عم الله مستعد بحضور محضر النبی وجری له ما جری من التلطفات کما هو علیه جری واستعطفه
مما حال لکم من الاحوال والاوقات وشرح الصدر وصحیفه من مسالات بالکلمات الموهبات
والمصافات وضوعف وثوقا بکم ونعتمد علی ما ولکم والله مولی الموثق والمعتمد لنا ولکم وما ذکرتم من
عزیمتکم علی المجاورة فی العتبات وتاهبکم وهبات الدعوات وبنایة مناع الزیارات
علمنا واخذنا لنا غنیمة ثم غنیمة فزلک من شاکلکم من الاصدقا غیر بعید ونحن علی ذلک
بشهید واعلم انکم من اولیاء الدین کنتم لمصالح المسلمین مجتهدین ولما کان الله وله القوة اقوی
مصالح الدین القویم فهی جهتها والله عاذرکم ان استقیم علینا حیاة بهجة الملة لیصنا بنفس الشفیق
وعلیکم بتجدید حیاة الادعیة لجنب المطلبین وعلی الله لنا النصرة ولکم التوفیق وهو خیر ناصر وشفیق ولما استدنا
الی نظر وجوه توجهنا الیکم بای التهرت وطی ما یتمین من ارادتکم علی البعید والقریب والشیخ المعزز
الیه عازم بالآیات وعزیمته بتذکرنا ایاکم من همس الاوراب فاشر بتمیین قرة النفیسة وجعلنا

لکم بوارد الاوراد والاذکار لنا مذکرة اشیة وشیخ نفیسه ما شاء منا بکم وذکرنا ذاکرنا فی شاکلکم و
الیه عیان حضرتنا ما عاین من عنایتنا الیکم کتبنا ثم ان من خواطر ضمیر کم بضمایر خاطر علیکم مستغرق
وشرف تسلکم بالمواظبة علی الدعا وتحصیل الخیرات لدی الشاهد الاعظم وان شاء الله ادراک الزمان
وتطلبوا منا ما لکم من المسرات لنیل الاسعاف والسلام **هم غزال رسیده دیگر بت بجناب**
احمد که بقید بیارت فایح سر تقریر فیه احمد الله علی جعلنا لاحمد المختار من اولیاء وکهیا لاکابر الرؤسا
لاصحاب الکسا ثم اذا فاضلاوة جنب جیشنا وصدیقنا الصدیق الاز لقصبات الحقایق
درایل التحقیق والتدقیق کشاف حقایق العوارف بالمعارف ملال غرض العارف
والعوارف صاحب مجلس الاخلاق الحمیدة صاحب ازیال الفواضل والفضایل
الشیخ الامام الاوحد الفاضل الفاضل من الحق والطالب بالجد الشیخ الکامل احمد لازالت
اعلام الدین مرفوعة بعلومه وشعایر الشرایع معروفة برسومه در یکی از غزوات جهاد که غلبه غلبه علاوه صاحب مجاهدین
علامه زاده جمیع بقعه کرزی بجنب اسباب الشرع بنوع زاهد شیخ مختبر بهر بیوی بوده فاضل
معارف مآب جامع اصل المعارف والمعالم کاشف حقایق اسرار العوالم قرة
المجتهدین زبدة المجاهدین مقتدی الرشد الاسلام مفخر العلماء الاعلام ملا احمد جزاه الله تعالی باعلا مراتب
الجهاد والاجتهاد وقفه بالنصرة علی اعدا الدین والرشد الاکاد در حفظ خدا از سهام کید اعدا
حافظ و حارس لقد مکشوف رای معارف پیرا و هر اگرچه بتعرض جهات و جنب نظر اسرار

علمای اعلام را عموما بشکل تهنیت بعظام و تاسی با وصاف اولیای کرام از لوازم صفات و
خصوصا بجناب را بشهادت و معاقبت اسلام اهل شریعت و جهاد در غزوات
مناظم فتح عادی استلزم ذات افاده پیوسته در مجاری اجرای او امر دین جری و بجهت
قضایای شرع پس از غضاضه و تغاضی بوده اند در طریق تقدیم مرضی حق اقدام اقدام بر
همراهان مقدم داشته و بتحصیل مثوبات بر مثوبات اهمال و اغفال پای حشر از کرد اشته
ولیکن در این نهضت سعود و عزیمت شریف بیعت مورد اقدام اهتمام در مدارج عزیمت
فتح ظاهر کرده اند و تکلف زیاده عبرت آمد و در مرحل صدق قدم در طریق جد و جهتهای
معمول داشته از هر نا را بجهت جهت خلاف کرده متابعت کاملا را بصرف طبع در مرضی
حد تحمل و مشاق تکلف را با دعیه تکلیف ایشان معروض و معلوم گشت از روی حقیقت بر حجت
اعتقاد و کمال عقیدت بر اسم دین داری و صداقت شعاری بجناب فرزند دلاور زاده و جناب
هادی بالتمهید مقدمه معذرت در مخاوات اینکونه اقدامات نزفه شجعتی تازه روی نمود در مقام
از مقام ارزوی عنان اکاد در لهبات بیل ملاقات علمای عظام بجانب قصبه اشرف معطوف
افتاد و در آنجا بجناب فضایل مآب مجتهد الفضلا و المجتهدین ملا محمود دیگر اصحاب بجناب
مستعد حضور بزم سعادت شامل مشمول لطفات بیحد و احصا گردیده دعای بجناب را در مجمع
ایشان خالی نمودیم و در مجلس جهادات بجناب مزید استحقاق فزودیم معلوم است

اجر مثوبات فرایض فتح زاده و معلوم دار احقوق اصدقا در دولت بقدر مرتبه صداقت
منظور خاطر لاطف مزدوم پیدا شد ان شاء الله تعالی مما ذات آن از جانب بجنس فتح
و در ارای دولت عظمی مبزول و مبذول خواهد افتاد مقاصد که بجناب سعادتمآب را بشرف
طی رسایل صادقانه اهلال ارزمنا در تقدیم اشارت علیه رود ایام سعادت فرجام فاضلت
مستدام در یکی از غزوات جهاد که فضای ممالک غیب حضور رکاب با جناب آقا سید محمد مجتهد مقدم شیراز
در جمعه چهارم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۱۲ در ذیل جرقه اوسه ایرد سید عالیان جناب تورنیس آقا سید محمد مجتهد مقدم شیراز
همراه و همجهد سعود الجناب مقدس القاب سادات و سادات انتساب فضایل و فضایل
مآب حقایق معارف مآب عمدة السادات العظام قرة الفضلاء انجام مرجع مشاهیر المشاهیر
زبدة اماجد المجتهدین آقا سید مهدی سلمه الله تعالی از قطبه حوادث و نوایب محفوظ و محروس
بوده مکشوف رای حقایق پیرا و دلزنان مقتضای آیات ماجرات و مفاد احادیث
و اخبار رخصات لقای بالاغراض مخصوص ذات مقدس حق قرار و ما سوا را در معرض
فانی زهاقال و ارتحال لابد و ناگزیر است در هر اوقات بمقتضای قضای مقدر و تقدیرات
پروردگار داد عزیز کار رحمت خداوند غفور رسید سعید سرور آقا سید مهر الله عنه
بغفرانه و اسکنه بحبوحة جنانه مدت معمور حیات منقضی و زمان موعود اجل مقتضی آن بعضا
ما تدری نفسا بای ارض تموت در دار السلطنه تبریز در دار فانی عزیمت سرای جاودانی

موافق قرین اسرار ایشان از مدای ارجی الاربات علیهم السلام کامل حاصل آمد و داعی حق را
اجابت و موالیان را تهنیت انهای سامت و دلالت گذشته الحق این قصیده هر چند از حیث
بیان از زیاده ملال و کدورت خالی و نهایت تلطف مقرون خاطر مهر شاه آگاه گردد
انجناب را این واقعه بس ناگوار و از مرکب سر کوکاری اندوه زیاده سر از ارشد و لیکن از آنجا
که از مدارج مثوبات صبر و شکیب آگاه و تاسی بآیات و اخبار نازله بدین جهر و ثوابت معلوم
رای معارف همراه است نازه مصیبت از بال اصطبار بسلیقی زیر و بمزید اجتهاد در طلب مغفرت
برای این عزیز تجهیز رحمت لیتجشم خاطر خطیر خاصه بود بعد از وقوع حقیقه مرز زیر رعایت
رسوم احترام در هر یک از ممالک محروسه عموم اقتصر و ادا بنحوی نشسته مراسم تعزیت
معمول داشته نفس مخوف رحمت را بنحوی که بهت تلقی عتبات عالیات مشرفات
مشرفها اشرف شریف التحیات و التسلیمات و حجه سعود انجناب را در زیر و بهیت اقتدا فرمای
خاطر محبت آیات دهشتم طریقه مصادقت از مقتضیات آنکه گاه گاه جاده رسوم دعا کن و هر خاطر
باشند و اعلام حقایق احوال خیر آل غلب اوقات صفحه طرار رسیده بدست نه امید مسئولات
الفاقیه را اظهار و اشارت علیه بانجام انها رود باقی ایام افاضت مستدام رسیده همایون مشاهده شد
وثیقه انجناب آقا سید محمد و شیخ زین مجتهد عتبات عالیات مرقوم شد همواره ذات مرضیات
انجناب آن مقتدر القابل فضیلت و فضل مشاهد حقایق و معارف کتاب شرایع و مکارم آداب

جامعی الفروع و الاصل مجمعی المعقول و المنقول علامتی العلما الاعلام مزید الفضلا العظام
مفخری المجتهدین مرجعی المسلمین السید السند المجد آقا سید محمد دام ظله الاشرف الاکمل الاعلی آقا شیخ موسی لازال
مفید مرجع مفیضین پیشگاه فضل و افادت بوده بر راه حقایق و تصدیقات کشوف و
مشهود و مکتوب مرغوب و نوشته مصادقت اسلوب از انجناب شمول کمال آداب
در محضر شهود و مهر اشتباب کاشف سر ارصد اقت و دعا گو و شارح دقایق محبت و خیر خواهی
و بعث مزید اعتماد و تمهید اجتهادات ایشان در تحصیل مثوبات دولت ابد شاهی
مضامین صدق قرین مهیج اشواق خاطر و مقرر مزید مهیب ضمیر مهر اثار گردید هر آنکه در خصوص ظهور
و ثبوت صداقت و ارادت جناب جلالت و وزارت و امارت مآب
کفالت و کفایت و درایت اداب وزیر با تدبیر گرم شیر روش رای منخم داود پاشا
وزیر دار السلام بغداد نگاشته و مدارج اهتمام مشار الیه را در هنگام مهام مرجوعه و توقیر
و تجلیل فضلا و علمای دین و رعایت زوار و مجاورین و مراقبت احوال و اهالی و تعمیر و
ضمیمه مطاوی سطور داشته بود مطلع المضامین معلوم رای مهر نظیر و مدارج توجهات و
تفقدات شاهانه در باره جناب مشار الیه اضاعف پذیرفته مسئولات معروضه او را
نیز مقرون مدارج قبول حشمت ایم شد و وزیر سابق الالقاب مراقبت ادامت و ارادت
مراتب مزبور خواهد بود و در تفقدات شهریاری نیز در باب او روز بروز خواهد افزود

در باب نقل نعش فرزند مبرور مرحوم نگاشته قلمی مهار وزیر مشار الیه نیز منتدعی گردیده
بود و از قرار یوم بغداد مقرون آمد در باب دیگر مطالب مرحوم نگاشته بود در جواب اشارات
علیه بهیر الامراء العظام در الشحواه صداقت فرجام مقرب الخاقان مؤتمن السلطان
الدوله العلیه مکنونات خاطر مهر ارتسام را با آن عالیجناب نگاشته است طریقه ارشد
مصادقت مقتضی است هر گاه گاه در تحصیل مثوبات دولت و دعا گوئی ذات
سعادت آیات مراسم اجتهاد مهمل داشته اغلب اوقات سیما مطالب اجابت
دعوات و ادراک زیارات در هر یک از روضات مطهرات مارا مذکر
مسئولات را در طی رسایل اعلام هر در انجام انها اشارت علیه رود باقی ایام افاضت مستدام
رسیده همایون که در جواب کمترین جناب مجتهد العصر مرآة الانام فخر الاسلام مرجع الانام مؤتمن الدین
سند فصاحت و بلاغت معتمد الدولة العلیه مرحوم شیخ چون مراتب عفو و اغماض مشاهد مشرفه و مقابر ائمه دین
آن گزیده خیر شد و ایجاب اوامر و نواهی شمول ورود ذات محبت صفات جناب مشار الیه
افادت و افاضت مآب حقایق و شیخ ابو النصاب محض التقی ابو منیر الدایع جامع
مفاخر الفضایل صاحب محامد الخصایل سابق اوایل مکارم الاخلاق مقتدی الافاق
بالاستحقاق مرجع الاسلام علامة الاعلام مجتهد الایام میرزا ابو القاسم ادام الله بقائه نوشت
بخش آنچه عنایت و سلامت باد و بعد مکشوف رای صواب نمای سعادت آرای آمید دارد

و مکتوب محبت اسلوب انجناب مرکز مشرع مخزن لا احکمی و انی و مرکز مشرع مخزن
صدری و دلا صافی فحاوی ان متممات محبت را حاوی و محاوی ان ممثلات مودات را
مطاوی در اثر مشرع مرکز مهر راحت و تقاطع مرکز فشر قلعه کشای دل و ارادت
در مشکی مرز زنیم مودت شایم اشواق شاخسار خاطر ارادت ذخایر در هر ارزوی
امید در هنگام خبر سلامت و حجه سعود آن روز بخش بصر بصیرت بازبود و اصلی مکاتبات
و مضامین ملاطفت تضمین مشهود و ضمیر مهر سمات افاده اشتمال خاطر معتقدان را اعلان و اشتهار
و العافیه و الاقبال و حجه سعود در حلقه مرغوب نزدیک است و از این سر از درس شمع جمع
فضایل نجم سرور دستان تاریک جلال الله بقائک و ادام اقبالک عز لقائک
این چه افتاد و فتح حاکفاه است وداع دوستان کرده سازنده چنین پسندیده نیست
امید ما همه است هر بخت خدا جسم و جان در زیر سال همایون فال بدان صوب بهوب
پیم و سعادت ملاقات انجناب را در سالهای دیگر نیز کام خاطر جوییم از فیض نخبه هاشمی
انجناب با معتقدان ایرانی رفته عزیمت در زی زوادت و در این نزدیک وقوع این فتح
در راز کرامت خدا ذو دو در طی نامه عنوان نمیشد بشرح با تقصیری که ثار آن تشریف پرداخته
حکایت تراب ضعف و ذلت را بروایت احادیث و آیات مقرون ساخته بود
وقت بهشت سال است هر آن بخشال رخت بر پناه جدار جدال کشیده و هر لحظه از دنیا و آخرت

رعایا و اهالی و تضییع و تخسیر دواب و شکر پا رجا و رو آنها را جمع آلم کرده و از حال بر و بوم
رعایا خود گرفتار افتاده تا عبرت مقلدین خود گشوده و حضرت سرکشان و بیمار شیعه عقوبت
ایشان ضرور ترک میت با حجتی ظاهر از رسوم ملکداری در حرارت **شعر** چیست
انکلاقه ضرب سر ادها بل الفیضین من عفو و من نقم اگر عفو قصور زیر دستان باشد در
خداوند غفار و بعضی شعار از عفاد احادیث و اخبار است و لیکن عفو بی چنین و بی
جرمی در خور است العفو عند العظیم ظلم و بجمله آیات و اخبار وارد در ثواب عفو و مغفرت
فضل بعضو حساب و عدل است پس نیل ثواب مخصوص عفوی بشرایط خود بود و کار
باشد در ماه متحق باشد تقصیر و ترتیب مقصد کیش و همه متوجه عقاب و سزای اعمال
خویش اگر آنجناب ضامن و همین ثواب عفو و بیکرد و حجتی در این شرح نگاشته بهر شریف
مختوم داشته از رساله ارزد و ضامن جبر این عفو در قیامت شد اگر برین عفو ثواب بیشتر
نیاید و لکن شتی از بسیار مقصد نفر از بندگان خدا موجب عفو خبر ایم یک بنده ضعیف
گرد و حسنات اعمال خود را بدین از از عهده عهدی بر رفته است برانند تا بیشتر مال و شقه
در پیشگاه حضرت خود ساخته اکنون از عقوبت ایشان بگریزیم اگر آنجناب بدین معاهده راضی شد
نامه ضمان را فرستاده تا نیز در ضمان خطا امان دهیم و الا فلا و این ضمانت را چندان در
مدانند متوسل تفسیر حکایت ذی الکفلین و کفالت شخص است کفلان کافری چنین

بود و زمانت ذی الکفل از عذاب جحیم بسته بعنیم جنت پیوسته آنجناب را هم اعلم
علمای امت بشهادت علما راستی کم از ذی الکفل سید انیم و نه هم خدا را بیگانه پرستیده ایم
در جرم فزون از گناهانیم جمله جرم هم ستیم نیست خدا را هم خدا را ستیم خدا را بیگانه پرستیده ایم
و خود را بنده ضعیف دیده هرگاه با همه ذل بندگی از عصیان دشمنان خود بر سر خود نشسته بود
بگریزیم ضمانت عفو خدای توانا از جرم ما دستان بندگان سهمیست ما را از آنجناب رفع
و دیگر نیست بر جرم جمعی از مسلمین بشمای ان مقتدای اسلام عفو آورده و با جنود دلیل بغزا و جهاد
کفار عظیم عزمی ثابت و استوار کرده ایم ضمانت فتح و نصرت اسلام هم بر آنجناب است
و ما سول از آنجناب چند در ماه جمادی و رجب هنگام مصادمت ظلمت کفر از
اسلام است در مظان استجابت دعوات سیما اوقات اسحار و بنسبت مدلهات
انوار و ظلام مقام دعای غلبه و نصرت اسلام است از اداء ما غافل نمانده وقت خود را
صرف دعای فیروزی لشکر اسلام نمایند و ثواب لله لهم کفار ضلالت شعار بقید گرفتار
و اسیر در آیند و اینکه از روی حال خیر خواهی ما را از احوال اهالی آگاهی داده بود در قلم
داشته در رعایای آن بلاد را بعلت عوارض و تحمیلات رفاهی نیست و این سبب غلبه
اوقات مصدع آنجناب میباشد تحقیق حال معلوم رای معدلت فیضانگیز مقصود
آنجناب کابات قرم چهار روق عراق است و غلبه ولایات بنا بر نزدیک اعلام

باید و منظور آنجناب کدام یک از ممالک جزایر است اگر صدمتی و زحمتی از رعایا شیعه
بدانجا رسیده باشد بدارک و تلافی آن واجب باشد بدانجا بدربار عدل مدار رسانند
حضار بنفس شریف غور رسی عمال و حرال موفقین ان ممالک فرمایم و تا هنگام در رفت
صحبت الیه خاصیت همه روزه مشطر و مصحف مراسلات و نهضات مستقیم باقی ایام آفتاب
رسید جایون که بجناب مغفرت آیات و اجتهاد مرجع سید محمد مرقوم بخصوص امر و نهی شاهزاده
و اصل مراسله که بر سبیل تجدد ارادت خواهی آمده بود بسمت تحریر تسطیر فرمود و شکوه اوقات
و فاضت از صبح و جهد و نیعات جناب قمر القاب قربی مآب مصطفوی
ایاب مرتضوی انساب فیض و فضل و نصاب حقایق و معارف و آب
مقتدی الانام مرجع الاسلام مفخر السادات و المجتهدین و الفضلا قوام الشریعة الشریفة البیضا
حاجی سید محمد باقر سلمه الله تعالی مزید و نور فرمود بوده مکشوف رای معارف پیرا و مهر
از این جمعی از رعایا و اهالی ممالک ایران و تسیر کان در بار معدلت مدار حضور آمده از تطاول
و تعدی کارگذاران فرزند مسعود نامدار شیخ میرزا شکایتی آغاز و در معرض لا طاقة لنا الیوم
طلب غور رسی از منهای در دولت ابد بنا بر نمود و از آنجا ما را موضوعات بنا بر سلطنت عظمی
بر اقتضای قواعد شریعت غرا مجعول و خاطر همایون در تمهید قواعد جهانداری بسطر رفاه
جهان مجعول است تحقیق رعیت متعلقین و تصدیق و تکذیب مقالات عارضین بر اهل

سعادت مآب حوامی آیین شریعت شریف و منهب اعلام حکام منیف میباشند
مفوض داشتیم و آنجناب بدر از مهمان نظر رعایت در اعی اطراف بازگشت امارت
و حشمت را در بار رعایت شروط و عهود چند نفر بزرگ معزی الیه و فرزند نامدار و نفر بزرگ
و دیگر فرزندان و امنا و عمال دیوان ابد ارکان بادای شهادت و اطلاع خبر شقه
مرقوم را بخطوط و امضا و مهر و شرح و مختوم داشته بدیوان اعلی تسلیم خلاصه شرح و طرح
اجمال آنکه از مرسله توشه ایل مخبته دلیل بعد از فرزند معزی الیه متوجهات بلاد
مزبوره را هم از قرار عرض رعایا سالا مقاد هزار تومان بوده زیاده از چهل هزار تومان
نقد بنا حوالجات و اطلاق نموده همین مبلغ از انهای دولت قاهره بر قرار و مزارع ملایر و تویسرکان
توزیع و تقسیم نموده ثبت از اهل شهر خانه مبارکه بسپارند و حاکمان فرزندی از همین قرار
داد و مستند نموده موافق قبوض بروات باز یافت نمایند و دیناری نقد و جنس زیاده بر مطالبه
نکرده بالمقاطعه بهمین مبلغ اکتفا نمایند و املاک خالصه در ایالت فرزند مشار الیه
و متعلقان او در رعیت نمایند از عهده مال دیوان مواقی بر آمده از بابت مقاطعه مجبور
باشد و همچنین منافع خالصجات مزروعی ایشان جز و مقاطعه مزبور بوده بر سند در رعیت سرکشی
نکنند و از خالصجات دیوانی سرای ثبت مهمول مطالبه ننموده در ثبت مخصوص رعیت
و اهل و جهات را جاری نمایند تحویلات و مستمریها را از دیوان اعلی در وجه هر کس بر قرار است

سعادت مآب حوامی آیین شریعت شریف و منهب اعلام حکام منیف میباشند
مفوض داشتیم و آنجناب بدر از مهمان نظر رعایت در اعی اطراف بازگشت امارت
و حشمت را در بار رعایت شروط و عهود چند نفر بزرگ معزی الیه و فرزند نامدار و نفر بزرگ
و دیگر فرزندان و امنا و عمال دیوان ابد ارکان بادای شهادت و اطلاع خبر شقه
مرقوم را بخطوط و امضا و مهر و شرح و مختوم داشته بدیوان اعلی تسلیم خلاصه شرح و طرح
اجمال آنکه از مرسله توشه ایل مخبته دلیل بعد از فرزند معزی الیه متوجهات بلاد
مزبوره را هم از قرار عرض رعایا سالا مقاد هزار تومان بوده زیاده از چهل هزار تومان
نقد بنا حوالجات و اطلاق نموده همین مبلغ از انهای دولت قاهره بر قرار و مزارع ملایر و تویسرکان
توزیع و تقسیم نموده ثبت از اهل شهر خانه مبارکه بسپارند و حاکمان فرزندی از همین قرار
داد و مستند نموده موافق قبوض بروات باز یافت نمایند و دیناری نقد و جنس زیاده بر مطالبه
نکرده بالمقاطعه بهمین مبلغ اکتفا نمایند و املاک خالصه در ایالت فرزند مشار الیه
و متعلقان او در رعیت نمایند از عهده مال دیوان مواقی بر آمده از بابت مقاطعه مجبور
باشد و همچنین منافع خالصجات مزروعی ایشان جز و مقاطعه مزبور بوده بر سند در رعیت سرکشی
نکنند و از خالصجات دیوانی سرای ثبت مهمول مطالبه ننموده در ثبت مخصوص رعیت
و اهل و جهات را جاری نمایند تحویلات و مستمریها را از دیوان اعلی در وجه هر کس بر قرار است

مراقی ثبت و شرفخانه مبارکه عاید ساخته در قسمت رتبه اول و تصرف نمایند عمله مرز از
سنوات سابقه از مال میگرفته اند بنظر بطریق رضا و هجرت موقوف دارند از تعرض
رزنه هر کس در آنجا باشد اهالی ولایت بتوطن ایشان رضی نباشند و آب و گاو در آنولا
نداشته باشند خراج نموده بجای دیگر روند در باره اشخاصیکه برای تظلم در دار معدلت مدار مسبب
شکایت اظهار نموده اند تعرض نکرده بهیچوجه مواخذه بفعل نیاورند بلکه نهایت رعایت
از انها منظور دارند تعدیات سابق هر از انها رفته بشود هر گونه بیعت و شهر عمر
هر بر عاملیت باشد موقوف داشته تمر بعد نیز از وضع بیعت مقرر نباشند کوچ و ایل
احدی را از ملایر و غیره بعنف و تکلیف بدولت آباد نبرند و کالیص صنعتی هر از بیست
چهیاران مالک بوده دفع نمایند مترددین و توقف نکنند هر شهر نزول مخصوص داشته باشند
و بهر منزل هر خواهند نزول نمایند در رعایت شرایط از عموم ملاهی و دمای تبرکه موجب سخط
جناب قدس الهی و منافی رای جهان آرای پادشاهی است محترز و مجتنب بوده در تحصیل مراضی
خاطر همایون و رضای دولت روز افزون نهایت اهتمام لازم شمارند و بالجمله در توقیت
مصدر رضای او مظنه دولت پادشاه و مرجع مصادر و موارد دربار جهاندار هر چه اقتدار
ایل الدوله العلیه الالیه بر حسب هر قرار فانوسی از تخت روانه ساخته و بسلغر وزرا بالسویت
تقسیم نموده در هر جا و هر محل هر نفر و هر کس را معین و ثبت و ضبط ایشان نوشته بیارند

در فیروزی و خوشوقتی بسر رسید و جمله در محمول بر فیض حضور آنجناب داشتم در این نهضت
مسعود بنا بر مراتب مزبوره و اطالت اوقات هر ماه حضور حضور شان نیاب نموده
در توقیت هر عالیجاه و رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه فتنت و شهامت آگاه
اخلاص و عقیدت گاه بچه الامرا العظام مقرب الخاقان عبد الحسین خان ناظر سرکار عالم آرا
بجهة تمشیت بعضی مهام مامور داشتیم ایل ایلوس رسیله ملاطفت مقرون سمت ترقیم یافت
و بمقتضای میل خاطر کنکاشته تکلف تکلیف میکرد و حسب آنجناب بر از اتمام دعا گو بهیم
و بمضمون لیالی قدر جهیمی دعای دولت ابد فرجام در روز عید سعید فطر از آنجا حرکت بجانب
روانه گردیده در هشتم شهر شوال وارد دار الخلافه و بهبهان در آنجا بحضور گردیده ملاقات
و نهضت موکب نصرت آیات معاودت نمایند و گماشتگان جاه و مراسم دعا گو بوده در
جمعیت و انفراد ذات همایون را از دعا فراموش نزارند بتاریخ ایام افاضت فرجام بکام
رسیده همایون که بلوام لیهدی نایب کامیاب شاهزاده جمجاه میرزا بهضر از فضلای مملکت مرحوم شد
برای معارف پیرای علمای اعلام و فضلای شرایع ارتسام مملکت از در بسیاری لازالت
معالم معارفهم مرفوعة بین الانام مرفوع و مکشوف باد هر چون بقتضای رعایت کامل
لوازم معدلت شامل عمده منظور ما در تقریر مقرات سلطنت امور ملت هر مرتبه مملکت
و ترفیه احوال رعیت را حاوی و باحتوای چنین فتاوی جامع جمله مآرب و مانع انواع مساوی بر شد

و بدیوان بسیار و آنجناب سعادت نصاب را طریقه ایشان آنکه معتقد شاهی مراسم ارادت
و دعا و حفظ مصالح شریعت غرا بحیثیکه تحت نظر داشته اند معتمدی امانت روانه ولایت
مزبوره هر مرتبه رعایت عموم شرایط مرقومه بوده هر تخلف و تغییری واقع نشود و در
صورت ظهور خلافی با منای دولت قاهره اعلان دارند تا بتحصیل اطلاع حکم عزل و فرمان
مقرون اصدار و همضای رفع امانت و اذا از رعایا و برایا هر دو ایام پرورد کار دیگر همیشه
نشود و همین بقیه همایون استند همضای شرط دانسته در تمهید اسباب عامر مزید اهتمام لازم
شمارند تا ایام افادت مستدام رسیده همایون که باحضار جناب سلطان العلماء حاجی محمد حسن مجتهد
اصفهان مرقوم شد همواره در جهد و سعی آنجناب مقدس القاب سیادت و سعادت
نصاب فضایل و فضل مشاهب حقایق و معارف نایب علامة العلماء العظام مفخر
السادات الفخام جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول مقتدی معاشر السلک کهف
الحاج و المعتمر میر حاجی میر محمد حسین امام جمعه و جماعت دار السلطنه اصفهان لازال مفیدا مفیضا
زینت انجمن افاضت بوده مکشوف رای حقایق آرا باد هر چون از سفر سابق مکان نهضت
موکب نصرت مطابق آنجناب سعادت مآب حضور داشتند و فیوضات التفات
قدسی اساس ایشان مدرقه موکب نصرت همعنان آمد بنیت سفر سعادت از بکال
خرابه و خوشی گشت دار الامان نهضت تا زمان معاودت بعوض نیت و اصب باشد

در نیوقت هر فرزند اسعد ارشد نوید هر میرزا ایده الله باقبال داده و محمد و طلا نامدار عالم آرا
آدمانی و بختیاری و آثار قابلیت کلداری از ناصیه احوالش ظاهر نمود و کمال اهتمام او در پیشبرد
مرام رعایا و برایا و مدارج تشجیع و تورغش در رضا جو احق و نیکخواهی خلق معلوم رای معدلت
آرا آثار داور اشایسته منصب جلیل نیابت سلطنت و ولایت عهد دولت هر جانب صاحب
و شرف القاب و مناقب است و مدد کم کمیلا لبذل الالطاف و تمیلا فی الاعطاف
چنانچه مخصوصه والد مبرور اعنی غفران الله علیه و رضوان الخلد بریه بود بکاکل و بازو کشیده
و انظار مزید ترتیب در ترتیب اسباب تمهید و استقلال او داشتیم استشار خاطر الحواله
پیرایه اصحاب شرع و تقوی باعلان این عطیه عظمی نسبت بفرزند معزی الیه مبذول افاده از ارزانی
نمودن رسیله همایون بجانب موضع افاضات اعلیات سمت ترقیم یافت حقیقت را
بشخاص اعلان و عموم مرد مرتبه شهر حرم شهریاری قرین طیبهان قلم دارند و در مراسم دعا
هر نیمه رسیده همایون که در جواب کتوب جناب فخر العلما المجتهدین آقا میر محمد مهدی مجتهد دار الامان مشهد
همواره بحر اشتیاق خاطر فیض دعا جانب معالی القاب عماد آداب مصطفوی مآب
مرتضوی انتساب زبده اهل السیادة و السعادة مصدر فضائل الافاضة و الافادة پیش آیت
الشریعة الشریفة مقرر احکام الملة الحنیفة مجدد احد الفضلا و المجتهدین مقتدی معاشر الاسلام و المسلمین
آقا میر محمد مهدی امام جمعه و جماعت دار الخلافه الطاهره لازال جامعا لمعالم المعارف

و مجمع الجوامع العوارف، المعارف مظهر در زهره افادت و افاضت بوده بر بدی
حقایق از آن مشرف، با دو حسبه مکتوب کریم و نیلوفیه مصادقت رسیم در محضر شهود اهالی
شاهد دقایق خیرخواهی و شارح آگاهی آید فضلی جامعه شهر جامع فضلی مصادقت و مصافات
و شروح کافیه آشی کاشف شروح موالفت و موالات بود و کمال اجتهادات آنجناب
در تحصیل دعوات اجابت سمات بجهه دولت ابد آیت از فتاوی عبارات بلیغه اشارات
ظاهر و نهایت اهتمامشان در ترتیب کتاب و عابرای مدرقه مثمر بی کب نصر بهتر
از شرات مکتوبه جهت اینمعنی برای معارف افشا علوم باشره آنجناب را از جمله خیرخواهان
دولت جهت اخلاص خاصی تمالی و از ادعیه ایشان بر گشت آبه آثار را متعاقب و متواصل است
و ما را نیز بنیل مطالب آنجناب از مدارج جهت ابتجا و میباشد و در غیبت و حضور بهمگی
و هیچ مقامی از نظر همایون نمی و فراموش نشد اگر در ارسال رسیله و تحفت ساشت
تراخی واقع شده بواسطه انقطاع قطع معابر و مراحل و قلت وقوف در مواقف و منازل
بوده در اینوقت باظهار اشواق خاطر و جلال میل ضمیر خلت سرایر ترقیم این رسیله
محبت آیت مظروم همت التفات افاده معلوم است بر بقشای موالات چنان طلب ادوات
در طریق عاکف جاده و ساعی جهت تحصیل در مسجد مبارک و اجتماع اصحاب سداد و صلاح و ادای
اقامت جمعه و جماعت بتمهید مدرقه دعا و تقدیم فرایض ثنا اقدام خواهند نمود و مترقب عنوان

و تحریص عموم اهالی انساحت در دعا گو یا خواهند بود شرح احوال را مستکمل مراد ادراک
صحبت فایض البرکات با مقاصد اثاقیه اهلال و در مدابقی ایام افاضت و افادت مستدام
رسیده همایون در جواب فرمان مغفور خیر مغفرت حسن سلطان العباد که بستر خاص نواب سیف الدوله گذشته
مکتوب مرغوب آنجناب در صروف زمانه مقرون بمنیت کامل در محضر شهود سعادت
شامل مشهود انظار جهود و مضامین سطوره هر از بدایت تا نهایت صداقت و صفاوت
بود و معلوم رای عاطفت مقرون افاده مراسم خیرخواهی و ولا و اجتهادات آنجناب در دعا
پیرایه سیما در نیل مهام مبارک سیما باعث مزید اهتمام و مهیج موالات غیر محبت بیاد کشت
در باب میل خاطر جهت خیرخواهی عزیمت و مناظم مهام ولایت جهت شرف
فرزند مسعود سیف الدوله اعلال و در خواست در عارضه ضمیمه مطرات صفحه بیان ساخته و نوشته
اگرچه عمده اسباب جهاد فرزندی تمیز وجوه دیوانی بود و مسوده انجام آن معلوم نیامده باشد جهت
ایشان از عهده ترخص و ادیم بعد از آنکه لیالی قدر را جهیزی رسوم ملازمت حقیقی گذرانید زواخیر
گردید معلوم است هر آنجناب و دیگر فضلای سعادت انتساب در ارای این سن آیات
در تمهید اسباب دیوان مرغبت مردم با ادای حقوق لازمه هر عظیم هر صلاح ایشان است
مزید التفات معمول خواهند داشت و دقایق دقت را در مهم نخواهند گذشت و الا
باز بر اهمال فرزند مدار حمید محمول و جهاد او با دهمت در بار معد لتمدار موکول خواهد بود

رسوم مصادقت و مصافات ظهور مصافات دعا گو یا در دولت ابد سمات است
فصل سیم قباجات و پاچه دوشدوجی چند که در عنوان کتب ظهیر پاره کتب غیره مرقوم شده
سالی در سلاق سلطانیه حکم همایون شاهی مرتب باب سورشاهزادگان عظام
حیدر قلیمیرزا و عبد الله میرزا و شیخ میرزا و محمود میرزا مقرر و چهار قبله کتاب
بچار نفر از پسران دار الانشای سرکار فرایش شد و از جمله قبله نواب
حیدر قلیمیرزا بقلم کاتب حروف مرتب آیات قرآنی نمت ترقیم یافت
عقد لا احمدی بر عقد انامل اوام از عقد مطارح عدد اشر قاصر آید و درج در رسالتی
مروارید رخشان در خدا بهایش بسر کم بهاند در پای کردن لیش شاهد و شاهد شاه
بزم نیایش فروی است الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد هر در حریم تقدس شمس عقول
کامله را مجال تجلی نیست و سراپرده خیال بمالش خیال مرغ و مند از ادراک عبور زیغ عناصر ابداع
با نصاد طباع مختلفه بقدرت لک الله الف مبنیم رابطه مهر اجی چنان داده هر یک را
با وجود دیگری صورت نوعی حاصل نیاید آب علوی و امهات سفلی را با شمالف مرد
بحکمت سیصل الهم الرحمن و اعتدل در تباعلی چنان بسته هر موالید ثلاث با همصاب از جهت
قبول وجود نیاز برای آنکه سعود کواکب را در مناظر و رفعا نصبم در جات منظر فرج آید
از باغ جهان زاد در هر بهار لالهای دانشمند کل روح بهم آراید و تا سکان منازل

و مکانهم فی الارض بمنظر نظر انتباج افتد هر شب ساحت سپهر را بچراغان فریبا السماء
الدنیا بمصابیح زینت افزاید و پناه از آن شیطان رجیم الا ارایت ربهم ظلکم انا جعلنا ما علی الارض
زینة لها لیبلوهم ایهم احسن عملا و بر اطراف عظیم و دلدادن مخلدون بر پیرایه سیمین فیها من ماء
غیر آسن و لبن لم یتغیر طعمه و خمر لذة للشاربین و بستر زرد و در بر نور سن بهالا لبستن انوار
نوازش او در قرص و سرور است لعبکران پرده آسمان را بیاد قبه او جلوه ظهور از دار السلام بمنت
علیکم نعمتی عموم انام اصلای کلوا من طیبات ما رزقناکم در داده رابته خوارزان خشیت لا تحیلا
مایده و انزلنا لکم مایدة من السماء در پیش نهاده خلاق را لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین قابله
مشیش سلالة آشیج بشر از شیمه ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین پس از ترتیب ترتیب
ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه
بساحت ثم انشاناه منشا آخر جلوه ظهور بخشید فتبارک الله احسن الخالقین بقشیده و صورکم
فاحسن صورکم هر ماشطه غیش صورت بدایع انسان از در حجله یصورکم فی الارحام کیف یشاء
بعد از آرایش زنده حسن پیرایه لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم پوشید لیس الله رب العالمین
تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا و لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک فخلق مدبر شیء
مقدره تقدیر را در رای روح افزای فیها صلوات رحمة له غایه طره شاه نشیند آنک
ارسول آید و نسایم عبیر سای تحیة من عند الله مبارکة هر شام کاین محمد ابا احمد من رحام کم

بسمه ولکن رسول الله وخاتم النبیین مطرد وارد بنجر بزم محمدت مفصل آرای خلوت اوراد
محرم حریم ام الاوحی یوحی غازه رخسار الضحی شمع شبستان والیل اذا یغشی سرمه
دیده ما زاغ البصر کشانده و اش لقد رصفای صفه و صطفیک علی العالمین سیر ارزد
ذی قوة عند ذی العرش مکین بواسطه عقد ارتباط آب و خاک بعث از دراج مهمات
عنصر و ابار افلاک مشیمه مقدمه والله جعل لکم من انفسکم ازواجا وجعل لکم من ازواجکم بنین و
حفده و منح قصینه رب هب لی من لدنک ذریة طیبة محمد رسول الله والذین معه الکتاب
هم بینهم الرحمة سیما روح بضعه عذرای الذی جعله نساء صهرا و رفعه کنی خلیلا و کارخانه بضعه
الله ما یشاء را الیکم مطلق است رایه حزاز ان کلوا مما فی الارض حلالا طیبا بکفیه از خصوصیت
حق عروس ملت بیضا را بیاض بر و نقاره کاری خدا القاء شر کلبانک است و نظر از بیشت
غزا را ما با پاری تیغ شرر بار بشر آب در رنگ طره شاهد دین بعطسه بیز حلق کوثر عالیه
کون و مجنه است را فروغ و بهار از خلاق طیبین او الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة
و مما رزقناهم ینفقون هر یک شبستان ام فنا از زواج مطهره و دیده علم طفا طلبدار و صبا
فرو زنده و در مناظره ذی الفرقات مهین مکین عالی فرش مرسته تبرق و حنا بخشیدن و
اسلاف خاندان یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت را جلاف صادقه و شجره
طیبه اما ترا و صلها ثابت فروغ مواقی الیک علیهم صلوات مرزبهم و رحمه

از نهایت که امام مهدی منتظر است مرغ عنده علم الکتاب و جل مرقال و شد و ناقله و تهانه
اسکمه و فصل استخطاب آوازه نوبت تاهش در شش جهت رفته و دست زمان مفتوش ایام
آخر الزمان گرفته و حجه الوزیش بقای جهان را بعث و تعصیب نبوت و امامت را
بنصاب استحقاق وارث است **رباعیه** امروز ذات او عرض است از بقای خلق
چون در ازل بخلق جهان ذات مصطفی بشاه سلطنت صوری بجناب مصلحت و قرار
از نظر منظران کیچه پنهان مانده حتی تو ارت بالحجاب والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک
و در مرغ عنایت از صدر امامت ندای بخطاب انی جاعلک خلیفة فی الارض فاحکم بین
الناس مخاطب آمده و حرمت تاجش عروس سلطنت را بصداق صدق استحقاق و کابین
کرامت ذات و شیر بهای شیر ابد از بعقد درام در آورده و ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء بغیر حساب و رایه مکرمتش رفاه ابنای دهر را در بسیط زمین مهد معدلت گسترده
مستکین قبیا یدعون فیها بفاکهة و شراب در عهد ظلم ریش شیر را بغزال خرطرح مغالطت
نیست و الطیر محشورة کل له اوابین در زمان طرب از شیر نمکش بساط عیش شیر و شکر
و عند هم قاصرات الطرف اتراب از ابر جلال او را مهد فرد زمان غلامیت زرین
قبا فاز ابی چنان نظر مرحریم اقبالش راه بتاج زر کنیزان کم بها لو نهاتر الخلق من بیدا
در جمع عطرا بزم سیاوشش شار نیست فانها کانت من الاذن من خمیس را از بنیز خطیبان ایام

حیدر قمیر را شرف صدور یافته و ساحه مبارکه عقد سانحه و ائمه شرعیه باجرای صیغه او و تهانه
در محضر علمای دین الذین یعلمون الکتاب تحقیق یافته فیما بین شاهزاده ساقی العظیم و مخدره پرده
حجاب بانوی حریم حجاب مریم مهد خدارت بقیس عهد ستارت مخدره حجاب عصمت
متورع عفت المعزز تنه الرشیده الناصره المفخمه المحتشمه الماکره جهیه محترمه امیر الامرا
العظام حبیب الکبرا الفخام خاص مقربان سلطنت عظمی قرب مشیل دولت کبری مهر علیان فلک
بصداق معقودت نکاحه صحیحه شرعیه و معاقده دائمه بحیث صارت الزوجة المستورة الملتفة
جلیله الزوج المحجبة کما قرر فی الشرع الامجد و حرر ذلک فی شهر جمادی الثانی من شهور سنه ست و
عشرین و مائتین بعد الالف من الهجرة المبارکة المطهرة النبویة المصطفویة علی صاحبه الف الف
صلوات التحیة **جناب نتیجة الفضلا و حاسن الکتاب آقا رضا الدین بوشهری زیر دی عالی جناب کری**
بجهة سرکار عالم مدار شهر بوشهر تحریر انجوانش ادای قرارت در آمده و عارض شد تحاد و شرکت و شرکت
این دعای اجابت پیرا و در الفاظ عنبر آمیز آرایش گر اهر شهر قبول را شاید و فتح الباب مصیاب
منجر مقالش در مرجع طلب حجت حجاب از چهره مطالب و بت اجابت گشاید و بحسب
حکم همایون و امر قدر مقدر پادشاه با داد و دین خدیو نیک اعتقاد معدلت آیین آنکه دعای حرارت
در آن بیشتر سبحان علما و ورد صبح و مسا و بعد تیم مراسم عظیم بر جاه خزاین حرم و تنگا
بر درگاه فلک جاه خانه فرساحش و شرح چیخ مشتمل از نهم تیر و بخش گذارد و قضا

در هجرای جهام اعتصام برای قرار شاه او عهد نامه در تلش ساحت کیتی را از تعرض مخدرات حرز
امان است و خود و مغوش خلق جهان را در معرض عروض عوارض تعویذ مازوی جان در عهد دیر
پرورش ساحره خاک از فرط عبادت طیره افسای سوامع افلاک شد در زمان
کفر زدایش و اما جهان از لالایش مصاحب سحوس دل کاک از دست نمایش پاک از سنف
مسلول تیشه پرای فتنه مشلول است و ذکر مکارم اخلاقش قرین بس از بر اذکار عبادت
استفتاح ابواب مرام اگر مفتاح خجسته دست گرت بر دای است و در حدیث عقد تمام
مکار چنانچه عالیه فتاح است انگشت عقده گشای او است فتح اقبال مرا نشر
سمور از حیث حصول آمال مالامال است و از فرح زنا و نوبت خرم بخت بجرا نشر
حریق لش نکال عفو توبه پرستش مجرمان را بتعبیر اف جرایم از خط بار خجالت مجبر است
و سده سدر نظیرش از اجتماع حزر و بزرگ اقطار جهان جامعه صغیر و کبیر را تو بند کا
اوست و در توسعه رزق رقعه بجیب جمله جهان آمد و جنه متابعت اوست و در رفع
کید و قایه اهل جهان گردید مانی نیست و اهل شهری را بشد شمشیر شاه هر شر رویت قبال
فتحی نو خاص بنیاد و سالانه و سالار مطلقی جدید از روی استکاش روی بر بارگاه جهان پناه
نساید پرتو صبح معدلتش عرصه جهان را از ظلمات ظلمات پرداخته و شعاع مقتبس مرحمتش
جهانیان را در روح رحمت انجیخته نخه نخوانی سادات علوی مصری حشر ارماده سفک

دیار طغاة کوفه و شام است و برای اعتقام آل رسول هاشمی از صنعتی قریش دیده حق بینش مرقت
ظهر حجت قائم علیه السلام است دیوان شفقت زای جهان را آیت بیت جلیل الجمله
نیز نبات خیال است در شات جهان آشوب زمان را حبل المتین شهاشش زبان بند
ترهات اقوال حسد گو و گ هر اجر حمایت او از ما در زاد از آسیب ام الصبیان
آفات ایمن زیست و هر بنده و هر در راه خدمت او جان سپرد از تعدی عدیده معاصر
فارغ در گذشت در زمان دولتش هیچ فرزند مثل عمر تا مذید در عهد عدالتش اصدی مزبه
مظلومی نشنید چنانچه قضا در استکفا مهی بکفایت فلاک تعقد ترسل جست اشیا
و اگر قرار اجرای امری عشرات عقول مشورت میرت تیشه الله سلطان السلاطین طغرل
ثغر زالدین طغرل طغرل قاموس الاقدار فتح شاه قاجار لازال مغیثا للانام مجیبا لمرام
مارج الایام بقلم اقل کتاب زیر الاحدین کاتب سلطانیست ترقیم یافت مامول اهل
عز قبول در بارگاه اقبال است و ذلک فی شهر سنه خمس و عشرین و مائتین بعد الالف من الهجرة
علی هاجرها الصلوة و التحیة **شعر حرر حسب الحکم در قضا عرش شش تا مه صحب مرقوم شد**
چو حکم همایون ز امر قدر بزمین پادشاه گیومرث جاه جم و سکندر حشمت خسرو خورشید تخت
انجم سپه و فهرست صحیفه جود و داد منشی کتاب اسپاه دارای دارا دریت اسکندر
لوا کسرای کیه اعلیت خسرو عطا فراز مسند ایت دولت فرزند مصحب معدلت

ظل حجت محمد ثاب ذروه برج حسن زیب اورنگ خلافت و دارا مرز بارزوی
جهانگیری و کشور گشا بشمس آسمان خلافت پاید از شمه ایوان پادشاه حشم و قهقدار السلطنه
ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان فتح شاه قاجار لازال مؤید اشرف همصنایا فته بود
و از کتاب متطاب شاهنشاه صاحب قرانی است بر مناقب ذات همایون و
مآثر ارفع نمیون در حد مقامی اتمام شود و از سر دستانه اشارات تردد و تهنیات این مرجهان
را اختصار از آن سمت اتمام یافته بود بنده درگاه چاکر هستان خلایق پناه مستوید مامور آمد
امید هر مرغوب طبع افتاده ۱۲۲۵ **شعر مرقوم در آخر کتاب زاد المعاد که لاحرر حضرت بزرگش زدی بجهه و ذنب**
حسنعلی میرزا نوشته مرقوم شد حسب الحکم محکم جهان محکوم حکم فرمای جهان مطرح انوار الطاف
حضرت سبحان غره غزای ضمیمه شوکت و کامرانی ذره فضای سلطنت و جهانبانی کمال
مشتری سیمای سما سروری و سماحت شهریار شیر شکوه شهرستان شوکت و شجاعت پادشاه
دریا دل و بسیار دارای این پرورد شمر کار ضرغام کنام النصر و الاشتهار صمصام نیام القدر و
الاقتدار مهند نهال السلطنه آن فرخ عنصر ماس کلاه البحر نوازب کامیاب خواقین ضیاء
فرمانفرمای اقالیم سیف و قلم **رقعه** انگشتش نهاده شهان نهاده پاسر انگشا فرزند کامکار شهنشاه جمشید
حسنعلی میرزا خلد الله ملکه اسپه و شید پیش و له تمجیس عنیه ما دامت الحسنات زاد المعاد
الصالحین و السیئات حسنات للصالحین لما صال لیس این کتاب زاد المعاد مرقوم قلم اقل عباد محمد جعفر

غفر له ربه و ما یحرره کرده و ذلک فی سنه اثنی عشر و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة
علیه و آله الاف الثناء و التحیة **شعر حی که در آخر و عوارت هر نکته کتاب الانجاب میرزا محمد خسرو شیرازی مرقوم**
جناب مستطاب لهو لهو مرقوم شد چو از هدایت حال خدام کرد حال جناب جلالت و در رفت
ماب خلاصه خلافت اهمت مقرب بارگاه خلافت مهبط انوار سعادات جامع مناقب
کرامات ساحب اذیال فضایل و فضائل صاحب دیوان او هر دو رسایل آنکه بشر شره
نظام نظام ملک صورت و معنی اداه و بنظم ثریا شاره داغ حیرت بر جبال شره نهاده
رای رشحش ابا اقتاب تابان جز این فرق نیست **مصراع** کز نور تابد از آن آفتاب دست
عطایش را ابر نیسان همین اشارت است **مصراع** کز آب ریزد از آن در آب در زیر سر ملک
آرا و سر عطارد تیر از سطور رای مالک اذنه المجد و الاعتلاء کاء سماء الوزراء بالدکاء
و الدها معتمد الله و له العلیه العالیه میرزا عبد الوهاب منشی الممالک دیوان قضا نظیر لازال
نظام الممالک الشجیر و الدیر این فرخ عنصر را مطرح انظار عنایت و عطوفت ساخته و ترقی
رتبت بر ساحت احوال این ارادت مآل آفتاب مثال انداخته و هیچگاه صدر تیسیر
نیافت و این نیز و شکر مواهب آنحضرت را بتربیت خدمتی نموده باشد لهذا در نیز
بسا خاطر فاتر رسیده و بتحریر این عوارت هدیه مرتب داشته بعد ما فات اقدامی شود
و عطیه قبول از آن درگاه سهل است و العذر عند کرام الناس مقبول و اذا العبد الاقل محمد علی

الذی یغفر ذنوبه برعایت استدعا است که در عنوان قباله بیع باغ رحیم آباد که میرزا الاقا بعطف
حاجی عبد الرحیم خان بکفیل یزدو کالت بجای مرحوم پدر مرحوم مغفور محمد کریمخان برادران خود پناه ابو الحسن خان
برادر کرخود فرموده بر حسب خواهش ایشان بسمت تحریر و تسطیر پذیرفته شهور سنه نهال چهر حمدی در گلشن
ضمیر مرتسم شود و نهال بید و شجر شکری در ارتسام خاطر موحد سر بر کشد بار و ثمار پیش لبک
رحیمی تواند بود و هر باغبانان لطف عمیمش بهارستان عالم امکان بکلهای مختلف الالوان موجود است
متنوعه مرتبه شیخ و ماپاری فضل حمیمش حدیقه وجود عموم انام بریاحین عین الحیوة و روح مشرح است
و دسته دسته گلهای تحیات سجد و جهاد بسته بریاحین محمدت و ثنا عطر روضه رضوان
ملوده بنصیح عرش بنای سول کریمی است هر آب در رنگ ریاض جنت بهتر از نسیم سعادت
اوست و بهارستان اسلام بشمر اقتاب هدایت او پر رنگ و در منطق طایر ابیات جنت
و زبان بلبلان ایاض رضوان منقبت سرای سرور رسالت غالب علی بن ابیطالب است
و در فرزند او هر سر بستان امت را در سر فرازند و تقرب جناب باری را مقبول الله قربت
هر نخستین مخصوص و ممتاز و سایر اولاد و احفاد و ائمه هدی هر چه جان در راه قولایشان باغبان شتری
باغ جنان و شایسته بعض و نفاقشان کاشف فساد ایمان است علیهم روح ریاح حدائق الروح و الجنان
الی یوم یبعثون الی روضات الجنان خطبه است که در عنوان قباله بیع مزرعه موسومه بسیار که
مرقوم شد حامد حمدی هر از مزرعه مبارکه قلب ابرار محمدیه بیمن محمد سلیمی

هر از کشت زار بهار حرارت حاصل سود بذر اراضی بیش مالک الملک است هر دهقان فضل
عمیمش مزرعه آمال انام خرم و ماپاری لطف عمیمش کشته هیه خواص عوام بخضارت توام است
و خرد در رای معدود و صلوات زاکیات در خور نعت رسول است هر انبیا بیلغ نجح شده
چنین خرمی هستی بسامعاندین شده و دانهای گرانبهای درود سجد و جهاد شایان منقبت باغبان باغ
وفا کیست کارخانه گیر باغ جان در راه تولیش مورث اشتری باغ جنان و صالحه هر
در مرض دلایش موجب استثمار روضه رضوان است آل و اولاد امجاد او هر افشاندن حب حب
ایشان در زمین ضمیر بعث دفع عصیان و شایسته بغضشان کاشف فساد ایمان است صلوات الله
علیه و علیهم ما دامت الدنیا مزرعة الاخرة و بقاءها علی الدنیا فاخرة و بعد موجب هر ای سیاه دفتر
عبارات آنکه وقفنامه است که بر کتاب صحیفه کامله که بجناب فضیلتمآب میرزا عبد الرحیم عمرزاده
راقم بر جناب قدرت الملا از ذوه آخذه مذاکر ابراهیم بخجرآبادی الاولاد و فقه الله تعالی بسم الله خیر الاسماء الحمد لله
الواقف علمه علی عوام بخجر و الکلی و الصلوات علی فرقه بالرساله و ختم علیه آدم و علی
آله الموقوف علیهم دایة السبب و بعد قصد وقف لوقف بده النسخة الشریفة الشاملة الادعیة الصحیفة
الکاملة السجادیة علیه تحایف السلام و التحیة علی نسخة صحیفة الصدق و الصلاح و نسخة الفرد و الفلاح
جامع فنون المعقول و المنقول مجمع معالم الفروع و الاصول کشاف حقائق التفسیر و التاویل
علام منازل التنزیل و التاویل صاحب محاسن الاخلاق و الخصایل العالم العامل الفاضل قدوة

المجتهدین زبدة المحققین استاذنا المکرم و مولانا المعظم ابراهیم الرازی النجم الآبی لازال نجم المعارف
طالعا من مشارق افاضاته و شارق المعارف طلعا بنجم افاداته تقریره و بطالعه مرواد الفوائد
و هجاد بشرط ان لا یخرج من تصرفه و تصرفهم ابقاه الله تعالی و ایاهم و انا العبد الاقل راجی
اقدام الطلبة ابن مرحوم المغفور زمیر زا محمد علی الشریف النائینی عبد الحمد غفر له و لوالدیه فی سنة
خمس و ثلثین و مائتین بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویة علیه و آله آلاف التحیة ۱۲۳۵
خطبه است بی نقطه بحر نقطه دایره هر بی نقطه مسیم مبارک شش و هفت قدرت اسم الله علی الاسماء و اول
الکلام له اولا الحمد لله الحمد و الواحد الاحد الملک السلام السالم الصمد سامع دعاء الصلاة
صنعه اعمال الصنعة السعد الله لا اله هو عالم الاسرار عما و الاعما و له ما الحمد الالاح و الاصرار
و السلام علی روح محمد ممدوح ملائک ملاء الاعلی و علی آله اولاهم و اولاهم صهره و صاره مقاصد
لوراء الحمد و الولاء و اولادهم لمسالک السداد اولا الاهم و ذوادهم رعاد اعدائهم
و سلط حارس ملکهم و سالک مسلکهم و هو لمهلک الاعدل الاعلی سعد سماء الجود و العطاء
کاسر عساکر اکاسر المصر و الطسر طارد معارک رؤس الروم و الروس ملک ملوک
العالم مالک ملائک المکارم و الهمم مشیخ شاه قاجار حرس الله ملکه و ماله و ماله آمال آ
اماله و سهل الله له الدوام و الکمال و الله هو المسهول الکامل و الله الحمد علی کل حال و الله
خطبه است که بر عنوان محضر سیادت یکی از سادات عظام سمت ترقیم یافت

الحمد لله الذی اصطفی سلالة ائمة الدین بالسیادة و جعل السیادة سلما لصعود سمار السعادة الذی
اختص صفیه و ذریته بالرحمة و العطاء و الله یختص برحمته من یشاء و صلی الله علی سیدنا محمد الذی زین
سجل نبوته بتمام الامیة و افتخر بنبة سادات العلویة و الفاطمیة و علی وصیه علی شجرة حدیقة
الولایة و الوفاء التی حصلها ثابت و فرعها فی السماء و اولاده و اهل بیته الذین کان محضرا لایتام
بالطهارة خیر حیث خاطبهم الله تعالی یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
و سلم تسلیما کثیرا خطبه است که بر عنوان قباله نکاح یکی از عظما سمت تقریر پذیرفت الحمد
لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا الذی
الارواح کلها مما تنبت الارض و من انفسهم فلق کل شیء قدره تقدیرا هو الذی یصورکم فی الارحام
کیف یشاء و جعل لکم من انفسکم ازواجا و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفدة و من الرجال و النساء
و صلی الله علی محمد و آله الذین هم خیر البریة اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة خطبه است
که بر عنوان قباله نکاح یکی از شهزادگان عظام سمت ترقیم پذیرفت الحمد لله الذی جعل ملک الشریعة بملک
علی اکلیله و اعلی عرایس التمکین بعباده و عمائم امامه فی الشریعة العلیة زین جمال الشرف
بحجب الحسنات و جعل جمال الحسنات برفاف الحسنات و صلی الله علی روح محمد ممزوج
عرق الشفاعة بصداق الرسالة و آخر خاطبکم الرحمة علی الالهیة بحبل الحبالة و علی آله و صحابه
عقود الامامة و الزوجة سواعد السعادة و صلوة دائمة متغیر منقطعه مبارکه و تحیة متواترة و بلا زمانه

در شبی که کاتب حروف در اهرام موکب ظل الشرف اندوز بکسر روضه مطهره حضرت
ثامن الائمه علیه الاف التحیه گردید جرب شارت قدس نیز حضرت جمع دیدند عارض حقیر

السلام علیک یا ابا القاسم محمد بن عبد الله خاتم النبیین السلام علیک یا ابا الحسن علی بن
ابی طالب امیر المؤمنین السلام علیک یا ام السبطین فاطمه بنت رسول الله سیده نساء
العالمین السلام علیک یا ام المؤمنین خدیجه بنت الخویلد بدر حرم سید المرسلین السلام علیک یا ام
ابا محمد الحسن ابن علی سید شباب اهل الجنه مسمی بالسبطین السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین ابن علی سید
الشهداء السلام علیک یا ابا الحسن علی بن الحسین زین العابدین السلام علیک یا ابا جعفر محمد
ابن علی باقر علوم الاولین والآخرین السلام علیک یا ابا عبد الله جعفر بن محمد صادق الامین السلام
علیک یا ابا ابراهیم موسی بن جعفر مفخر الکاظمین السلام علیک یا ابا الحسن علی الرضا المرتضی
علی الحق ولیه السلام علیک یا ولد ابا جعفر محمد ابن علی محمد التقی السلام علیک یا والد ابا الحسن
علی ابن محمد نقاوه بنی الانجبین السلام علیک یا والد ابا محمد الحسن ابن علی نور عسکره المصطفین السلام
علیک یا والد الحجه القائم الهادی المهدی الراشد السلام علیک یا ابن ائمه الهادین السلام علیک
یا والد امناء الدین السلام علیک یا ثامن الائمه النجباء السلام علیک یا اول من تشیعه الغراء
السلام علیک یا حجه الله الارضه السلام علیک یا نور الله الازهر السلام علیک یا ولی الله
وابن اولیائه السلام علیک یا امین الله وابن امنائه السلام علیک ایها الشهید المظلوم السلام علیک

علی الکفه السلطان فتح شاه قاجار لازال معینا لزوارکم وناصرا لانصارکم یا سیدی من ساداتی
وسلام علیک وعلی ابائک الطیبین واولادک الاکرمین ورحمه الله وبرکاته صدرت دعا که
برکتا بجناب جلالت انتساب زهره نظر عرض آبادی بحت ترجیم پیوست فاتحه کتاب هر کلام را طراز
از حمد واقف اسرار بری ما انباز بتهرو قرآن فجر از نسخه قدرش اتی بهت رسش تلک
آیات الکتاب المبین وعنوان صحیفه هر مقال مشحون بیشش صانعی کارساز هر از ارزه هر صفحات
اوراق بر بخشیده وحدتش شهودی سبزه و ذلک کتاب لا ریب فیه هدی للمتقین آیات
آفتاب و بخشش ذرات موجودات را در منظر ایضا جلوه شهود دید و لعمرک عمر لا یعمر
عمر عمره الاه کتاب لا آسمان بخشش انواع ممکنات را بکلیل عبقه نکهت تکلم نهاده لباسات
مبارک لیدبروا آیاته لاولوا الالباب بمفتاح ولایت ابوابه جنان معرفت جبر بجنان بر دیدن
بازهات ولعصبهم اولیا بعضی فی کتاب الله علی المؤمنین وازرحمت بر بهشت بر روایح القاب بر حدیث
قلوب اهل ایمان در هر اسرار فانما الذین یقرؤن الکتاب فلا یکون من المستبصرین مطلع نور
سپهر ولایت را بر زاری العاشق بهت و رساله در آیات ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین
وفضلناهم علی الخیر و فرایدات همایون مصطفوی را پیش فرود هر پیشاد و خاتمه کتاب
ارشاد و حدیث وقد جاءکم نور و کتاب مبین مرتبه رسالت فایق و نسخ نسخ ملل و ادیان
سابق بجناب مقدسش فرمود و کان ذلک فی الکتاب مسطورا و تذکره امامت و ولایت

ایها الغریب المسموم السلام علیک یا شمس المشرقین السلام علیک یا امام الانبیاء السلام علیک یا غریب الرمس
ای الاحتجاج بالبراهین الباهره السلام علیک اول قاب السحره بالمعجزات الزاهره
السلام علیک کالشمس طلعه فی الظهر اول السلام علیک یا من قال فی حقه قبل ولادته
بعد الزمان الرسول صلی الله علیه وآله سمه فی صفته مهنی بارض خراسان الامر رازه فی غربته عارفا
سجده وجبت له الجنه واما زارک فی غربتک عارف سخن نجاتک وجبت لک ابائک
السبعه وابنائک الاربعه الا ان الذنوب قد اثقلت ظهری وسودت وجهی واخطأت
الغلبت علی خطری مثقلات المعاصی کثیره وهی امر کثیر لیتصیر عن الرجاء مقصور ورجائی منک
ان تقبل زیارتی وتستنبی من الزور ولا تطردنی نظر من الجنه مهاب النار فانک من اهل
بیت الرحمه ومنبع الفیض والنعمه وستدعی منک الشفاعه عند الله لی ولوالدی ولجمیع
من وجب علی حقه من الاحیاء والاموات بالغفران وقضاء حوائجی وحوائج جمیع الاخوان
والاکلال وانا الله بحقک وبحق ابائک ان یؤید مرتبتکم ویخلد ملکک من ملک خلده
بحبکم وخیر من نصر انصارکم وشری ثروهم ملک الثری لطلب ثارکم واعلاء اعلام القدر لعظم
قدر تب معدات اعدام اعدائکم والبقی طلال عهد من تعهد تبدیل بقائکم ومداعیتکم راع ولعدوکم
راع محب لما اردتم وتارک لما اکرهتم اعدل ظاهر له من طرق تعلیمکم وما شرع امر الیس فی تغییرکم
اخص السلاطین معرفه مقامکم واعدائهم باهر براهینکم ومحبتهم بنا واحدهم حسب المنصور من الله القهار

باسمی سامیه آل اولاد طیبین او زینت فزود وکل در کتاب بقا و نشورهم الموقنون
علیهم ممالک الشفاعه والهدایه والواقفون علی مسالک الولایه والولایه مصابیح مشکوة الامارة والآیات
مفاتیح کنوز الاماء فضه والکرامه اولهم اول الهیاء واولا لولایته ووقف سره علی سیر المؤمنین
وافضل السابقین والاحقین بها مالک الدین المهیمن قاهر سر بسار تحق و ایقین کشاف مشکلات
الآیات مشی بالمعجزات الباهرات علیه وعلیهم ازکی التحیات واتقی الصلوة ما دام
کتاب الله یهدی الی سبیل الارشاد اما بعد شیخه مقدمات مسطور و موجب رتبت صغری
وکبری این سطور دستور قوانین صواب و حاوی فتاوی شهابات فرزند ارجمند تو
بود انکه چون جنب در زرت و جلالت ایاب کفایت و کفالت نصاب مهر نبوت
کتاب کمال و جلال و پیاچه دیوان فضل و فضائل شیرازی اوراق محامد و مکارم سرفراز و فخر
و معالم شارح فضل کمالات صوری و معنوی جامع اسباب سعادات دنیوی و اخروی
صاحب صحف روایت و مصحف صاحب سیرت افخم مقربان دربار پادشاهی اکرم مستکاران
حضور ظل الهی صاحب دیوان سیاه ساحب دامان فضایل شیر مشتری سعادت و پیر
عطارد درایت میرزا محمد تقی مشی الملک دیوان امید مال لازال زینا لوساده السود والسماحت
والاجلال بار کتاب شرعی عطفه دیوانی و شهاب مناصب عالیه سلطانی مقتضیات
طبع عالی و موجبات همت والا خیال بحر تحصیل مرضی الهی و ترتیب اسباب مشیت

باسمی سامیه آل اولاد طیبین او زینت فزود وکل در کتاب بقا و نشورهم الموقنون
علیهم ممالک الشفاعه والهدایه والواقفون علی مسالک الولایه والولایه مصابیح مشکوة الامارة والآیات
مفاتیح کنوز الاماء فضه والکرامه اولهم اول الهیاء واولا لولایته ووقف سره علی سیر المؤمنین
وافضل السابقین والاحقین بها مالک الدین المهیمن قاهر سر بسار تحق و ایقین کشاف مشکلات
الآیات مشی بالمعجزات الباهرات علیه وعلیهم ازکی التحیات واتقی الصلوة ما دام
کتاب الله یهدی الی سبیل الارشاد اما بعد شیخه مقدمات مسطور و موجب رتبت صغری
وکبری این سطور دستور قوانین صواب و حاوی فتاوی شهابات فرزند ارجمند تو
بود انکه چون جنب در زرت و جلالت ایاب کفایت و کفالت نصاب مهر نبوت
کتاب کمال و جلال و پیاچه دیوان فضل و فضائل شیرازی اوراق محامد و مکارم سرفراز و فخر
و معالم شارح فضل کمالات صوری و معنوی جامع اسباب سعادات دنیوی و اخروی
صاحب صحف روایت و مصحف صاحب سیرت افخم مقربان دربار پادشاهی اکرم مستکاران
حضور ظل الهی صاحب دیوان سیاه ساحب دامان فضایل شیر مشتری سعادت و پیر
عطارد درایت میرزا محمد تقی مشی الملک دیوان امید مال لازال زینا لوساده السود والسماحت
والاجلال بار کتاب شرعی عطفه دیوانی و شهاب مناصب عالیه سلطانی مقتضیات
طبع عالی و موجبات همت والا خیال بحر تحصیل مرضی الهی و ترتیب اسباب مشیت

لامثالی نیست و اگر از ذخایر دنیوی چیزی در سرکار سعادت آثار ذخیره آید همان مجلدات
قرآن و کتاب است که آلات حصول کمال نفس انسانیست و سایر حاصل دست عطا
بندول و در راه خدا بامور خیر مبذول است در نیوقت استحسان مزایای حسنات و استکثار
محاسن خیرات از توقیف مصاحف و کتب حاصله سرکار منظور نظر سعادت آثار
افاده وقف صحیح شرعی بحبس مخلد فرمود قربة الی الله تعالی و تمامی مجلدات قرآنهای
مجید و سایر نسخ جات قدیم و جدید از تفاسیر و دعوات و احادیث و روایات
و اصول و ادعیات و عقلیات و نقلیات و تواریخ آثار و دواوین اشعار و غیره و کتب مکتوبه
خود را موجب تفضیل است بر اولاد ذکور و اولاد اولاد و ازاد هم الله فضلا و علما و غرا علما
با تعاقب و تناسل و ثواب وقف را قربت نمود بارواح مبرورات والدین ماجدین اسکندر
الله فی روضات الجنان و تولیت را مخصوص داشتند مادام الحیوة بعض فیض و طبرز و ضمیمه
قصد اعمی بر کبر ارشد اولاد و فقا صحیحا شرعیا مشتملا علی جمیع شرائط الوقفیة بحیث
لا یباع و لا یرهن و لا یوهب و لا یتصرف فیها الا بما یناسب الوقف و یتصرف و هشت
داد و در وصیغه شرعیه جاری شد فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و کان ذلک
فی شهر رمضان المبارک فی سنة سبع و اربعین و مائتین بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویة علی صاحبها
الف الف التحیة و الثنا **صورت وقفنامه که بر نیاه فیض کاشان سمت ترقیم پذیرفت** بعد از حمد

میاه رشیر در مجرای محمدت خداوند حمید و درود نامحدود در انهار نعت رسول مجید و اولاد
و آل صلوات الله الی یوم الوعد الوعید عبث بر نگارش این سطور و تسطیر این سلک اصحاب
و ستور آنکه چون از خزر شید همایون علیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت جمشید سعادت
بهرام سطوت آفتاب رایت ناهید بهجت تیر درایت ماه سریر انجم حشم آسمان حشم
شاه شاه دین پناه معدلت آیین خسرو اسکندر حشمت سلیمان مکین شهریار کشور گشای خراقان ضرغام
دارای دهر زان آرای عدالت شیم مجاهد سلطان سر زمان مرجع خزاین جهان رافع رایات عدل و انصاف
قامع آیات جور و اعتساف مصدر جلایل خیرات مشاهد فضایل حسنات عبث
صدقات جاریه بسط مکارم عالیه عون الاسلام و المسلمین ظل الله المبسوط علی العالمین السلطان
ابن السلطان السلطان ابن السلطان ابو النصر و الفتح و الظفر فتحعلی شاه قاجار
لا زال ظلال افضاله جاریا علی انهار آمال الانام الی قیام القیام بموارد مشرب شمات مشرب
و اجرای انهار هر گونه حسنات مصروف و غنای همت جهان آرای بهر یک از مراتب
خیرات و مبرات معطوف میباشد بذل معارف آبادیش بهر یک از ممالک
در روز نزدیک ساری و زلال کارش در جهار آمال ترک و چنگ جاری و از جمله در
اوقات سعادت نشان وقف صحیح شرعی حبس مؤبد فرمود تا کار و تا مرجهار طاق
از جمله طاقات فیض بزرگ و کچک و خالصه در ب فیض هزار تومان از جمله باز

جری آب چشمه فیض میباشد بر خانهای هفت محله از محلات دار الامین کاشان بالضمام
اراضی تابعه آن اعنی تفصیل هر دهه هفته در روز شبان از صبح پنجشنبه تا صبح شنبه در محلات
هفتگانه بنحو ضمان و آب انبار هفته و ایام معلومات مزبور استعمال نمایند و هر قرار آب از
چهار طاق مزبور فاضل آید متولی از زراعت منفعه مناع محصول را از بابت حق التولیه و مجاری
نهر و میر آب و عمله آب مزبور مصروف دارد و تولیت مفوض داشتند بالجناب
مقدس القاب سیادت و سعادت انتساب شرایع و معارف آداب عمدة السادات
العظام زبدة الفضلاء الفخام آقا سید محمد خلف الصدق مرحمت و غفران پناه آقا میر عبد الحسن
رضوی کاشانی بعد از مرشد الیه و اولاد ذکور او نسلا بعد نسل و شعب میر آب چهار طاق مزبور را
بالجناب قدسی القاب خلاصة السادات الکرام آقا سید مهدی برادر متوفی مشار الیه
موکول فرمودند و چهار طاق مزبور را بتصرف وقف مقرر و حسب الامر اقدس صحیح شرعی
بالعربیة و الفارسیة سمت جریان یافت فمن بدله بعد ما سمعه و انما اثمه علی الذین یبدلونه
و کان ذلک فی شهر ذی القعدة الحرام من شهور سنة اربع و اربعین و مائتین بعد الالف من
الهجرة المقدسة النبویة صلی الله علیه و آله **وقفنامه که بر مجلدات سی جزء کلام مجید توحید و عظمت بر حرکت**
از مجلدات سمت ترقیم پذیرفت فاتحه سر کلام حمد و ثنای الباری سزاوار است
هر قرآن مجید از مصحف قدر ش تبیان آیت ذلک الکتاب لا ریب فیه از نور

و تبشیر یوم یکتمنی است بر مرزه تا احمد چنین نعت رسل مجید می است هر تلاوت قرآن عاشر
احزاب تا یک رعده اذکار او را داست و ذات هدایتش الجزای و جوهر اسیر از بند
کتاب آسمانی صلوات الله علیه و علی آله المعصومین الامر بما انزل الله علی سید الامین و بعد عبث
تحریر این حروف آنکه وقف صحیح شرعی فرمود قربة الی الله تعالی علیحضرت قدر قدرت مشاهد
دین پناه خسرو خورشید تخت سلیمان حرگاه مهبط انوار تایید ظل ممدود پروردگار مجید سر لوح صحیفه
سعادت آیت مصحف مودت کهف فرقان همایون کاسر حزب مناهض حرز الشرع و القدر
و النصر سلطان الدهر و قهرمان العصر السلطان ابن السلطان ابن السلطان فتحعلی شاه قاجار
لا زالت مادة افاضته مبسوطة فی الآفاق و قصص مجادلاته قارعة لاصحاب الشقاق و الشقاق این مجموعه
کلام الله مجید را بنا و مجلد دیگر هر یک مشتمل بر سی جزء بر کافه فرق شیعه علی ارواح ممتهم
الاف التحیة و الثنا و التحیة کنیس و ترفیض و از اسکلدفه طهران از بوی و غرب و ثواب وقف را
دیه فرمود بروح پر فتوح و ثواب خلد آب وقف نمود غفران انتساب حسینعلی خان والد بزرگوار
خود طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه و تولیت را مفوض داشتند بجناب فضایل و فواضل
و معارف انتساب حقایق و دقایق و عوارف مآب شرایع و معارف و مکارم مهاب محرا لفقه
و المجتهدین مرجع الفضلاء و المحققین صدر دوساده السیاده و مجمع معالم السعاده مقتدی معاشر الاسلام
مرجع جوامع الانام آقا سید محمد مهدی امام جمعه و جماعت دار اسکلدفه مزبور و علی مرور الدهور بهره

امام جمعه در مسجد جدید سلطانی باشد شرط بر آنکه از آن شهر بیرون نرود زیاده از شش روز
در شهر خانها و غیره نگاه دارند مگر بان مجد دار متولی و بنه و بذل و دیه نکنند و از نوار
و شرایط وقفیت خارج ندارند فقیر و له بعد ما سمعه فاما لله علی الذی یبدلونه و کان
فی شهر ذی القعده الحرام من سنه اربعین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة علی راوی
باهرها الاف الصلوة و التحیة صورت وثیقه و حجت محکم قرار لیل در سنه پنجم پیشه هزار و یکصد و
الکیب بالطلب غیاث میرزا و مقرالدوله محمد علی میرزا تاکید و قرار عهد معاضدت و صمیمیت پیوسته
مانند کان فروی و چاکران آستان خسروی در میانه خلاف و بهمچگونه جهلاف نیست و الهار
بصیقل رقیت خسرو یگانه از سر الایش همه سال پاک است و جز اهل یگانه صورت بندد
دستها از دو جانب بمد خدمت سعادت خدمت سایه خداوند مکنات در ارزانست و جز
دامان بلند یگانه از دست طاقت تا نهایت ضمیر بر تسلیم پای اطاعت نهاده و در امتثال
مثال خسروی را از اقتضای دل آماده ایم منتهای مراد و غایت مقصود مانند کان شرط
مطالب و احتمال متاعب و سعیها و طلبها و جهدها و تعبها در تصاریف احوال و تقلبات
اعمال بیتید و صبی و رتبت خدمتی است هر شاید بدان وسیله رضای خاطر اقدس شاهزاده صاحب
توانیم کرد رضای خسرو و فاق در وفاق مانند کان است چه رای خلاف جرم خلاف خدا
و خداوند در اختلاف مانند کان است از چه رکت وفاق کوشیم بر دست خاطر ثابت داشته

و تهمت الزام این خاطر کماشته ایم هر آن پس سر زاید بر اوقات خویش در تقلد رسم موافقت کوشیم
و مخلفات عالم کثرت را در پرده توحید پوشیم زلال صورت رخسان در میانه روان سازیم و از
گرد کدورت اصحاب اغراض غباری نخیزد و نسیم الفت رخسان از تیغ تکلف پرداز نیم و هرگز
مارا سخن خلاف نیاید و اگر کار کند از این جانبین را وقتی بشتاب غایه در میان آید یکان مسلک
حادث شود و اگر چه بهمه و اندک باید مجدی زاید در تحقیق ماده و تمیز حقیقت آن پرداز نیم و اگر همه
جزا باشد بکلی مرتفع سازیم تهمت معتد خرس گردد و کم پایه پسیار شود زیرا جز اهل راستان دو
کل از جز حاصل مرا از ریا بدید آید و بسیار از زنگ و با جمله این شیفته و خاطر مایکه لال بر هم موافقت
مشحون است حفظ رسوم اتفاق و پاس آداب وفاق را مایکه می تمیز و تو یمین باشد نگاشته
تحریر ۱۲۲۲ فقرات در خاتمه کتاب گلشن بهار که یکی از شهزادگان عظام مدیه
بارگاه سلطنت را بخط اشرف نوشته بمت رقیم یافت در گلشن بهار زمانی خاطر که در آغاز
همایون سلطنت در روز فرخنده طلوع نیر گوشت ابد مقرون شگفت این لوح چون شاه شاهان جهان پناه و پناه شهریاران
جم حرمت و خضر سلام منصور تاید خضر غلام فرخ تارک شهریاری شهریار کشور تاجداری پادشاه عبد بارگاه
جهان بخت مسخر بحر و نوال آسمان تخت از تیغ آورنگ خلافت عظمی اعظم سلاطین ملوک آرا
فخر الملوک ظل الله فی الارضین السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم مالک رقاب الامم و بالسیف
و القلم ابد الله ایام دولته و سلطنته را غنان شهب عزیمت پیشرو شهاب جهاد و غزا عطف فرمود علیه

اوقات همایون بمتید مصالح جدال و ترتیب نظام ابطال مصروف است لهذا از عنایت
مراسم آداب صدقات و جهت تنب مزید جهت چند روزی الزام حواس باطنی را
مرد در محضر مراتب صدقات بر شرف اندوزی جوارح ظاهری از حضور بارگاه فلک
رفعت سلطنت راجح بحشم دوستم اقدام ثبات از دایره خدمتگاری خارج نماید تحقیق این
نسخه بتحقیق قرین راقم و از سر رجحان اقدام که نگاشته و مورد صفحات این مرجات را در بارگاه
عرش اشتباه سلیمانی است آوز معذرت ما فات داشت امید هر خاطر قبول ملحوظ و منظور افتد
دیباچه قباله نکاحی هنگام عقد یکی از خواص دیوان همایون بعقد نکاح شریف مقرون آمد
عقود جواهر حمد و ثنای شیخ گردون و سر رشته گهر یکتا را زهر است و شرط تشیع و سپاس
حجر را در سر بهار بعاز ملک و شعر از تهمه از جمله نوازی جلوه گر ایوان شهود آورد و قابله قرر
بقای نسل کلمه نزاد از ربط آبا بسعه و اجهات اربعه تولید موالید مثل لازم دارد و شاه
خوب چهره را جامه زرتار صفیه ارزد در بر است و طرز لیلای لیلی را از خط آهنی نسیم عیاشی
غالیه عنبر در شیر کان از عصیان از نفحات الطاف او بار و در شاهار مرد نکو عبا ترتیب
کو الکب از خط اب ترتیش در سماع و در ارد و هو الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک
فی الملک احدا در دو دو دی شایان شاهنشاه شاه قبلت شاه بارگاه عرش شباه رسول مختار را
روا است هر او از نوبت ترتیش سامعه افزود در منجم حین و بشد و سجل محضر رستاش بنام خاتمیت

مشحون و معتبر است سبع عشار در فضل امید بهت چو چاه اغنیش بکلیه تهیج قیامت فرو رفت سخن
مجمر تمشی در معرض تعمیم فیض خطر افزای شام عالمیان از تهمت مورث سر و افسر عرش بر از
بقرشش پایه منبر خطاب از از زمش طه چه صلی الله علیه و آله سیاصده و ورج ثبه از تهمت علی ذا بعد
چه پیغمبر تحق هر بسر نظام عقد شرف شهر بفرق شهر بالشر و بعد عبث از ذوج اکابر معاب بلیغ
بالفاظ شریف جمیع آنکه چون مقتضای نصوص آیات و اخبار و اصحاب امر شاکت و مرزاد جهت
ارشش موکده شرع مطاع و تابع فعلش مطبوع طباع و اشبع است کما قال فی خبر علی الوری شاع و کنخو
ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و قال سبحانه الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان
عن الاتباع و لهذا در نا یا سعید و اولا خوشتر از ربع عیه عقد مناکحه صحیحه شرعیه دائمه واقع شد چنانچه
فلان القابه و فلانه بالقابها بصداق فلان و صیغ شرعیه بالعربیه و الفارسیه بمت جریان یافت بحیث
صارت الزوجة المکرمة جلیلة الزوج المکرم علیه و ادا الصداق قبل حجت الانفاق علیها لتکمل
علیها عن الوفا و الوفاق کلمه چند که برای ترتیم و تشخیص اسامی ارباب صنایع لفظ و خط و تهنیت
در خطبه دعوات سرکار ایالت دار کشور شد چون سرکار عظمت مدار کشور الاقدار اعظم و رزای نال فخم
امنای دیوان اقرب مقربان بارگاه سلطنت عظمی اجل معتمدان خلافت کبری وزیر صاحب تمکین معظم
معدلت و زیر مفخم امین الدوله و الملة العلیه الالیه عبد الله خان مستوفی الممالک همایون علا را الله قدره
بارگاه سلطنت مرتبه دیوانی مرضی خداوند مخرج فرزند همت و جهد صاحب قصرهای اوج امارت

و وزارت انتضای تحقیق شریعت و ترتیب اسباب عبادت مکنون خاطر مستلزم السعادت میباشد
درینوقت مورد اقبال و عنایات مرغوب مرقوم بخط معتبر بسیار خوب بهتابی نظیر معتمد میرزا محمد
نازنین جناب الله براه است بسر کار ایشان انتقال یافت و در صحیفه ادرنس و مرت حوالی ایشان
فرمود و مرجب اشارت مطاع بجا آورده است و سعادت پناه سلاله خاندان دولت و نشاه و در اول
نجابت و در عصر و فرید زمان مقرب الحضرت آسمانقال میرزا ابو القاسم ذیب بشیر دیوان اعلی علم
صنایع پرور و غیرت روان ناموار در دست بشرین جلد و مرده شب حراشی پرداخته ارباب سلیقه
و وقوف را آیینه حفظ و بدایع صنعت در شب بخرد قت مخرخ خواهد افتاد و مرسوم ادوست و هنار
مسطور پرداز آثار ثبات عاید روزگار و خنس آثار ما نا ما خواهد گشت تحریرا فی شهر رمضان المبارک ۱۲۲۸

دیباچه که در عنوان وصیت نامه سرکار سعادت مدار میر الاکابر العظام مقرب الخاقان
میرزا ابو الحسن خان شیرازی در زمان خاقان جنت مکان نگاشته شد

هو الحی الذی لا یموت ما را حیات حمدی محیی قلوب ارباب
توحید و تجرید و روح الرلال سلوکی حاوی آیات و بقای جاوید مجرای عیون محبت حی لا یموت ما را بهر
حیاتش عین ذات لایزال و ذات بیهمالش خالی از دست فاذ و زوال است زندگانی بخشت
و منتها و دو جال بجنایت و جانا او ستانه مقر موت حیات ارواح و بشح عوالم الاموات
و ناموت و مقدر ما قدری مبنی نفس ارض موت و هو الحی الذی لا یموت تمیت و یحیی و الیه ترجعون
و ترتیب مراتب عالیه صلوات و تحمیر روایت و افیه تحیات بدیه مرجات روضه رضوان

درجات تبلیغ و صیامی شریعه کبری و مولوی ادای اسرار مولا وحی یوحی سند لیلة الاسری
قرب قبول اصدق صدوقه و ماهر رسول و خلت فرقه الرسل بر آل او اولاد و عقاب و اصحاب
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم بالآخرة هم یوقنون سیما وصی سجی خلیفه مطلق او بغی وارث
فصل الخطاب علم کتاب و مورث اسباب ثواب و عقاب یوم الحساب تارک مرکز
دنیای نا حافظ دفاین علوم لدنا حامل لوای محمود حکم و حکمت کنز رکین بنای ولای ولایت و عشق
علی امیر المؤمنین علیه سلام الله علی ما ذکره الذاکرون چون در عهد جاوید مهد ابد نظام بعون ملک علام
از نخم همت و بسط سلطنت شاه شاه اسلام و شهریار شهریاران غلام پادشاه و در لیستاره دین و خسرو کامکار
معدلت گستر فرشته تارک سلطنت کبری مدارک فر آرای دولت عظمی دارای دارا در بیت
اسکندر لوا کسرای کیسری عدالت گستر و عطا طل رحمت خم شمش فرزه جهان پناه ارک
و دارا ابا رزبان زوی جهانگیری کشور گشا مصدر صادرات قتال واقعه از نخجیر اروغ حرر شید و غ
قاجار ناصر الاسلام و غیاث المسلمین قهرمان الملک و الطین السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم الافخم مهر و شاه
غازی ابد الله ایام سلطنته الی یوم القیام و شید بنیان مرحمته و اجلاله بجناب اسکندر والد و دارا جمهور انام تحصیل
مخصوصان و موالیان دولت فلک حشم را اسباب بشر و تعاشر را چنانکه از جهة دیر بت
مهیا و مهنت و جهت تمامی کلیه این پادشاه دریا عطا در قوام و نظام جهان و نیز نشان استظهار
با مشهادت و تقصای عقاید ثابته صحابه شاه شاهی تهیه مصالح اسما و دوام حشام امور خلاف و اولاد پیشه

صلاحیت نهاد همه شاهزادگان سیما موجودات دولت قویم مقوم نشید و شید تقویم مرتبت
معارف آرای ارسین مسند معارف و اتقان تعیین فرنبای معالم شریعت و عرفان جامع
مرتبتین و امر و فضایل مجمع جوامع خصایص اختصاص حامی حوزه حمیت و حمایت حامی منتظر
نواقص و معایب اقرب بقربان نم خلافت بخلاف خاص مخصوصان دیوان دولت اشرف
مرجع الافاضل و الابرار قبله الاماجد و الاکابر طایف بیت الله المعمور عارف حکام المعروف
و الخیر و حاجی میرزا قاسی لازال مرجعا للعظماء و الزعماء و ملجا للضعفاء و الوضعاء لهذا در عهدی
چنین با عتقاد و چنان جناب سعادت مآب جلالت نصاب جلیل مرایی قدرت و حشمت
امجد مقربان بارگاه خلافت پناه عمده خانواده وزارت و امارت بزرگ و رزای دولت
قوام الملوک و الاقدار زبدة الکرام الکاتبین حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی دام مجده السامی در
بحفظ حافظه در الفنسیر بین ارفیام حافظ روحانا و جسمانا معمور و رنس بزرگانا زاغ و نسر عهد عسر
طبیعی امتدادی معتد منظر است نصیحت موتو قبل ان تموتو اهتمال لازم شمرده بجوار رحمت
سبحانی تجرد و همت طلبیان هو شاهی حسن آیت جناب فضایل پناهی تعیین اوصیت و نظارا
رجب اوامر همه اجمالا برای صرف و مقرر است قرار مخلفات و مترو کات مخلفه عهد
نموده وصی شرعی گردانید سرکار جلالتمدار میر الامراء العظام جلیل مهیمن سلطنت ابد در جام فخم
مقربان پیشگاه خلافت نظام امیر بارگاه قدر حشم در المجد و الشوکت و الاقتدار مجمع خلیفان قاجار

دام اقباله الی و عالیه و فرزند پیرایه کاه عزت و سعادت همراه فخامت و نبالت آگاه شاه الامراء
العظام سلاله الوزراء الفخام نیز زهد سیمان فرزند ارشد اولاد و وارث شرعی منحصر بشر الیه عیاشر بر حیثیت
در رسوم و حدود مغربی الیها بنظارت و کامی عالیه و رفیعه کاه معلی جایگاه مجدت و محمدت همراه فخم
معتمد ان حریم سلطنت عظمی ارفع مقربان حضرت خلافت کبری طایف الحرمین الاشرفین حاجی میرزا علیرضا
در زمان شبانی مرحوم معظم چاشر و عالیشان دستگاه عزت و سعادت نشان و ایشت دارا نت قوا تال
عمدة التجار و المعتبر کهف السجاح و المعتمد حاجی اسمعیل تاجر شیرازی بطراز الله خصیب عطیه پیشگاه
اهل محترم مرحوم مرحوم معظم را شغال از دار فانی بسرای جاودانی اتفاق افتاد هر یک باستحضار و استصواب
بدیگر شرایط وصایت و نظارت را مواقف فصول مطالب دینی مشیت پذیر سازند و چنانچه در مرحومی ماشاء
دیوان اعلی ضرورت پسندند او امر و نواهی جناب ساقی الالقاب دارند باسبب صدور بدیشان بکار
مبارک و شاه عدالت همراه عرض نموده نگزارند و بواسطه تعقیب در خلت ارباب جمع و عرض
و فوری حیف در امر وصایای مرقومه واقع شود و هم در جاری حد هم استحضار و شورت در
محمد رات یا کلیه جلیله مرضی معظم الیه و دیگر روضه مغفرة عالیه میرزا مهدی نیز از سر الطاف شاهنشاهی
چاه فتحعلی خان کشاف نسخه از کتاب جناب بخلوه و بچه بخشش سرکار شهریار زرشته این فقرات بر عنوان رقم شد
چون در عهد مجتبه مسعود دو جا تاید پروردگار و در عرصه عالم غیرت جنات انگلو و فرزند رحمت سلطنت
و خلافت ارز فر عباس میرزا شاه و جهان پناه پناه شهریاران جم حرمت کاه ناصر دین اسلام نصر یا تید

ناصر غلام فیروزبخت شهریاری شهریار کشور تاجداری پادشاه بلند اقبال جمشید بخت خسرو بحر نوال ابر
سخت ارزنیش لاورنگ خلافت عظمی اعظم سلاطین ملوک آفاق آخر الزمان مدبر ظل الله فی الارضین
السلطان ابن السلطان ابن السلطان خورشاه قاجار روح الله مرقده و ادام الله ملکه و ابقاه و بیشتر
افزای مرصع اورنگ کیومرث و دارکان سلطنت پدر ارجمند ذات محمود صفات اعظم افاضل زمان
اعلم زمان افضل افاضل جهان حامی دولت علیه ماحی بدعت ردیه نصیر الملة والدین ظهیر الاسلام والمسلمین ملاذ
الانام و معادل الایام مهبط انوار فیوضات الهی نظم فرمای حضرت شاهنشاه دولت ابد شاهی حاجی میرزا آقاسی
شید الله ارکان افضاله و اجلاله استحکام خلود در ایام خلافت مدیر بنده فروتر ایت و چاکر زاده
دولت جاوید مدت فخامت خان مکاتبی که یکچند بقصبهای فارسای طالبی که نهاد در کتاب مساعد
اما و اجداد مستعد رو دست شما زد و اما ضعف طاقت را قصر همت در او قلة ترایات جهانگشای
شهریاری شفقت گشای سفر مهد دست شر هر ماه از اهرام رکاب ظفر ختم عالی مامول خاطر دارد
برای آنکه اقدام ثبات از دایره خدمتکاری خارج نماید و سر خط بندگی مورث شهرت تجدید امکان
این نسخه شریف موسوم بنجات انکلو دست قلم دار سر خط بندگی آگاه شت و موصوف بدین
اضاعت مزجات در بارگاه عرش اشتباه سلیمانی دست از عرض و سرمایه متاع متمنیات داشت
امید هر تبرک قبله افاضل و حرار قبول بارگاه شاه جم اقتدار افتد و هر زمان شهر ربیع الاول من شهور سنه ۱۲۶۲
دیباچه که بر کتاب تقصیر بر وقفات ممالک محروسه خاقان جمجاه خسرو شاه ایران نوشته و دیوان اعلی نوشته مرقوم شد

الحمد لله الذی اقف العقول عند وقوف معرفة ذاته و عجز الاوهام من حد مطارح حماد صفاته و الصلوة
و السلام علی من وقف علیه الرسل و علی آله الموقوفین علیهم حسب الاعمال و رشاد السبیل حسن معرفت
حسنات و عرف معارف مستطرفات حمد و اقف السیراری است بر اقلام کرام الکاتبین ذات
تقریر از تقدیر ادراک کنه ذات قدرتش بعجز و تقصیر عجز اعتراف نمایند و مقرران عالم تقدیر در تقریر فرد
فردیتش از مرسل فرو فرو مانند پادشاه در نسبلاها حرمان حسابان افکار و اوهام ارباب عقول و افهام
از دخول مجلس وقوف بر فصول حماد صفاتش در ابواب تحیر و تشکر واقف منزه مالک الملک
لایزالی مستدرفان دیوان ملکوت افلاک خاصه خلقت و فطرتش را از فور شعر آن و لطایف عطایع
زینت یافته اسرار وحدتش در صفحات اوراق مصنوعات مودعست و سیق خلقتش در فراد و فرزندت
روشن و پیدا موصوف هدایت و ارشاد و اهتمام عبارت سرای جهان اما اعلام و حجج پیغمبری کرام الرسل
و ذات همایونی پیش فرود فر پیمبر و خاتمه کتاب ارشاد حضرت هر اوازی نوبت بر تبلیغش ساعت
افروز سر فلک جاه و منکوک آمد و نسیم مرحمتش در معرض تعمیم فیض عطر افزای شد ملایک و ملوک بر ایل
نبوت او را کتاب کریمش کافیست و در اثبات رسالتش معجزات عمیمش و لیست و نظم
زنت سر دفتر بنش عرش را نور بفرش پایه منبر خطاب را زیور ز ذکر او امت ولایت را
باسامی سامیه اول اولاد طاهرین او زینت موقوف فرزند هم الموقوف علیهم ملایک الشفاعة و الهدایة
و الراشدون علی مسالک الرشاد و الولایة اولهم اول الاحسان و اولی الولایة دوم شرع علی امیر المؤمنین

و افضل السابقین و الاحقین علیه و علیهم ازکی التحیات و اتقی الصلوة **بعد** موجب ترتیب و تنظیم
این سطور و مستور قوانین ثواب و حاوی فنون مثوبات فزون از حسب توان بود آنکه چون از آن
عهد هر تایید مالک الملک علی الاطلاق ناظم ملایک آفاق را از روی استحقاق تملکیت و سلطنت
شاهنشاهی موقوف و مسلم شده و مملکات قوانین حکمتش در تصور اهل سلاطین سابق و لاحق بر سطرات
سیوف بیشمار آیت رقاب مخالف و موافق است در دیوان قدر جعل الله الکل شیء قدرا مسرور و خوشدل
پیرایش موقع انی جاعل فی الارض خلیفة و از غمام بر دهش برار رضی قلوب کافه بر اصناف
جهان قطرات امطار رافت بیحد و سرور مرشح یعنی شاهنشاه دین پناه مولت این خسرو اسکندر حشمت
سلیمان کیش شهریار کشور گشای خراج ستان صدم و دارای دوران آرای عدالت شیم ماه سلطنت زمان مرجع خواقین
جهان رافع رایات عدل و انصاف قامع مبانی جور و اعتساف مصدر مصادر خیرات مشاع
و فضل حسنات عامر ماموره معمور عالم معمار مبانی آل بنی آدم عون الاسلام والمسلمین ظل الله المبسوط
فی الارضین السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابو النصر و الظفر محمد شاه غازی لازالت
دعائم دولته قائمة الی قیام القیام و قوایم مرکزه شائقة بارکان الخلود و الدوام و این خسرو اسمان
حرکاه را باقتضای فطرت با فطرت جبلت با قصر همواره رای ملایک آرا منبسط و انصاف
و رفع مواهب اجحاف و اعتساف مقصور و موقوف است و عنان همت بلند این بنده حقانی
هر گونه حقوق و ابطال شقوق تصرف و عطاف و بدل حصایص است هر زمام حقیقت و مهام حالت

و ملت را بکفایت جبل فضلای زمان افخم علمای شریعت توامان مشرع اصغوا علوم و رسوم مراجع
شرایع ملت محتشم حامی حرم شرع سپس حامی فی وادی مصالح المسلمین مظهر آثار الائمة الاثنی عشر مقتضی احکام خیر البشر
جامع بر تبیین افادات و ارادت مجمع مقررات فاضلت و صدارت در الحسب الشریف و النسب
المنیف اجنب معالم المعارف و استحقاق سالک مسالک المعارف والده قاتی صاحب عصمتم
افخم طایف حرمی محترم حاجی میرزا آقاسی ابقاه الله تعالی مستزید فی الافضال متصاعد المراتب الاقبال از
گذشته و بتصرف و انتشارات متعینین مشرشری صغیر شریعت تحریر تقریر تجمیع ملایک را مطابق
شرع غیر مزدوم همت اسلی نظیر داشته و در آنجمله امر موقوفات ملایک نزدیک و در رسالت
حد در مرور اعصار و دهور اجحاف و قصوری در شروط و تعیین و تخلیط و تفریط با دیگر رقبات در
مشابهت و شرکت حاصل آمد بعضی بشبهات مباشیر و قلت مبالات متصرفین در خالصجات
دیوانی و اهمال و بر جی تخلیت و تغلب متصدیان و صنعت طبا ربا بشبه و شک گردیده بود لوا سطه عدم
پرستار خیر ملکیت بدر رشته و قری بوسطه بوار ملک موقوف علیهم لمیزرع و دایر افتاده و احد از زیر
اوان سعادت قهرمان ای صور ابنای شاهنشاه اسلام پناه بتصرف مباشیر شرع شرایع کاه چنین اقتضا
نمود و رفع این اجحافات در رقبات موقوفه ملایک را بر آن کرد که حقیقت بشیت رفع قرار داده
و اهتمام در حسب سرزمین معهود و متداول ماثر و دست ارباب جلع و تفریط از رقبات موقوفه کوتاه
بوده منافع خالصه بر مصارف موقوف علیهم مصروف و مخصوص آید و هم برای تعیین و تشخیص موقوفات

هر ولایت و تخصیص و تقریر هر داهی بر موقوف علیه و تجنیس و رسم و حصه در ربع شروط
و قیود مرجوعه و مرفوعه بهر یک از ایشان و فهرست جمعیت ترتیب و تشیید یافته شده اسباب حال استیلا
بوده و صحت آن در آنجا بر وفق و مشابهات قید و ثبت شده و نسخه از دفتر مزبور ضبط دیوان قدر مستور
بوده مطابق آن نسخه‌های معتمد مرقوم و بعد از تصحیح و مقابله هر یک یکی از ولایات ارسال احکام
و امثال مطاعه بر تسهیل آن از دیوان قضا مثال صادر و در دفتر تصور لعهد مباشر و متصدیان امور موقوفات
و متولیان ایمانت ایت بوده بتمامی در آن جایز نهند و از تراب تفریط و تغلیط اصدار بوده بیاد
حق تطریق حق تمام لاحق شود و علی هذا در هر سنه اولی سال خجسته ایل مطابق سنه هزار و دویست
و شصت هجری علما هجری الاف الشهر و الحجه آنجام این خدمت مقرون بسعادت بعهد اهتمام این
فروی چاکر در بار فلک قرین قاضی چاکر زاده دولت ابد مباهی فخر مخرج اشتیاق نامه ارزنده بیت جزا
خود را در جریده چاکران سده گیوان قرینه شرف انتظام داده و در دیوان رتبت شهریاری بتقدیم
صنیع بندگی سر رشته رسوم خدمت را بای در میان نهاده در دفتر احوال معتبرات عطایای شاهی
از تعرض بتجنیه عوارض مرفوع القلم بوده مقرر گردید و این چاکر فروی بفرز مستک توفیق الهی و تقویت
باقبال پیروزی پادشاهی و استحضارات ارزانی از توجهات صاحب معارف پیغمبر در زمرهٔ صدق
ارادت در انجام این خدمت مرسال فیض دینوی و فوز اخروی توانه بود و قوم اهتمام در میان
گرفته اسانید معتبر هر یک از ولایات را حسب حکم فرمند بدست آورده بفرز تحقیق و تصدیق

بترتیب و تحریر آن کتاب مستطاب پرداخته و از مصدر و موضع معتمد بوم در تحقیق تمامی ضبط و نیز
ساحت امید مرحمت این بنده بضاعت مقبول ابای خورشید اضاءت و مرضی طبع عوارف
آیت افاده اجرای جزا جزیل این مهم جمیل دولت ابد پیوند را مخصوص و مباهی احکام مستطاب صاحب الدین
مرصوص باد و این کتاب موسوم گردید بمواهب الحسنات و مشتمل بر مقدمه و مجلس مجلس
اول در بیان موقوفات خاصه متعلقه بروضات عرش مرتبات هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام
و ما یناسب ذلک المقام و این مشتمل بر پنج باب باب اول در تخصیص موقوفات مراقد مطهره و جماعه
معصومین علیهم صلوات الله الملک العلام و در هر سرزد بوم باب دوم در ذکر موقوفات بقعات متبرکه
و جهات التعظیم واقعه در سر بلد از جدید و قدیم باب سیم در بیان موقوفات مزارات عرفای ارباب
و اولیای کرامت توامان در هر مکان باب چهارم در تشخیص موقوفات مساجد و رکایا و مصانع واقع
در هر یک از مواقع باب پنجم در بیان موقوفات متفرقه بر اولاد و غیره در هر یک از بلاد معتبر
در هر تخصیص و ولایات و بعد از آن و محال از اوطان موقوفات مطهره در آنها واقع و تشخیص و تعیین آنها
شبهات آن ایل رافع است و پیاچه که بر عنوان دفتر تمیزی ممالک محروسه در رفع احتیاجات
واقعه مرقوم شده است سر دفتر کلام فرا جمعه فروی است مرعقد انامل بمثال ادهام
و اوهام استیفای براهین بر تشیید را از عداد فقرا است و هفده و حجر را حسب ذات بهیه بشر جامع
ادوار ابداع و اسپاد و فریضه حمد حق چنین نعت پیغمبر نبی سزاست که کتاب رنشش را خاتم کتابت

رب ذرت ابواب است و از فضل طهارت کرامتش محشری آیت بهشت و آنکه فضل بنگ
و از ضبط فیها صلوات و رحمه رواح تحیات فزون از حساب و دیگر روح فزای روضه
رضوان اساس بنجاب و اولاد و اصحاب او باد الی یوم التناد و بعد چون ای ممالک آرای
اعلیحضرت قدر قدرت قضا سطوت شهریار کشور گشای خزاین صدم شاهنشاه دوران آرای بجم خشم
ارتبه و آورنگ جهانداری و جلال و ارزنده اقالیم ابد و اقبال آفتاب رزده کرم مالک رقاب حضرت
امم خسرو آسمان بارگاه ظل الله عالیشان پناه السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم الافخم السلطان ابن السلطان و
الخاقان ابن الخاقان شاهنشاه غازی محمود شاه لازال دیوان آنکلاه به احکام عدالت مخلد ارامیط
عدل و انصاف رفع مساسط جور و اجحاف الثقلا زیاده بتعمیم هر گونه اسایش و رفاه برای
رعایای محروسات امصار و بلاد ملزوم عزیمت قضا نیاد مباشر و بمهید اسباب این نظر در مجاری
مهمات امور و حوالی احکام قضا صدور نافذ و جاری و فواید در مباحث اهل اعوام سایر و سارست
و از آنجمله در این اوان بعوی عنایت موید منال سریر و اراء و خلافت بدرنت بهار عنایت
و بهار فزوده از مطلع خاطر معدلت تخمیر پرتو این مرعا فروغ افزای ساحت ظهور افتاد و بر
وجوه و ایوان ممالک محروسه هر ارزند و قسمت داد و خاصه در این عهد خجسته نهاد مصارف غزا
قضا و جهاد در مخصوص و برای حفظ ثغور اسلام اجتماع سلاطین عصر را بهمین مصروف است که با
بر سیاق اقلیم مرتب آید و هر شمت باشر جزا جزیل هر ملک و تشخیص لعد و تجنیس هر ولایت بر

و تعیین تشخیص تمیزی بایت آیت و سر رشته مزبور در حضور لعهد عالی ممالک و ممالک و دیگر
در بوده و دیوان قضا صدور محفوظ و منظور بوده بر طبق تشخیص از ولایات و احکام و مباشر و متصدیان
الزام بازیافت شود و جدول قدر و تعلق و سلع و مقدار و حیف و میل میانه اقویا و ضعفا و کبار و صغار
داد و سد نموده از اجحاف و اختلاف هر مخالف رضای خدا و منافی حکم قضا مضافات جهر از مقدمه
و تعاون سایر مهام از مصدر احکام علیه استشارت و اشارت از جنب مستطاب قبله الاقالیم
و الاحرار حرز الامانم الاشد از یعنی علاء سعادت یار مرکز دار و فضل و اقتدار سعد السماحت
و وفا در دره جلالت و دیانت دفتر فضل و کمال مبسط بساط انصاف و اقبال کنز رکین سلطنت عظمی
حصن حصین سلطنت جاودانی جامع مرتبتین فضل و جلال مهبط فیوضات خداوند در بلال الدنیا
و الدین ماده کشیف ایادیه علی الاکناف و فاضل علم افاضاته کمبط ایادیه فی الاقطار و الاطراف جعفر
میرزا قاسی اعز الله انصاره و ازل ایادیه و رشید ارکان السلطنه بجلیل سعیه رفعت جناب معظم الیه
کمیر بنیه در کاه دولت مباهی فخر حسن شیاه را حه در سیاق بندگی کرامت کاری ثابت و سر رشته
فروتنی را بارث و کتاب حافظ مراتب صدقت و ارادت است بعقیدت و اخلاص
فرمودند و اضافه این التفات بر جمیع همگنان مروج اقتدار فرزند بنیه عقیدت بنگال حکم قضا شاکر
قلم و از سر رجعت امتثال گذشت و علی حسب المعقد در جمع و جهات ممالک ایران
فرمت منظر رحمت اوقرام کماشت امید است هر قابل مصون از زوال شاهر از نوشت خط

اهلی برات برات حاصل و از توجه نیت خالص بسمره قبلت قابل آمده و فرار در صدر
خلافت بادشاهی بر حسب رضای قلوب ماجد دار آمده و مقتضای دعای اعالی و اسافل
بطراز وضع موضوعات عراق و عجم زینت یافته شاه عادل و اول را عاید و حاصل گردد
یکی از شهزادگان الانژاد و ارکان بشنزی مولوی شخانه نموده بحسب اشارت تیخصر برای عزوان مرقوم شد
بطراز توحید واحد بیهتا و مدبر بیمثل و شریک و شرکت و تعدد تسلیم سالک مسالک لیلة الاسری و آل
و اولاد و عارفان معارف سرور نجدی بنده درگاهی حق اسیدگاه گاه قلب چاکران فرزند
هیرچنگیز را بسهر سید مولانا شاه را چند از بحر الدر کتاب مثنوی مولوی اثاب و شاه پیشگاه
حضور شاهنشاه اسلام پناه دین پرور جهاد و جهاد معدلت گستر محب محبوبه عالم اهل خلق مالک
ملاک اقالیم آفاق ظل ممدود پادشاه کارهای شریعت احمد مختار سلطان اعظم اکرم محمد شاه قاجار
لازالت لحقاء نصر مقرونه رادت آوی غرض چاکری ساخته انشاء الله تعالی منتظر لحظات فرصت
و در جب جدول اهلی سنه ۱۲۶۲ یکی از ارباب قصیده مدح دیری برشته نظم آورده بحسب خواهش ایشان بجهت
برای عزوان مرقوم شد قصیده است حسن مقاصد ارباب سخن شعر در مدح ممدوح سخن پرداز ان فرز
معنی مطلع نجوم مفاخر عمرم کار شاه قصیده جلال و جمال بیت الغزل دیوان دولت و
اقبال مسند قبلت مقبول آفاق تجربه جمیع محاسن اوصاف و اخلاق حضارت خصال شجرگرت
و شهریاری فصاحت اشعار بوستان بسالت و بحشیاری دکاء در زده و دکاء در دری دایره درایت

و دیا ایمان دریا دست فلک درگاه هیرزاده هنرور شاه آسمان درگاه لازالت در اوین السعادة مرتبه
تصنیف و اضافه و زیر الله و اولی الامر بالحزم اضافه قصیده چهارم فرایین در رسیدن
فرمان دارالایالت دارالسلطنه سلاطین حشمت قرین طهران باسم نواب مستطاب
شاهزاده ولایت رعایت الطاف خان مرقوم شد است
چون عمر شاهنشاه جهان علیه سلطنت در بر لوازم نظام و صفا و جام دولت نظم در دارالامر دارد و نضد
فرایند فرمانروای امر یک از نهصار در سلک کفایت مالکان ارزه اهتمام در رشته اهتمام کفایت
ملاک جهانم است و نواب همایون را در هر سنه جهان خلفا بر سلف رتبه خلافت از سلاف
کرام حاصل و به نیروی بازوی اقبال در استقلال مهمات مملکت داری استقراری کامل است بجهت
این مهم الثقات تام و اهتمام مقتضای عموم جهانبانی و حضور قواعد ملک آرایی و حفظ سبب سیاست
و هیبت و رعایت غایت رعایت و ضمانت در اطراف و اکناف ممالک و اقطاع
و اصقاع مسالک از بلاد بعید و قریب و ممالک قدیم و جدید شهرهای مشهور و معمور و حدود و ثغور و مسالک
در رتبی ممالک قلاع و محصورات بقاع مهم سرحد رفیع را باهمی و امر سرحد مرزیا بیری با کرام
و در سر جمله حاکمی دنیشان و بهدولاتی و الا دالاشان کاشته ایم و از ممالک محفوظه هر آنکه بمزید مستطاب
وسعت ساحت و شهرت مشار بوده و الوازم الثقات در اهتمام آن لازم نموده از روزداری آن
صوفت یکی را مدار آن مرزو فرخنده و لطف بهتمیل این عاطفت غبار هر کلفت از چهره ساخته فرزند

درجه نادرجه قدر رحمة الملک نورا و چه کوکبی را در تصاعد مدارج جلال از عین الکمال و زوال
روزافزون درازی آن از شرق اقبال بحجی سعادت اتصال طالع و لامع آمد **شعر** نجوم سما کلما غابت
کوکب بدی کوکب قدر شهر الله هذا نورنا تقریر سبب این تقریب و تسبیب ایراد این
شب آنست مورد ارشال غیب اقبال بسیوف غرایب جلال مران یک را و ساحت مملکت
حکمرانی و سامان کشوری بمیل مرزبانی مسلم شده ایم عتاب و خلاف او را بسلاح و سنن قدر و ایالت
و امارت و جهانداری را سرج قوایم اقامت و اداره است باشد و متکفل مقتضای قوانین
جهانبانی و استلزام قواعد ملک آرایی اطراف اکناف ممالک و اقطاع و صقع ملک
ارباب جهید سرحدات عراق عرب و عجم و خزستان و عربستان و لرستان و کرمانشاهان را
و عهد سرحدات ممالک بلاد عرض و فتح ساحل ساحل صادق و عرصه الصورات و الارض
است بفرزند معتمد شال محمد علی میرزا روح الله روحه مبانیم الرحمة و المغفرة مفوض شده بعد چون
او بمقتضای قضا عالم بقا را بر ساحت دنیا جهیز رو از ساهره ثری بسرای جنان استقرار جسته
و لمعه سنای صبح سلطنت عظمی در تو صبح مشکوه دولت کبری و خضر فرزند نامدار محمد
حسین میرزا را آیات سهامت از جبهه اقبال آیات و آثار فروغ ایشی بخیر عرض اصله مخبر اعتبارات
استعداد و پایان بزرگی دولت را نیروی نصرت و تشریف کرامت را جهر جلالت بود و در
مرآت احوالش عذار شاهد در لیستاری مشهود و شهود کمال در تیش شاهد شایستگی مامعده

نمود و فرزند سلیمان میرزا نجیبه لیلی رمانه را در آن جهت بیان عموم ولایات متصرفه فرزند مقصود خیشه
و بنزر کتری و سپرستی سایر اولاد و احفاد و منتسبان و متعلقان از حرم بر قرار فرسوده بودیم هر نوعی بایسته
در نظم مهام ایشان ضبط و نسق ولایات مزبور باستقلال و استقرار اقدام و بهره مرزوم رسوم ملکداری
در استدعای اعمال ولایات و رعایت احوال رعایت و تحریص عمال بعمال جرح و تعدیل منسوب و
افعال را سه عمود اداره مقرر اکنه عالیان مقیمان کاهی غنت و شهامت عمرانی ولایات و حکام و سرحد
داران و رؤسا و بیشر سفیدان ولایات و سرحدات مزبور و سرکردگان سلاطین و اعیان عساکر
مامور فرزند معزی الیه را صاحب جهید و حکمرانی بلا مزاحم و الاستقلال دانسته در جاری مرحمت
در تهشال اوامر و نواهی و تکلف و تجاوز جایز ندانند و از مقررات و احکام او هیچ چه تردد نورزند و عدول
از مدلول حکم جهانمطاع را موجب باز خواست عظیم دانند المقرر صدور رنجم روزارت و امنای دیوان
دولت و معتمدان اسرار خلوت و متوفیان ممالک امات و کتاب دفتر و مایشرح فرمان
مبارک را در دفاتر ثبت و ضبط نموده از ثواب بدیع مجری و مسرور دانند و در عهد سنه ۱۲۳۳ هجری

فرمان امان نامه اسیر الاحکام العظام امان الله خان والی کردستان بامضای فرمان سابق

چون از مبدأ ایجاد ملک الملک لایزال منشور این ملک دولت سرمدال نامه ایمنی و امان بنام
دولت عهد جاوید مهد ما در قرار و استقرار مهام ما بستیار تاییده است مواجب امان این دولت
پیکرانه از تعرض عوارض زمانه در ضمان پروردگار یکانه اند و دست نشان حمایت شاهانه از آزمایش اعادی

نوازل سایه پیش ظل رشت ابد شاه بندگان آستان خلافت را از مخالفت هیچ خطری نیست و حمایت
این ملک لوای حضرت را از محذورات هیچ چه خطر ندارد در حصن حصینه و حصار ابادت روزگار
دولت قضا بسطت ما و تسلی تمنیت و در قبض و بسط مقاصد قاصدان حضرت قرار و قضا پیکار
قرار و قدرت گشاد و بستی کمش اقبال این سرکرده شال را ایمنی از تطرق صرصر زوال هشته
و نسل آمال آمدان را در حصون لرزاف خزال انکال مرحمت هر بیت ریخت بند بر دامن این دولت
ابد پیوند اعتصام پیوست حمت پیدا و رانش پنجه توانا ناشاید هیچ پای مردی عقلش رهنما
و طریق خدمت این رشت جاوید بنا را و صداقت تجبه در حصول آمال حصول مامولش پای مرادش
در پیش نیامد بقدر و از بقعه و قیت این دوال فلک مرتق گردون اقتدار در حمت عمهای عمرانی و دوام
گوارا بر دولت شاهنشاهی که در مرادی خدمت این خاندان سعادت قرین با سپهر برین همسر آمد حمت
اسپ سپهر پیکر و زرین خدمت همت حق گزار ما حقوق بندگی اسلاف را بخدمت بلا اشهاد حق
اخلاف خلفا خلف گزارد و حمت دولت از نشر ما و پیش خدمت اجداد را ما و آثار
بجد و اجتهاد در بارگاه انتساب عتبا و عقبا لازم دارد عالیان و رفیعان پایگاه و محبت و رنجبرت دولت
درگاه فخامت و شهامت و ایالت همراه عقیدت دارد ارادت و صداقت آگاه
الامرا العظام عمدة الولاة الفخام امان الله خان والا جلیل الشان کردستان از بدایت فطرت
طینت قابلیت و تسلیم ارادت این دولت ابد بیت سرشته و آیت استعداد و اداره شاه منصور

قابلیت در معرض قبلت و جهر بعنوان صحیفه خاطر نوشته در عهد رضاش و آیه اصطلاح این عهد مخصوص پرورده
و حمت ترتیب این قرش از نکال و اب امتحان آورده نهال جهد شمر و جهد بار عاطفت شاهانه
پرورش یافته و در تو قاب الشاش از مطلع مراحم پیکر از بر ساحت احوال قاصد مل مراد شمر از کلش
عنایات خسروی گشاده و شکوفه مرش از شاخسار اشفاق شهریاری شکفته ریاض امالش با شمر از نسایم
الطاف ملوکانه شاده و مزرع مامول او بشر بر قاطر امطار توجه خاطر و حضرت حضرت پذیرفته
با حمت همی از آستین عمل بر آورده بر دامن عمل اعتصام این دولت قوی بنیاد آویخته و تا پای جادر
طریق طلب نهاده و راه اش سر کتاب نهاده و پیموده و شب بهشطار شرع بوار حمایت نموده و در
آورده و بخیر بستان استقامت مانسود و بشبو حسن خدمات بشایسته کمال حسن عقیدتش ظاهر مرآت و حضور
و حس ارادت کامل مهمی عمال خاطر و هر مظاهر و حلیه رسان کار و راه کار سر فرازش از جمله همکاران
پیشی گرفته و در مضمار اظهار چاکری رایض عزیمتش بر قاطبه قرون تعقب جسته و الان ولایت این
دولت و ایالت از الاشیر لوش خلاف بیچگاه و بیانوده و تا توده از زور رکردان اطاعت متمرد
بر آشر و در حمت بجز بنان ارادتش گاه و بیگاه و در کوشمالت دولت روز افزون پادشاهی
و پادلوی سکر اوی شاهنشاهی غنیمت لیب تعلقش در بساطین قیس مرسع و مجمع پیکانه و شاهنشاه بیچه
پرور از رشتیت راجبهای ایتیس بندگی ما پیوند مناسبت ثابته در تعهد اسباب خدمت بر حمت
خلود از مرحمت دولت ارادت نهاده است و ولایت کردستان عمل سرحدات ممالک

ایران و اهالی آن جمله و الکیک ایزد ملک ابد توانند مظاهر عز و حشمت همه عزیز آسود و صرف است
در کامرانی کرم تام کنام شیران شجاعت سامانیات بیشه محصور جهان را از حرق طرار حصیر
حصین است و حبس فریش در زاست مهاد و ملال جهانیان از زوال نوازل قلعه حصار ایزد سات
صمایش از خرمی امر غرار ارم از رشت دارت دم زد و فضای بسیط شیر در صفا از عیش و در سرشان
و بدا اهالی انسانیت زینت بیز صغیر و کبیر همه می دهد مشکار از مایه فیر دولت با نظیر ابد شعشعه
شجاعت دهمت شهامت موصوفه و صحه آسمانک طرب انگیز مرد و زن تاج کنیز و غلام زمین
مجتبه حضرت کردن مصیر از ثبات صفت و صفای طرت معروف مشکام سازی
مشکه سازی بکر زنند و کاهی طرح بساط نساط نوازی قانون بزم در خدمت سلطان خلد ثبات
یکدل و یکلاف و با خلد خلاف اندیشان شرکت ابد اتصاف باتفاق آماده و صاف بسکر
نعمت ما ال جبه بهشت اشکال بر زر و بشر زمین فرسات و بستد عای حرام در دولت با مرادات
دولت ایشان و صبح در آمال کرا این دولت قدیم از زندگان قرمید دولت
یافتم ما را منظر نظر مرحمت ریستم رعایت سکان ایالات بلا حظه فرمت خدمت بعد رعیت
محوظ و منظر است داعیات قطان الملک بمقتضای ثبوت غایت ارادت قدیم
همت قضا صدور ولایت مزبور بیز و حضایص مهتمار از ممالک محروسه سرکار اقتدار دستاشر
بسنا صه منظر و امیر الامرا حشمت رالیه بوفر همتمار حضایص از چاکران خاصه نوازب یافتم ما را

بمشتاس مخصوص بود و قبض نام قبض و بسط و مهام ولایت چنان جزو و شصه عشیار معتمدی چنین سالیه مرخص
و الهند در سابق ولایت امرا و امرا ولایت مزبور را بشرالیه مفوض و محول فرموده بودیم و موجبات
مراسم سابقه و کال استعداد و فرار حکم فرمان قدر نهاد خط اشرف از خطه هر ثغر و عمران در دست تالیه
در مرسله سنیه سبحان الله خجسته ایلیس بایک علم علیه سابق تقریر هر منشی قرمطابق این ایالت فرمان مبارک
صادر و کنون همت قضا صحیفت در بارهٔ عالیه و شرالیه همت تجدید می یابد و آفتاب این دولت
روز افزون فروزنده قطار جهان است ساحت اعدال او مطرح اشعه الشفقت بی پایان و الریم و
ما دامیکه صبح این شوکت ابد مقرون صفیه فرد مخلد در آن است پرتو انوار توجه مرجع اعتبار
را در شرح نشین صدر قدر مانند را در هش قرار و خصت جوار و بیزد نیم دولت تعرض مقرر حضیض از دست
مقدار رشک کاه ما نیم شه عایت سعادت قصد عالیه مرعی او در تصور می نیم و شانه و شات
و شات را جرعه شاه شعوذات احرش عمامه و شانی نهنیم ایالت ولایت کرد حسن او در حضار
نسلا بعد نسلا مسلم و مقرر است و او و احفاد او خدمه کو نیست و مواخذت از قبض ایالت
علیه مستقر مقرر انکه مفاتح ابواب ظفر و مصابیح مشکوة فیروزی و فر در روج دولت و بحبیه سر در آن
برج شوکت و شهریاری سعود سماء سعادت و اقبال آسوده شه بسالت و جلال کواکب هر آن
خلافت و اقدار خجسته فرزندان سعود و مادر رعاد مثال قضا مثال را در بارهٔ والا مشرالیه و ولد و لا و امتیاز
ابدی لازم دانند و اسباب استقرار شش را در مهمات مقرر و بامداد دست تقریر مقبول اوزبند دو عهد رسید
۱۲۳۳

فرمان با فتخار شاهزادگان آزاده چرخسته میرزا و کیومرث میرزا که در رود جرد بودند

سعید زمان سعادت و اقبال خجسته فرزندان فخر فخر شهر فرخ فال میرزا چه میرزا و کیومرث میرزا
عزادی ایادی عطاف شانه را شجاعت حدیقه اقبال دانسته و بنده همه اتحاد مدید نعمت
از پیش شاهد استقامت دانسته بیلیم مادت عریضه نگاری کشف الضاعی نموده و بعرض مجاور
خوزای جهان آرا رقیم اطلاع نساخته تحصیل رسوم مکتبه و اما را بلمزه متروک هشته و لوح خواهد
دقیقه یا را بکار بر طاق اهمال گزاشته سر خاشق تبدگاه را مکتب آب نسیان شسته و از سنجیده
قوانین مراد و دست خرش فارغ نشسته اند ما از دو نسخه کتاب فرنت آب آغاز فسانی فرزند
افتاده در طلب تعلیم نفاشت بجد او ایشان از ادا رفته است از ما دیپ رقت آسوده
خاطر اند و در تحقیق مرسومات از حضرت خلافت کاس ما تر عقبشای مراسم راهی حرم در
انفرد زمان مبذول است این بیلیم فرمان مطاع صادر و مقرر شود و از پیش پرطه تقصیرات سابقه
و بجه حبس تعدد گرفته اند و بکاه و دست عریضه نگاری ابواب توجه ما را بر روی اقبال خود
مرتب کشاید و مرسومات را عرض نموده بفرستاج مقرون و اند و در عهد شش تحریر در ۱۲۲۰ شهر
صورت فرمانی که بهر جا از ولایات مستحکم نهضت موکب نصرت آیات حضار و سبحان عرکوه شهر

چون بفتحای و صحن حضیر اسهار رایات عزیمت شهریاری را ریاح آسانوت اشرار است و
طایران قلعه پرواز نهمت خسرو انا بهنگ دریای نهضت نوازنده نظر از کرس حرب او نمر

رومی و اشعاف با در تک داعیه صفت مشکام عرش است و با رقعه تیوف صاعقه بارگاه
عرش نوری اعمار خصوم خذلان پیشه سهمی قرآن سرو ان ماح را و جرپا رو ان جنگجوان هوای سرکشی
در سر و شجر شرت و کافخت را موسم شکوفه شکوفهای شیشه و خنجر است پران عقابان سهام خاردار
را در هوای دشمن شکاری در هوای اغیار پرواز است و طیور ارواح کمینه خزامان در دام اضطراب از
سهم کاذران سیه اندوز آسوده شه سپاه دل از کنام نمی جنبش آمده و ما نجیران طریق مردانگی را
از پیش آسایش و درنگ مورث حصول عار و ننگ بسوی شرار آتش مهر جلبه سر از شیشه های
آتش گوهر است و در رزمای می و آتش مجلس همه شد نقش و همه برگ و بار سفر کانست و صفه
انفشه دل صف کارزار از صد صفه بار گزیند و مبارزان رایح رو بسالت از در شیر زنی فرزند
زین نشیند از باب غیرت و اصحاب حمیت عقود قصور و قاعد و تقصیر را بکار متروک داشته
و در عراض عزیمت و اقدام قباب حزم کوشش اهتمام بر زبر قبه حمید سپهر فیروزنام فرخنده
کشیر جنا و صرصر رهنا در اهمه پا از بند استحکام رسته و از زغال قرایم قمر تیر عشان سامر زمین تا نفس
ظلال استبه و با جمله مشکام هنگامه جدال است نه زنان آسایش و اطلال روز مبارزت کمات جلال
نه وقت معاشرت حسن جمال در روز فلان موکب جهانگشا از نخجگاه سلطنت کبری نهضت آرا
و رایات نصرت التوا بصوب مرفت رحم کشا خواهد بود عرکه مصدر از ممالک نزدیک
و در حضار و فرامین قضا مآثر بجنب سرایان مشرف اصدار یافته باید ایالت و نیز تا می افراج و دستگاه

ابو الحسن خیر را بمدار کات لازمه مهیا و در موعد مرقوم حضور کتاب بحضرت سپرد اردی بهشت سنه ۱۲۲۵

فرمان خلد آشیانی بمیرزا تقی خان جواهری بشیر و ملک التجار فی شهور سنه ۱۲۲۵

چون از آن روز که جواهری بتقدیر رشته اکلیل خلافت و تاجداری را بگوهر ذات همایون آرایش
زینت و بهاء افزوده و پایه اورنگ دولت و فیروزی بفر پای فرقدسای او قرین پایه افتخار فرازد
فلک فیروزه رنگ سرده الملک حصار حرم اقتدار را جوهر جهانگیری قرین آمده و خاتم
همیشه ماز آیت تزیة الملک من تشاء تعیین فرموده بهای این معادن مخزن خاطر
عطا مخزون این خجسته لولو لالا در کان ضمیر مهر منیر مکنون افتاده هر از بندگان عقیدت کیش هر کدام
طلای خالص اخلاص بر بوته امتحان تاقته و مکرر جهاد شمشیر بر بر بیش خدمات شایسته بر زر صحیح
یافته باشد شاهد آمال او را بتابش اقتاب التفات خسروی اعلی آسا سرخ رو و عجیم و علیه الحشر را
سجلیه عطاف پادشاهی بقوت صفت عجب رنگ و آب فزاییم و از آنجا که حسینی بیگ
مالامال این لآلی بهای احوال عالیجاه رفیعا کاه عزت و سعادت همراه اخلاص و عقیدت کاه
مقرب الحضرت العلیه میرزا تقی خان جواهری بشیر و ملک التجار است هر از بدو جلوس این دولت
جاوید بنا که هر ارادت را از روی خلوص نیت در صدف خاطر پرورده و در بیتاری عزم
عمل از بحر الآلا حضرت ترتیب داده شمر آهنگ مقصود بکنار آورده و بموارد مکرمت منظور را
هر سوار ساعد سعادت ابدی قرار داده از نیت میان عقیدت ساخته و قلاده بندگی را بر گردن

عقد مفاخرت سرمدی شاید و شاح صدر صدق و صفا ساخته است لاجرم دامان همت بر شش لآلی
غلطان اشفاق شاهانه را شایان حصه رسانیده است باشد پرتو مهر مراحم خدیو انجمن سنگ
بخش آن هر مراسم یکدیگر خدمتش در مدارج مهابت در حد ایام تعلق الاعزم المحقق فیه و حسن مرضیش در مرحله
استحقاق شرف تحسین و در حد استدعوت بیش خیریت ایمن منشور مفاخرش بر اسمانه حقیقت
خانه محترم و طارم قبا شرار قرار این لقب بهاء الدوله مرقوم فرمودیم تا در شب افروز زایل عطیه را بر
خیره مفاخر آمدی در گنجینه افتخار ضبط و از روی کمال امیدواری باعطاف پیغامات شهریاری
در تقدیم خدمات مرجوعه کمر اهتمام بر میان بندد و در حسن خدمت را پیش از پیش جلوه آگهی
ظهور رساند و کتاب دفتر خانه مبارکه حسب مرقومات نامه اخاذ این جریده ضبط و در عهد سنه ۱۲۲۵

عنوان فرمان نیابت الدوله علیه عظمی بسم پنجاب جلوی میرزا محمد خلف مرحوم غفران پناه حاجی خلیل الله

چون از رایکه توقیع وقایع موقوف باسم کم حکم قاضی محمد قضا مشکلات باب خدا و بقا را و طلب
اقتدار صدر صفه سلطنت را بفرای زینت افزا باشاعت شرایع سپاه سپهداری و آنکه من کردار
همت والا نهمت شهریاری مقتضی آمده هر یک از سالکان صراط المستقیم صدق را هر بار
اثبات و عرض کرده در دار الشرع خلوص نیت باتیان عدل لیس طلب و لسان اقامه شهود از دقت
نموده و اجرای حدود و محدث طراز زیر اساحت صفای طریت سلک جهاد و پیموده باشد و در
بشهب اشفاق بینا شهر ایق رشبال و اقران بتبه برتر افرازیم و در مجلس عقیدتش بر اکفاء از دادگر صدر

اعتبار شرف از ریاست اطبای ممالک گیلان افزوختیم تا از روی کمال عفت و درایت بلوازم
شغل مزبور اقدام و کمال وقوف و تدبیر خود را مشهود و موقف شهود خاطر مهر اساس دارد مقرر
آنکه فرزندان کوکب آسمان خلافت علیه و تابان کوکب عوالی دولت بهیه فرزند مسعود کامکار
محمد رضا میرزا را الی والاشان ممالک گیلان عالیه شان را الیه را حکیم ولایات مزبور و حکیم خاصه خود
دانسته مرفومات مشعر بر ربا و مخصوص و مرجوع دانند و در رعایت جانب عزاز و احترام الیه
لازم شمارد و عالیمقامان و پیشگاهان عزت و جلالت و حکامان مقرب آستانه متوفیان عظام
دیوان اعلی شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نموده از شراب تغییر و تبدیل محرر سر
دانند و در عهد سنه تنجر یا فی سهم جمادی الثانی سنه ۱۲۵۳ فرمان منجم باشی مقرب آستان مرحوم غفران
مرازی دیوان دولت ابد توام قبله عالم شاه شاه اعظم شهریار محمد شاه خلد الله سلطنته
بامضای فرامین خواقین جنت مکین صدور پذیرفت چون اکنون تایید فرخنده انجم و افلاک
و تاثیر شمشیر جهانگیر تابناک سریر عالم افروز سلطنت تعظیمی را از مطلع کشور گشای جهان تابان آغاز روز
افشانی است و اشعه آفتاب خلافت پناه در قطع مدارات عدل و انصاف غیرت
افزای سعود سیارات است آسمان آن ذات البروج است و عروج اختر اقبال تا مرزده از اشاعه
و اعتلای فجر و مکرمت اهتمام بر سیاق بسته و اگر زمین با تمکین است تمکین بتقدیر دولت ابد اتصال را
علی الاتصال در مرصد عصمت مترصد نشسته شمیم اشعه شموع شعراء که انجم شمشیر شهریاری در مرصد

جهانگیری اند نشر اشعه شمسه و ثوابت شمار پادشاهی در سیر منازل نصرت سیر عرشه کشور
آمده ما را موهبت انوار انگیزه تایید و طرح اضواء تایدات خداوند مجید یم در خدای عطایای الهی از ارزاق
فعالی امتثالی منظر الفاظ جوهر نشید بها و مکنون خاطر خطیر ساطع الصفیه مرضیه فزای اقطاع اصحاب
و ارغاب ملهم را ظاهر الشمس فی اصحاب مدارات الارتفاع است آنکه از موالیان دولت
و پرورد گان شرکت ابد آیت آنکه از سعادت شهر صاعد و معاوث طالع است عدوت
ممتنکان بعروة الوثقی این بالمزید دولت بهور و طریقه نیز حدمت و بندگی را باقدام صدق
رسیده شد از تفویض منصب جناب بر مدارج عتبات رشان فرمایم و در تعبیه و تطیم ساعات
روزگار شان قایق الثقات مبذول فرمایم تسمیم رقوم این احکام و ترقیم رسوم این مراسم ارتقا و تقدیم و تقرر
احوال خجسته مآل عالیمقام عزت و سعادت همراه خصیصت و کمالات کیشه و صدق ذات و ارادت
اکاه و شجاعت الاعاظم و الاافاخم مقرب آستانه میرزا عبد الباقی منجم باشی است هر آینه بخدمت صفات
این دولت سدید را بر قوم صدق و در الخواص مرشح و مرقوم هشته و خلفا و سلف از جد و اسلاف
راستی خلاف پیران گذشته مراعات کمالات معنوی و صوری در صورت استعداد کامل طاری
کرده و مراعات نسب با حسب حسب رجب حسن قابلیت در پیشگاه قبلت خاطر اقدس مجتمع آورده تحقیق
احقاق حقوق خدمات قرین قوم همت حسن تشکر و الثقات جدیده در باب شرالیه منظر الفاظ مهر مستطیر
آمده در سنه تنجر یا بی خجسته دلیل و دالها و ارکان منجم باشی دیوان قدر نشان فرمودیم و از روی

منصب مزبور حد از قرار فرامین خاقان علیین مکان نور الله مرقدهما مرحومان میرزا اسمعیل و حاجی قاسم
را الیه شرالیه و مخصوص و مرجوع بر حسب فرمان خاقان خلد آشیان طاب الله ثراه اعلی الرحمة
و الرضوان بحکم ورثت شرالیه تفویض یافته کما کان سلم و مقرر داشتیم و موجب حرر در درجه منجم باشی از
دیوان اعلی مقرر بوده و در دستور سابق در درجه شرالیه مستمر و برقرار فرمودیم و قرار و مدارعی از
و مورد ثا در تصرف ایشان بوده بهمان وضع بازگذاشتیم حدود مناسب و مناف را صرف مخارج حق
و وراثت مرحومان مزبوران نموده موجب مقرر را بجهة حق بازیافت و از روی فرغت خاطر
بلوازم منصب مزبور اقدام نماید مقرر آنکه صدور منجم وزارت و اولیای دولت ابد آیت و
متوفیان دیوان و بیت و دبیران دار الانشای قرارات مقرب آستانه شرالیه را منجم باشی
با استقلال دانسته لوازم توقیر و اعزاز لازم دارند و شرح فرمان مبارک را ثبت نموده در عهد سنه ۱۲۵۳
فرمان نیابت استیفای ممالک بسم مقرب آستان میرزا خانلر فی شهور سنه
چون از روز ورود قلم قدرت باستیفای خطوط نفوس از دار العلم عالم صحیفه تقدیر جاری گشت
در دیوان قضا امضای اعمال انام در مصادر مهام پیشاپیش مقرر گشت نخست ذات مقربه ما
سرفراز بجریده خلافت و نام نامی آنکه سر طراز دفتر سلطنت آمد اگر سر رشته کار دولت و
جهانداری بود بقبضه اختیار ما اتصال و استقرار یافت و چنانچه اصلی از ضایع شرکت بهمدیگر
بکفالت بخشیم مخصوص آمد ما را در مقابل این موهبت و تتمیمت و الاهمت پیش فرد

جریده خلافت و نام نامی آنکه سر طراز دفتر سلطنت آمد اگر سر رشته کار دولت و جهانداری
بود بقبضه اختیار ما اتصال و استقرار یافت و چنانچه اصلی شرکت و شهیاری بکفالت بخشیم
مخصوص آمد ما را در مقابل این موهبت و تتمیمت و الاهمت پیش فرد جریده جهانداری
و حسن العلی و حسنات و دیت سر رود از آنست که جمع چاکران هر یک را برای توقیر و فرمان
تقرب بسبب استعدادات کار خاصی و در تحصیل مراضی رای ایشان باحتمال زیاده
اطاعت را یقینا و بر بقای تمکنات فاضل آمد ما را بقای مراجع عتبات عرش عزت کمالیم و جاه
مرتبی کنند ذات الثقات کارگزار در باره از بزرگ داریم خلاصه این اجمال تفصیل احوال
عالیجاه رفیعمکان عزت و عزت همراه عزت و رفاقت کیشه و اخلاص عقیدت کار
مقرب آستانه معظم السلطان میرزا کرم فرزند میرزا خانلر است هر آنچه معاونه ایزد جلت ابد آیت
خطا خلود خدمت را بانجام خلوص ارادت مختوم هشته و بمتثال اوامر مطاعه ایشان پیوسته قلم دار
سر خط فرمان گذشته در بعض و بسط مهمات دیوانی بایشان همدار از جنبت حیثیت و
و تعقیب رایات بر بخش حاصل بوده در بست و گشاد امور ایشان و کفالت با مسلم
حل عقد دقایق تمیز ذوه و بدیع جب بنا و اصالت و استعداد اکثر در اجرای مخارج ارادات
و صدق قبلت بصحت مقرون و طرار تفصیل خدمات در طبقه قبلت خدمت
فطرت بیاز و قبلت مشحون آمد در ابتدای سنه تنجر یا بی خجسته مبتهج و ما امیر اکبر عشیره

باضافهٔ نیابت منصب بهتیمای ممالک افزودیم و منشور منظم مهمات را بتوقیع تفویض این منصب
رفیع تقریر تقریرات استقرار دولت مستقل فرمودیم تا در ایفاء این عاری فرد را سرفراز و بهره‌ور معاشر
در تحصیل رسوم خدمتگذاری جدی جدید فرازند و از مزدمات خدمت مزبور از رفع قاعدت و تشخیص
معاملات و سررشته داری دستور ولایات و پرات و غیره معاملات و متعلقات اوامر
شایسته یابند و سر رسالهٔ کهزار لال موجب از دیوان اعلی دریافت و بعلاوهٔ مرسومات مقرره ولایات
مصروف مخارج خود سازد و کتاب دفتر خانهٔ مبارکه شرح فرمان الغ را در دفاتر خلود ثبت نموده در عهدنامهٔ سیه

فرمان مبارک مطاع که در خصوص انفاذ واسب و خلعت نوروزی بجمیع ارکان مهم معتمد فرمایند

دیرزمانی عید و تجدید سال سعید جهان پیر را سرمایهٔ جوانی تجدید و ماه جهان‌افروز قمای نمیه را قبای نوروزی
از رکب خانهٔ قدرت طراز قامت ایستاده بالای بر دوشند بزرگان اشمار از شجر اوراق مطرز بطراز
فاخرهٔ حضرت کلیل کار شاخسار را بزیور خلعت بهشتی و مزین از لآلی آبرهای کرمیه در انجمن خیال
سرو رنجی عیش جلوه طراوت است و بلبلان شاخ سرشک سرو استبرق الماس فطیر و مناظر لبستان از
جلوهٔ عنابهای لآلی ضمیر مقام سرزمان لعبت با نظیر و لباسهم فیها حریر همراز حضرت ملاقات
تلاف و مقبلان قابیم اطراف و اکناف انها و از همراز موجب حضور بهر باب بعز
احضار حاضر بزم میمنت مآب بوده از وجوه اعیان اعیان صدر و صدور و نواصی و نواصی کبار و
کبار اعاظم و اعاظم کفات انتساب و اشراف و امرا و امرای در الاعتلا هر یک بقدر مرتبهٔ جاه

و مقدار پایهٔ حرکات و اخرکات بملاطفت قلاب یکا و سرای شاه و آنشان سرمایهٔ پیشکش حصول سرکرده
ماموال آمده و انکه از نسقه دولت منصور بظهور و الکه در مامور و از غرضیم بساط بندگی در حضور محروم
و مهجور بوده بتعمیم عوایدهٔ عید و اشارت عیش عید بر عید قرب و بعید شریف بر دوش مناظر
شان بعد هر نشر نفات شریفه طرز هم مت اشرف افتاده و ان چاکر فرزند احرار غیبان دولت حضور
قامت عجب شیر عجب رقوت خدمت منظر بطراز مزید نیرات و مقدار منازل افتدار شرف در قربت
حضرت ماوفت بغایت قرب و درجت است چون از حضور دربار در رود در شرب بدوام
اقدام خدمت حضور بود از انصاف حق الثقات ساغر بزم اقبالش را ملاما اصر عات حصول
امال فرمودیم و بارسال خلعت اقتاب هلال پیکر عجب شیر بزیور مزید افتخار فرودیم تا عرصهٔ مناظر
ما افتخار کار بر مرکب مخاطرت تاز و در برکب شب سیاحت از شاه و از قوال و معرض مهارت
رایت استیناز فراز و یکمرتبه صرصر سیر صعب سرعت اسوال نور از چپ و راست اصطلاب بی‌نیاز
و ساحت طلای مرصع ضمیمهٔ خلعت میمون و بغرا انفاذ مقرون داشتیم تا خلعت حرز شد و در امیر انفاذ
پیکر عجب بار و مرکب فرخنده پا را بمیرد و هشت اقتدار داشته استظهار عطاف شاهانه جاه تقدیم
خدمات بشرمسولات را عرض نموده بعز انصاف مقرون و اندوز عهدنامهٔ شریف

فرمان نصیحت ملوکانه و تعرضات تربیت نشانه بافتخار نواب شاهزاده محمد و میرزا ابراهیم

بتوقیع و انفاذ بصایع نزدیک که رجب دستور العمل سمت ترقیم و تعظیم و تشریف

انفرزند مسعود از خدمت همایون استدعای تفویض ارستان نموده در اسعاف اقدام و اصرار
بتقدیم رسانید و انفرزند بقبول اکمال مرحمت و شمول و اینکه در امر خدمات سابق انفرزند فطنی تمام
بوده و از خدمه و متعلقات اهتمام ولایات متعلقه تجذب برآمد و امور زندگی و کار و بخود زنی
فطنی داده بود و بدین وسایط بمزید عقل و کاردانی مشهود و نظر مورد شهود افتاده بود و در طی استدعای
مزبور بعضی تعهدات دیگر از قبیل پیشکش هر گاه امر ارستان از نظر هر بیست افتاده بصحت
حق شایستهٔ مهم نهر خدمات بر داشت بموجبات استدعای انفرزند استقرار در رتبهٔ قبول یافتیم
و امور آنجا را بکفایت و اصول کذاشتیم و اگرچه ادعای انفرزند مال آبادی و تمامی اعیال ارستان
خرابی و بیشتر در این وقت جمهور را مال و اموال مزبور شرف یاب خاکبوس درگاه جهانبانی
شده و توحشی از انفرزند داشتند بالمشافهة التعلیه از جانب انفرزند انها را اطمینان تمام کرده روانه
نمودند و فرمودیم در طی فرمان مبارک جداگانه فرمایشات لازمه عرض صدور یافته است لیکن
پارهٔ هفرات دیگر است هر از روی کمال مرحمت انفرزند را از حقیقت انها آگاهی میفرمایم جرا
مذکور و تربیت کامه در جاری مهمات آنجا بوده ملاحظه همراه است لازم شمارد و در مقدمه سرکار
بدو یک سال از جهت اقدام و اهتمام خود دارد و اولا آنکه باید انفرزند اینمعنی را در ذهن خود
نهاده بود و هیچ در داد و ستد آنجا وقتی و استمامی نمیزد و امر کمر زان خود را فطنی میداد و کاه و بیگاه
بتقدیم از آب و خدمات جزئیه اقدام میکرد و بخیال شعری و ترتیب مذکره و میرد و حشت

و مورد تحسین میشد زیاده بر بهانه توقفی بود حال ارستان ولایتی است سرحد چهار و هفت هزار خانوار
است همه مردمان کوهی و شریر و غالب اوقات بسخود سر سرحد رکردی بسر برده اند انفرزند چنان
تصور نمایند در پیشکشی داده ولایتی گرفته و بدیده ارک خارج جلگه جلب منافع کار از آنجا نمایند ارستان
ولایتی نیست هر چند ان در قید منفعت و اموال بوده فایده صحت خیر سری آنجا نوکر داری و قوت
است داری و اسم و رسم و شهرت است نه اخذ مال جلب منفعت و دیگر آنکه ارستان قلع معظم ولایات
سرحد عراق عرب و پای مناظم آنجا از مهمات مهمه دولت شاهی و تمهید اسباب اهتمام
آنجا از مزدمات رسوم سلطنت و مملکت داری است از کرمانشاهان هر جا کاه صاحب حشمت
مال سرحد است بدستیاری و قوت این ولایت است و در مرز سرحد همیشه استعداد مجموعه
مهم سرحد آماده بود و خاطر بالغ را از این راه اطمینان خاص و استقامت صرف دولت حاجت بتعدد
جدید و جهت دادی تازه نمی‌افتاد حال هر ارستان صنیع و بانفرزند مفوض شد از هم سرحد چشم نخواهیم نمود
نوکر و تدارک و استعداد جمع از مزید ولایات معاضد عدت سرحد بوده باز بتبر و شیر و حرب تر
از انفرزند خواهیم خواست و اگر اندک قصوری در آن واقع شود معلوم است چه قدر منافی
رای ملک آرا و انفرزند است چه حد مورد سیاست و باز خواست خواهد شد فرمایش دیگر اینست
هر اگر انفرزند دیده و شنیده باشد هر از ارباب جهت ربانی را در ارستان بطریق تسلط و تکرار خاری بوده
باز در مشیر ایشان تمتیع تعدی و توقفی از زمان آنجا بعمل آمده بواسطه آن بوده است هر از آنها

لرستان را بقوت و شهم و لاقات یلی و دلیری و استعداد خارج مقهور و مغلوب خود داشته
اند و اگر رفتاری بطریق تسلط میکرده اند مردم لرستان لابد و ناچار تحمل بوده اند و کار افسر چنین نیست
بایست بهمین مردم لرستان خود را مسلط و مقتدر خواهد معلوم است در این صورت چه قدر رعایت از
مردم آنجا باید نمود و الا تحقیر نیست هر افسر را از خارج معدودی غلام با خود داشته باشد و فرضا
بمبادرت نهاند و منتظر باشد معلوم است هر رعیت نهاند و چند نفر غلام با غلام از خدمت پیاده شده
سر از رفتن بیش فیلم رعیت را نداند آورده بسیاری اینها با جمعیتی چنان با تیلاء و جحاف رفتار غیر مناسب
نموده اگر جلب نفعی هم بایست بطریق ملایمت و ایل داری و رفق و نوعی که رعیت وحشت و
خرابی آنها نشود باید کرد و دیگر آنکه افسر زمینی را در اموالیات مسکن گیرد و در آنجا را خانه خود قرار دهد
و در آنجا عیالداری نماید تصور کند در صورتیکه مردم آنجا خود را از افسر زیاده و اطمینان کامل حاصل
نداشته باشند و افسر زمین را از آنها خاطر جمع نباشد چگونه ممکن است هر در آنجا اطمینان رعیت نماید
و شرایط لرستان داری و آنجا را خانه و مسکن خود ساختن معلوم است باید چه قسم رفتار کرد و دیگر افسر
این تصور را هم از خود کند هر آنها و غلامها اشتم و اگر هستند و شاهزاده ها فقیر سر از اولاد نه و در عوض لرستان
باز کنه هستند و دیگر استرداد آن ممکن نیست و باید دارای هم از آنها بگیرد و در مقام اخذ و تنظیم
و جلب نفعی زیاده از حد ایل داری برآید باید بر آن فرزند حالا باشد هر اگر آنکه خلاف قاعده
از روی نسبت با آنها معروض افتاده و سابق الاحظه شود محل نظم سر حد و موجب تحقیق کار را

باز نمودن است و فرزندی سلیم سر از او همان خانه و املاک حاضر و موجود نهاده است و افسر
باید کاری نماید و اهل آنجا خود افسر زمین را کاوار و اگر سرافرازی و اعتباری و اخذ و مایه آنها
خواهد بوسطه خوشنودی و خدمتکاری پیاده شفقت مزارع خود را میسر شده ترتیب عمارات
و تنبیهات و فراهم آوردن اسباب و ادارات قشلاق و در عهده سر شده **فرمان تفویض ایالت چهارم**
بختیاری که در اوایل حال بعهده امیر الامرا العظام ایلخانی قاجار مقرر شد چون از زور و والا مقدار
تقدیر آنحضرت مدار قطار جهان را بحسن اهتمام طالع بختیار ما مالک و اشته و امیر دیوان ما بید انتظام جهان
جهانبانی بکف کفایت تحت و فرخنده طالع ما بازگذاشته تا شور و فرمانروائی ما بطفرای عنوان توقیع
الملک فرمانشا موشح گردید جمهور طوایف انام را بسر اطاعت بر پای پذیرائی فرمان است و توقیع
حکمرانی ما را ان الملک الله یورثها من یشاء بر نسب عنوان اقتدار آنحضرت قاطبه حشم ما سر را پای
انقیاد و در سر جاده اذعان ما نیز فرو نهاده است و از شاب عنایت ایزدی را
سایه نعمت و فرموده ایم هر یک از چاکرزادگان آنحضرت اهل کار را بر ترتیب
اسلاف در مضمار ترتیب خدمت چلاقت کوی مسابقت از اقران ربوده در معرض خدمت
انواع استعداد اقسام اشفاق خاطر مهر اشراق را در خور و سزاوار بوده باشند بشمول عطوفت
بی اندازه پیوسته مشمول مراحم ما نیز باشند فرمانیم وقت تقیمت نزد شریف خدمات خاص شرف
اختصاص افزائیم و از آنجا که عمامه این سپاه از شیاء احوال امیر الامرا العظام شجاعة الکبرا الفخام

چاکرزاده خاص طرح انظار کمال اختصاص مقرب الخاقان اللهیار خان قاجار ظاهر و مرید است
بتفویض منصبی جدید نشر رضوان عنایات مکنونه در بار بار و از منظر انظار حسرت زانه افتاده در
مزبله یوشت امیر خجسته ایل و در منصب ایالت حشم بختیاری سر افراز و بتفویض این
خدمت از جمله منتخب و ممتاز فرمودیم تا بخوبی شایسته کار دانی و اهتمام او است در لوازم کار
از ارزاق لازم و اهتمام مناظم ایل مزبور اقدام و مزید آگاهی و ایل داری خود مشهود و مشهود آنحضرت
مهر و رستام دارد حالها مانع این در و ساو سلان و سرکردگان و ریش سفیدان و اعیان و عموم اهالی
طوایف بختیاری از نسب و رعیت امیر الامرا مشار الیه را والا با استقلال دانسته و امر و
نواهی او را منقاد و مطیع باشند و از تخم صلاح او بتمامی در عهده سر شده **فرمان جهان**
باشکوهی پناه میرزا زین العابدین نشیر از لشکر نویس دیوان اعلی که از لغات مستخرج بود
از ازل آیت قدر ما مرجان آیت شمع و ظهر آمد و ملوک ملائک آفاق را درگاه فلک
پایگاه مرجع و مقرر نوبت همت جهانداری لازم افتاده هر از بندگان درگاه عظمت و سرداران
طریق خدمت هر آنکه انتساب با قلیم بندگی را بقدم صدق پیموده و در سیاحت بلدان نعمت
در منهج اجتهاد ثبت قدم نموده برای شاطرازی ذات یمن ما در هر زبان بتحقیق لغات
مختلفه نعمت اهتمام گماشته تا بر و بعد تیم رسوم دهاکو در لغت جاوید بنا بر زبان منشی حشمه
در تقریر مقام تحسین زبان فائه المثالات را حضرت عبارت سازی و در مقام شاطرازی

با صفای تقریرات بنیاد نشر تشریف سرافرازی اهم و از آنجا که آیات این مقالات متضمن احوال
عالیه و رفیعه کاه عزت و سعادت همراه خلص و ارادت کاه عمدة الاعزة و الاعیان میرزا
زین العابدین نشیر از ایست لهذا عنوان **فرمان فرمان میرزا محمد علی خوشنویس در فرمود**
کتاب سه کار جهان مدار باشد چون از زور قلم قدرت
سر خط نگار لوح ابداع و سطح صفحه سپهر و قلمرو خط خلقت و اختراع آمد سخت اوراق کتاب
ارض لت متطلب بشیر از خلود و بقا اتصال یافته و طغرای ابو و دوام توقیع اقبال ما را حرز از
عنوان اقتدار آمد ما را تعلق خاطر خطیر آنست هر از اصحاب استعداد ما که در تحصیل شیوه بندگی
متحمل مشقت مشق خدمتگاری باشد و در سلوک طریقه ارادت قلم در سر خط پایداری گیرد
و جمع ادوات تصحیح ایشان انظار ترتیب کاریم و از ترقی و کمال مدارج کمالشان توجهات مکاتبه نمائیم
او را فرمان حکومت بحر هند و بندر عباس و شیل و دنا باسم صید سعید امام مسقط در عهده شد
چون از عهد سعید هر با خاندان ما تاید خدای مجید نسایم عزیمت بسفاین آمال در ستان اقتدار در بحر
عنایت و سیاست هر با خدا غدب فرات و در امواج روایتی از بحر و آن آب راه بسلک
سعادت و پای در ورطه جنبش داده ما را از دست همت جهان آرا لازم افتاده هر یک
از بندگان ارادت کیش هر برای ادای مناسک بندگی اقبال این درگاه و امام محراب حضور
اهل آنکاشته و سلوک طریق خدمتگاری امام قافله ارادت حشمت سات ایشان را هبط از

نقصانات کامله و عرصهٔ آفتاب را مسقط انظار عنایات شامله داریم و عالیجاه رفیعپناه حشمت
و جلالت دستگاه مجدت و نجدت همراه شهامت و نبالت کشه و صداقت و
ارادت آگاه امیرالامرا العظام صمصام سعید خان امام مسقط را رای معالیت در بند از دست
گشوده و راهنمای این مالش از شمول عواطف خاطر مهر شاه شاهانه ملاذ آمد و در
السنهٔ لویث هیمنت ایلیت خدمت حکومت بحرین و بندر عبس بشمیل و دیار العجمه
اهتمام مشار الیه محول و مفوض و اهتمام و پایهٔ اعتبار شرف را در مدارج رفعت اعتبار رایع ساخت و فرمان
ادبیه و فرمانه در جواب عریضه عالیجاه مستر مالکم خان بهادر ایلچی دولت انگلیس صادر شد سنه ۱۲۲۲
عالیجاه رفیعپناه شهامت و فخامت دستگاه جلالت و نبالت کشه و فرمان ولایت
همراه صداقت و ارادت آگاه عمدة الاکابر العظام مستر مالکم خان بهادر المسیحیه مستر مالکم خان بهادر
پروانگی حضور شیدا از شرف ورود اصفیه افروز ساحت احوال خود دانسته و از مدعای عریضه
ترجمه آن ناشر بر ورود هندوستان و عزیمت سمت انگلستان و اهتمام در ازدیاد ظهور ارادت
و تقدیم خدمت دولت ابد مدت در مطاوی اوقات و ابواب ظفر نسبت چاکران نصرت
اثر مفتوح و مفاتیح تصرف خازنان منصور گشاینده ابواب فتوح بود ملحوظ انظار الشفات
و مضامین صداقت و قرنیش عزم الاستفتاح الی الاختتام معروض رای بیضا آیات گردید مراسم
ارادت و در التجای رکال درایت و آگاهی آن نیاه با بسر معلوم و مشهود و سرای بیجا

او در مزید روابط استماد و لیستی علیتین بزرگی صورت ظهور و شهود آمد از آنکه آن پناه صداقت
آیت را خاطر شواق صداقت و خدمت رب عذار شاهدار ارادت و از مبدء ظهور آثار
من الله و لیتین سالک طریق خدمت بوده و نواب بیلیز ما را بحس سعی او و ثوق و اعتماد و بسکار عمر
و التجای او اعتماد کلی داشت و بنابر استماد و لیتین او را در سلک کارکنان این دولت عظمی
نیز منخرط داشته ایم و در ارتقای مدارج اختصاص بنظم خصایص اسباب اهتمام و شوکت بی
نظیر انظار الشفات گماشته فرمان قلزاقی علی قلی خان قاجار قزوینی چون از ازدیاد ظهور
سلطنت از فزای فلک فرسای پایهٔ اعتبار برفراز فلک افروخته و دستگاه دولت از ازدیاد
این عهد ابد اقتضا با عهد ابد بسبب معاهدت ساخته ما را پاسداری این نعمت در پیش نعمت
راه بانت عزم همت حق تشریف و کنون خاطر خورشید تاثیر افتاده و از خانه زادان
دولت و چاکران دربار سلطنت هر آنکه بهت استعداد خدمت از فهمیده اخوانش ظاهر و ظهور
قابلیت داده اشرف مادهٔ قبول خاطر مهر مآثر آید تفویض مناصب بنشر پایهٔ اعتبار برفرازیم و در اعتبار
مراتب تقدمش مطرح انظار توجه و ترقیت سازیم و مرآت اقبال چهره نمای شاهد احوال
عالیجاه رفیعپناه شهامت و نبالت همراه مخلص و عقیدت آگاه منتخب الخوانین العظام مقرب
الحضرت العلیه فتحعلی خان قاجار قزوینی است و از زمره خانه زادان بمزید فطانت و رو کاه
منظور انظار انور و جوهر جدت و تیقظش جلا افزای شیع علاوت جد و پدر آماده و در السنهٔ

بیانات مخبته ایلیت و ما بعرما او در منصب قلزاقی باشی دیوان نیز عنایت فرمودیم و بنظر
این عارفه عظمی مدارج اعتبار شرف را بر شبه و اقران افزودیم تا بحیثیه باید و شاید و از جوهر کار آنی
او سزد و آید بلوازمات خدمت مزبور اقدام و بمحاسن اهتمام حضور پیش از پیش مشهود رای مهر
ارتسام و حضور را مورد مزید مرحمت و عنایت سازد کتاب دفاتر طلوع شرح فرمان مطاع عالیجاه
فرمان همایون که در جواب عریضه عبدالله پاشا وزیر دار السلام بغداد صادر شد بالاهر بالمکم
جناب جلالت و وزارت مآب نبالت و امارت نصاب مجدت و شهامت
ایاب نجدت و فخامت انتساب صداقت و ارادت آداب اعظم دار السلام
صداقت وزیر صایب تدبیر نیکو درایت عبدالله پاشا وزیر دار السلام بغداد توفیقات
الهی موفق و بعنایات پادشاهی مستولی بوده بداند مورد عرضه ارادت ترجمه آنجناب
در صروف زمانه ابواب فتوح بر چهره اولیای دولت قاهره باز و نسایم نصرت
شمایم نصرت و ظفر بشعار رایات جهانگیری در اهتزاز بود و مصحوب فلان و فلان آنجناب
بهای حضور و مضامین صداقت تضمین عزم الفاتحه الی الاختتامه مشهود رای مهر ظهور گشت در باب
و مصلحت خلقت و تحقیق و دیگر نشانهای الشفات دولت علیه قیصری و استقلال حضور
امر وزارت مآب نگاشته بود حقیقت معلوم و کیفیت مرغوب طبع عطوفت ملزوم آمد
و الحق مراتب مزبور بسیار بموقع و بکار آنجناب در خور هر نوع نوازش و عطوفت

توجه خاطر باستقلال آنجناب در امر وزارت و اقتدار او در انتظام امور نصفت
بغایت تکمال و حمایت رهنمای او در هر باب کنون خاطر عطوفت اشتمال است آنشاء
الله الرحمن از جانب اولیای دولت قاهره لوازم اعانت و امداد نسبت بآنجناب مبذول
خواهد افتاد و مراسم ارادت و صداقت و تعهد اهتمام خدمت در تقدیم خدمات دولتیه
و اجتهاد در مصالح مزید استماد و لیتین الکوکبتین فقرات چند معروض داشته بود و عبث نصافت
و وثوق و اعتماد خاطر اشرف در باب آنجناب شد و یقین حاصل است که موجب تقدم کار
در دولت را بسر ما ساعی و در ملاحظه مصالح آن جاده اقتضای مساعی خواهد بود و بعنایت الله
تعالی از شاطر سعید در لیتین بنظر دقت و تبصر مکارم همیشه از جانب خواهد نمود در نوبت
فرستاده را رخصت انصراف دادیم ظهور تقدمات عنوان نسبت بآنجناب بر قیم آنکه
بلیغ خطاب اشارت رفت مراسم عطاف خاطر مهر اتصاف را در باب تحفه قبیر
الغایه دانسته چنین دانند هر گونه مهمی و مقصودی که آنجناب را باشد از جانب اولیای دولت
قاهره بنجاح مقرون خواهد بود و هر نوع اعانت و حمایت که لازم افتد نسبت بآنجناب مبذول
خواهد شد و بنهایت انتظار در مهام متعلقه باستقلال و استقرار پردازد رقم عطوفت شیم همایون
در جواب عریضه صدر اعظم حسن آغا نیز در مالاهر بالمکم جناب صدارت و وزارت و دار
مآب عظمت و حشمت و جلالت نصاب حرمت و نجدت و نبالت همراه فخامت

و شهامت و شناعت کتاب صداقت و ارادت و کجتی آداب آگهی الکفاة
الفخام اجلّ الوزراء العظام نظام الملة والدولة والشوکة والاحتشام صدر اعظم دولت علیه عثمانیه
را توفیقات الهی کافل احوال و کمال کفایت مقرر بسبب مزید اقبال بوده مشهود رای
صوابنمای و مکشوف رای ضمیر اصابت تصویر ملک آرا بوده ذریعه ظهور آداب صداقت
آنجناب در بیعت آرزمانی اهل پیشگاه بزم سعادت پیرا و مضامین مطرب از سوز
اوضاع کشف شایع شعافنوذ فقرات مشعر بر سوء عقیدت عیان روسی در حفظ ناموس
موالات با آن دولت محترم سر نگاشته و اتفاق آرا دولت علیه را در تمهید و ترک
اسباب عزاد جهاد خصوصا بعد از استماع اوضاعیکه در آذربایجان واقع شده بود بکلم
جهة جامعه محمدیه صلوات الله علیه و آله معلوم شده بود و اجمعی معلوم است که در لیستیر
ابد آیت روم و ایران بواسطه اتفاق و اتحاد دولت در حکم یکدولت و بسبب عهد
معهد ادامت و استحکام این امر اهتمام و مواصلت است و لیکن از اسرار قدر و قضا و
حکمتهای خفیه یکتا خدای بیهمتا بحقیقت آگاه نمیتوان بود همین تعجب است که دولت
قاهره ایران با روسیه در جنگ و جهاد بود و دولت علیه عثمانیه را با قضایای عهدی که
انها داشتند مقدور نشد که علی الظاهر تمشی کنند حالا که آمد دولت پیروز را با ایشان
آغاز حرب و جدال دارند و فتی تجهیز شد که با جماعت مزبور صلحی تازه بسته بودیم مع هذا

بحمد الله جهة جامعه اسلامیه در میان است و عهد و فاق مرعی ما بین بسته شده و از جانب
محفوظ و مرعی میباشد و شروطی که در عهدنامه مبارکه بین الدولتین مضمن شده کما کان مستحکم است
در هر وقت آنچه مقدور باشد و معهد در بنا شرایط طرف مضایقه و اهمال نشده و نخواهد شد
و انشاء الله تعالی بامر شریعت مقدسه در دولت اسلام را تا زمان ابد در ضمان حمایت خود خواهد
داشت و آنچه مصلحت دولتین است بحکمت بالغه خدا از پرده غیب بعرصه ظهور خواهد آمد
بر آنجناب جلالت مآب لازم است که در مناظم مهام استماد دولتین علیتین مهمل نگذارند
خود را ظاهر ساخته در هیچ حال در اعزاز و امداد و معاضدت دولت علیه را فرو نگذارد
و مجاری احوال اتفاقیه را در طی ذریعه صداقتانه بتفصیل مقاصد و مهام دولت بهیه شرح
و معروض دارد و تحریرا نوشته شد و بتصدیق مشهور ۱۲۴۳ فرمان که با فخار وزیر اعظم و دیگر
مرقوم و اعطای نشان مرصع شده بالاخره حکم جناب جلالت و نبالت دستگاه
وزارت و کفالت کتابه صداقت دار ارادت آگاه نظام الوزراء الکفاة الکفاة
کفیل الدولة و الشوکة و الاجلال کافل مهام الانام ناظم مناظم الایام وزیر فرخنده رای
فرخنده مدبر لارد کیسلری وزیر دولت بهیه انگلیس شمول الطاف بی نهایت شاهانه
بوده از کمینه نات عاطفت پادشاهانه بنگیزه عز آگاهی حاصل نماید چون اکنون که تایید دار
مثال نشان والای دولتین ادار کار آیت ایتلاف زیب عنوان بیان و طغرای عز

موالات طراز لوحه منشور کیتی جاوید نشان است نوازب یمین و مارا تشهیر آیات این موالات
باعلای اعلام التفات های کافله نسبت باصدقا زمانه دولت بهیه نصب العین است و دلا
و تشیید ارکان این صداقت باشتار آثار توجهات شامله در باره اولیای شوکت سنیه همیشه
مکنون خاطر خورشید بهاء افاده آنجناب صداقت مآب دولت بهیه انگلیس را رکن
رکین و اعظم مشیدان آن شوکت ابد قرین است سرزد از چون و مقتضیات استماد دولتین علیتین
است که از جانب دولت علیه ایران گاه و بیگاه اعلامات التفات خاص مخصوص و منصب
نشان عاطفتی نشانی در باره آنجناب مبانی ایتلاف این الشوکتین محکم و مرصوص آید و امید آن دارد
که قطعه نشان مرصع از مرتبه اول از دیوان التفات بجهة آنجناب عنایت و عز اتفاق یافت
که بیگمان فخر را بدان زینت فزاید و از روی کمال اهتمام بافزایش اسباب اهتمام حضرتین اقدام
نماید تحریرا فی شهر جمادی الثانی ۱۲۴۶ فرمان که با فخار وزیر دولت روس شرف صدور یافته
و نشان مرصع مخصوص عطا شد بالاخره حکم جناب وزارت و جلالت دستگاه امارت و کفالت
همراه شهامت و نبالت آگاه و درایت و کفایت انتباه اخلاص و صداقت آگاه اعظم الوزراء
الفخام فخم الکبراء العظام نظام الدولة و الکفالة قوام الشوکة و الاجلال مرجع عموم اداب در روس
وزیر بی نظیر دولت بهیه روس دار الانشا لطایف غیبی پیرایه فرزانگی پیکر اقبال بوده از کمال
الطاف پادشاهی عز آگاهی حاصل نماید چون بعون عنایت خداوند یگانه نشان یگانه مقبول

ایشان جز شیدا و از شرا صور از اشتهار و آثار استماد و شوکت قوی بنیاد کالشمس فی رابعة النهار
هر مخصوصان هر یک از دولتین علیتین را در دولتی دیگر خصوصی حاصل و در الطاف خاص مخصوص
دولتین بر وجهی اتم و اشد مشهود و موصول است نوازب یمین مارا منظر نظر خورشید اثر است
که هر یک از مشیدان اند دولت ابد مدت را باظهار التفات و در خور مباهی فرمایم و دیگر جنس ارتباط
پس آنحضرتین را بطه موالفت فرایم و معلوم است آنجناب جلالت نصاب که خاص اند دولت
پادشاه را و واسطه عقد مناظم شوکت ابد قرار است زیاده منظور نظر عاطفت و شمول مزید توجه
و التفات ضمیر باهر الضیا میباشد و امید از دیر زمان بخشیده و دوام این صنوف فرح پیوسته باظهار
کمال توجه خاطر و همیت ضمیر اقتضا نماید ارسال قطعه نشان شیر و خورشید مرصع از مرتبه اول
او را مخصوص داشتیم و نشان خصوص بجناب رایت عطیه هر خواص مقربان را مخصوص است
نشان خاص که نداشتیم باید نشان مبارک را طراز پیکر عزت و زیور صدر صداقت همیشه در تمام
مناظم موالفت پس آنحضرتین و تمهید مصالح مهمات دولتین اقدام نماید و مطالب خود را در ذریعه
و وسایل صداقتانه با اولیای دولت ابد گرانه معلوم نماید بتمام انها اشارت علیه رود بموجب المعظم ۱۲۴۶
فرمان نشان پناه که کتبت حکم الکفیر که همراه انجی پاریان آمده بود در شهور ۱۲۲۶
هر از زمان هر چه بیشتر از روح پرور خداوند بخشنده در کلشن بخت سعید ما را حاصل نیست
و نجح و نال آمال و امید از نفحات لوای عمومی تمشیر اقبال نیز همین دولت پیروز

بار و رفتار و گفت ما را بسپاسداری حکیم علی الاطلاق ملزوم همت قصاصت ق افاده و مراز
خدمتکاران و انشوروه انشوران حد کشور بسبب استعداد و هر ملت از ارباب درایت
مرد دولت هر باقتضای فطانت فطری در قطع مراحل بند کفایت اهتمام تقدیم رسانده و در
تحصیل قواعد خدمت جامع اسباب صداقت و صدقات آید نشان ارادات
سنام قیمت مختوم و بیکر عبت بشر رایشان توجه شاهانه مزین و موسوم داریم عالیجاه رفیع پایگاه
درایت و فطانت همراه خدمت و صداقت آگاه عمدة الاطبا العیسویه زبدة الاعیان
المسیحیه و آگهی چند سال است از دولت بهیه انگلیس بمرافقت سفرای دولت
هایون در خلاص ایران مقیم و در مرحله خدمت چون رای صائب نحو در وقوف از فنون
مستقیم بوده در این وقت حاوره امر مرض فرموده بیکر معاضر شر را بعطای یکقطعه نشان
شیر و خورشید مرصع از مرتبه اول نشان عنایت التفات اختصاص بخشیم فرمان همایون جهان مطاع
محمد امین پاشای سه عسکر روم در خصوص قضاوت مرقوم شده جناب مجدت و جلالت
مآب نبالت و نبالت اسباب امارت و شهامت اکتساب صداقت و ارادت
اداب میر الامراء العظام زبدة الکبراء الفخام وزیر صاحب تدبیر معظم مشیر مشتری صغیر مکرم
صدر بهین افخم محمد امین پاشا سر عسکر دولت علیه عثمانیه و ولایت ارزنة الروم بتواتر و توالی
عطاف خاطر مهر اتصاف شاهانه مبتهج بوده بداند چون کنهم مرجوع عنایت خداوندگار

بیکر شاهد موالات و دیرتیس ابد شاهد پیرایه پوشش تجدید عهد قدیم و تقدیم اسباب مصافات
گزیدن جاوید اسباب مقدمه خلود و دیرتیس قدیم آمده ما را منظور انظار جهانداری است مورد
عنبشان اندولت جاوید بنا نقشه ذات همیشه بطور رسانیم و بر دوش عجبت رشاز اعتدار
پایه مرتبت از رخت عاطفت خلعت مفاخرت پوشانیم و از اینکه مراسم خیر و خیر و کمال صحت
کیش آنجناب نسبت بدولتین ابد اسباب بواسطه تواتر خبر در این اوقات مزید ظهور یافته و
از قباب رای انور شهریاری بر ساحت مزایای دولتخواهی و کفایت او پرتو وثوق و اعتماد بی حد
تاقه ملزوم همت التفات افاده صادر این یلیغ رقم عطاوت شیم ملحوظات توجه خاطر
را نسبت بآنجناب ظاهر و اظهر مراسم عاطفت او را توقیع صنوف مفاخر داریم و ما تحت
عنایت شاهانه را آیتی جهت باشد از ملبوسات خاصه و بنوجب شریف آنجناب را از
رکنیه خاص معین و مصحوب فلان غرا فاده یافت خلعت مبارک پیرایه پیکر مفاخر داشته
کاکان در تمهید قواعد صلح اندیشی دیرتیس و از زیاد مبالغه استاد کوشیش اقدام و تحسس کفالت و
کار دان خود را جامع المدارج مشهود اولیای دولت عظمی سازد و مسئولات را در حلی عرایض
صادقانه معروض دارد و هر آنچه آنها اشارت علیه رود تحریر انی شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۱
فرمان همایون که در خصوص لقب نظام الملک بجناب عالیجاه مقرب الخاقانی میرزا محمد حسن صادر شده
هر از زر و زر مرصع ماهیات و حجج نظام معالم معارف از عوارف این دولت ابد نظام

افزوده و ناظم مبدعات عالم شهود و ساظم مهام دولت و جهانداری را شاهد کمال کامکاری
دیرتیساری داشته ما را فلک رای ملک آرا پیشنهاد خاطر خصایص حضیض جرم جهان نمای صورت مهندسه آرا
و مرآت الصفای شهود حقایق قابلیت است افاده و در نماذات موهب پروردگار
علیم و مجازات اعطای سلطنت قدیم در خصم فوائد این مهمین تقریر رسوم ملت متین الشعار کار
مبذول داریم و از اسباب دیانت و دربیت آنکه جوهر ذات را از اعراض عوارض
و جنبیت خیانت پیراسته دارند و در کمیت مراتب صداقت و ارادت شاهد کمال جهانبانی
و اهتمام مشهود آورند در نظم مهام معارف نشان و جنیب و در بلاد اصلاح معالم الشعار جزیره فرمایم
بیان همایون ترتیب و تشبیب بسبب این تقریب مصدق احوال عالیجاه رفیع پایگاه عزت
و فخامت همراه فضایل و کمالات آگهی و حقایق و معارف انتسب و صداقت و ارادت
آگاه مقرب الخاقانی میرزا محمد حسن است هر از جمله خانزادان دولت جاوید بنیان بواسطه کمال
استعداد از معدات عنایات خاطر اقدس مجلس ترتیب یافته و بر ساحت قابلیت
از مصبح قبلت خاطر او تفضلها بعقبت حسن یافته ارتقای مدارج عجبت بشر بفوایض مناصب
عالیه منظور انظار مهر آثار افاده و اعلای معالم افتخار شر از اعلان توجهات کافه بصمیم رای خورشید
اشتهار آمده و در این سنه قوی بنیان خجسته دلیل و ماه بها او در از فوایض منصب مهین نظام الملک
سربلند ساختیم و اعلام مفاخر را در جمیع آفاق و اقران بنظر رای عاطفت او در آختیم و دره الیتیمی

این عارفه عظمی را ذخیره فخر و مفاخر داشته با نهایت جهد در لوازم شغل بور اقدام و در تحقیق
مراسم مشاغل مزبور خاطر بالغ نظر و رای دولت روز افزون اهتمام نماید مقرر آنکه مقرب الخاقانی مستوفی
دیوان قضا توان شرح فرمان مبارک را در دفاتر لازمه ثبت نموده از شهور شهر محرم الحرام
و در عهد شهر ربیع الاول ۱۲۳۱ فرمانی که در خصوص تفویض منصب ملک الشعرائی بجناب عالیجاه مقرب الخاقانی
محمد حسن خان کاشانی صادر شده هر از بلاغت صباحی و صهبای نشاط افزای دولت جاوید مدت
خاقانی حضرت بخش عالم جهان و جهانبانی را از تسلط انوار این شوکت ابد الفت مصبح خاطر در
مشکوات خاطر فروزان آمده در مقامات اقطاع کیتی را بعنایات فضول از روضه بهشت
سحاب معدلت ما پیوسته موسم بهار بخشد و افراد قصیده و نثر را صفوار مکرمت خیرات روز
و شب جلبه مطلع فخر بهار ما را در شهر مهر اشراق مجتبت سعود فروغ افزود از اتفاق قدر و
ذات اسعد سعد آسمان سلطنت عالم مدار است بهای خاطر پرور و طایر فرح فال ضمیر غنچه
از طلل قلم ساحت این بساحت و بلکشای مرادی این مهمت است هر از موزون کلام ابد
نوا و نوشیروان سر بستان مدیح دولت ابد ما که منطق اخوان الشاج پیمان همایون ارادت چنان
ناطق و صفای معاشان در تصدیق ضمایر صداقت قلوب شاهدی صادق باید در تقارب
اسباب تقربشان از بحر عنایات کامل در رود از عوارف متدارک داریم و در نظم اوضاع
اهتمام رشان از نسبت عوارف و مدد ادوات جمعیت خاطر فراهم آوریم تا در ترکیب ارکان

شاطرازی شاپرکشت طوبی توانند آرد و تکمیل صنعت و صاف از ارتوشات طبع سریع
صفات کمال توانند نمود ترجیع معادلین پیاپی بدیع و تقطیع جزای کلام بلاغت قوتیع شاه شجره
اوصاف و درخت دیوان احوال بجهت اتصاف عالیجاه رفیعپایگاه عزت و سعادت
همراه فصاحت و بلاغت آگهت و اخلاص دارادت آگاه مقرب آسمانقال آقا محمد حسین کاشانی
متخلص بغدیر پیشکار هزار درست تقاشر و آستان سرای شاپرداری پرورد دیوان اقوالش
مذکره خدمات آبا و صداقت سیر نموده اثبات صحیح الارکان از اتشر از عروض ارتعاف
ارتیاب سالم و دایره اصحیح خدمتش از نطق افکاکات اختلاف سلم از شرب صافی
صفاتش بجمع شعرا و از طبع غرا غیرت افزای فحول فصاحت در مصطبه شاخزاده اسلاف کشر
ساغر اسلاف خرنشین بهت و از اخلاف خاندان بلاغت بلوغ پیشگاه قرب بزم خلوت
درش حدیقه سیاش از شکفتن اشعار با نظیر فردوس نضیر است و نظیر انوار گلشن طبع روانش طیور
وه رزان انوری و ظهیر و غنچه بهت جامی از صهبای نشاء خیز غنایات شاه بانش فلقه دانای
جان را نه از شکوی تشنگی پر قطعات خاطر خداوند ایشان بحر مجر جنان همه در سنه
نوبت ایل سعادت بیتی چنین چنین مقربان بساط حضور نشر دهیم و در ردف اهتمام
از قید مطلب خانا فاقیه افتاری مطلق کذ نهیم و تا قصب شاهدان آرایش از بهر جبهه خاصی و جزوی
از زیره هر نوع نوشش متوجه اثر اورا بمزید تعدد ارادت سابقه از تفویض ملک اشعرا دیوان

شعر اشعار ردیف مخصوصان آستان کیوان صاحب فلک ارتفاع فرمودیم و پایه همت بشر
باعتبار ظهور ابیات بر قران اکفا فرستیم تا صدری مشرح در نشر مناقب دولت روز
افزون بسط و بیع شوکت ابد مقرون با قضای غزاله روان بساط مغازلت و مباسطت کشوده و از
و با سحاب سخنان بیغ در تبلیغ مراسم مداحی بسبب فصاحت و بلاغت در میان آرد و هم خدمت
کلید داری روضه مطهره و بقعه منوره فرزند رسول خدا و صبغه بطول غذا فاطمه بنت الامام الهمام موسی
بن جعفر الکاظم و المصورة المکرمة الشریفة فلمه فهنا ارض القسم علیها و علی ابائها اکرم التعظیم و التکریم چنین
با مرحمت پناه والده اولو و کمالکال ماه سومات مقرب بعالیجاه شاه زاده مغفور فرمودیم تا بهمت شرح
ابواب خدمتکاری او را مهاج سعادت بوده از اقدام لوازم خدمت مزبور سعادت دارین
حاصل و برای دولت ابد شاش تحصیل مثوبات کامل نماید مقرر آنکه امنای صاحب رای
دیوان سروی و دبیران کلیم کلام دار الانشای شعر نظام نظم دولت ابد انتظام و حافظان
وقایع سلطنت جاوید قوام شرح فرمان اشرف منیع نامی را در سامی فاتر دیوانی ثبت نمایند
و عالیجاه معزی الیه را در جاری نماید رات و مخاطبات در استنادیل رفیع خطاب و اسباب
این منصب رفعت نصاب محتشم و محترم دارند و خلاف این حکم اشرف را موجب مواخذت
شمارند و در عهد سنه سکر فرا شهر ربیع الاول ۱۲۳۸ فرمان همایون که در باب تفویض منصب میرزایی
علی خان غلام همشیره زاده میر آخور باشی صادر شد و حرز از زهره قایه اقبال مشتری موکب نصرت اشتمال اشیر

پایه اقتدار دولت پیروز اچون آیات دلیستر ری آسمان فرسا حرز شیده پرتو آن شهب
شهاب سیر عزیمت شهریاری و ساحات جهانگیری را بق تایید و مهار سبقت گزین است و تحریر
چرخ خسروان ای رکوب شیروان جنود همکام ما بکلمه حکمت الهی مرزبان زیر زمین ما را و روای رحمت
حق گذار و در جیبی رفاقت حقوق چاکران خدمتکار مجلی معجزات عیسوی و تلطف انظار خداوند
در ترتیب اسباب ترتیب بندگان آستان خلافت مانند ادوی تقدیر قوی است طرز و هم
فصاحت افتاده و هر از پیشگاران خدمت بارگاه و فرزانگان آستان فلک بهت و حیرانند در جلبه
رمان جلادت فارس قوتش از تمکن پیش آید و در مضمار اظهار چاکری رایض عزیمتش بی شبه
و اقرانی بقیت جدید با علمای اعلام عهد بشر از تعدد و شقوق خدمت شقه رایات توجه و التفات
گشایم و تا مدارج خدمتش را در پیشگاه قبول ایتی روز افزون باشد سر دفتر نشر از تفویض منصبی تازه در حرم
ارتقا آفرینیم تا در عرصه مغازعت با افاخر و اکابر مرکب مغاخرت تازد و بر کوب مباهات
از شبه و اقران در معرض معارضت رایت امتیاز فراز دد عالیجاه رفیعپایگاه شهامت
و بسالت همراه صرامت و جلادت آگهت و اخلاص دارادت آگاه عمدة الامراء العظام
فروچی چاکر ارادت ارقسام مقرب آسمانقال عیسی خان حرز بدور کوب غارب و تجدید مرکب
طالع سعد ما را در رکاب خدمت بوده و بشهود استعداد ارادت کاملدار و فود اشتاق
شامله ما در مدارج بندگی منصب بر منصب افزوده پس از ارکاب مثل عیدیه و اقتدار

مناصب سدیر منصب غلام پیشخدمت بشری و میر آخور بشری کارگیتی مدار پادشاهی زیر مخصوص
و مباهی اهم میرزا مرزایی قابلیت ارتقای درجات خدمت را منظور انظار یافتم شاه شاهم بوده
در عهد سنه نوبت ایل خجسته دلیل و ماه بهار اعلا و برج خانی سابقه او را با مظنم اشتاق قیام
و بسمات مفضله اختصاص فرمودیم و بدین اعتبار از دیگر خدمات سابقه اشتهار افزودیم تا موجبی باشد
و از حسن جلادت در کار را از او سزاوار آمده در مرزوعات خدمت مزبور مرعی موفور مرحمت الله
و در مناظم مهام متعلقه مراسم اهتمام ظاهر سازد و مقرر آنکه عالیجاهان رفیعپایگاهان سرکردگان اخیر
و عیان و ملازمان عموم و بسمات مفضله فوق مقرب آسمانقال شاه زاده را سر ترتیب و مناظم ترتیب خدمت
دانسته در جاری امور از امر و نهی آن تجاوز و تخلف جایز ندارند و در هر باب و هر مواد تبعیت
و انقیاد او را لازم شمارند عالیجاهان مقرب آسمانقال مستوفیان عظام و لشکر نویسان دیوان انتظام
شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نمایند در عهد سنه ۱۲۳۸ فرمان همایون که در جواب عریضه
جنرال الیه بانه ریلوف که در خصوص رفت الکسندر دلنگ پیمپراطور روس قسطنطین برادر
ایمپراطوری نوشته بود صادر شد ۲ شهور سنه ۱۲۳۸ جناب امارت و جلالت
دستگاه کفایت و کفالت آگهت و شهامت و بسالت همراه صرامت و نبالت همراه
صداقت دارادت آگاه عمدة الامراء العظام رفیع الکفات الفخام یار ال انشاء الله
ریلوف سردار روسیه چی دولت پهنه روسیه بتشریف توجهات خاطر اقدس شاهانه محمد

بوده بعز اعلان یافتن مباهی باد و عرایض آنجناب مخبر از وقوع واقعه ناگوار و شعر طلوع سعر آن سلطنت
پادشاه و اصل پیشگاه والثقات یافتن و ملحوظ انظار زهرا ناظر خطوط مقرون گردیده قضای
کمال استعداد و لیتین علمیتین و نهایت توافق سرشتین بهیتین گلشن خاطر را مرور رنگینای آن اشارت
گذورت یکنیز عنبر بیز منظر طراوت آمد و حدیقه ضمیر را مهبوب صبای این بشارت سرت
هیت موجب تجدید بهار بهجت گشت اگر گیتی از لوح سلطنت بتحریض زوال انتقال یافت
منت خدای را و از مطلع اقبال فروزنده شهریار تو جهان افاق و چنانچه نگار از ریاض ملاحت
بیشه حوادث از پای در آمد شجره دولت در حدیقه اعتلا بار آورگردیده و بالجمله و بواسطه استادی
چنان فلاس و لیتین ادراکات اسنای این دولت را در علالت و بهجت باعیان شوکت سمت
سمت حاصل و با اقتضای اجتماع اسباب مواحدت و موافقت در آثار غم و شادی ملاحظه
کامل و سروری شامل است باید آنجناب بحر کس کفایت و سنجه جوهر هنیت نظم حدود و مواد
و حافظ نقود و صافات و لیتین ادبیات است از نقش پیشرو در تمهید اسباب ترا مدار کار
جاه و ساعی رو و قایق کفالت را از روی کمال دقت مراقبت و مرعی باشد و لوجهات خاطر
شهریار را در باب نحوی بوجه کمال دانسته همواره تفاصیل اوضاع را بهمولات خود معروض
دارد و در معرض کمال الثقات بنحو مقرون از استحرار و شهادی آن ۱۲۲۱ سنه ۱۲

جناب محبت و نبالت دستگاه

و اصالت آگاه و فطانت و نباهت آگاه و حکومت و ایالت همراه صدقت و ارادت
آگاه عمدة الاکابر و الاماجد زبدة الکبراء الماجد و الشهامة و الاستناد حاکم بمی اصلاح حکمرانی قلمرو
مفوض و حسن کفالت و اجتهاد بوده و مقرون عنایت اعلان یافتن مادام ذریعه ظهور کمال ادب
و وثیقه آداب آنجناب صدقت و صرف زمانی ضمیمه مودات دولت و مرد
اوانی آخر از مناقبات مصاحبت مصحوب عالیجاه زبدة الاشباه و اکثر خلیس در انجم انجم بهای
حضور و پیشگاه محضر شهود و در ظهور شاخ سرای صدقت و در اجتهاد و پیش رسوم کارداری و کار
آمد مراسم صفای طریقت و مراعات حسن عقیدت آنجناب برای عطوفت پیرایی بهمه
بروجهی حسن واضح و روشن و دقایق آداب دانی و ارادت او در پیشگاه ضمیر منیر شهریاری بطور
مستحسن لایح و مبرهن گردیده مشهود و محسوس در اجتهای آنجناب و التزام دقایق مقتضیات آستانه
ادب آب و از مضامین صدقت و قرین مشهود بود موجب مزید وثوق و اعتماد و اختصاص
الثقات خاطر عاطر فقهنا و اشاد و در باب جزیره و قشم و اعلام عالیجاه عمدة الاکابر سرکار
و کیل دولت بهیه انگلیس و لزوم اهتمام در قلع و قمع سارقین دریا مرعوض شده بود و معلوم است
که بعون عنایت خداوند احد و لیتین بهجت عواید امر فرزند دولت واحد و خیر و شر و نفع و ضرر
بال و کیل راجع و عاید است بر ضمیم و لیتین تجربة العجم و سوابق اسلاف هر کوشه فلک و شور از خواهش
آن معابر و مراحل بر اولیای این دولت ابد شامل نیز لازم و رای فخیم در انتساب بالقاهای

لازمه و تاکیدات بلیغه بازم مسبب شد چنانچه مخصوص بهمین امور در امیر و زنا فرمودن لوک آباد
سرکشت و شهریاری و قبال گوهر عمال دولت و اجداری حجتبه فرزند مسعود مادر از جنسیه
میرزا فرمانفرمای ممالک فارس بپایه سریر خلافت مطلق حضار فرموده ایم بعون الله تعالی
بفراز و ورود او قرار یکه پایه اطمینان کارگزاران و لیتین باشد و اخواه و شرح در خصوص عالیجاه زبدة
الاعیان مستر بروس خارج مدان وضع متمنی گردیده بود از قرار یکه عالیجاه و کیل دولت
مقرر گردیده مشاهی آنجناب را مقرون انجاح و اهتمام و اغراض استحضار و حصول اقتدار آنجناب را
از مدارج خاطر خطیر شانه ادراج فخیم رقم فاطمت شیم شرف اصدار یافت طرز دوم بر
در اجتهای و خیر اندیشی آنست که آنجناب بکمال مقتضیات مصالح و لیتین را در مدار هر کرده
امور مرعی و منظور دارد و در لوازم آب و دقت رسی و درست روی کوشد و لوجهات شهریاری
در باب نحوی زیاده شامل دانسته بنهایت اهتمام بانتظام مهام متعلقه پردازد و مهمولات را
در حلی عرایض صادقانه معروض و در معرض کمال الثقات مقرون عزاعاف دارد ۱۲۲۱ سنه

جناب شوکت و جلالت و نبالت انتساب شهامت و فطانت و اصالت
اکتساب محبت و نجدت و نبالت اکتساب صرامت و نهامت و امارت آداب
صدارت دار ارادت و موهبت فخر آداب نظم المناظم و الامور کافی مهام الجمهور افخم

الکفات الفخام جلال الولاة و العظام مفخر الاکابر و الاماجد مهر الکبراء الماجد فرمانفرمای ممالک
فسیح الارجای هندوستان صدر نشین ارایک عزت و جهت ربوده و مکشوف رای زنی
و معلوم ضمیر مصلحت بیش باد از قرار یکه معروض خدمت بلیغ افتاد آنجناب صورت
محاسبه از معاملاتیکه فیمابین و لیتین علمیتین بوده افتاد و آن بیچان و متوسط عالیجاه زبدة الاعیان
مستر هنری و لک و کیل دولت محوط کارگزار فرزند اسعد ارشد پیمال نایب السلطنه
العلیه افتاده و نیز معروض افتاد و چاپ رالیه از قرار نوشته جناب وزارت مآب
مستر لک وزیر دولت انگلستان مامور تشخیص و تفریغ محاسبه مزبور با کارگذاران
هندوستان مباشر و بفراز گذشتن محاسبه بقایا هر شخص شود و بازیافت و عاید کارگذاران این
دولت نماید چون عالیجاه رالیه باید بکار ذهاب در دولت ابد مدت مقیم باشد عالیجاه زبدة
و فطانت همراه خلص و ارادت آگاه خارج و لک برادر خود را بسمت آگاهی و صدقت
موسوم است بتجدید تفریغ محاسبه مزبور روانه هندوستان سازد و فرزند پیمال مغزی الیه حقیقت صحیح
و تفصیلات محاسبه را بآنجناب اعلام داشته و هم عالیجاه رالیه را از کیفیت و حقیقت استحضار
حاصل است بآنجناب مرقوم میشود چون قدر ارایش محتوی از کمال استادی و اهتمام بوده
محاسبه این نیز بمیت بروفق آرزوی و صفا مفروغ شود و امری که مناسب رسم کمپنی باشد در میان
معلوم است که آنجناب جولت مآب بفراز آنکه از حقیقت مستحضر گردید بمقتضای کمال

منی و خیر اندیشی و ملاحظهٔ مصالح استمالهٔ مزید دلتسلی ابد مبانی قرار اصیال جوهر بر نور مدار بهمت
سنافت و شایستهٔ محبت خواهد داد و بدستور سایر مهام رعایت غایت در لحوظ آمد
چنانچه خواهد نمود و کاکان در مصالح کفالت و کاردانی مراسم وقت در اهتمام معموله اشتهار
کمال توجهات شهریاری را در باب خود و مهر لایکه باشد مبنای دولت علیه اعلان در تاریخ ماه
علیه رود تحریر شهر جمادی الثانی ۱۲۳۹

جناب عالیجاه عزت و نبالت همراه فطانت و درایت آگاه اخلاص و ارادت
آگاه زبدة الاعیان العیسویه حاج ولک بعنایات خاطر پادشاهی مباهی بوده بدانند از قرار که
معروض خدمت فیض افاده در این وقت جناب اجل الکفاة والامرا الکفی الماجد والکبرا
فرمانفرمای ممالک هندوستان صورت محبت و دوستی فیمابین دولتین علیتین را
افاده نموده کارگذاران فرمانفرمای پهال باب السلطنة العلیه هشت و از قرار نوشته جناب
وزارتمآب مستر ولک وزیر دولت انگلیس عالیجاه اعلی الاعیان العیسویه مستر منری
ولک رکیل از دولت بهیه مامور گردانیدن محبت فیمابین دولت علیه و کارگذاران
هندوستان بوده و قرار چنین شده است جناب عالیجاه رکیل مشار الیه در این مملکت متوقف و
بمحبت و نیت و درایت معروف و مراسم عزت و آگاهی موسوم و موصوف
روانهٔ هندوستان شود و محاسبه مزبور را مفروغ و آنچه طلب کارگذاران این دولت میشود

باز یافت نموده پادرد فرمان عطوفت نشان جداگانه بجناب فرمانفرمای مغری الیه
ترقیم یافته و اشارات و سفارشات بجهت رفته است باز لیاه مقرر شود و در قرار ضمن
آگاهی بر مضمون روانه و محاسبه مزبور را بروفق حقیقت و حسب مفروغ و آنچه طلب کارگذاران
این دولت آید بروفق قرار داد جناب فرمانفرما باز یافت و آورده عاید سازد و در عهده شد ۱۲۳۹

جناب عالیجاه رفیع الجاه حشمت و جلالت دستگاه نبالت و نجابت آگاه مجدت
و فخامت آگاه کافی المصالح الانام ناظمی مناظم المهام عمدة الکبراء الفخام کرسی نشینان
بزرگ کیهی نصبنوف مفاخر کاملهٔ مباهی و بعز اعلی پادشاهی قرین آگاهی شده در قبل از
جناب عالیجاه مهر الامرا العظام مقرب آستان قاآن میرزا ابو الحسن خان ایلچی بزرگ دولت علیه جناب
الامر بیانیه شهریاری پالیاه نائل شده بود و در بعضی ظروف و سبب بود در نتیجه تیرگی کار آقای قرغ
در هر باب تمام رسانیده از قرار که در این وقت مقرب آستان قاآن مشار الیه معروض پیشگاه بارگاه خلافت
عالیشان مستر ابلبور سفیر شهر بود نگاشته در آن پالیاه در ساحش بور الات مزبور مراسم تمام
معموله اشتهار شرایط صداقت را بظهور رسانیده و بور رای فرمایشی را موافق تصحیح سابقه افاده
شده باتمام رسانیده و افاده هندوستان ساخته اند و شهود و نمیعی عجب مزید اعتماد و وثوق خاطر
اقدس بهمین کارداران و کاکان آن پالیاه شهود و کمال اهتمام ایشان در ترتیب اسباب موالات دیگر

ادراکان آمده بر توجهات خاطر فیض و اجلاء کمال استمالهٔ و التفات ترقیم این فیض رقم عطوفت
شیم ملزوم همت التفات افاده رسوم دلخواهی و صداقت آفرینی اقتضا نشده در کاکان
در سبب ازدیاد استمالهٔ دلتسلی ایشان و جاه و ساعی بشند و مطالب همه لات و هر باب و دیانی
دولت ابد آیت اعلی و ارزه قرار اسعاف اشارت قرار اوصاف رود تحریر شهر ۱۲۳۹

از آنجا که رایت جهانگیری این دولت منصور رایت نصر من الله همواره طراز نشئه نصرت
و ظفر و دستیاران دولت جاوید اثر را نگرانید تمکین دارد یک بصره و بالمؤمنین تمکین
دستگاه فیروزی فرموده انصار سلطنت انهم هم المنصورون را در مرصد تمنی نصر الله از مبشران و
لینصرن الله من ینصره و بشارت الا ان نصر الله قریب است و اعوان دولت نجم خجسته مشتری
در معرض ان من ینصر نا فهم جواب فرح افزای و ینصرک الله نصرا عزیزا از جانب عزت
بخش مجیب ما را در خدای این نصرت حظیر و آرای سکر نعمای خداوند نصیر ملزوم همت قرار
نظیر افاده و از چاکران عقیدت مصیر و خدمتگذاران دولت ابد تقریر هر آنکه بشهود و قابلیت
کاسب کمال خدمات قابل قابل عنایات شاهی و مقبول رای مهر مشاهی باید از شهود نصیر
خدمات شایسته بهمش شمول ظهور تعقد است کامله داریم و باعتلای مقام عتبه شریف بهر عتبه
انظار التفات کاریم و مصداق این اقوال مصدق احوال عالیجاه رفیع الجاه عزت و نبالت

همراه سیادت و سعادت کیشه و اخلاص و ارادت آگاه عمدة السادات و الاخوانیین
حاجی میرزا منصور خان است و از آغاز کار دولت ابد مدارش بذیب اختصاص این دولت
ابد طراز در از دیاد همتمش در راه اقدام خدمات درگاه و فلک اساس باز آنکه اگر با مخالفان
خلافت پناهش معارک جدال بوده با اقبال پیروزی کاکان کاسمه منصور را و چنانچه در مصادرات
خدمت دولت مورد امتحان متاعبی آمده و با تباع رسوم بندگانه کان عبد اشکور الهدا در مسند
قوی بنیان مخصوص دلیل ظهور خاطری جدید در بارگاه مشار الیه منظور نظر انا لنصر از سلنا افاده و
بوزارت فرزند جهانگیر میرزا و حکومت کوکیلیه سرفراز فرمودیم تحریر شهر رمضان ۱۲۳۹

عالیجاه رفیع الجاه منعت و فخامت و نبالت دستگاه مجدت و سنجدت و جلالت کیشه
صداقت و ارادت و مخلصت آگاه قوام السلوکت البهیه نظام الدولة العلیه العثمانیه مدبر
الامور و المهام کافی مصالح الانام نایب الصدارت الکبری قائم مقام الوزارت العظمی
احمد پاشا ادام الله مقام الصدق و الولا بوفور الطاف شاهانه و ظهور عواطف بیکرانه مکرم و
معزز بوده معلوم رای نصرت اثمایش باد که در این صداقت آیین وثیقه ارادت اصحاب ایشان
در منتهای ابواب فتح و فلاح تایدات سبحانی بجهت اولیای دولت قاهره و بزرگ
فیروزی و بهجت در این فیض انجم شوکت همت بقانون مجمع دلتسلی علیتین بوز سازد و در مختصر شهود

شاهد مدارج خلاص و اختصاص آمد

هر زمان منتظم مرحبا بآثار خیر و نشانات تایید لایزال زلال افضال مزید دولت
پیوند زوال از نهال بحر مثال معدلت بی پایان در جاری مآل اما جهان جاری و ما بعد مع ایدی
ارتفاع ارتقا تر گشت رخت بر شرب آب اصابع غدر را کار بسایر و ساری هر قطرات
امطار بهطاع ما در انقطاع و انقطار ممالک متعاقر قطر درشات سحاب پیچیده باصقاع و
ارباع ربع مسکون متواصل و متوارث است جمیع مات ارضی عاصر ارض مرضی خاطر دریا دل
شاهنشاهی از فرض عین افاده و عین الحیات مرحم ظل الهی در جاری آثار فیض اکبر زبانی غیر
ادنی نزع رسیده و معموری از نصب العین ضمایر همت ساخته چون دار السلطنه فردوس مزید
قریه ایران مفتتح ممالک مفتوحه دولت ابد قرین است تا بشنبه و بسعت سواد از نیاز
بقلت آب منسوب و بدیر راه گاه و پیکاه و شرعیه عشر کنیس بعضی ملات کم آب بکار دای
مناهل و مضایق مختلط و مشوب بمیوه ایلکه ایمن متعطشان ایشان مقدوع مس مع مقرران در
اسلاف شکوه و میر آب مرحم شهیار بر ساقیات مشرب مأمول انگیزه مزدوم همت جهت
پژوه افاده فرمان قضا جریان بر ترتیب سبب و از آب چنبل مقرر و عمل شرف اصدار گشت
و شید ارکان مرکت قدیم دشد اوتاد دولت قدیم دره دریای خوفت عظمی در شحه تاب
سلطنت کبری رکن الدوله العلیه الالیه علیمنقر میرزا صاحب جهیار دار السلطنه مزبور مدد در مجاری

خیرات جاریات رای نیر خاقانی از تحقیق اثر و در نشر بصوا و شوبات قاب اصطفات
سلطانی از تحقیق لمعات انوار رات جهری معدلت انجام را پای اهتمام در میان گرفت و
قنوات چند مجهری مناشر رنگل و لای مرور لیالی و ایام منطمس و مدای انتفاع اما از غلب مرتفع
انهار و ضیق اشکال مجتمع نمی بود بر وفق تصدیق و مقیه علما و مجتهدین از قرار صکوک و سجلات
معتبره جداگانه در قیمه استملاک شرعی در آورده و جزو موفور در مقیه قنوات مزبور و جهری
میاه هر یک از قنوات پیکه گیر برکی آباد موسوم و موصوف ساخته محض از برای حصول ثواب
بجهة ذات سعادت انتساب مادر ملات ثلثه مفصله موقوف داشته و هر یک از
ملات سه گانه در روزهای مقرر استیفای بهر خود از میاه نموده از قرار و مدار مقرر سازند
برای استقرار قرار مزبور سر طغرا فرمان قضا دستور بشرح منظر از دیوان علا صادر و جهری
ادهمت حکم کام چنین شاه پر سیراب داشته تشنه استیفای حظ طاخود از میاه فات
نمایند فرزند مادر معزی الیه رجب قرار کیخسرو داده قرغ نمایند احدی تخلف نکند و فرامین
مطاعه را سر یک طغرا بسکنین محله از ملات ثلثه تسلیم نموده مراتب مشروحه از مفاد آن
انحراف نورزند مقرر آنکه خدایان مساکین ملات ثلثه مدارات فات کنز آباد در ارزش
تفصیل فوق دریافته هر یک بقدر رسم مقرر بهره ور بگیرند حیف و میل و اجحاف ننموده
بهره خود متقاعد باشند و تکلف را موجب سخط الهی و مواخذه پادشاهی دانند المقرر علیها مال

رفیع پایگاه عزت و جلالت دستگاه مقرب الخاقان مستوفی عظم دیوان علا شرح فرمان
مبارک را در دفاتر علو و ثبت نموده از شرح تغییر محرر و سر دانند تحریرا فی شهر صفر المظفر سنه ۱۲۴۸

از زمان منتظم مرحمت تایید پروردگار عالم عساکر بنجم شمار شهریار ابر اقتاب و انقطار جهان جهان
داده و لشکر کشان عزیم فتحا ضمایم ماشقه رایات جهانگشایی و کشورستانی از چهار جهت بر ربع
ربع مسکون گشاده و سیل چیاد و رایه ناکم بحر دلم تردامان موارد عشرم موکب نصرت قرین را مقر و ربع
اسماع بهتبشارت و طنین شد رواق فیه رعد و برق مخالفین دولت را رعب فلم قلوب
بدگوار مماسبان دیوانی شاهنامه سعد و حصای شاهنشاهی را در شمار و عدد الا تحصوا نعمة الله
آورده و لشکر نویسان دستگاه قدر مقدار قدرت غازیان منصور را در جریده مآثر قدر قدر تقدیر
کرده بتجشم و سعد اتهنیس استعداد اسباب چندین ما را طرز دم همت حق تشریف و منظر انظار بهجت
افاده مرز چاکر زادگان دولت ابد همراه هر دانه جبهه احترامش منظر انظار استعداد کار بنظر
کمال استعداد و مشهود انظار رحمت شاهی آید در ترتیب اسباب ترتیب ادهمت
کاریم و از تفویض مناصب عالیه بعلوی مدارج عجب تشریف معدلت منصب دیباد اریم
انوار این اقوال طلیعه احوال عالیه رفیع پایگاه عزت و شهامت همراه جمعیت و فخامت
گشته و منهض دار دست آگاه مقرب الخاقان چاکر زاده دولت ابد ارکان میرزا آقا خان

مرنهال جحشش از نهمت ترتیب این نظم مرکوزت پیمال نوای مایه و از قاب اقبال شهریاری
بامداد بخت مقبل بر ساحت قابلیت پر توجهت ثقه در بدایت اقدام خدمت اقدام شایسته
بر اقران مقدم و از نهایت اهتمام مادی آثار خدمات متهم گردیده و لهذا قاعدت الحرب اشیر الشر
مرحمتی نشانان اشاسیه و پیکر اقبالش ترش نشانان خاص مخصوص آمده در مرسله لوی
مخصه ایلیه و ما بر ما اور ابهنصب نهیس و خدمت تعلیم لشکر نویس باشی دیوان علا سرافراز
داشتیم و پایه مفاخر نشر از ظهور رای عارفه منطقی بر مثال و اقران افراشتیم بحیثیه ما بدو از مراسم
آگاهی و استعداد او سزاوار آید در ملزومات شغل نو از تنظیم مصالح لشکر و ترتیب اسلحه عسکر
و تحقیق و تفصیل عدد اسپ و منصور و توجه و تقریر مرسومات چرکیک نزدیک و در رزگار
اهتمام اقرام و تمامی کار دانی و آگاهی را در مناظم مهمات لازم زیاده مشهود و مشکاه شهود
عدد رستام دار و مقرر آنکه عالیجاهان رفیع پایگاهان عزت و جلالت دستگاهان مقرب الخاقان
مستوفیان عظام و لشکر نویسان دیوان قدر نظام مقرب الخاقان مشار الیه را لشکر نویس باشی
بالاستقلال و الاستقرار و الانفراد دانسته صور امید و صلح لو در ادهمات عساکر منصور ناظر
اعتماد و اعتبار دانند شرح فرمان مبارک را در دفاتر علو و ثبت و ضبط نموده از شرح تغییر بهمت
محرر سر دانند و در عهد شهر شعبان تحریرا فی سنه الثانی ۱۲۴۸

از زر زره صدر دیوان سلطنت عظمی از بند تایید

بمنتهیات دولت و تسریع اعلی رتب و بهایه و ممالک اقطاع ابدی نواب لیمن
ما را مسلم هر توقیع و تیغ خدمت عظمی را از طغرای غرای جلد و طرازی در دستگاه دولت
طراز را بدستیاری اقبال شاهنشاهی مزید رتبه و سازنیت شکرانه نعمت پادشاهی و مسدار
موهب لامتناهی را پیشینها و خاطر همت فضا نهمت و ملزوم رای خورشید اضاءت
داشته ایم و در لشحوا ما از خانواده قدیم در مخلص دعا گویه دولت ابد پیوسته صدر نشین و در مصاد
و موارد لشحوای مصدر خدمات کریمه و مورد کمال تحسین و فرزانه و در جمیع اسباب کامرانی
طراز اسلاف سعادت اتصاف را بتحصیل معارف صداقت و تقریر عوارف
ارادت تمهید نماید صدر مآرب ضمیر شانرا از صدر و تقدمات شایسته مشرح دارد
و بشریح معالی مفاخر شرح از تفویض مناصب عالیه علامات اعتلا کاریم مصدر تشیید
اسباب دولت بتقریر این ابواب احوال معارف مآب عالیجناب صدارت
و سعادت انتساب فخامت و نجابت اکتساب قضایا باب حقایق و معارف
کتاب عمدة الصدر العظام زبدة الفضلاء الفخام جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول
میرزا مهر نواب است هر اخلاف بر اسلاف از دوحه لشحوا ما در دولت پیوسته و در نشر
اضواء معارف صداقت مقتفی آثار اسلاف معارف اتصاف است مناسب نشر
با جمیع اسباب خاص و اعلی اجتهاد شرح در تحصیل معالم ارادت کامل کمال تعهد و اهتمام

بر فطرت سلیم شاهدی است لایح و شاهد فضایل کاشر را در مرآت ضمایر شاهانه مشهودی
و ضمایر شوارق الثقات شهریاری پرتو فروز لوایح احوال جناب مشار الیه هر دو در سنه
لوی سیل مخجسته دلیل بالبرها منصب بلند صدارت ممالک محروسه را بنحویکه مرحمت
و غفران مآب میرزا مهر جعفر والد او بوده بجناب مشار الیه مفوض و موکول و آنچه از اقطاع و تیول
و مقرری و مستمری در درجه مرحوم والد او برقرار بوده کما کان بمشار الیه باز گذاشتیم حرمت منافع قاعده
ضبط و صرف نموده و بلوازمات شغل بور اقدام و مراسم درایت و دیانت بحضور رفته
مشهود رای مهر آرا تسام دارد مقرر آنکه عالیجاهان مقربان آستانه توقیان دیوان اعلی و دیوان دارالا
نشای قرار اقتضا منصب صدارت ممالک را بجناب سابق الالقاب موکول و مخصوص
و در رسایل احکام مرقوم و معمول داشته آنچه از تیول و موجب و غیره در دار العباده یزد در
مرحوم میرزا جعفر صدر مقرر بوده در درجه مشار الیه برقرار دارند و شرح فرمان مبارک را
در دفاتر ثبت نموده از نشر تغییر و تحریر سر باز زنند و در عهد رشید تحریر فی ربیع الاول سنه ۱۲۲۸

هر چون در مفتتح ابواب فتح و نصرت هر فراشان بزم و شان دستگاه فضا در فضای فیروزی
و اقبال شاهد روان جلال ایزد بیمانند دولت پیوسته زوال العهود و خلود افراشته و خیام گردون قبات
مجره و طناب سلطنت ابد اتصال باد و آدم و بقا موقوف داشته ما را در ضمای این نعمت عظمی و ایزد

عطایای بیمنتها ملزوم همت فرخنده و مکتوم رفعت فضا عزیمت است هر از دستگاه
درگاه فلک شکوه ملازمان آستانه اقبال گردد هر آنکه پیشگاه خدمت از آرایش استمالت مزید
پیرایش حاصل آید و از آداب تیمش بسب پیشگاه و قدمانی آرایش و فزایش افزاید در ظرف
عنایات کامله اشرف را گماشته و قرار نسبت بر تری موسوم فرمایم و از شریف جرعه خدمت
و شایسته بردرش مفاخر شرف را طراز شایستگی افزایم از نیکه عالیشان رفیعکان اسمات
و بسالت نشان مقرب الحضرت العلیه خیم شبر از زبده بجم اقبال از قهقهه مصباح
بندگی آستان خلافت نشان شهریاری رو شمشه و ساحت امل را افروخته شمع خدمتگاری
درگاه سلطنت بنیان مطرح انوار لطف را توجهات شاهانه آورده شمعه مزید مرحم را شهد
و تقریر نامه عهد بشرف ملزوم رای مرحمت شمیم هر در سنه بیست سیل مخجسته دلیل از اسعاف
بلند خانه نبای ذیل البشر را مطرز بطراز عالیجاهی چشم و از تفویض منصب فرخ بشر در درجه عالیجاهی
افزایم تحریرا فی شهر سنه ۱۲۲۸

هر چون از زبده دانشمندان جهان هر نشر ممالک عالم بمکان نشر سلطنت ابد نشان
از دیوان کنز و کان بنام نامی اصادر و وارد مهام جهانداری را در بارجهانداری خلوت عظمی
منشاء صادر و موارد هر توقیع نویسان دار الانشاء انشاء انشاء نشان اعلای ولایت
ما را در طغرای غنای توانا الملک مرشد مزید فرخ و شمع هر شمه و مستوفیان دیوان اقدس فهم الفاخر

طرا تقریر این عهد مخجسته بنا را بر رقم والای والد قدیر علی ما شاء حفظ خلود گذاشته ما ضمیر منیر مشرق
دستگاه تقدیر و مقرر بسبب خلافت پناه خطیر است بدین خطر خاطره خاطر خصایص مظهر
مطیره و منظر اقتاب عالم گیر است بدین منظر ظفر هر از چاکر اوکان دولت و جاکر
دربار سلطنت هر آنکه فهمیده استعداد اشرف مظهر ما را رقابت و قبول خدمات شریفه ارتقای مدرج
مرتبت یابد در جمیع تمکنش از تفویض خدمات شایسته ممتاز داریم در تو فیر حظوظ توقیر
و اعتبار اشرف موکول مناسب مناسب انظار الثقات کاریم و مناسب اجتهاد ضمایر از تمامی
احوال عالیجاه رفیعکان مجدت و فخامت دستگاه عزت و جلالت همراه خلص و ارادت
آگاه مقرب آستانه فردی و چاکر دولت ابد ارکان میرزا مهر تقی ملازمه و بنظر رکاب
کامل مشمول کمال تلطفات خاطر مهر مظاهر است بواسطه قربت خدمت آبا و اجداد و ظهور
نهایت قابلیت و استعداد از بدو فطرت و جبلت و شهود عالم شهود و هموار در سرکار جهانداری
مدار مهمات معظمه و کفایت خدمات مهمه بوده قواعد خدمتگاری و دستور آفات کفایت
اندیش نموده هر روز بفعالیت منصبی مخصوص و مرزمان نامت مهمی مهم مبالغه اندیش
مرصوص و بالفاظ ساحت قابلش مطرح انوار مزید فضائل و منظر اشرف مطرح انظار اقبال
آمد در سنه بیست سیل مخجسته دلیل بالبرها بتفویض منصب نیک انشاء الله در قلمرو
اعتبار مزید تهیار فرموده و از نشر تشریف این عاطفت خاص بر خزانه چاکران اشرف خصایص

فرمودیم تا خاطر منیف و صدر رفیع شرح و قلبی مستظهر و ضمیری مستبشر بجزئی در حضرت کمال ارتیاد و
رشادی حسن کفایت اوست بلوازم متعلقه نواقدام و مزید اهتمام خود را مشهود رای مهر آرای سامی و
مقرر آنکه مقربان آستانهای متوفیان عظام و وزیران عطارد اقلام مقرب آستانهای شریف را مشترک
با استقلال دانسته عموم متعلقات متعلقه را در مخصوص دانند و شرح فرمان مبارک را در دفاتر ثبت
ثبت و در جهت رشید و تقیید شد سنه ۱۲۲۳

نور حدیقه دولت علیه و نور حدیقه بهجت بهیه فرزند مسعود و ارجمند ارجمند حشمة الدوله
محمد حسین میرزا صاحب جهیز سرحدات عراقین عرب و عجم مترادف عطاف منیر انور
شاهانه قرین غارت پیکرانه بوده و بازه ساحات عربستان و لرستان و جزء از جمله ممالک معتبره
سرحدات مشهوره است از بدایت عمل حکم وراثت و استحقاق بر حسب حکم قرار تسلیم فرزند
مسعود و مخصوص بوده و ان الارض لله یورثها من یشاء از این پس کمیند و بر حلیه التزام فرزند مسعود حضرت
خورشید شعاع سمت اشتقاق و شرایع اقیه مولی الملک مرجع الملک محرم نشاء در نیوقت
منظور نظر جهان آرا و ملزوم همت قدر مقتضا افتاده و در مناظم ممالک مزبور مزید اهتمام
مبذول افتاده و در تفویض دار الامارة دریای دیرین پنهان سبب مناسبتی محفوظ نشود و از انسباب بجهت
ایام و شهور شهادتی مشهور و فرمانی موفور از خانه سعادت انفرد مشهود و منظور همت و همانی
فرود اقبال از سمای احوال او بر مرآت ضمیر انور جلوه ظهور نموده ما را نیز بنظور شایستگان مقرر نظر

مرحمت شامل است هر بذل هر گونه موهبتی مقرون سر بلندی تازه داریم و در مهمید اسباب
ترتیش و طراز قلمروی و مرزبانی انتظام حال الثقات کماریم و امید از درگاه سنه بارئیس خجسته
و لیس و ما بعد ما ولایت جهیز و جهیز ولایت مزبور انکافی السابق بعهده اهتمام و قبضه
اقتدار فرزند موکول و مفوض داشتیم هر چه بدید و شاید و از کمال شهامت و نصفت او سزاوار
و آید از روی نهایت استقرار و استقلال و اقتدار بلوازم مهم مزبور از تنظیم امور سرحدات و تهیه
قواعد ممالکات و تعیین نواب و عمال و تفویض مشاغل و اموال و استرفا مکاس و قطاع
استقلال اموال دیوان و سایر مهام پرداز و همانا کار دانی خود را در رسوم مرزبانی و قلمروی بر کشاده
شهود و شهادتی زیاده و مفید و ارساز مقرر آنکه عالیجاهان رفیعانکاهان ولات و حکام و مشایخ
و اعیان و عمال و کدخدایان و عموم اهالی ولایت عربستان و لرستان فرزند مسعود و معزی الیه را صاحب
جهیز و با استقلال دانسته و دانسته در جمیع موارد و در آمر و نواهی از اعطاء و منع و منقاد باشند
و از جاده اطاعت و هیچ راه انحراف جایز ندانند مقربان آستانهای متوفیان عظام و ولایات
مزبور را بالجمیع فرزند معزی الیه دانسته شرح فرمان مبارک را ثبت نموده از روی تقیید و تحریر
دانسته مشهور را فی ربیع الثانی سنه ۱۲۲۴

هر از زر و هر دو پایه رفیع سلطنت عظمی از عنده القاب یافتم
مازنیت افزا و مشهور رفیع علاقت عزاز دیوان قضا مقرون عنده رضا کردیم سلطنت ابد

آیت را آیات حشمت از هر جهت مهیا و اخفا و سعادت مهنا و از چشمه سار عوارف
شاهانه مشرب عیش صفا آن انوار اقتاب الثقات شهریاری سرکیک را بر ساحت اقبال
تابان و ظهور قطعات خاقانی در ترتیب بهاب ترتیب ایشان اقتاب نشان است نور
حدیقه دولت علیه و نور حدیقه سلطنت بهیه فرزند مسعود و ارجمند محمد حسین میرزا صاحب جهیز
سرحدات عراقین عرب و عجم را مزایای استعداد و ذات از نوامی اقبال ظاهر و رشمیم
احوال بنمایی آثار مرزبانی و قلمروی مبادی و مشاهد و ظهور کمال تربیت او موجب تشمیم مزید
عواطف ضمیر و شهود الثقات خاص و بارز او منظور ضمایر خورشید نظیر افتاده و در سنه ۱۲۲۳
نیل سعادت لیلی او را بقب بلند حشمة الدوله مخصوص و آیات تشمیم نهایت
الثقات را نسبت با و مدیح عاطفت مخصوص داشتیم تا موجب مزید مباهات و کمال الثقات
شهریاری بوده با نهایت اعتبار در مناظم مهام قلمروی و مرزبانی اهتمام نماید مقربان آستانهای
متوفیان عظام و وزیران عطارد اقلام در مخاطبات و مکاتبات این لقب همیون را
و دیگر القاب فرزند معزی الیه اضافه نموده و شرح فرمان مبارک در دفاتر ثبت نموده در جهت رشید

هر چون خیر تولای رسول امین حسین هر هر مکین عطاف طراف الیف اهم و مروه صفای صفه سلطنت
ابد توام مقتبس شفاه مقبلان عرب و عجم آمده با وای مناسک حق آمرزی و اجرای مناسک

شکر حضرت باری از سابق تحت عطایای این عزیمت در سر تیسق اخلاق ساعی و رای رواج
با نهمت و رای و این عنایت مرعیت هر از سالکان طریق خدمت و متمان مقام صدق
مراتب در شرع قبول بندگی از شارع اقبال و اهتمام و شعر خاطر شرح از شعاع شعار شرایع چاکری شعرا
بهاباشد خیای بیشتر از زلال زمزم الثقات ملالی و منهل آتش را اجرای مراعی عنایات
عین الحیات حصول آمال و اریم عالیجاه رفیعانکاه عزت و سعادت همراه خلص و از درگاه
اکابر مقرب آستانهای میرزا عبد الرسول از مبادی احوال مبادی اقبال بسلوک بوادی بندگی داعی و
در قطع مراحل خدمت روحانیت تمش هموار و حاصل اعمال کمال ساعی بوده تا قاید اقبالش بمقصد
رسانیده و سعادت بهمعدا تمش متعدد عنایات گوناگون گردیده در سنه ۱۲۲۳
خوب لیلی ظهور مضامین مزایای الثقات نسبت بمشار الیه منظور و تحیه اسباب تحلیش بلوغ
همت قضا و تصور افتاده او را بخطاب بلند خانی سرفراز و از تفویض عمارت حاج عجم بهمت
اختصاص و تهنیت فرمودیم هر از روی صفای نیت احرام حریم آنجام این خدمت بسته با قامت
ارکان تمام اقدام و همانا سعی تخت را مشهود رای مهر آرای و مقرر آنکه حکام و نواب
مراحل و ناظمان مناظم عوامل و رؤسای عموم حاج و زایرین و قافله محرمین و مسافرین عالیجاه میرزا
عبد الرسول خازن امیر حاج با استقلال اعلم دانسته در مجاری مسافرت متعلق قرار و مدار او بوده
تجاوز و تکلف جایز ندانند عالیجاهان مقربان آستانهای متوفیان عظام و وزیران دار الانشا

سعادت نظام شرالیه را در حکام دار رقام و مخاطبات و مکاتبات بخطاب مرتبت
خانی مخاطب و شرح فرمان بلند را در دفاتر خلود مثبت نموده از بعثه مرحوم سر دانند در عهد شهید

عالیجاه رفیعدرگاه عزت و فخامت و جلالت و مکنت و اخلاص و عقیدت دارادت آگاه
امیر الامرا العظام عبد الرضا خان بیگلربیگی یزد عزایم سرادقات توجه ما را مسلم معارج عمید
دانسته بدانند چون کمترین ای چنین بینی بی بضاعت کشاف حقایق صغار و مفسر دقایق عقاید
چاکران صادق سریرت افتاده و آیات مبرات عطاف خاطر مرحمت ساش
بظهور تصدقات کامل در بارهٔ الجاه متواتر و متواتر باشد و توالی آثار التفات ضمیر روحی بر جمال
پرتو صدقات او را انشراحی تازه حاصل آید در این وقت مرحمتی که کلام الله مجید از لطایف متعلقه
دار العباد و مزید منظور انظار زیارت افتاده و از فرقه زمزم علوم شریف قرآن کریم از آن خانواده صدقت
نشان یکی از نجیب دعاگویان و شاطر آرزوی ایشان بوده و بر رسم عفت و اجحاف همت
اشراع یافته بار بجهة الجاه منظور و چون عالیجناب مقدس القاب فضایل و فضایل مآب
حقایق و شرایع نصاب جامع مولم الفروع و الاصول حاوی معارف المعقول و المنقول عمدة
العلما و المجتهدین زبدة الفضلا و المحققین کهف الصلاح و المتقین حاجی جمیع الخیرات حاجی
حضور سعادت نشان و مستفاضه از فیوضات صحبت معارف آیت ایشان عزت

معاودت بود الفاظ آن مصحوب معنی الیه منسوب نموده بدان الفاظ و شهود آنکه بمحرر
مرحوم را کشف حصول مآرب و عوده نزول مذهب دانسته اتفاق کرده لشحوا مانع اتفاق
در جمع خراب خلص و تکرار شهب خصاص افزاید در عوض عرض قصص واقعه در مقصد عای
مقاصد مأموله بر زلال مخاف اقرام نمی

از آنجا معتمد ایوان اصحاب توقیع و قیع رایس سلطنت جاوید بنا را
بطغرای غرای خلود و ابود فرمود و شیخ داشته و پیشکاران حرمسرا و قرقیض بسط فضای جهان را
برای جهان آرای ما باز گذاشته دار در خدای نعمت سلطنت ابد انبار و شکر موهبت خدای
انعام آغاز مزدوجت قصد صمیمیت و تصمیم رای خورشید اضاءت آنست هر از عبرات
بارگاه خلوت چلاف و محرمان حرمسرا سلطنت ابد اوصاف آنکه برای صاحب دولت
فلک ثبات کفالت مهمات خطیر امور و عواقب امور را بدقایق انظار اهتمام مراقبت
باشد مراتب عتبه بشر را ظاهر فرمایم و آثار همیشه منظر احوال عالیجاه رفیعدرگاه جلالت دولت
و مکنت فخامت و شهامت آگاه و اخلاص و ارادت آگاه مقرب آسمانقاب جانب اسحاق مهر
خان ایچ آقاسی باشی است هر از رب وادی غای نهال زمه کالا نموای بندگی دولت ابد مبدا او را بر سر
و کمند اشراق تمکن رش بر مزید درگاه فلک پایگاه رهبر آن بطور سعادت و رسایستا موفور منظر
انظار رتبت خورشید ظهور را منظور و مجتمع مراتب عدت محرم سرای سلطنت ابد

ایروان کوچ نموده جمعی از آنها بنه و اسباب با پنج کلیسیا روانه و بسقاوچ سردار آنها چون در بحث شرار
مارتیک در شبه آمده را با یک دیر جمعیتی بر داشته روانه سمت قراداغ گردید میر الامرا
العظام حسین خان سردار با جمعی از غرب کجور در تعاقب گنبد زده با پنج کلیسیا رفته شرف الفقیر
فرار را محصور و در ضیق محاصره مغلوب و مقهور دارد و عالیجاه حسین خان ساری صحلان نیز بسقاوچ را
تعاقب نموده میان او و تکناش جایی و مرتبت الوصال و گنبکاه مجاور مغاثیه پیاش فرزند
ارشد پیمال نایب السلطنه العلیه نیز امیر الامرا العظام مقرب اسمانقان ابراهیم خان قاجار بشهر از
جمعیت ارزش روی بسقاوچ روانه ساخته در منزل قراتپه چون این خبر را در طی عرایض معروض
خدمت بیضه داشته بود فرزند ارجمند نامدار عالیشان میرزا داود و هزار از غرب کران جنده الدین الدوله
تیمور متفرقات اعادی مامور و نشان داده تا علاقه تپه بشارت و دیگر مقرعات موالیان در قرب
قرین بجهت انحصر خواهیم داشت مرغ کاسمان بر پیش مهمانی کار چون بلکری مقدمه شد و دیگر
است بالعباد ارتکاب ظلم و ظلمت کفر از چهره این صفات زدوده و بعون الله الاکبر ساحات
مغصوبه بر کرگ اعلام جزا پیکر و مضرب خیام نصرت و ظفرت باید از ممالک محروسه مفارق
منابر اسلام را از فرسان فتح نامدار بخطبه محمد پروردگار و منقبت رسول مختار و ائمه اطهار زینتی جدید فرمود
و عموم اهالی را بجنبش فتح مقرون بهالات تازه نیز نمود و در عهد رسانید
از آنجا حرب باید خدای عزت ده کردگار و غیر تو لای خداوند احمد مختار

اقطاع دار الملک جهان از دیوان کی نگاه کار گذاران دولت بدار کان اسلام آمده و نیز از خزانه
ابد مدت از تو عدالت نور افزای جهت عالم امکان گردیده ما اکنون خاطر جمع تشریف و مزید
همت مهر اهتمام بسته هر یک از چاکران قدیم و خدمتکاران با جاه و صداقت مستقیم و خدمت
خواهر را در بندگی حضرت آسمان اساس مجموع دارند و از حسن عبرت سلوک معارف دست را
بوصول قصوای سعادت معبر شنبه بمواد حسد کوه غوایه بیت و روز شهود قطعات کوه اکوی
مغاضر چند و مرد ایم و چون مرآت این حکم چهره نمای شاهد احوال ایام عالیجاه رفیع پناه عزت
و سعادت همراه اخلاص و ارادت آگاه مقرب اسمانقان خیر اسماج و المعتبر حاجی میرزا احمد وزیر
وزیر ولایات خمسه است لهذا در مرتبه اسنه اولی بیست و خمسه و الیه و ما بعدها در یغره ده هزار غلام
نور مازندران از احکام ارباب اوست تیول ابدی و احسان سرمدی مشار الیه بارگاه آشتیم و از جمله تکالیف
و عوارض ایوانی و غیره و معاف و مسلم داشتیم تا نسلا بعد نسل متصرف بوده منافع و منال تمام و کمال مخصوص
مشار الیه بر ارباب و حکام مازندران و پاسبان و مباشر مال نور حسب مقرر معموله شده و جوه
دیوانی را بسنجق دیوان مجری انداز بابت مالیات و متوجهات و صادرات و نوکر و سایر
عوارض ایوانی و ولایتی باسب با معاف و مسلم داشته تهیه جهت مرزا و جوه متعرض نشوند و از هر جهت و هر
بابت قرم و قلم کشیده و کوتاه دارند عالیجاهان مقرب اسمانقان ستوفیان عظام دیوان اعلی قرمه
مرقوم را تهیه ابدی مشار الیه معمول و شرح فرمان جهان مطاع را در دفاتر تلو و ثبت نمایند و در عهد رسانند

که از این فرخنده بخجسته نشان نشان الاجلی خلافت شعر دیوان تقدیر تقریر دولت با نظیر
بطراز طغرای خلود موشح و مزین و صورت بدیع شاهد این سلطنت جاوید از پرده تایید محلی بخجسته پاید
در عالم شهود و شهود و بهین افاده ما را همواره بر مرآت معانی همت چهره نمای معانی مرقومات
صورت این مرغ مطلع و منظر رو لالی این خطوط مکنون مخازن ضمایر خورشید ظهور است هر از مشرب
اعتاب خلافت پناه و محرمان حریم بارگاه حرم مطاف سرا کنه نشان مجالس خدمت طراز
بکرامت کامل آیات قبول عشیر و سیاح صدر صداقت نشان مکنونات عطوف
مخزونه را روز بروز در باب او ظهور و بروز فرمایم و با فیر اشیر مدارج اشمار شر آنها مخزونات عطوف
مکنونه را جلوه پیرای ساحت عیون و شهود فرمایم صورت این مثال از مرآت احوال عالیجاه
رفیع پناه عزت و جلالت دستگاه فخامت و نبالت همراه سهامت و نبالت آگاه مشخص
و ارادت آگاه میر الامرا العظام مقرب اسمانقان خسرو خان بکلربیگی اصفهان و کیلان حق سبحانه
هر از بدایت احوال مثال بندگی در لباس بشر در نظر اقبال جلوه گر و لالی استلا اخذت و چاکر
سرکار عالم مدار از نهاری او ذخیره بخجسته خاطر مهر باصدر نی شرح و قلبی مفتح ساحت سعی
مسالک خدمت را قرم صداقت در بیان گذشته و صورت بدیع بندگی را قبله حصول

آشته با قتضای استعداد فطرت همواره رجوع خدمات معظمه سرافراز بوده و در مجاری آنها
و اتمام شرایط جد و اهتمام ظاهر نموده هرگاه باعتبار امور امارت با نظم مهام ولایتی منصوب
آمده خود را از عوایق میل و اعتساف بری داشته و هر هنگام رجوع خدمات دیوانی منسوب بوده
در مناظر ان از اشتباه و اقتراب بساط پیشی و برتری افراشته موجبات مزید مدارج قربش در حریم
حرمت سلطنت متدرجا افزون مرتبت قربش باعتبار کمال کاردانی و آگاهی از کیفیت خدمات
خاصه پادشاهی باعتلا مقرون ساحت اجتماع همواره مطرح انوار اشفاق خاطر خورشید شهر اشراق
شاهانه و ترتیب اسباب حصول آمالش پیوسته منظور انظار و هر اشتهار خسروانی و مزید همت قرمه
مقدار آنکه پایه قدرش را بظهور هر گونه عاطفت افزایم و مقدار حشمتش را بشهود توجهات مکنونه
مشهود شاهد و غایب سازیم در صدر سوابق اوقات در هر مقام نشان التفات بر نشان مفاخر او
افزوده و در مقام مرحمت قمه و شمشیر مرصع و خنجر مکلل و شرابه خاصه مروارید و نشان شیر و خورشید
از مرتبه اول هر یک از آثار جلادت و جلالت شانا جبه بسته عنایت فرموده بودیم
در مرد و تجدید این سال میلان میل مایون فال استحصال نیز عظم با سعد بروج اعتدال کلش عطای خسروانی
فصل ربیع و بهار بذل بخشش حاتم از رهنگ شکوفه شکوفهای مربع است اورا عطای یک نشان
مرصع و مکلل با کمر و مروارید بیش مزین و موشح بتصویر و مثال مایون فال سعادت قرین خورشید نشان
غایت عاطفت و آیت نهایت مرحمت است سرفراز و بجهت اصل این عنایت خورشید

امرا مخصوص است پس انکه اخص مخصوص و ممتاز فرموده ایم تا نشان مبارک را توشیح صدر صدقت
و زینت پیکر مفاخرت داشته از روی کمال استظهار بتقدیم خدمات مرجوعه و تعظیم مهام محوله اقدام
و مراسم بندگی را پیش از پیش مشهود رای مهر انتظام دارد و مقرر انکه فرزندان عظام و امرای با حشم
و امنای دربار و ولایات و حکام بلاد و امصار مفاد حکم ملایم شیمه را در امتثال و انقیاد و مدارج توقیر
و احترام مقرب آستانهای شاه را بمرتبه نشان چنین التزام و اعتقاد بدانند عالیجاه مقرب آستانهای قدر
عظام و سررشته داران دیوان قدر نظام شرح فرمان مطاع را در دفاتر عظمت و جلالت نموده در عهد شناسند

چون عالیجاه درشتهای عزت و سعادت همراه مخلص ارادت کاه مقرب الحضرت العلیه
میرزا محمد رضا در پیشگاه شهود و شاهد ظهور مرتبت در هیات و کاهی همواره شاهد کمال استعداد و قابلیت
بوده در مجاری محاورات و مناظرات از نظایر و اشباه در شاطرازی دولت ابد
همراه کوی بلاغت و طلاقت بوده مبدا اعتبار پیش آیت صداقت کامی و از ظهور کمال
ارادت شمول نهایت عواطف خاطر مرحمت شامل مرتبه شای مرتبت مسطور خاطر
خورشید ظهور و مکنون ضمیر جهان انور داشته ایم و از تفویض مهمی مخصوص پس بخواص اختصاص فرمود
و با مشاب منصبی مناسب در نصاب اعلام اعتبار مهامات مبذول فرمایم و امید اکنون همت بر تقرر
داشتیم و هر یک از فرزندان عظام در محکمه قضیه الاجای خراسان بیت ایالت و جهت فرزند

سنا دولت ایشان عالیجاه شاه زاده مخصوص بوده و مهم خاص دارند و در رعایت جانب بنظر از نشر
انظار کمال اهتمام بکار ایم فرزندان کوکب آسمان خلافت و اقتدار جنبه فرزند ارجمند نامدار میرزا علی نقی
والی مکلف مزبور مقرر حکم صادر بوده در مرز سنه ۱۲۳۸ بر سبیل وجه دلیل و بعد از منصب مزبور
بر مخصوص دارد و لوازم رعایت و التفات نسبت بشاه زاده لازم شمارد و در عهد شناسند تحریرا فی شهر

از انجمن آرای شاهنشاه عقل کامل کمال عدل شامل فروغ فزای مهر تمام شاهنشاه آن گلبن صحیفه خیر مایه طلب
الاثمر نشو و نما از سال کامی سالک مصادقت و وداد اشان بوده اشتعال عرفان عقیدت تا آن مرده
سلوک طریقت رهپیمای مردی مجاهدات در پیشگاه قرب درگاه خلافت ابد سمات بر شاه
و اقرب پیش قدم و از خدمات اشتیاق مفرات بوصول مرتبت قبول خدمت از حضرات تغلغل
و دخول محفوظ و مسلم آینه تارک عقیده شان از زرکت عوارض طرد و رواج تکلیف تسلیم کذاریم کرده
استعداد شان استحقاق مناصب شایان طرازی مناسب ارزانی داریم و عالیجناب حقایق و
معارف انتساب صداقت و ارادت آداب قدوة اماجد السالکین خلص افراد الموحدین
مخزن اسرار الحقایق و اهل طرایق الدقایق جامع جهات الشریعه و الحقیقه مجمع مکارم الجلیه و الخفیه
مسلم از رقابت نفس شنیع و آفات طبع بشیع معدات منظور و معد مناقب مزبور نموده
از سلامت نفس خطر معارف خاطر را از خطر دانیم خوشخبر پرداخته و برای ادهات ارادت قطع

اقامت در حریم بارگاه محرم حرمت اندوخته مقصد مناقب دولت روز افزون اشرف حرص ارادت شاطر اشرف کرد
محاسن احسانات وارده او را در ساز و محامد پرداز است لهذا از اشراقات انوار توجه را پرتوی در بارگاه
شاه زاده شاه و در مرز هند قوی بیل و خنجر لیس و بعد از تفویض نقابت ممالک محروسه شاه
شمول امتیازی کامل داشتیم

چون از آنجا مجتهد نشان دستور دولت ابد پیمای دولت بهیه انگلیس نشان
عهد خلوص طراز توشیح یافته و از خورشید اشراق توشیح علیین انور داشته بر اقطار و آفاق جهان قاعده
آیت ایتلاف حضرت بین جهان چنین را از جبهه احوال ایام و آینده خاطر اصدقا خاطر فیض صورت بنی
حسنای جمیع الات با پایان است با فضای روابط استحکامی چنان ما را طرز همت خورشید نشان
هست و از جهان آمد و لت ابد فرجام انکه اقدام اقدامشان در طی طریق مراد دولت و دولت
ابد آیت با نوای اراده شان نور امسالک مصالح ارزیابی استکاد و دولت ابد بنا زاید توقیع مکارم
از ظهور رعایتی شایسته شایسته و قعی وقیع فرمایم و از صدر مکارم همیشه صدر عهد شرح اشباه
عاطفی خاص توشیح اختصاص افزایم در این اوان عالیجاه رفیع پایگاه شهامت و درایت همراه فراست
و سفارت کبری و نهضت و ارادت کاه عمدة الاکابر العیسویه فرقة السفرا المسیحیه کرنل خان کلمنت
ایلچی دولت بهیه بدیع مکلف مرضیه مرحله پیمای طریق سفارت بهیه اندوز شرف حضور خورشید
ظهور همراه شاه شاه در صحاب امر مرحمت و دولت علیین معلم کمال اکاهی و خبر خواهی و شهود خاطر مرحمت

فروم افاده زبان را دانش تجمان آیت دقایق نمود و در شیوه ارادتش شیرازه بدکتاب تالیف
و دلیس ابد مساق از سوابق اسفار نیمه مساعی او در مدارج مصادقت و خدمت منظور بخشیده در مجاری
مقری بهمت عالی که منصه ظهور اهتمامات موفور مهر بود و در مجالس عبادت و مراسم سیاست
ادهمت ظهور یافته لهذا مفروم همت همایون مکنون خاطر آفتاب نمون افاده و ابطهور مرحمتی خاص پیش الاشرف
قوی اختصاص کامل داریم و در ارتقای مدارج اهتمام عشر میان اعیان در شرکت انظار التفات کامل
در مرز استنبول بیل و خنجر لیس او را بعطای یک قطعه نشان شیر خورشید مرصع از مرتبه ملک
مباهی داشتیم و او را آیت ظهور التفات شاهانه و نشان مکنونات مراحم بیکرانه نموده نشان مبارک را
او زیه پیکر مفاخرت و شاح صدر صداقت داشته با نهایت استظهار و اهتمام در مناظم شرایط تهنیت
دلیس ابد فرجام اقدام و مجالس آگاهی و نکوخواهی حضور پیش از پیش مشهود هنری کشتیبان ابد فرجام دارد و عالیجاه
مقرب آستانهای مستوفیان دیوان قضا نشان شرح فرمان مبارک را در مجرای دفاتر ثبت نموده از
شواهد تبدیل و تحریف محروس و محفوظ دارند و در عهد شناسند تحریرا فی شهر شوال المعظم ۱۲۳۸

و چون تفویض ادارات امور دیار با صحاب اقتدار و تهیه ارزانی و مهمات کلداری و تقریر مناظم
امصار و اقطار بمستقرار ارباب همت و اهتمام از منظورات ضمایر خاطر خطیر شهریاری است و لهذا
در بدوی تالو صبح سلطنت عظمی و امیر شرع صحبی خلافت کبری با طراف و اکناف ملک

و اقطاع و اصقاع ممالک از بلاد قریب و بعید و محال قدیم و جدید و شهرهای مشهور و معمور و حدود
و ثغور نزدیک و دور ولایات و امرای با اقتدار کماشته و از ممالک محروسه هر یک بمزید
بسطت و وسعت ساحت و شهرت شوکت مشهور و مشهور بوده و در ایالت آن آنچه از دراری
آسمان خلافت عظمی موکول داشته ایم دار الامان کرمان بکم شجاعان و نامزدگان و مجمع طوایف
و جامع طرایف اوصاف است از جمله ممالک مشهور و ولایت معمور بوفور نعمت و وفور جمعیت
از اغلب ولایات ممتاز و از رفعت هوا و وسعت فضا بر سایر بلدان دعوی امتیاز آغاز
بواسطه اتصال حدود و واسطه عقد توصیل ممالک نامحدود و مجتمع استعداد امتداد
بموجب مزبور بتعظیم امور آنجا زیاده منظور و بتعیین صاحب جمشیدی جامع آیات فراوش
و سیاست و رافع رایات امارت و انصاف از مقتضیات معدلت موفور نمود و در آنجا بجهت
احوال ضرغام کنام سلطنت و شهریاری و صمصام نیام شوکت و بجبیری فرزند ارجمند نامدار شجاع
السلطنه جمشید میرزا مظفر مخلص مزبور و در لوازم اوصاف امارت مشهود انظار آفتاب ظهور
بمزید شجاعت و شهامت از جمله همگنان افزون و در رسوم ملکداری و مرزبانی از اکفا و اقران
بامتیاز و اختصاص مخصوص و مقرون است مارا بکمال آداب ملک آرائی و دارائی او وثوق تام
حاصل و در مدارج فهم گذاری و رعیت داری متخرج و ممتاز رای مهدیت شامت بایالت مملکت
مزبور سرافراز نموده و حکمرانی آنجا را بفرزند معزی الیه تفویض فرموده بعهده در منشور اعتبار
مزبور

بخجسته دلیل و ابعد اکمال صاحب جمشیدی آنجا را از جزء و بلوکات و توابع و لواحق با مخصوص و مسلم
داشتیم و ترتیب و تنظیم امورات و مهمات ملکداری و مرزبانی آنجا بهمت اهتمام او باز گذاشتیم بحیثیکه از مراسم
دار الاوریت او مقصود و منظور است در مفروضات خدمت مزبور اقدام در نظم امور ولایت
و تقدیم مهمات دیوان قرار آیت و بسط اسباب معدلت و نشر اضواء انصاف و رفع مظلمات
امور و رفع مواد مناقص و قصور و رفاه احوال رعایا و رایا و حصول دعای خیر بجهت دولت ابد اقتضا
سعی تمام و اهتمام تام مزید مقرر آنکه عالیجاهان اعاظم و اعیان و عقلا و کدخدایان و صحبت طاوس سعیدان
و عموم نوکر و رعیت مبین و بلوکات و توابع و مقامات دار الامان کرمان فرزند معزی الیه را
صاحب جمشیدی بالاستقلال دانسته در سر باب او امر و نواهی او در اطاعت و منقاد باشند عالیجاهان مقرب
آستانه قاآن مستوفیان دیوان اعلی شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود ثبت نموده در عهد سنه ۱۲۴۸

ازان عهد بر باغایت تایید و الا ملکت سرمد و حسن تولای ملت مسعود محمد میرزا ولایت عهد دولت
مخلده و حمایت حوزه دولت مستدده و نواب همایون ما را مخصوص و مسلم و نظام دستگاه فرمانروایی ما
بدستیاری او از آنجا در منهج تایید و تسدید مستقیم و معظم مرتبه شمشیر شاهزادگان شیر سهد شهریاری
در کشایش شهرهای شوکت و شهامت مفتاح ابواب فتوح است و مشعل شریف صفیه دولت
و دوران عدالت خاقانی در نشر اضواء معدلت و انصاف افواج روحانیان مصباح مشکوة

روح کتاب ریاست موکب منصور رایت نصر من الله کتابه مقدمه اعلام و اعلام مکتوبه و ما النصر الا من عند الله
در موارد غزا و جهاد و قایه جنود نصرت فرجام است مارا در ارای توالی اعتلای دولت و سلطنت
و خدای موهب همیشه مواهب با سنت جهری طرز ذات از خطر خلافت و انصاف مقتضیات
مهام مهمه جکرانی و سلطنت بر نهضت همت ملوکانه لازم و عظم مناظم بذل التفات منیع و تقدیم
توجهات بدیع در تعیین و تقریر ولایات و نواب جهانیان فخر و اوضاع جهانداری و سرزاوار رتبه
نفاذ نصفت و معدلت شعاری باشند چه باشند لهذا در بدایت ارتفاع رایت دولت عظمی
و طلوع نیر خورشید بهای شوکت با اثمانیات سلطنت و ولایت عهد دولت ابد مهد فرزند
سرور مغفور الوصل الاجوار رحمه الله الغفور بعد سر میرزا الله الکاسر الرحمه و الغفران اسکنه بحبوحه
روضات آنجهان موکول داشته بودیم و از رضوان الله علیه در صروف اوقات کفالت
امر مزبور سعی موفور و اقدامات مخصوص بظهور رسانیده پیوسته طریق مجاهدت و مدافعت را
با مخالفین دین و دولت با قدام صدق یقین پیموده و در حفظ ثغور ملت بیضا بر قانون شریعت
غرا مجاهدات کامله ظاهر نموده و محروسه دین و دولت را بحسامات شمشیر جهاد محروس و محفوظ
داشته و در قلع مواد فساد از خوشی مصادر بلاد همت اهتمام گماشته تا در شرع معارف
ملت و ملکت مدارج کمال نفسش حاصل و در مورد طمینان از مصدر ارجاع خطاب و صدور
رضوانش متوصل آمده بسرای بقا انتقال و دار دار فنا را استقال نموده چون مفتاح ابواب فتوح و مصباح

مشکوة روح فرزند ارشد اسعد سپهبال محمد میرزا اعلف اکبر و ولد ارشد فرزند برادر و در ملک
مجاهدات و مسالک مسرفات و مجاری ممالکات و مخالف مواضعات و مواضع
محاورات همیشه فرزند مغفور را مورد حضور و در مراقد تربیت همواره او را مقصود و منظور
بود و در آداب ملکداری و مرزبانی و سلوک با اقاصی و ادانی اقتصاد و استرشاد از خواص
او مخرم مینمود و در نظام سپاهداری و لشکرآرائی مهارت تام حاصل نموده و در تحصیل قواعد مناصب
و مجادلت همچنین و نیاسوده آیین مراودت و مخالطت با دول خارجه و ممالک بعیده جانب
مصالح دولت قاهره مرعی دارد و لوازم مکاتبت و مراسلت با سلاطین نامدار و ملوک
با اقتدار مقتدر مرتبه و محل متروک نمیگذارد و در اغلب اوضاع سیما سلوک را در رضای خدا
و نیکخواهی رعایا و برایا مقتفی رشاد ملوکانه یافت و در تمهید مصالح بلاد و عباد مستقدم شعار
شرع و تقوی بخاطر دلستیاری از شما میل احوالش ظاهر دیدیم و آثار اقتصاد و استقلال از
ناصیه استعدادش شاهد فرمودیم کام و راثت و استحقاق تقلد منصب والد مجاهد
سزاوار بود و قامت اقبالش شریف تربیت ما را شایسته نمود فرق مفاخرش بکلیه
توجهات مکنونه شاهانه معزز و بالای اعتلایش بخلعت خاص مکارم مخصوصه خاقانی مطرز
آمد بازوی اعتضادش را از تتمه اتم عواطف تا میزدی تقویت افزودیم شمشیر کشورستانی
پیکر جلادتش را پیرایه فیروزی بخشیدیم و از خنجر و شمشیر کاری از بازوی تبشیر شکاف هر سر

بر دلهای اعادی مانند سپر افکندیم در این سنه یونت ایل فرخ دلیل منصب جلیل و رتبه
نبیل نیابت سلطنت عظمی و ولایت عهد دولت بی اشتهار چنچه باوالده مخدوم شهریار بود بدو
مفوض داشتیم و طرز مات این امر خطیر را بهمت کفایت و کفالت او بازگذاشتیم تا بحکمه
از فرو رانیدن و طرز شایستگی او سزاوار آید در مجاری مهمات متعلقه اقدام و در نظم مهام ملک و ملت
و مرتبانی و حفظ ثغور و تیماری لشکر اهتمام و اجتهاد تام بلیغ و در تمهید قواعد عدل و
داد و تعظیم مهام عساکر و جنود و رفع مفاسد ایام و فتح مقاصد انام مظهر مزایای اهتمام
آید مقرر آنکه فرزندان عظام و امرای با احتشام امنا و وکلای دیوان قدر آثار دولت و سعادت
ولایات و امصار سران لشکر و کلان جنود و منصور عیان و اشراف ممالک نزدیک
و دور فرزند معزی الیه را بمناصب جلیله منصوب و منسوب دانسته لوازم تکلیف و تکلم
و شرایط توقیر و تفخیم معمول دارند و تسلیم و تعظیم را منافذ رای جهان آرا شمارند المقرر عالیجاه
مستوفیان عظام و دبیران دار الانشای سعادت فرجام و لشکر نویسان دیوان جنود و بوکیان
دفاتر خلود و ابواب در احکام و ارقام و مخاطبات و محاورات فرزند ارشد معزی الیه را بمناسبات
اخطاب و القاب و منصب مستطاب مرسوم و مخصوص داشته شرح فرمان قدر نشان را
در دفاتر و جرایده ثبت از شوایب تغییر محروس دانند و در عهد مشید بهر صدر المظفر ۱۲۲۵

فرخ فرخ فال بیاس حشمت و اقبال فرزند مخجسته اختر فرخنده فال حشمة الدوله محمد حسین میرزا صاحب اختیار
سرحدات عراقین عرب و عجم تمامی سپاه و شهر اتفاق شهریاری را بالکشای مغارق مفاخر دانسته
بدان مرز از بهر سبب زحمت همایون شاهزاده در هوای ابتهاج آمال آن فرزند نامدار جوار جناح
التفات باز و نظیر شکوه و سرور در فضای انجام مامولات او بدست افشانی هر گونه عطوفت
منظور انظار مرحمت اغاز است در این وقت که شکار شیط شکار و فصل سیر و سیر در مطارح
و مطارات ظاهر مرحمتی منسوب مقام تصمیم رای عطوفت فرجام افتاده کیلبد توشر طرلان سپاه
خرب با انعام نفیس زر غنایت و عالیجاه فلان ابلاغ آن مامور فرموده ایم باید فرزند نظیر
آن را در عرصه صید افکنی دست آویز مشق و شحم شکاری داشته پیش از پیش مشتاق عرصه خدمتگذاری
و ملکداری باشد و در عهد مشید

از نسبهای با قضای حسن قضا امضای قضایای سلطنت عظمی رای قضا
مضای مرخصوص گشته و قاضی محکمه تقدیر و تایید محضر تقریر و تشیید همایون دولت سدید بسند
شکیله و تاسید نوشته مار بحکم اقتضا نافذ قضای جهان انام مرزوم همت قضا صمیمت و قضای
امر حاکم بی انکسر بلا تراخی تمهید اسباب منتظم ایام مفروض ضمیر مهر نهانت میباشد و چون
معظمات مهام یکی نظم شعایر اسلام و ترافع خلافات بین الانام و تعیین قضلای این و تقریر قضات
با تکلیف است و لهذا در هر یک از بلاد در روز دیگر کسی از اسنای شرع مطاع کماشته و نایب

رفع و بسط و حل و عقد شرایع صغار اکف کفایت او بازگذاشته ایم اردوی همایون و معسکر نصرت
مقرون را محل آمد شد افواج جنود و مجمع عساکر و عشایر را محدود و مرجع مختلفات قبایل و عشایر و مجمع مرتزقات
اصاغر و کبار صدر او امر و نواهی خلافت پناه و مورد اقاصی و ادانی اطراف و اکناف
نصب شخص بنسبت فضیلت و دیانت موصوف و بشهود کمال شایستگی و استعداد مشهود و معروف
لازم نمود عالیجاه قضایی و کمالات همراه عزت و سعادت آگاه و صداقت و ارادت
آگاه شیخ الاماجد الفضلا مقرب الحضرت العلیا میر محمد حسین ابا عبد الله زر دعاگویان دولت ابد
پیوست و پیوسته بدعوی خانزادی دولت محضر فرقت خدمتش در دولت بوده و حسب بایستگی
مناقب دولت بیتین آیات صداقت و صفح و در اثبات دعاوی دعاگویان و شاطران از
شهادت عدلین طلب و لشکر و دلایل آیات کفایت منصب مزبور منسوب نموده در مسند
لوی بیتین مخجسته ایلیس و ما بر اقتضاوت معسکر بلا نفیر اهبت و دیانت او مولی داشتیم و آنچه از زیور
و مستمری و وظایف مواجب قرار فرمایش قرقیل سابق و مثبت سر ثبات قضا مطابق در وجه
مشار الیه و منسوبان او برقرار بوده کماکان بایشان داده شد چه کمال استظهار بعلو مات مشغلو نور
پرداز و در التزام موکب بلند بود و حسن دیانت و دقت حضور پیش از پیش مشهود و رای مهر آرای
ساز و مقرر آنکه سران سپاه منصور و عموم عشایر همایون موکب ظفر قرین عالیجاه مشار الیه را قاضی عسکر لا یستطیع
دانسته تلاوت و امتثال اعتبار دانند و در مجاری مرافعات شرعیه باو رجوع نمایند عالیجاهان

مقرب الخاقان مستوفیان دیوان اعلی بر این شرح منشور مقرر منون را در دفاتر خلود ثبت نموده در عهد مشید

از آن روز همه نشان والای سلطنت و جهانداری از دیوان تایید خداوندی بنام اقدس ناصر در گردیده
و از سفیر توفیق شهر دی صفیر خلود خلافت و شهریاری بمقروع موالیان دولت ابد آیت مرسوم
مار بر سنما و وزیر عقل مشار رای معدلت شاه آن است و از غیب ملک و ارکان دول بر آنکه خبر ایلی
مدت را باقرام صداقت پیمایند و سرایر دولتخواهی را در معرض مصلحت جوئی و نصح راستی باز نمایند بیکی بخشش
از نشان الثقات شاهان آرایشی آیان افزاییم و از توشح عواطف شاه بر کردار شاه عهد شریف و شاه
توجهی کامل حاصل فرمایم اکنون بعون عنایت قادر بیچون و مرحمت از داور آن ما و تسلیم دولت
ابد پیوند روس با هلیم دولت محروس و سر اوان نهضات مقروع آذان ساکنان بسیط خاک
و شدید دقاق در لیس علیتین نیشه افزای صوامع اصقاع آفاق و صریر بخشیر در لیر دیر پای افلاک
و جنب سفارت مآب و زارت مهاب در هیت و کفایت نصاب صداقت
و ارادت آداب عمدة الاکابر العیسویة زبدة الاماجد المسیحیة جبرائیل یاور غرسنیوج ایلچی دولت
بهیه روس که از کبرا رجال دولت و وزیر مشار دولت سفارت است بطور کمال خیر خواهی
و صلاح اندیشی مشهود و مشهور و در نظم آداب رسالت و سفارت مظهر سعی موفور شناخته
بموجب مزید ظهور مرحمتی در باب مشار الیه مرزوم همت خورشید خواص افتاده در مسند تایید

وخدمه ولیل او را بعطای کیقطغه نشان شیر و خورشید مرصع از مرتبهٔ اول سامی و سرور و بندگی عتبهٔ
مسطور مستورات توجه شاهانه را نسبت بمشار الیه جلوه پیرای عرصهٔ ظهور فرمودیم امشان
مبارک را طراز صدر افتخار و وشاح گردن اعتبار ساخته گاه گاه در سلوک خیرخواهی و فدکاری
جاهد و ساعی باشد و بمجامع اطوار و محامد رفتار مزید خیرخواهی و مصلحت دانی خود را مشهود اولیای
دولت علیه دارد و عالیجاهان مقرب الخاقانی موفق عظام فرمان مبارک را تمثیل نمایند و در عهد شیخ

از آنجا که مدبر امور و مشور و مقدر حکام و امور در دیوان و جعل الله لکل شیء قدرا بحکم در مضامین
فوق بعض درجات منشور خلافت مآب بتوقیع انی جاعلک فی الارض خلیفه موصول و مرسل عقد
مهام جهان البر انگشت اقتدار و اختیار مامور و ضابط داشته مارا نیز بقضای نهاد ظل اللهی سر
این نعمای نهتنمای ملزوم خاطر فرزانه شر افتاده و از پیشکاران درگاه جهانبان دولت ابد قرار گشته
سرانگیخته آیت کمال استعداد فطرت از صحیفهٔ احوالش مشهود و شاهد درایت کاملش در مرآت
شایستگی چهره نمای ظهور و شهود آمده پایهٔ اقتدارش را بارتقای مدارج مناصب شایسته فرازیم و
ساحت ارتفاع کوکب مظفرش بتدریج پایهٔ خدمات پرتو انظار التفات اندازیم فروغ نیر
جهانبانی افزوده ساحت احوال امارت و وزارت درگاه حشمت و عظمت کشته و جل الامرا النبهاء
افخم الکبرا العظام قرب مقربان بارگاه سلطنت عظمی حرس جهانبان دولت ابد بنا الوزراء خان

بر از روی حسب و نسب و حرب فطرت و کسب با صابت رای و فطانت عقل موصوف
و روزگاری بشمار در شمار مخصوصان درگاه خلافت بتدبیر مکاه و مصالح ممکنه روزگار مصروف داشته
از جمله نزدیکان حضرت شیر بزیر منت قربت خاص خصایص مخصوص حاصل نموده و در طی مراحل مرکوزه
خدمت اقدام اقدامش جمله تمکنان در سرعت راه سابقت پیموده بالغا بالغ بظهور مزایای
شایستگی شایستهٔ عطفات مهام دربار و مصالح اشغال انواع اعتبار و اقتدار آمیخته بود لهذا
حضرت آسمان رفعت خلافت را سالار بارد در مجاری امور اسباب امارت و کفایت را
جامع ظهور آثار بوده پیکر و مجسم شیر را شایستهٔ طراز و رفعا و مکانا علیا دیدیم و قامت قابلیتش را بمامت
تشریف و هیبت حکما و ملکا کبرا دانستیم در مرتبهٔ قوی بیمن مخصوصه و لیل ما بعد امنصب عظمی
وزارت عظمی ایران و شغل پیشکاری دیوان قرر لسان احاطم مهام ملک و ملکت بعهدهٔ
کفایت او مفوض و موکول و او را بلقب صفی الدوله ملقب فرمودیم و مدارج تمکین بتمکین منصب
مزبور افزودیم تا بنهایت استقلال و اقتدار کفیل ملزومات منصب مزبور و در مهمات کلیه
و جزئیه ساعی مسعی موفق ربوده دقایق کارکذاری در نظم امور و مقاصد مهام نزدیک و دور
معروض شود و ظهور آورد تمشیت آنکه فرزندان عظام و امرا و اعیان دولت ابد نظام و دولت و سلطنت
بلاد و امصار و عزه و شرف اطراف و اقطار مشیر الامرا مشار الیه را وزیر اعظم با استقلال
دیوان اعلی دانسته در مجاری کارها او را مرجع و مطاع دانند مقرب الخاقانی موفق عظمی شرح فرمایی کرد بعهد شیخ

چون شاهنشاه ملک عفت و شهود و حرم دار المؤمنین مقام محمود را کاشانهٔ کرامت و محمدت محمدیه
سلطان اقلیم وجود مقرر و موسوم و توقیع حشم رسالتش بالسنام و ما محمد الا رسول الله و خاتم النبیین و شیخ
و محتوم و مشتهر مارا باختصاص و لای خاندان ولایت و اقطاب جهان مخصوص فرموده
و از روشنان سپهر سلطنت عظمی آیت و زینة السماء الدنیا بزینة الکواکب بر ما ماه برافروخته
دست یمین و زشر خاتم کفالت درگاه جهانداری را کف کفایت کارکذاران این دولت ابد
مبانی بارگاه نهشته و در صور آیین تمکنش در صور قوانین ملک آرا برای این شوکت جاوید اقتصا نگاشته
و سپردار الانشای بدیع شیر منشور مهمات جهانبانی را بنام نامی کارکنان کارگاه خلافت محرر و در
دیوان تقدیرش بقدر و تقریر قضایای حکم الاراکم قضا مهابت مقرر ساخته مانیز بشکرانهٔ این نعمای
کثیر البها و سپاسداری عطایای عظمی بر ذمت همت ماندازی و رقبه رقبه کیتی ستانی مرتبه
و محتوم فرموده ایم و از پاکرای دولت هر یم و قریبی سوکت ابد ترسیم هر آنکه بنظر کمال کفایت
و کاردانی منظور و مشهود آمده و خدمات بلجوش قرب قبول قطعات خاطر مهشود و مزید در رتبت
بهمت عتبهٔ شیر انتظار رتبت پیوسته داریم و در شمل اشتات محمولات کشور خاطر التفات
بر وجهی خطیر کماریم تقریب تقریر این احوال صدقت اشتمال عالیجاه رفیعجاه کاه عزت و سعادت
همراه مخلص ارادت کاه مقرب الخاقانی فرزندی قریبی میرزا محمد است حوالهٔ و فطرت قرا

ارادت در طریق بندگی دولت ابد آیت کذشته و در تقرر و راستی قلم و در سر رجحان فرمانبرداری
کذشته در کفایت مهمات امور با کلفت اکراه و اهتمام کامل و در مناظم عظمات و مهام بکمال اهتمام
جدی شامل است و لهذا جریدهٔ اجتهادش از توجه توجهات شاهانه بصحیفهٔ لحظات مقرون و مطلوب
مفاخر شیر باضافهٔ تفویض منصبی جدید مشحون آمده در مرتبهٔ قوی بیمن سعادت تحریر و مابعد
منصب وزارت نهال بیامن سلطنت ابد نمود مخصه فرزند اعز مسعود سلطان محمد میرزا و اولاد ارجمند
کامشان و مضافات را بهمت کفایت مشار الیه مفوض و موکول داشتیم و کفالت عموم مهام متعلقه
دولت او بجهت فرزند مسعود را بدست کارگزاری او بارکذاشتیم مقرر آنکه ارباب مناصب
و اعیان دیوانخانه و حکام و عمال و ولایات متعلقه بفرزند معزی الیه مقرب الخاقانی مشار الیه را وزیر الاستقلال
فرض مطاوعت و انقیاد و تمرد و جاوز ندانند لهذا مقرب الخاقانی موفق عظمی شرح فرمایی کرد بعهد شیخ

انظار بهجة النور ساطع الضیا میباشد و چون توشمانه مبارکه عمدهٔ اسباب ملک گیری و جهانداری
اسباب آن مزید التفات و اهتمام است برادر عزیز مادر و نور چشم ارجمند سعادت پرور
مرتضی میمون سلطنت عظمی نجیبه صفوت طریف و هایون دولت ابد توصیف را در خدمت بهجة الیقات
ازبه و نضرت باحتوای کمال فرحت بر دوش مدت مارا کب و بتحصیل ادوات محاربت
مهمار مقتضی آثار رتبت و ذات میمون کردیم در معارک محاربات دست شاه بشمشیر عشیر
گردن فراز توب جلاد بر علی التوالی و التعاقب خصم سوز و دشمن شکن ناحیه تهیه تهیه مستحکم و خم خلق نمیبه است
و بتحصیل ملک بر تکوین امر سایهٔ خدا و واسطهٔ عقد نظام دنیا هستند اجرای سنن پسندیده تمت
زیاده لازم و چنانچه ایشان صلوات الله علیهم در مبادی بعثت بتعیین خلفای شریعت است
مامور بوده اند ایشان انار الله برهانهم نیز اولیای عهد و خلفای بعد در مبدء طلوع نیر سلطنت و جهانداری
تعیین میفرموده اند بدین راه خاقان خلد آرامگاه مغفرت دستگاه مغفور مبرور توبة الله علیه الاحمه
و الجبور و جلسه علی سریر الروح و السرور در مبادی امر سلطنت و جهانداری نواب علیه
ولیعهد مغفور را طاب الله ثراه اولاد ذات یمین مارا ثانیا برای تشیید این مهم عظمی انتخاب
و اختیار و مالک ازمه کلیات مهام مملکت و اقتدار داشته بودند و الحمد لله اولا و آخرا
باطنا و ظاهرا امروز مرجوع عنایت کردگار احد و حکم وراثت پدر و جد صدر سریر سلطنت
نفر و حجی اقتدار بارب افزاد تاج جهانداری از یمن فرق یمین فرق قدسا مرتبه حیای سریر سنیه

ادوات مواهب مزدوات شعلهٔ نور باشد مقرر آنکه جمیع نصبان و عیان و عموم عمله توشمانه را تاج
فشان بسرنگ اول بادر معزی الیه اذعان و انقیاد و اطاعت بوده بتمامی و زجاریه انسنه مقرر باشند
متوفیان دیوان اعلی و لشکر نویسان جنود و نظر پرانشرح منشور قضا صدور ثابت شده در عهد سنه ۱۲۵۶

از آنجا که تکمیل آثار خلاق ناصره و تحقیق و سرایر سلطنت سیار از مستحبات دین مبین و قانون سلک پیغمبران
پاک دین و اقتفای شرع اند و طاهر نیز در صور لهی فرقه ناجیه تهیه مستحکم و خم خلق نمیبه است
و بتحصیل ملک بر تکوین امر سایهٔ خدا و واسطهٔ عقد نظام دنیا هستند اجرای سنن پسندیده تمت
زیاده لازم و چنانچه ایشان صلوات الله علیهم در مبادی بعثت بتعیین خلفای شریعت است
مامور بوده اند ایشان انار الله برهانهم نیز اولیای عهد و خلفای بعد در مبدء طلوع نیر سلطنت و جهانداری
تعیین میفرموده اند بدین راه خاقان خلد آرامگاه مغفرت دستگاه مغفور مبرور توبة الله علیه الاحمه
و الجبور و جلسه علی سریر الروح و السرور در مبادی امر سلطنت و جهانداری نواب علیه
ولیعهد مغفور را طاب الله ثراه اولاد ذات یمین مارا ثانیا برای تشیید این مهم عظمی انتخاب
و اختیار و مالک ازمه کلیات مهام مملکت و اقتدار داشته بودند و الحمد لله اولا و آخرا
باطنا و ظاهرا امروز مرجوع عنایت کردگار احد و حکم وراثت پدر و جد صدر سریر سلطنت
نفر و حجی اقتدار بارب افزاد تاج جهانداری از یمن فرق یمین فرق قدسا مرتبه حیای سریر سنیه

اسلاف علیه معدلت آیین پرشینا و تعیین ولیعهد دولت در بدایت انتظام فجر سلطنت
ملزوم همت فلک بنیاد افتاده در مرتبه سنه قوی ایل نخجته دلیل نوباوه غصن خلافت و سنجیده تیر
و تازه نهال کلشن دولت و کامکاری فرزند ارجمند و قرة العین سعادت تمند ناصر الدین میرزا
امارت در لیتی از خصیه احد اشرف ظاهر و بظهور رسید اعداد و مظاهرت استحقاق منظور انظار
خورشید مظاهرت منصب مرزبور مخصوص فرمودیم و از عنوان عنایات اهمر معین رجای خاطر عزیز
انست که با قتضای تنزلات اسماء السماء رسمای ناصر دین و قاهر گروه مخالفین باشد و تجاوز از
عدل و انصاف چنانچه تکنون ای معدلت اتصاف مامت در بارهٔ سپاه و رعیت رفتار نماید
مقرر آنکه نخجته اعلام عظام و گرامی برادران سعادت فرجام و امرای با اقتدار قاجاریه و سنی
دولت ابد آثار و ولات و عظای با احتشام و رؤسای سپاه و نظام و عنبر نظام و سرخیلان
ایلات و حکام ولایات و عمال دیوان و اخذ و تجنده و آحاد رعایا مفاد مثال مطاع را مثال
دانند و فرزند ارجمند را در مزدوات این مهم بلند تمکن مقر است قرار و استقلال دانند مقرر آنکه
متوفیان عظام شرح فرمان همایون را در دفاتر خلود و ابد ثبت ضبط نموده در عهد سنه ۱۲۵۲

عالیه مطاع جایگاه امارت و ایالت و جلالت دستگاه صداقت و عقیدت و ارادت
آگاه امیر الامراء العظام عمدة الولات الفخام خورشید سعید خان امام سقط ساحت احوال خود را

مسقط انوار عنایات پادشاهی و مهبط اضواء عواطف نامتناهی دانسته باد و عرایض عقیدت
عنوان ارادت ترجمان انهاء مصحوب عالیجاهان عمدة الشیخ و المعارف صاحبی العز و الجاه
شیخ علی ابن الفاضل و شیخ علی و اهل انجم و مدارس و مضامین صداقت قرین از رفته اشرح اتمامیه
جهت بتوسط اولیای دولت ابد فرجام معروض رای مرحمت شاه آیت حقیقت مهاد ملاحظه
و حسن کمال اختصاص و مسلک انهاء بذیرفته کامکاری و انقطاع رشته مراودت و مرافقت
باخبر موالیان دولت ابد مدت شهریاری کامی معلوم و موجب مزید حصول ثوق و اعتماد خاطر حقیقت
ملزوم گردید در باب اقرانات خود بهمطه و مرغ غوغا حدود و ثغور تحقیق امر بحر زیر و پاد
معاندان دیار پرسیه و مین نگاشته و هم بوسطه تقریر شرالیها معروض داشته بود مراتب
قربت خدمت و خلوص عقیدت انهاء و مواهب او در نزد دولت جاوید آیت ظاهر و معلوم
راجی آرامست و همیشه در طریق خدمتکاری ثابت قدم و در دعوی خلوص نیت و صدق عقیدت
راسخ و دم بوده اند و اوامر علیه را در هر باب بسمع اطاعت اصغا نموده و سراپای شاه
این دعاوی از شایبه سرکونه ریب و شبهه بری است و محتاج بتوضیح چگونه برهان و بیان نیست
و از اینکه اهالی اسبار از خلص مومنین و صاحبان دولت ابد قرین میباشند بنوازش حمایت و اعانت
انها منظور نظر و اختصاص و استرداد ولایات مضبوطه ایشان تکنون خاطر انور بوده و بوجوه
و حسن تایید برای اولیای دولت قاهره بسبب آن از سر باب جهت و مهمه است و بهجه

نقص و قصوری در معدات قلع و قمع مخالفین حاصل نیست و مدتیست ارسال عساکر منصوره
بعات پیشتر نامحصور بمعاونت آنگاه و استخلاص بلاد مزبوره و انجام مهام منظور منظور اولیای
دولت ابد قرین است مشیر الیها مورد حقیقت اوضاع و احوال را اعلام التفصیل
معروض داشته و رای عالم آرا از اخبار های اوضاع استحضار تمام آن معلوم شد و مستکشف جهر
این عزم و کاه ما کید مهمات حرب و رزم است لیکن بشیخ علی ابن الفاضل را بتجهیزات عساکر
و ابطال و تسخیر معدات جنگ و قتال در همین اوقات مهر ارو جهاد بغایت کمال
بود از آنکه منظور انظار مهر آثار نیست جز حقیقی مرا مامور میشود بعون الله سبحانه تعالی
جمله مهام آنجا و قلع ماده فساد ایل عتوب و سایر معاندین بکلی بر آمد مهمی از مهمات منظور
موقوف بوقتی دیگر و اجتهادی جدید ندارد مبلغ موقوف بجمع آوری عساکر از اطراف ممالک
و تهیه اسباب مناسبه میباشد و معلوم است یکچند طول خواهد داشت بدین جهت تصدیع
نموده مشیر الیها مرجعت و معتمدی نیز از دربار پادشاهی مصحوب آنها مامور آید تا مکنونات خاطر
اکسیر و تصمیمات عزایم ما را بآنگاه و دیگر خدمتکاران بلکه عموم سکان آنسامان حالی و آنها مشتهر
مراحم شاهانه منتظر و مطمئن داشته سرکرم کار و مهیای انتقام و پیکار دارد تا تابع التعاقب عساکر
منظور منصوره و اصل دوار دگر و مدد لهذا آنگاه علم را از رکاب نیز باتفاق مشیر الیها مامور
و مراتب التفات خدیو آفاق را در حمایت و رعایت ما الی آنسو و القا فرموده ایم و حالا

هر یک از رؤسای تومان آنسامان نیز و عالیجاه امیر الامرا العظام محمد علی خان قاجار را از رؤسای امرا در
معارک محاربت و مجادلت مخیر و معتمد نواب همایون است بسرداری سپاه منصور مامور
و فرامین مطاعه تجهیز خیود از خسرو و بغرضه و رسیده و در وصول فصل بهار موسم کارزار است
روانه و حسب الامر بانجام خدمات مامور اقدام نمایند و آنگاه همه اما انسانات را باعانت و مدد
پادشاهی مستقل و مستظهر و در انتظام امور سرحدات و تسدید مسالک و معابر از عبور و مرور مخالفین
و تمهید مصالح استیصال مفسدین ساعی و جاهد داشته مترصد وصول لشکر باشند و یقین دانند بعون غیبت
باری و نیروی همت بلند شهریاری مسئولات آنگاه جمله بنجاح مقرون و مهمات منظور قرین
کمال انتظام خواهد بود و آنچه منظور اوست از تدبیر معاندین بنهاد و استخلاص عمال و بلاد و غیره مواد بحسب
اشتداد عای آنگاه بروجهی حسن صورت تمشیر خواهد یافت تحریرا فی شهر رمضان المبارک سنه

فرزند عز اندر حسینعلی میرزا فرمانفرمای ممالک فارس از مکنونات خاطر مرحمت انبار قرین عز اعلان و کامیاب
باد و مقدمه جزیره قشم و پیروان قدس جمعی بجنب الکلیمی برای قمع و قلع شهر از حوالی آنجا بود مدتها قبل از
امنای دولت قاهره و وکلای دولت الکلیمی مقیم دربار آسمان تمثیل بودند سخنها در میان و عهدها
ترخص عالیجاه مستر دلک از دربار خلافت بخصوص قرار امثال این اوضاع بود و تعهد نموده و بورود
دار السلطنه لندن مهلت شما کس نداند و از آنها اخراج نمایند و منظور اینکه تا حال رفته باشند

و امر جمله بنا در وسوال مضبوط و منتظم شده باشد از قرار یکه در این وقت عالیجاه میرزا باقر معروض
میدارد کارگزاران لفظ زند با عالیجاه مستر بروس خان مواضعه در میان آورده و دو گر بعضی قرار پاشا
رفته و هند و مکاتبات بیکدیگر داده و مستند بنموده اند معلوم راجع آن آرا نشده و از کتاب بدیگر
از چه راه و کدام مسلک بوده است و بلا اذن مرجوع دربار خلافت از چه در یکار آمده خلاف
نموده اند و از رسال رسل و رسایل با استر خاص از سرکار جهانمدار چه بوده و آمد و رفت عالیجاه مستر بروس
کدام اذن و قرار داد دیوانی شده و بچه جهت آمده و بعد از آنکه آمد چرا عرض تفصیلات و سبب نموده اند
و در گفتگوی امور و خستاوی آدم در مقام مصلحت از اولیای دولت بر نیامده اند همیشه قرار این
قاعده چنین بوده در عموم مهمات بل الله و لیستین مرجوع بدربار جهانمدار میشده و جمعی از رعیان دولت
تبدیل نشده و فاتحه و خاتمه آن آنظر وقت ملاحظه می نمودند و با وصف مراتب مزبور مستبعد نمود
که کاسی حفظ و حظ اولیا واقع شود یا شهود و اشتباهی واقع شود عالیجاه مرکیان را چه استحضار از امور مطالعات
و چه میداند در این کارها قرار و مدار دهد و همچنین دیگر کارگزاران آنجا را چه آگاهی خواهد بود و آنها را نقد
است و باید در مناظم خدمت جمعی کوشند حکومت و جهت رولایت امری است جدا و قرار
حکومت و ثغور با دولتهای دیگر امری جدا التفویض حکومت فارس بکارگزاران لفظ زند برای نظم مهام
ولایتی و وصول و ایصال وجوه دیوان و سرپرستی رعیت و نگاهداری سرحدات است و قرار
و مدار مهام مملکتی و معاملات و موضوعات با دول خارجه مخصوص امنای دربار و مرجوع بعرض و استحضار

از خدمت پادشاهی مرجوع عبد شریف فارس مدار از دیوان همایون سالیانه هزار تومان برای جواب
نوکری مخصوص حفظ سرحدات و جزایر باشد معین است و هر ساله بدین اسم داده شده دیگر دخل قرار
و مدار سرحد و جزایر کردن صحیح معنی دارد و بجلد باید بوصول حکم همایون اگر حقیقه درین امور دگری فتنه و شنجر
در میان آورده باشند موقوف دارند و هر کار بجهت دولت آوری پیکدیگر داده باشند رد و
استرداد نمایند و عدم استیذان و استرضای خود را از دیوان و مخالفت کنند و اضاع را با قانون معاهدت
و دلیس ابدار کان اجیان آن دولت اعلان و ارزند و بهیچوجه دخل و تصرف در این کارها نکنند هر گونه قرار
و در جواب میان و لیتین علیتین باشد باید یکدیگر در دربار پادشاهی قطع و فصل شود و موافق شروط
و قیود عهدنامجات فیصل یابد اکنون هم اگر مستر بروس خان اعرضی و حاجتی باشد روانه دار السلطنه کند
تا آنوقت مستر دلک آمده است اگر او نیامده باشد خارج دلک برادر او را از زیر جنب خود ایم
فرموده و در جواب بروشی قانع عهدنامه امنای دولت قرار و مدار یکه لازم باشد خواهند داد
کارگزاران فارس در این ابواب بهیچوجه دخل و رجوعی نیست باید حتما و یکبارگی مداخلت نموده
هر گونه دگری در میان آورده باشند موقوف دارند و البته تکلف نموده در عهد ساختند

عالیجاه میر الامرا العظام قربی چاکر دولت ابد فرجام مقرب الخاقان حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول
خارجه و ایلچی بزرگ دولت علیه بتوجهات یکنوبه پادشاهی مشهور و مبهی بوده بدانند و در این اوقات

که آن قدوی از شرف اندوزی حضور جهان انور خسروی محروم است از مظاهر عواطف بی پایان
یکی اعلان بعضی اوضاع ایران و آگاهی او از واقعات احوال ایران و آن مشمار یم در سال قبل فراز مرتبه
صادر و مفصل اوضاع مرقوم و اجمالا نیز مقرر گردید بود و فتح خان افغان اقرام بیرحمی جسارت نهاد
نه در خور پایه او بوده حسب الاشارت خسروانه فرزندان کوکب سپهر خلافت و اقتدار بخته
فرزند عمده نامدار جنیع میرزا والی مملکت خراسان جمعی از عرب که منصور را پیشه او مامور شد الیه
مغلوب و مقهور سپاه ظفر قرار گردید جناب شاه محمود را طوار نابهنجار او مسموع و مشهود
می افتد از روی نخوت و سرکشی بشفاعت روانه دربار آسمان کریس و در باب غفور زلات
او درخواست و التماس نموده بود از اینکه جرأت مثل الیه تمادی از حد اغماض بموجب عفو
عقل فاضل و جرات دیگر اصحاب اغراض نمیبود بشاه معزی الیه اعلام شد که از جسارت و اتفاق
ما را طالب و شتاب خود را به دولت قاهره مایل در رغبت بشرایط جمع فتح خان از مقبولی او
مقید ارواند دربار فضا شمول سازد ناچار کامران میرزای والد خود را بسیاست فتح خان مامور
جهاد او را مورد سیاست و ایاد شد تحقیق تعرض و سطر رود بدین راه خود را از خلاع رعایت او
بری و معذور ساخته این مقدمه مسموع برادران فتح خان میشود از شاه محمود روی گردان و بعضی
و بعضی دیگر از اولاد تیمور شاه قرار موضعه و مراوده داده در مخالفت شاه محمود اتفاق و بعضی
یکدیگر تمهید سبب جدال و نفاق مینمایند و بواز وقوع مجادلات نظر باجتماع و اتفاقیکه آنها را

بود بشکستی فاحش شاه محمود و واقع و هیات نهزیش بسمت مراتب رافع هر حقیقت مستک و تو
سابق و لاحق خود را بسته دعای تجدید عاطفت و حمایت بفرزند معزی الیه اعلان و بعد فرار از عین قاعده
روانه ارض فیض رستام نماید و فرزند معزی الیه آنها را بمکتوبات شاه محمود در روانه دربار معدلت مأنوس
مخالفین و مخالفین از دست او باذیال دولت ابد صعود در روانه ساحت اعیان مرفوع مستحضر شوند آنها نیز جمعی از
معتمدان خود را روانه و بواسطه عرایض ضراعت بهر محرک رشته هنگامه و استغاثت از دولت
عزیمت کردیم هر یک متدعی عزیمت موکب نصرت نظیر با تعیین سپاه با یکدیگر در داری سلسله آن
بسبب کاهش کشیر گردیده بود از اینکه در سال قبل بواسطه عبور عرب که مخصوص علامات معاد
خراسان سمت قلت یافته معلوم بود و از عنصر سیورسات ملتزمین موکب منصور بر نخواسته آن
عزیمت همت را موقوف بسال آینده فرمودیم و بالجمله از فرزند معزی الیه رجب حکم قضا
دستور را مورخ ظفر مهام سمت ترکستان و خوارزم و هر یک از عمده و ثغور ممالک ایشان موکب
آرای عرصه حرب و رزم آن اکثر ولات و سلاطین مملکتین مزبور از در استیمان و هنگامه در آمده
گرد اکسان متعدد بشکستها و شوقات و فرو معتمد و عرایض نمیشد روانه و هر یک سالک طریق
متابعت و متدعی رجوع خدمت پیشگاه جمیع ولایات متصرفه افغان چه شاه محمود و چه سایر
اولاد تیمور شاه و دیگران و خانه ملک محروسه و همه اما مطروح حکام هر طرف و متعدد رجوع
فرمایشات شاهانه چشند و از هر طرف معتمدان هر یک با عرایض مطیعانه وارد دربار جهان

میکردند از طرف بوجستان و زابلستان هم چون بعضی مفسدین جوان در مقام افساد و دست طرق عاصی
و دست اندازی و قتل و هتک عرض معابر اقدامی داشتند فرزندی از استیمان والا کرمانزاد با دو پیشه
آنها مامور و همه امور و سیاسات موفور داشته خواهین و رؤسای ایشان از در استیمان در آمده بتوسط
فرزندی همسک باذیال عفو و اغماض پادشاهی گردیده خواهین و جمعی عرایض بعرایض عموم ولایات
و سران و اردو دربار سپهر بنیان و عمده خواه و اطوار مفسده نیز و متعهد انتظام شعور و سرحدات آن
سرزمین گشته کوچ و کوچ آنها بدار الامان کرمان سمت رخصت بصرف فرشته آن قدوی از در صورت
مسطور مستحضر و متنبه بوده بخدمات مرجوعه شغف و مجاری اوضاع را معروض اولیای جهان جلوه تمهید دارد

بعد از آنکه موکب بهانه از رباع خوی و اتباع تعمیم عظیم صفات شیروان و قراباغ را نهضت آن
گشت برای اتمام و انجام مهم سرحدات و قلع ماده فساد مخالفین آنساحات عمده که منصور از در طرف
شورش و یورش اندیشه و دست اطاول بتیصال بنیان عاصیه کرده و ضلالت شعارانه جهت
سردار بزرگ روسیه و از ارزوان و ایل و عمال نخجوان که زیر ایشان بود تاب مقاومت نیاورده
با جمعیت خود از آنسامان کوچ و بسمت شوشی و قراباغ رفته بود و چون جمع را در مال ارجه جرم قلعه
نظاره باصرار و جهتیال طایفه کنگرلو با آنها که نهشته بود حسب الفرمان قدر نفاذ قهرمانی امیر الامرا
العظام از استیمان قاجار با جمعی از سپاه جرار بتدبیر آنها مامور و در قلیل زمانی جمعیت ایشان

بصدمات متواتره و لطمات شدید از افواج حمی پراکنده و قلعه نظاره را متصرف گردیده علم
روسیه در آنسامان مجتمع بوده با معروض شیخ غازیان منصور یاد دستگیر و مورد گردیده اگر قلیلی از رفقا
و قتل رسته در جنگ جبل مخفی شدند رؤس مقتولین و گرفتاران کمه کمین ارواند رکاب نصرت
قرین ساختند از طرف دیگر هم فرزند سعود محمد میرزا مامور سمت قراباغ و هشت بعدد و آنسامان
بود هر روز بساحات و حوالی آن صفحه پرداخته سرو زنی و غنیمت و سیر از او و اهالی اردوی کیوان
شکوه گردیده است فرزند بهمال مؤید بانب السلطنة العلیه جهت موفور و توشمانه و دیگر اسباب
از آنسمت بسمت آران و اوچ کلیسا مامور و امیر الامرا العظام حسین خان سردار را مثل موکب
فرزند معزی الیه داشته ایم موکب جهانگشا برای مظنم امور شیروانات و حدود تابعه
طرف نهضت از اگر دیده در این اوقات بر چرخ در مال قلعات موکب منصور و آنسامان
مهام مزبور منظر تعمیم عزایم قضا دستور بود چاپار و عرضه فرزند معزی الیه رسیده معروض داشته
بود که بعد از وصول بسخند و در رسیده در قلاع متصرفه تحصن جسته مراسم مدارست و محافظت
اقرام و لیقاع استعداد و استعلام نموده و او استعدادی شایان توشمانه و قورخانه نامداد روانه
و بعد از وصول استحضار محمد زمان را استظهار صاحب و از قلعه جات سیرول آمده با اظهار حیات
اقدام و ثبات و رزم مدتا عرضه گیر و دار گرم و نوازه مدارست و مکافحت شعله افروز
آتش جلادت جنگجویان آن رزم و شرم بوده تا از مذهب موهب خضر غلام خضر ضرب رشته

اعلام اسلام و زیدان آغاز و شکستگی تمام بدفرقهٔ سعادت باز روی نموده متجاوز از هزار نفر
مقید بقید اسار و پانصد ششصد نفر معروض شمشیر آبدار و محرق لشکر آتشبار گردیده اند و جملهٔ
و اثاثهٔ جبر نشان بحیطهٔ تصرف غازیان نصرت نشان در آمده اسرا و سرا را بر کاب مستطاب
ارسال و فرزند معزی الیه روزی چند برای نظم بعضی امور و اتمام مهمات منظر متوقف بوده
همیر الامرا العظام نظاما للدولة و الاسلام اسعف الله دولته العلیه رخاق قاجار وزیر اعظم دولت
اعلی را نیز مقرر داشتیم که بجهة قرار کار متوقفهٔ اذربایجان و اصلاح جزایر و اغتنامات مشکلات
و ترتیب اسباب سرحدات انسامان متوقف باشد موکب همایون اقبال مستقر خلافت
بیزوال نهضت آرای معاودت و فلان روز ساحت افروز ورود خواهد بود تحریرا

از آنجا که باید پرورد کاجبر جبر بکسرات امور جهان تدبیر کارگزاران دولت ابد قرین
موکول و لابد است بشکستگیهای مهام جهانیان و ستیاران این دستگاه خلافت شمول انحصر و
و شمول همت ما را ترتیب اسباب سرکوبی مصالح مهام عباد و دفع مواد عموم مفاسد در جمیع مصالح
و ملاحظهٔ انظار خورشید نمون ملزوم همت قصاهمت لازم افتاده و از آنجمله یکی تعیین
و انتشار امین و نصب ارباب حذاقت و تمامی بمعالجهٔ امراض متوطنان هر دیار بعد تقریر
قصور و جبر کسور اهالی بلاد و امصار است و ترتیب مرهم ایمن مرحمت نسبت باهالی دار الخلافه

هزاران هر مستقر خلافت عظمی و محل وفود عظمت و رعای اطراف و انحا مطرح انوار جلال و اسباب
و مظهر حال جمال ابدال است بشرف اقامت موکب منصور گشته و لاجرم در
مرهم جراحات خاطرهای خسته از جور مقیمانش بحسن و سعادت وقوف یافته موکب
منصور خسته خاطرهای صدود و نفور را از مومیائی میل متوقف بالیستهای همت اهالی الولایات
از بندگان قدیم دولت ابد مدت و بجهة خدمت عموم منظر انظار پیشکش سرزد و از نمود
عالیهٔ عزت و فطانت همراه خدمت و درایت کیشت و مخلص و ارادت آگاه سمت الاعلی
فرید الزمان کهف السماح و المعتبر حاجی میرزا ابن شیرازی را هر دو مرهم جراحی و جبر بی مزید
استعداد و وقوف معروف و در مجاری معاملات و ملایمات منظر مدارج مهارت
و وقوف است در دار الخلافهٔ مغفور جراحباشی فرمودیم که بکفالت این مهم و خدمات متعلقه
او افزودیم چه پنجه ماه و شاید از مرهمات تدبیر و تعمق سرزد و آید در مهام متعلقه تشبث نورزد و
اهتمام اقدم و مزید وقت و وقوف خود را مشهود رای جهان آرا نماید و دار و تقریر آنکه جراحان و کشیشان
بندان اصحاب اینگونه فنون در مجاری این معاملات مشکله رجوع باو را لازم شمارند و عطا را
و ارباب معاملات در ربع و شرای مسومات و مهلکات مشاورت مشار الیه را منظر
اعتبار دانسته غایت اهتمام بعمل آورند و غلامان و عملهٔ موتا در دفن و کفن اموات محروم
و مقبول حضور و استحضار او را لازم شمارند و عملهٔ پناه مشار الیه را جراحباشی مستعدات دانند و در عرض شنیده

از آنجا که مرهم تولای ولات ولایت و هدایت و مهام صفای عقاید بقواعد
موالی و الیاس الملک امامت و وصایت توقع تولیت ذات همایون ما در اطاعت و اطاعت
جهان با رضا و رضای کارگزاران دیوان قدر و قضا پیوسته و ملوک و ملائک اطراف
و اکناف عالم کون و مکان از تطرق طوارق و نوائب زمان در حریم ملائک مطاف
خلافت چنان است امامی بتمشوش شهریاران با شکوه و رایضات انوار اشتهار
شهود شمسه پیش طاق و اق شهرزی قاصات و حصول مقاصد و مهام ارباب جشن جشن
خدمت این دولت پایدار موکول و موصول است و ما حصول نیکو خیمت را قدر و اعتقاد
دست تولا بدین ولایت ائمهٔ دین گشاده و در ادراک فیض هر کرنه خدمت پیشوایان
طریق هدایت را همواره مستعد و آماده ایم و از جملهٔ مصالح آثار دیرینه و مآثر اختصاص و اختصاص تولای
ائمهٔ معصومین منتظم امور بقاع مطهره خورشید شعاع و مراقد مسنون فلک ارتفاع چاکر
و طاهر است و ترتیب اسباب منتظم آن ماکن مشرفات منظر انظار مهر شهریار
و ملزوم همت قدر آثار سپهر شعار روضهٔ رضوان مآب و رواق عرش آستان ثامن الائمه را سید
و ضامن شفاعت تشیع نفس معظم ارکان امت اعظم عین کرامت سلطان امیر ارسلان

و تعیین صاحب اسرار انبیا و مرسلین حجة الله الذی الزم اهل الاحتجاج بالبراهین الباهرة و ازال
رقاب السحرة بالمعجزات الزاهرة کما الشمس طلعته فی الطرس افول و قال فی حقه جده الرسول
مستدفن بضعة منی بارض خراسان الا غرزانه فی قبة و جبت له الجنان امام بحق شاه مطلق
حرم آمد حریم درش قبلهٔ کاه ملائکه شد کاخ عرفان کل شاخ خرد در درج مکان بدرج تکلیم
علی ابن موسی الرضا کز خدا یش لقب چون رضا بود اش آمد صلوات الله و علی آله الطاهرین
و اولاده المعصومین مادارت السموات و دامت الارضین حریم حریم بارگاه حرم تکلیم او
مطاف طوائف امم و مروه و صفه بهشت صفا بشر مقبل شفا و مقبلان عرب و عجم مقصد
همتش بفیض آیت معجزات مخصوص و ادراک فیض بنارش فاضه احادیث وارده حوزه
اهل اسلام مخصوص است لو اسطه وقوع در بحبوحه ممالک اسلام تجدید تیطیمی در منظم مهمات
آن دربار فیض سمات و تعیین شخصی که مراقبت این مهم را سزاوار و لایق و در مجامع معارف و مواقع
دین و دولت جامع تصرفات حقایق و دقایق و در مواقع مصالح و منظم ملک و ملت
جایز تصحیحات سابقت از سوابق و لواحق ثابت ملزوم همت قدر مطابق افتاده در مرتبهٔ
لوث بی خیرت و لیاقت و مالوف جناب فخر را بتفویض تولیت سرکار فیض آثار سعادت
مآب مقرون مزید افتخار و اختصاص دانستیم و عالیه فلان را که از جملهٔ چاکران دربار خلافت بیمزید
دیانت و صیانت مشهور و معروف بکمال صدق و درایت منسوب و موصوف

برسم نیابت و کفالت بکاشتیم بارجب قرار داد و دستور العمل جناب معزی الیه مشرف
آن آستان فلک ارکان بوده از روی کمال اهتمام در مهام متعلقه از تقریر و توفیر موقوفات قدیم
و جدید و ضبط و حفظ مذورات قرب و بعد و سرپرستی حفاظ و خدام و توضیع و تهمیدی مرتب
و مقررات مشهور و اعوام و اعانت زوار و مجاورین و حمایت ساکنین و واردین و نهیب
و تعمیر موقوفات خارجه و داخله و وضع و رفع قوانین صالحه و نافعه و سایر اوضاع و امور لازمه
اقدام و در هر معرض و مقام از جانب یمین ما عارض تحیت و سلام بوده حسن صداقت خود را
پس بخواص و العوام جلوه ظهور داده مقرر آنکه و اقتضای مواقف سعادت و از زیر و مستعد
فیوضات فوز نشانی خدام احترام و ساکنان آستان عرش ارتسام و عموم مجاورین و زوار
و شرف اندوزان حضور مرسله ملائک مدار در تولیت سرکار فیض آثار عالیه مشار الیه را با
با الاستقلال و نسبت در مجاری مهام متعلقه افعال و اقوال او را مناط اعتبار دانند المقرر جناب
اصف الدوله و ولات و ارباب حل و عقد مملکت خراسان و حکام حال استقبال از ارض اقدس
رضوان نشان در استقرار و استقلال عالیه مشار الیه را لوازم رعایت مرعی و مراقبت مشرف
کارهای او بشنند چنانچه ماه تقرب آستان قدس توقیع عطا شرح فرمان مبارک را در دفتر خلود ثبت و ضبط نمود در عهد سید

چون از روز حرم والی دار الامان عالم همگان ایالت اقطار جهان را کفیت کفایت و کفالت

کارگزاران این دولت ابد آیت بارگزار شده و بهیر دیوان تائید مهید مناظم مهام جهانبانی
تا بید اقبال مقبلان درگاه عالم پناه موکول و مفوض داشته نیز ملزوم همت قصا نهمت
اقتاب اما ادیر اسایه آستان است فرموده ایم هر یک از چاکرزادگان دولت
ابد قران را توسط اسلاف در مضمار تربیت خلوص پیلاف کوی سابقت از اقران
ربوده و در معرض ظهور انوار استعداد اقسام اشفاق خاطر خورشید اشراق را در خور سزاوار
بوده باشند بشمول عواطف بلا اندازه پیوسته مشمول مراحم خاطر تاز فرمایم و قاعده قاعده
مشرف شرف اختصاص افزایم و از سنجاه خیال این سامان از شمایل احوال بیچه الامراء
العظام سلالة الولاة الفخام نور چشم سعادت فرجام امان الله خان از حصول شرف اختصاص
بوده سلطنت نصاب و اسباب مزید اختصاص در خدمت یمین خطاب بجناب
غلام شاه خان مخصوص بین الاقران آمده موید است و آیات شایستگی سرکوه خدمت از
صحیفه احوال صداقت ماثر خوانده در مزید اشنه بیلائی مخبته دلیل و ما بعد ما او را بتفویض
ایالت و ولایات کرد حسن عهد سرحد ایران است و از سوابق ایام و سوالف اعوام
بر حسب حکام اسلاف خواقین در ده اتحاد آبا و اجداد مشار الیه را مخصوص بوده سرافراز
فرمودیم و نگین افتدار را بنام او زیور ظفر زینت عاطفت کنیم اعتبار مزید تمکین افزودیم و باتمام
استقرار و استقلال بمنصب مزبور منسوب بوده از روی در ایمی کامل و کفایتی شامل

در لوازمات خدمت مزبور از انجام خدمات دیوان قرر آیت و اعطاء نوکر و رعیت
و تامین طرق و مسالک و تربیت مصالح جابر و سالک و توفیر و تکثیر و جهات و
و آبادی و ممالک و ولایات و وضع و رفع قوانین انصاف و اعتساف و جمع و صرف
اسباب صلح و خلاف و استرفاء احوال رعایا و برایا و استحصال دعای خیر بسته دولت
ابد اشتمال اقدام و مدارج آگاهی و اهتمام خود را بطریقی که در خور استعداد او است مشهود دارد
هر از تسام دارد و دقایق کار دنیا و کفایت خود را پیش از پیش در پیشگاه شهود شاهانه ظاهر
و خویش را زیاده منظر الطاف مرحمت مظاهر سازد مقرر آنکه اکابر و اعیان و ارباب سند
و عمال و مباشرین و کدخدایان و معتبرین و عموم پیشه ور و رعیت و جمهور سکان و بریت
ولایات کردستان مشیخه الامراء مشار الیه را والیا با الاستقلال دانسته اوامر و نواهی او را مطیع
و منقاد باشند و در مجاری هر گونه مرجوعات او را مرجع حاجات دانسته از تخرج و تصلیح
او تکلف و تسامح جایز ندانند المقرر چنانچه ماه رفیع کامان عزت و جلالت در سکاکا بالکرد
آستان قدس توقیع عطا و سر رشته داران دیوان قضا نظام شرح فرمان جهان مطاع را در
دفتر خلود ثبت و ضبط نموده از شواب تغییر و تبدیل محروس و مصون دانند و در عهد سید

که در این اوقات بعضی نوشتجات از دار العباده یزد بمنزل دولت قاهره رسیده مضمون آنها

معروض خدمت یمین شهریاری داشتند از شروح مزبور چنان معلوم میشد که در دار العباده
شهر تا دیشه که آقرزند بدانولایت عزیمت نموده داشتها خبر مزبور موجب توهم و تزلزل
اهالی آنسامان گردیده اگرچه از مراسم کاردانی و آگاهی آقرزند کمال استبعاد و استغراب حاصل شد
بلکه مراتب مزبور قبول رای جهان آرای شاهانه نیفتاده بتجه طمینان خاطر و رفع تزلزل رعیت
فرزندی سیف الدوله میرزا را مامور فرمودیم که روانه دار العباده مزبور گردیده در
آسایش و اطمینان باشد و در وصول و ایصال وجوه دیوانی قرار و قرعنی که بسبب تمادی آقرزند
مانده مقرر میشود در یزد ولایتی است بی آب و علف و اهالی آنسامان مردم بیمار و فقیری میشوند و
دعاگو و خدمتگار بوده اند بحدی که خبر تضرر و تنزل میشوند و امر رعیتی و کاسبی شان متعذر
و معطل میماند و در حقیقت موجب تعطیل و تعویق امر دیوانیست قرار امر یزد و اوضاع حکومت
و معامله آنسامان حسب الحکم اقدس چنانچه مرسوم است که مهندس احتمال آن سنجیده رای جهان آرا پیشاد فرزندی
سیف الدوله فرمانشاه که ماه نوش آقرزند اعلام میدارد و باید بفرزند نامدار در مرکز امور
دار العباده مصالح مشرف خدمت دیوان را ملحوظ و با فرزند مشار الیه هم خبر و موافق بوده
و ضعیفی مدد حقایق خواص و عوام ولایت مزبور شود و آقرزند بنگوید عزایم نیکو و اقدام نکوهیده
بلکه تخمین آنرا بسامان طرا و نخواهد داد و بمقتضای قرب جوار رعایت آنها را از هر جهت منظور خود
داشته که از هر رکز از آقرزند آسوده خاطر و مطمئن بوده شعف رعیتی خود باشند و باید بر آن

مقرر راضب العین خاطر داشته بقلب و لسان خلاف آن جایز نداند و لازمه رعایت
از ولایت و رعیت آنها منظور دارد بلکه همچنین در عظم ولایت مزبور روزی یکی بر نظر روزگار خود
و در عهد شد

خاک رکاب از خشر بالا سرعت را آرزوی مردم دیده امید ساخته بود هر عرض پاسبان بارگاه
فلک پایگاه هر فلک را پناه و جواهر تاج فلک جاه را معجزه است سیرت از العهد هر زمانه
عهد هنر را بفر این عهد هنر پرور تازه و اوراق کتاب کمال را بعهد مادت فرسود صرصر ایام
با هنر ابو دبیستاری این بزم خیر دولت بتاب شیرازه ساخته است ارباب هنر در روزهای
کمال سر بر زانوی عزلت داشتند پای فرصتی بر فراز بساط نام آوری کذاشتند اصحاب علم
در مکاتب کاهی از غم عاطل مانده روزگار بتعطیل میکذرانند در عرصه کامرانی علم شهرت
افزا شعرا سلسله نظم امور شان چون ارکان شعر کاه بتعطیل از یکدیگر کسسته و اسباب جمعیت
شعلشان چون اجزای پیت هنگام فلک بحور در دایره پریشانی از هم رسیده بود هر یک را
از بحر عطایای این دولت مدید بهره و افر و نصیبی کامل حاصل آمد عیش خیش تعاریف جشید
و بساط امنا طشان در بسیط زمین منبسط کردید از عروض خفاقت زمانه شکش فهمیدند رسم
خاطر حرز انکشت بلا را بالعلم یکعلم از صفحه ایام نسخ و لفظ و خاطر بهاب حفظ و از نسخ اطلق
عوالی همواره در خطر و خطا بود و رواج آن قرار سیاه خط نوخطان یاقوت لب بهر کات و نیاز

غبار ملالت بر رخسار نشسته بود کلکم بر خواست بنده درکاه نیز بدین امید هر خفه را زده و از جلوه کر
بیکاه ظهور آفتاب التفات خسروی سازد وقتی در عهد هنر وران خویش را در بارکاه قبول خاطر
خاقانی اندازد در تحصیل دعاهای در طریق طلب کذشت و بر آن جمعیت مطلب در تحصید
نهر همت کماشت سخت فتح مناقب دولت روز افزون نایم در کمیت ارادت
فطری بجد شاطر ازی از سر کرفته و برای آموختن رسم انحطاط بند که در دبستان عقیدت لوح
دعا کوئی در بر وقتی پیدا و آنکه از بسیار عوارف چشم هر کوهر مرادی حاصل آورم محصول آنکه کار
تحصیل معارف مصروف داشتم منکاهی بر این خیال هر از نخوان مکارم نامشهی دولت التاج
ذخیره سازم و مفتاح طلب فتح ابواب اصلاح معالم را پای جهد و در میان کشتم تحصید
بر صدد آنکه کوکب بخت در بیت اشرف شهود ارادت با سعود سپهر بندکی با نظار آفتاب
شهریاری نظر آمده هر مرادم از افق اقبال وصول نصف النهار خدمتکاری را قطع شطرات
ارتفاع نماید بطلب رهبر در رنج رهبت رنج بردم و با بسط طلوع شعرای مطلب در مرصد
امید بستر راحتی شده هر زمانی با این کمال هر از رصد را مرا بهم باسم بندکی موسوم آیم در روح صدیق
در معرض ارادت حرف بحرف بفعلیت در آیم اوقات صرف نحو کردم و در استفهام
قوانین ادب حال با مستقبل آورد چندی بنیت آنکه فریضه خدمت با شرایط خلوص عقیدت
ادا سازم و با قامه شهود جوارح و ارکان باثبات دعوی ارادت فطری پردازم در افاق

فنون لغات تفحص کردم و احکام شریعت غرای بندکی علی حسب المقدور بدست آوردم و در
تصور آنکه در حضرت آسمان قیاس باری بار قبول یابم و از رتبت قضایای منافت سلطنت
کبری مشمه توجهی حاصل آرم در مقدمات معانی و منطق تشروع نمودیم و در التزام طلب خدمت
هر تصحیح عقیدت را مستلزم است دعوی لسان را بتصدیق جنان مطابقه لازم دانستم تا شاهد
شیرین معانی را در حجله الفاظ بدیع بهفت صنوف صنایع آراسته بپوید نعت خسرو
کشور کیر نامزد دارم و در شیرازه سخن را بمیتاری رشته فکرت بغایت بلاغت زیب افزوده
برای عقد مدیح خاقان بحر ضمیر از زیر چنین ایوان پیال آرم کچند مواظب بلاغت بودم و بتصفیح وقت
ابواب نکات دقیقه از دقایق رسوم بندکی کشودم عهدی بدین امید هر در مرحله تصحیف
مداحان دولت بدبیستر را خیف و ردیف نایم و مزید عواطف خاقانیم بعث اطلاق حاجز
در قید ذل و خسروج نازه اندوه از دل کرد میم تو بحصل شاه مقصود دیکشایم چون حرف
روی پیروی حریفان قافیه کردم و بس قدر مدیح از دریای فکرت برای نثار بارکاه فلک بسط بکنار
آوردم کاهی بدیع عقیدت هر در دیوان رتبت شهریاری بهستیفای مهمی بندکی سر رشته رسوم خدمت
بدست آورده خسرو را در جریده چاکران آن کیوان قرینه انتظام دهم و در هر عالم بمقدار اعطای
وجوه از ارتعرض توجه عوارض مرفوع القلم بوده از شوه مفرده مردان بطراز وضع عایقات
عوارض نواقص در بار قبول یابم حاصل وقت را در تحصیل حسب و منسب بخرج روزه ناخیه

مجری داشتم و محصول عمر را برای ادای بدیه میزان بندکی در حرف خرج تهیه خدمت مهیا پس در
سر بستان مدحت خسرو کشورستان هزار دستان عالم سجع طراز زاده و طایر طبعم در ساحت شاه
خوانی با سیلان وضعه و تسریم آواز کاهی بلا آمنظه نظم برای بزم آرم نظام عراضه عرض نیاز
پرداختم و کاهی بدر منشور شرف درکاه نشر محل را رتبت شاری ساختم اکنون التفات تا از تقاضا
خویش احرام حریم حضرت حرم نشان نماند کمر بندکی بر میان بسته و با اقامت در بارکاه فلک قرین
همچون بان بر شاهی پیشه سلیمان کیهان کشاده میپیوندم در حریم درکاه بر بالا قبول حضرت شاه
کاه اقامت موکب همیون در مقام خدمتکاری چون بر سر عهد عبودیت مقیم بوده و منکاه سازی
سفر همچون سفر ظفر منکه سازی رکاب التزام سعادت رسیم چون کوکب همیون موکب همیون را
غبار آسا و بنا لجیوش خوشخرام کرفته و زمان عزیمت سکاه تیغ نوار اسیر کیر را چون سک در عنان
تازی شراوان آموخته تا قه اکر روز بوده تا شام ترقب تابش آفتاب التفات شاهانه مانند جبرا
چشم بر جا بر روزن آرزو باز داشته و اکر شب بتصبح صلای خدمت را از ساکنان سپهر پرسیار
حلقه کوش امید بر در کذاشته رخ بر درکاه دارم امید قبول شاه دارم اولیای
دولت قاهره را از مرتبت اقرام در خدمت و جاه شاهی همچون پیغمبر خویش از رموز مملکت داری
و قوف و اقف حاصل آمد اما بعرض احوالم در موقف حضور شرف اقرامی ندارند زیرا که رتبت
با وشکال بزم همیون را از روی انصاف بر صفای عقیدتم لسان رای خود در استکاری اعتقاد

ولی در صف صوفیانم باریند مندتا این ابتدا نه گرفت و بالجمله دیر روزی بشت در حضرت نور
حضرت آسمان قدر را موهب خدمت بوده و دقیقه از دقایق اهتمام و جهاد را مهمل و متروک
نگذاشته و لیکن هنوز لیلی بکعبه مقصود راه نموده یعنی عشق بیشم زمین بندگی حضور حرم
مذاده و باهنگونه اهتمام تا کنون عقد از کار نگشوده یعنی از مخزن مکارم خاقانیم دری چنین
نگشاده مگر هم لطف پادشاهیم رای مدد دست عطایای نهانشاهیم عقد از کار گشاید ما ظهور اثبات
شایانه مظهر خدمات توانم بود و بهمشهد تربت خدیوانه در رهای هنر از تنگ نصب آنچه توانم
ربود و صدر را مراقبت را مشرم و مطلع و مرکز الاشراق فی

درین اوان قبله عالم و شاهنشاه ملایک حشم روحی و روح العالمین لاقدامه بنفس النفیس و ذات اقدس
نواب مالکرقاب اشرف والا را در سلک جهاد و غزا مالک از رتبه وکالت و آن آیت
مبارک را باستحصال اضاعف امر جزیل بدین ذات سعادت آیت دوشنده بقصاص
افاضه فیض خاص رای مرحمت مناص ملایم مقتضی استسعاد عموم مثمر بین کاب منصور بدین سعادت
میسور آمده هر یک از چاکران درگاه خلایق پناه را بتقیید غیری از خدمتی مامور و بجرای حکم و
جاهدوا فی سبیل الله باموالکم و انفسکم را بتبذل نفوس و اموال محکوم امر مطاع صدور فرموده ایزد

چاکر جان نثار و فدوی بنده درگاه عالم مدار نیز در بارگاه سلیمانی از مور تکمر و از درگاه
اشاب غایت ذره وار منتظر نظر مهر اثرات امتثال امر ایلیم را بغایت جاهد
و ساعی بود و برای ادراک این ثواب از هر سو طریق صواب توسل میپیمود و لیکن از
غایت حقارت خود را باصالت قابل این موهبت نمیدید چه جای آنکه بتعیین بر
و ناپی از مجاهدین انموکب ظفر آیت معدود تواند داشت با مضای حکم قضا مضی و تجدید
بنده از غنایم جهاد و غزا با نهایت شرمساری کیسه باب چادر مواقف تصمیم برای
نزول مثمر بین موکب نصرت دلیل سر انجام داده از رسال داشت تا مجاهدین موکب
منصور را در ظلال خیام مزبور اهتمام و در ازای اجر آن و در کار این در دولت بادشاهی
افزایش ماثر پاداش این عمل غیر از ابقای دولت خاقانی مقصودی و جز از ابقای
لوای نصرت نواب کامیاب اشرف والا منظور و مطلوب نیست امید که سایه آن

شاب بقا و شقه این آن فرسا باد بحرمة

درج درر بدایع نکات و عقد لآلی عبارات طیبات که از بحر عاطفت ضمیر و مخزن
خاطر مهر تاثیر تربت مفاخر این عبارات تحریر را بساحت تسطیر و ساحل تحریر رسیده بود
تا از سر این صداقت نشان نشان جدید در رکاب خسرو سلیمان تمکین روحی فداه در روح الامین

شار آمد دریغا گران راه وا مانده بودم و بدان که چشم ارادت بین اضیف افزایم
بسنگ پای پادشاه جهان چون چاه جهانیان افتاد از آنسنگ اما جدا مانده بودم بلا دل و روان
هر روان بر از موکب میمون روان و چون فتح و نصرت رکاب نصرت آیت را
از پیرو اند از جواهر زواهر مضامین مقیش گوش اهل را بتازه آورده عبارتی پسندیده
و بدر را بدار معانی مقیش و شاخ صدر صداقت را بتوشیحی جدید موشح و مزین و شهد بواعظه
لآلی نظم کلامش در پیشگاه شهود و شهیاری از مناظم خدمات آن خاقان اکاسره معظم عقدی تمام
رشته عرض پیوست و از کنوز رموز مطاوی بانطاش شار بارگاه خلافت را عرضه بیازی
مرتب شد و اهل مطاع ملاطفت یعنی کوه پیکر قاطران انعامی هر طایی مفتقه مسهور را در
خزانت دار زر رسید عقود مروارید و کار و مرصع با قسمه مرسله کردن ارادت در پیش
میان مفاخرت و پیرایه قامت صداقت آمد مروارید بیش در دیده بسان اشک از مخزن
ارغوان انجمن حضرت نمودی و یاقوت احمر شرح با خون دل هر از دوری آن حضرت بصداقت
بودی زمرد ابدارش از طراوت ابروی سبزه بستان بهشت برده و بآب کار دلاکر
نهادش الماس حسرت در دل لعل ابدار شکسته در پیش ریزیم قسمه نفیسه آهن و پای زرنگار سپهر قشل
مذرد و از بوتهای آفتاب در خرش قرص آفتاب را در بوته حسرت میگداز زد با نعوت صنیر
حریر شر معاطف پیکر پرنیان پوشان چین اگر از مرد ولت لاف زند پنجاه حظات در

برابر لطف کتانش خیط الکتان فلک را اگر رشته طاقت کسیده بیجا گوئه تارش از زلف
مجعد مویان پیوند نو یافته و برای طراز قامت اقبال صنع قدرش در کارگاه حکمت بافته
شهود گوهرهای خوشابش بخشنده خاطر افخر ابس در پیش سرور ساحت و قامت اهل را
به پیرایه فاخر مفاخر مطرز نظر از نشانهای نامحصور امیدوار تا لآلی انجم آرایش انجم نشهود و پای زیبای
انوار ازل پیرایه پوش پیکر ماه و مهر است همواره استخدام اکابر معظم را شریف عواطف شاهنشاه
روحی فداه پیرایه اقبال باد و لآلی انجم بهای عنایات خسروی آرایش افزای انجم اجلال حجی
بنده مهجور اینکه پیوسته بمفتاح اقلام در بار فاتح ابواب مخزن التفات بوده و بدر در دری
عبارات رایقه بزم ارادت را زینت افزایند و از ارجاع خدمات لایقه مسرور و ممنون فرمایند

باقی ایام نصرت و اقتدار بکام

در صحبت حرمی آذر اشتیاق آن پیش شیفته در مجمر خاطر مجال شوق شمع شقاوت و شهود طلعت شاهد بدیع
الجمال نامه نامی غایت مقصود صنیر و کمال مامول دل بود صحبت صبح صفا و سحاب
بهار وفا یعنی گرامی کتاب سامی و سامی خطاب گرامی عطر افزای شام مودت و ساحت
آرای گلشن محبت گردید تر اوش صبحهای صحت مزاج مسعود از مینای مضامین دل شیشه دماغ
خاطر را نشاط نامحصور فرمود و تتبع انوار تجلی از قبسات عبارات تمیش سراجه

ضمیر را مطرح اشعهٔ مهر روز نشور نمود و منثورات معانی را بقصورش در قصور مسطورات مینیعه
متکین علا رفرف خضر و عبقری حسن بود و ابکار مضامین بی تلبیس در منظر مرویات منیعه حور
مقصورات فی الخیام ولم یطمثهن انس قبلهم ولا جان فلو کان الفاظها جسمت
لکانت عقود سحر البیان الحق طرز ادایش کلیم طرز کمال و داد بود و طرز ادایش طراز
استین استاد حق تحقیقاش از احوال در مزاج محبت اشراج کراج فی زجاج او کروح
جرت فی جسم معتدل المزاج آمد و اعلام حقیقت را در گذارش ایام مفارقت بدین نعت
احتیاج الفت الدموع وعفت الهجوع فعینی عینی نضاحتان محصری آنکه
تا غایت باعاث عنایت پروردگار در قید حیات مستعار مقید و اطناب خیمهٔ
وجود باوتاد ثبات و بقا موتد است اشتیاق ایام وصل و اشتعال نایرهٔ فصل را مزیدی
در تصور نیاید و معانی اشواق تمیز نه بدان غایت هر خانهٔ بدیع الهیان از غمت عشری
از اظهار برآید ادراک حضور و افرد السر و هموار اکص الحنین حیال است و تقارب
بزم حضور کاس الحبور منتهای مامول بال بالکه لیس شعر خواجهٔ شیرین کلام در مفارقت
آن حافظ حدود الفت و الیتیم حل آمد و خیر الکلام ما قل و دل حدیث روز
قیامت هر گفت و خط شهد حقایق است هر از روزگار هجران گشت و بالجمله هجران
شکوه ما دارم کز دی تا طول اما بحرف در تسلی از دست زر مختصر کردم والا

شب دراز چه روز فراق بایستی هر با تو روی بر و شرح اشتیاق کنم پیاس صدق و وفا
و رعایت رسوم اشفاق را ترتیب مقدمات مدکاری ساخته و در اظهار آن سطری
پرداخته بودند همینی نجاو موجبه کلیة القلب یهدی الی القلب در مزید تصنیع مشع صدق
مدعا و تخلق این اضعاف در مزید قحط سال وفا مخصوص آن مطاع محبت اثاث و فی الاجاب
مخصص لوجد و حزیدیتی معه اشتراکا اذا سکبت دموع فی خدود بتن من نکاهن
بتاکا والله در قیاس تو یار پرده نشینی وفا وظیفهٔ تو است خلاف عهد زبان
بازاری است شرحی مدید و فضیع و ذره در ادای شکر عواطف کاس خاقان بحر نوال و پسر
عوارف شاه خسرو فریدون اقبال جناب جلالش را بهمانداران مقتسم جلدری و
چاکران آستان آسمان بالش هموار قرین شوکت و فرنی و مابدکان خدا را در راه حد منتشر
جسم از جان تهی باد و فرت صحیفهٔ صداقت و زیب دیباچهٔ محبت داشته بودند منکام سعد
هر نسبت نقش ظهیر و کلش طبع همایون بهتر از نسیم اقبال فرهری بی نظیر بود و بعرض حقیقت
پرداخت و از صافی طبع سامی قصیده هر در نظر ارباب دانش غیرت مقالات حسان
و انوری شاید عراضه عرض ارادت ساخت شهود شریطه لیس شکرتم در پیشگاه التفات
شاهانه موجب اجرا اجزا لازید کم گردید تضاعف اشفاق خسروی را باعث امید و انوار
تعقدات خاطر خورشید اشراق شاهی هموار فروغ انجم آل بدکان عقیدت فطرت

و آستان آستان نوازش هر تسته غیاث ملوک و تخشیمت بادا را صائب رجا و اشتیاق
و بجزبه التفات خاطر موالی صادق را شعف فرانند و رشحهٔ اقلام بلاغت لکنات
بگوید که چه جسم ایکاز حدیقهٔ صبر و حسن مخلص را قرین خضر کاس حلاوت آب حیات
جناب معلی القاب میرزا عبد الوهاب ایکا ای ماه خوش لقا که کرمستان از طلب کتاب وصاف سنین بود مرقوم ۱۲۲۳
امروز صبح و صبح یوم الاحد و انوار طلوع سعادتش غیرت صبح و صبح انچه بود و شکر
مسافی خلوص مطلوب کشاف حقایق صدق و صفا و صفای فت دقایق حسن وفا پرداخته
و مصحوب فرستاده بسرکار سمت انفاذ یافت اکنون ظهر روز مزبور و درة البیضای آن
چون مهر جهان صفا فروزان در نصف النهار بروز و ظهور در چادر دفتر خانهٔ همایون گشت
انحنای خفایای ملائک و مخزن الاسرار مکنونات خلافت باید و از مقتبسان
بارگاه خسرو فریدون اقبال لازال صدر سدة الاقبال مقبلا الشفاء القاصرة و الاقبال
نشسته و آهی گلفت از سینه چون نگ مبتلا از آینهٔ دلها برخاسته زمانی از شرح
زنگ بدلهٔ نیکو در میان آورده و کاهی بصحبت صادق خاطر هم را نشاط افزوده کتاب ایکا
و صافی نیز بود و ناظر از اصول تجربهٔ اعصار و ترجمهٔ اعصار از مطالعهٔ آن سروری و فرح
از آنکه در سند ارزش کتاب مزبور نسخهٔ حاوی خمسهٔ مجلدات و شاخ فصول اجزا
باشد بود و اظهار نمود نسخهٔ از کتاب مفاخر و دیباچهٔ دیوان سنت شیرازی او در آن کار

در سوق و آن مفاخر و فرت و فرمناعت عنوان صحیفهٔ سعادت مشتوفی دیوان مجد و علا
پیش فرد جریر صفوت و صفا عزیز صفو وفا و وفاق طباع مکرم مخبته اخلاق میرزا محمد یوسف
از بحر اللآلی کلام مدایع نظام در تلیس دگر گوشوار گوش پیاس ساخته شد هر آن شوق شهران کی
از تاریخ مزبور جامع جمله مکاس کتابت بقیتی عالی اهتمام و هان ادا آنچه در سند را نفاذ و شهود
و فضیع مشع در باب خود کتاب تا دیپ نمود و در رفع اهتمام و شبه و رابعه عیش و مرحمت
اشارت صدق مقال ایشان از امر صدیق اسم سامی و الاسم شرف من السماء صدق است
و انی فائه کان صدیقا و شاهد حسن لعهد م و وصول شاهدی کافی و کان ذلک علما حقیقا مراد در
میان خیر تا حاصل است و خاطر رفع از این ابهام بی نفوذ بالله هر کتب را سر اصول حریم حرمت
مغزی الیه مجال مرور و ورود یا از زمین القاشائه غرضی از ایشان بخیله کند و لا هم کمر بخصیه
محمول بر نیز آمد هر در آئینهٔ ضمیر صافی و مشحیر تنکس در تصور ارادت اصدقا تا تمتعه
مراسم مواحدت و ارتباط قلبی از نیت در سند ارکان چنین صورت تا حاصل و بحصیل آن
از راه کمال التفات بی هر بشد و کنجم عاقبی در ارسال واقع یا ارسال داشته و حاصل مشغول
طامع هر باشند و لهذا برای تحقیق ایم صحیفهٔ صداقت آیت انکارش یافت و بالجمله قرب
مرا هر از این نسخه و صحف مکاتبات در سند بضمیمه کتاب و اقلام التفات مرا در هر اپ بشد بلا شرط ۱۲۲۴
محمد کاظم مخلص والد ماجد الاحمدی ابن حاج محمد جان حاج کاظم الحسینی الخوئی الحسینی نقاد صفحه آنکه در خوشنویسی مورد

سر حلقه ارباب اخلاص بیش نیست که از تاریخی که آخر قبل مخلصان این دیار بعد از صعود در ذروهٔ
استسعاد حضور آن مرکز دایرهٔ اقتدار بازوبال خارقت مشعل و ساعات باسعادت
مساعدت دریافت خدمت باوقات یاوری مساعدت قبل کرده بموارد ادراک
اشطار طلوع شعرای رقیمات را مترصد و ظهور نجوم جنبهٔ فرح آثار احوال سعادت اشتمال را
از مشرق خبر مترقب بوده و پیشگاه کوکب ارزاق مأمول ایت مسعت نموده در نیوقت
که نجم مطلع سیادت و سعد سمای سعادت میرزا سید خم ساحت ایجاد و دار الورود مسرت
مورد و مورد مسرات ناحد و نمود مذهب العین جبهه مأمول چنین بود و بعد التعیین شرف نه مهر مشتری
حاسب و بالاصال رقیمهٔ ملاطفت شاشر فرح بخش بی قلت ارادات بی خواسته بود و چون نسبه
این اسیر نیز نقب بالثقاء متخصف و سهم این سعادت از روی خصوص هدف مراد بخطا متصف گردیده
از مراسم عطاف بیغایت و مدارج لطاف بی نهایت بسیار بعد شمرده و قلت التفات
علا را جز ضعف طالع جنبهٔ نمیبر و فراموش خور از خاطر عاطل بغیر از کثرت مرض مهلک عیش
و گرمدنست و الا با وصف مرتبت جلیل مخلص مخلص چه در نصف النهار شیع انوار شمس فی علم درایت
الارتفاع است اینکونه بالثقاء از حضور مخلص نوازی ساقط و از رقیمهٔ مجانی پروری بالانتفاع
و بالجمله در نیولا جنب معنوی الیه درجات قرب حضور سعادت پیرا را صاعد در ذروهٔ اشتهار
و طریقهٔ نیز ادراک شرف خدمت را بقدم معاودت مرحله پیما بود مذاهب اظهار ارادت
و

بذریعهٔ نگارش این معروضهٔ المناصحه از مزومات دانسته در نحو آن قاعدهٔ مصطلحه پس الامام
مرعی میدارد تتمهٔ این مفتخر و محوی این حاوی آنکه نسخهٔ حالا بنوان ذریعهٔ کفو و حلقهٔ اسکندری میرزا
حضور آن در ایمان دار دریافت ساخته قبول انرا از خدام سرکار ترجی و ملتمس است و از شعشعهٔ
انوار تفقدات ظاهر و مهر آن تبرر بتوقعات رقیمات و جوع هر گونه خدمت و مرجوعات مستفسر
و مقتبس باقی ایام حکم الله و قهر الله

مراسله که از جناب امیر الامراء الفخام عبد الله خان ایمن الدوله بداود بیک ترکمان در بغداد نوشته شده

چنانکه وجلهٔ بیکلوس سپهر مصاحر دار السلام جهان کهنه دیوان اقتدار مقر اوضاع عالم مهمات
دار السلام و جنبهٔ سعود محصور حراست حافظ جنب رود ذات فرخنده نمود نگین منتظم اعتبار
و اقتدار بالا بعد از اهدای تحف و عوارف و ذرات و اجرای قربات تحیات و مسرات
لوحه نگار صفحهٔ صحیفهٔ مصافات میگردد و چون این فرصت نیکخواه و فروی دولت ابد دستگاه را
در مباری کفالت مهمات دیوان اعلی مصالح امور متعلقه بترفیه عباد و ارتاش بلاد زیاده منظور
و مهم باموالیان و در سال موسم خیر خواهی ملزوم رایی بکافهٔ مفطرات و انیقه از خارج خیر مهمات
ظهور دارد و در ملاحظهٔ مصالح استاد و لیتین تعلیمین العظم چه در الحوالهٔ خیر مناسب و التزام ملزومات
آن آزام مرعی است و ذات الیسپس است لهذا در مزاد قسمت بعضی اوضاع از نسخهٔ مذکور
و کیفیت از کتاب آنجناب جلالة المآب بیانهٔ امور چه بروفق مقتضای مصلحت و خیر خود هر

اولیای نعمت و آسایش و صلاح سپاه و رعیت است مسموع افتاد لازم نمود چه بدین صحیفهٔ المودة
مذکر خاطر سامی آید قبل از این در جای مراسله سابق باسرکار خدیو نگاه لازم صدق عظیم در مقام
اظهار بصیرت مواد بر همه بود و از اینکه ایشان بعظم مهام صفات عراق و فارس مأمور و از التزام
رکاب حضرت ظهور مجبور بودند در ستدار در جواب مراسلهٔ مزبور آنچه ملزوم بود
خیر خواهی و استحاد بود انگاشته خانهٔ تحریر نگار نمود و چنین میدانست که نظر مقتضی چه در مراسلت
دوستی و دوستدار ایشان از اعانت است و بعد در مقتضیات مصالح اوضاع زیاده اهتمام خواهند
نمود و اگر آینهٔ مصفای مصلحت جزئی از اغراض مقتضی صاحب آن باشد بصیقل کار دانی خواهند
زدود و بیند آنچه بود چه بروفق منظور و مقصود اتفاق افتاده و کار رزم مهلک شده و چه اگر
بی بجمله اهمال و اعمال در اصلاح بهم نشود تدارک آن متعسر بود خواهد در عالم نیکنامی مجدد اظهار
میشود چه قدری در وخامت عاقبت اینکونه اوضاع تأمل و تدبر نمایند و تا هنوز ظهوری در شناسا
و مصدر امر بهم نرسیده در تدارک آن اهتمام لازم شمارند و آدمی معتمد چه بسمت کار دانی و خدمت
موسوم باشد با عریضهٔ مشتمل بر معاذیر اوضاع گذشته و الزام تدارک آنچه رفته روانه دربار شاهنشاهی
روحی فداه سازند و هم بعد بنظر طریقهٔ سابقین پیشینه دو نوعی نیز چه رزم روز نهب بسکاد و چه لیتسر
و در ترازید باشد نه اینکه خدای نخواسته بواسطهٔ این اهمال منتقصی و کم حاصلی در ریک در رشته و عمل
بعیب بدنامی ایشان که دو انوقت چه مذاهب سود مند باشد و چاره از دست بدر رفته باشد فی

دلیشان گرد و خود و میدانند هر همیشه در زمانی بعد ادراک پهلو بر ارکهٔ اعانت و التفات ایشان حضرت بوده
و استقرار و تستقلال امر خود را در حمایت و پهلو داری اولیای مظفر میدانسته اند و هر یک بسمت
ممالک و شهر بسبب تکلف افزون و هر یک بر خلاف این قاعده رفتاری پیش گرفته هر شان باید
سمت انقراض یافته چرا باید بجنب اخاطر از شبان انحراف ورزند و خیر خود و حرام و استقرار
خویش را ملاحظه نمایند با وجود ظهور این اوضاع بار جناب اقدس شاهنشاهی ملاحظهٔ روم استاد و لیتین حضرت سلام
رعایت رفته و در منع شاهزادهٔ اعظم با قوام تلافی مکلم صریح صادر گردیده بنجم هم قدری عواقب کار
غزان بگیرد آنکه از جناب مراقبه مراعی و در تدارک وفات عابد و شیخ بر شیخ انجناب فضیلت مآب
میرزا داود شیخ الاسلام دار الجهاد یزد در وسط مهر از شخص بیکی از سلاطین افغان رفته شده
داعی در شهر ماه شعبان بعد از ادای مراسم محمدت حضرت پروردگار پس از اهدای صلوات
صلوات بروح مطهر رسول مختار جواهر زواهر هدایات و مراحمات انوار اعاش ساحت شبستان بحر ترا
ارادهٔ و لا استلا استحاضا مرکز کوشش شوام قبول اشاره بهدیهٔ بارگاه فلک پایگاه والا تشعشع برای
خورشید جهانی انور مرفوع و مکشوف میگردد هر از آنجا که چه شهنشاه خاطر خطیر والا حرارت بسط بساط
عدالت و احقاق حق و ذات ارفع معدلت از آمعاد و یلا الله به الاض قسط و عدلا را ما صدق و برشال
ما دو لحوالیان چه علم نصفت آیین داعی و از حفظ حد و شریعت عزاع حسب المقدور ساعی و قیام
لازم است چه چنانچه از اموری متعلق بشیع انور و خیر خواهی دولت عدالت گستر شده و مشهور

عرایض تشویم بعرض عرض در آوریم حکم عدالت جبار اصغای آن صادر شود حریر [illegible]
جلیس آن جناب کثیر الخطیب [illegible] بر کاتب آن بارگاه شرف [illegible]
تمیز بندگان عبودیت ارکان درگاه ملک مطاف فلک بسان قبله رجا شاه [illegible]
عرض عالمان کعبه حضور باهر النور والاحتمال آستان حرم حرمت آسمان نیز [illegible]
حضور حرام حریم [illegible] دولت ابد مطرز بسته و در طی لوای حرمان اقتسام کاب بدرسانی [illegible]
آسایش خاطر مقبلان حسرت بر پای خاطر شکسته در نیوقت [illegible] و معاودت و وقوف عرفان
خدمت آسمان رفعت [illegible] آمال و غایت منت را بر ذمت عبودیت فرض نموده و [illegible]
اصغای آن گردد عرض حسرت را بتوسط این عریضه عقیدت فریضه بر رکن ارکان [illegible] که دانست بر
البیت الحرام قسم و کلاه احال صاحب حرم است [illegible] اگرچه در سلک محرومان از شرف [illegible]
درگاه فلک شکوه بوده اما خدمت [illegible] که او را نیابت [illegible] عظیم [illegible] بندگان است
گر جهاد در میان جان بسته و شهد در هر مقام خود [illegible] نیز مخصوص بحجه سرکار [illegible]
و بقدر مقدور رکوبهای از خود راضی نمیشد [illegible] سپاه ارشاد [illegible]
اجابت دولت جاوید [illegible] را عاید و در روز [illegible] بندگان و دلخواه لوای فیروزی [illegible] آسمان
معروضه [illegible] کاتب حروف [illegible] باظهار [illegible]
بیک از امرا نوشته در شهور سنه ۱۲۲۴

مینماید خطی فیض اللسان قلم را که گرامه اخلاق شکر مراسم اشفاق آن یگانه آفاق شکر شکل بسیار [illegible]
عنه پس خامه بدیع الهیات با ظهار شمه از رنگ محرومی از بساط انبساط حضور بهجت [illegible] پرداز [illegible]
سطری از مراسات [illegible] در قرنهای [illegible] تحریر [illegible] آورده [illegible] چنانچه ارادهٔ [illegible]
سطری از مراج [illegible] و [illegible] اظهار [illegible] قبل [illegible]
خدوند عالم عالم [illegible] سبحان [illegible] ارادت و اخلاص افروخته دارد [illegible]
عقیدت [illegible] صداقت [illegible] نشر [illegible] و [illegible] رفت [illegible]
و نهار ساخته و صحیفه خاطر را از غبار رقوم خلاص [illegible] عالیمقام [illegible] اعتقادی عقلی [illegible]
در [illegible] و [illegible] درگاه و [illegible] مرام طالب و [illegible] وعده [illegible] از [illegible]
بمضمون این دو بیت [illegible] بیت اگر [illegible] نشود [illegible]
ارزان [illegible] صد [illegible] و [illegible] شاد [illegible]
[illegible] عالم [illegible] و [illegible] آید و [illegible] ذات [illegible] محمد و [illegible] علاوه [illegible]
[illegible] و [illegible] نور [illegible] زوال [illegible] کوه [illegible] مقصود [illegible]
گند [illegible] طالع [illegible] زوال [illegible]

[illegible] العین صمیر صداقت [illegible] ارادت [illegible] ملک [illegible] حاکم [illegible]
در مجاری عروق [illegible] که [illegible] در صدف [illegible] در [illegible]
ثابت قدم بوده پای از این راه [illegible] بیت [illegible] بنده [illegible]
انشاء الله [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] جانب توجه [illegible] ثابت [illegible]
مأمول اخلاص [illegible] سعادت انظار قبول محظوظ خواهند داشت [illegible]
سجان فصاحت [illegible] ایشان را [illegible] مقرون [illegible]
مراسلات که در جواب مکتوب یکی از فضلای عظام سمت تحریر یافت
[illegible] بستان مودت [illegible] مؤلف [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] صدیقه اشواق [illegible] راه [illegible] آن غایت مقصود [illegible] صدیق
[illegible] سوالات [illegible] هزار [illegible] هزار [illegible]
قلب مودت [illegible] معانی [illegible] عبارات [illegible] جلوه [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] طرز [illegible] بر [illegible]
هر مقال [illegible] مطلع [illegible] کلام [illegible] سید [illegible] شعر [illegible]
الا [illegible] الف [illegible] [illegible] عبارات [illegible] شعر
عطر افزای [illegible] صمیر [illegible] ظهور [illegible] کمال [illegible] عبث [illegible] شعر [illegible]

طور لطایف بود و طرز ادیش طراز آستین طرایف شعر الکلام لو ان [illegible]
[illegible] لطفه الی الاصغا و بالاجمال از احوال اگر استخباری خواهند [illegible]
ابدال در بزم شاه صحبت در بزم وجود ساقی است ساقی معانی اشواق [illegible]
پیروان است شرح مراسم آرزومندی صحبت از درجه [illegible] افزون [illegible] القلب [illegible]
والقرب [illegible] قرصار [illegible] و [illegible] [illegible] ارسال [illegible]
[illegible] و [illegible] مطالب را [illegible] عنوان مراسلات که از جانب [illegible] شعر [illegible]
[illegible] صفت افزاید [illegible] بزم [illegible] مؤلف [illegible] و [illegible]
کافر [illegible] ملکت [illegible] جامع [illegible] جلالت [illegible] و [illegible]
صحیفه [illegible] دیباچه دیوان [illegible] صدر [illegible] و [illegible]
مدار [illegible] مودت [illegible] مؤلفت [illegible] قائم مقام [illegible] روم [illegible]
الدوام [illegible] ریاض اقبال [illegible] شاه [illegible] روح [illegible]
[illegible] بکتاب [illegible] نهاد [illegible] سعادت [illegible] شام مودت [illegible]
افزای [illegible] محبت [illegible] [illegible] عنوان مراسلات که [illegible] عطر افزای [illegible]

قطرات دعوات حرارت عین الحیات صداقت را تو شرح بدیه و رشحات سحابات لاحه ابواب
موالفت صاحب حضرت انوای حدیقه مصافات ساخته مکشوف رای عوارف
پرای تقدای اسلام مناص ایام مرجع انام مصباح مشکوة هدایت مفتاح کنوز کرامت صدر
صفه رشاد مرکز محیط وداد رکن کعبه السنة السنیه حصن حصین الملة بحر الحبر البه صاحب المجد الکامل
ساحب ذیل الفضایل جامع اسباب المناقب والمفاخر درة العز الزهر والجد الفاخر
کشاف غطاء الشبهات عن وجه الیقین ملاذ الاسلام والمسلمین لازال الزمان بفضل افضاله
فایزا و موجح اسباب جمیع المفاخر ضارا بی عرضه است که در بادی احوال در جوار قسمه بر کار تقدیر
افضل الفضلا و الجهابذه مقتدا شرع المسلمین فخر العلما الامیر محمد بن [illegible] در [illegible] عمر [illegible] ۱۲۱۶ ما اخر ربیع الاول
ما یتوان بهدی الی الموامس الهدم و سنا بنا شارة الشمس صوامع الاقطار و الافاق و اوفق تسمع
اتفاق الافاق تو ضحه فضایله بالاجماع و الاتفاق و بعد فالمعروض بسجایاکم رفع الله قدرکم و شرح
الالاء صدرکم انه تنزل علی کتابکم الکریم قایلا هذا خطاب من ربکم عظیم و فتح فی باب وصله
ابواب الصنع بلطفی من جهة باب و اقول الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب کتاب کلامه
مفرح للقلب ان القلب کلیم خطاب خطابه مسلک اذا شربه النسیم سحابه کلماته الفصیحة فصیحة تماس کلم
العجماء و الحق و تماس مقالاته المستحسنة المستکمل علی رؤوف خضر عبقری حسان در نثره الذی انشر
النثره لدی النظر کانت لؤلؤا منثورا و صف لفظه بلفظه الذی منثوره نظم الثریا عقد العقد کان محذورا

مجلات معانیه اللطیفه مجلات عذر العذرا و محسنات مقالاته المستحسنة بنفحات الحسن
الحسنا من حلاوت تحسینات الرایقه مذاق الملاح اجاج و نرشوا عن مرعی تصیعه الاسعد بسرب الثقه
و اج کال صحیفه رشحه لیضا من ضیاء تسعارات العربیه عن بنس التعسف مستعارا و العجز و ضعف
کنایاته التی هی کنه الاعمار لفحول الوصاف لیس عار من درک ایماءاته الدقیقه او ما هم من العلماء و لیس
و من عذوبه ماء کوشحاته السلسله صار الموج سلسله الحسره علی ساق سلسال السلسبیل شقایق تشقق اشقاقا
حیر خطاء ردی الشقشقه و لم یخبر ناجس منه کلاما فرقت در اه موثقه و الله ما لبست من البدایع بلحن عذر الزهر
عین الکتب بالبرعه و رقه الحدقه در جهم فی درج مطاویه الشریفه باح بنبحه بالکلم الشریف فاما جنس
کتابا حی القرآن اهل الدین و سجدت سکرا لله رب الملایس و لما امرتونی فی مثال کالذی کان صدر
الافضال العرض ما فی الاحوال بجانبکم الذی مقتبس الاقبال صفحه الحسبی سالم من الدار لیکن عیشی ناقص لما
لبعد الاوداء **شعر** و لو ان لی بالجبال الهدا و بالذ راطفا و بالماء الهجر و بالقلق لم تخلق و بالامر کم
تکمن و بالشمس المطلع و بالبدر المسیر من مدة المفارقه فلکی مسور و من ضم للعقلات المباعده روحی من
الجسم محرور من سبب باب صحبتکم باب التحسر علی ربه قلبی مفتوح **مصرع** و الجسم باب جسمکم مطروح الشیت
ان تشیده شوقکم هیکلی جزما و عزمت حرکات الفلک الاجرف من ذلک بعضا **شعر**
قد ذاب من الفراق لهی روحی و شدة من الشوق الکم لهی کم اکتب قصتی بعبی روحی کم اصبر لیت حبیبی
پال معانی الاشواق لا القاه منطق الاقلام و صرف نامه مخرجه منهی المرام فالعین من الفراق و الدمع

و لما کانت المکاتبات من الموامر دقیقا لوصل و سبب الخروج از حیف الهموم عن القلوب
فی اوان الفصل فرضه جاء من مزید الطافکم التی لبقا حیاتی حیث علی دلالت کونه قد ادرکت
و لیس ان تستحکم ارکان الوداد بتاسیس اساس المرادات و تستکمل من الصدر نایره الفراق بتلاقی
صدور المخاطبات و منواعلی بارجاع انواع الخدمات لاظهر فی تقدیمها شرایط خلوص النیات
و لما کنت تکتب کتابا هذا و هو اول تکلمی بلغة العرب ثم لم التفت الیه لتصحیحه کثیر النظر و لا لتعلیم
فتکم و من المنصفین التغضیض بالفصاحة الحرج و التعدیه فلا شک الذین تصرفون فی الکلام و هی یعقلون و لا
للمفتشین الذین یکتمون الحق و هم یعلمون و ان وضع علیه بنال الحرج احد من المنکرین من قولوا فاتوا بسورة من مثله
مرسله است که از جانب حضرت الکلاب الفاضل فی تقاعم الایوم القیام تعلیم کلم الفهم و الفهم اصف الدوله اللباسانی قاجار وزیر [illegible]
دیوان اعلی در جواب مکتوب وزارت و فرمانه و بحضور فرمانه شاه سابق چون سر بر اورده اوزنه رقم شد سنه ۱۲۲۰
جذب وزارت و کفالت باب درایت و عدالت اسباب کفایت و نیابت
اکتساب نباهت و متاشا باب فراست و فطانت اصحاب وزیر الوزیر
مفخم و مستورالک ارای کرم درست مهربان بخجستی توام ماروی و داهی وزیر اعظم دولت و
دست اقتدار ظلم دستگاه دولت و رای مشتری شهار کاخ صیام مملکت بوده بر رکش رای
اصابت نمود مشهود دیده ارا و مکتوب بخجستی اسلوب مرسله صحبت پناه زبدة الاکابر و الاشراف
موسی دکیت دو بسیس و رسیوث و اصحاب بزم محبت و مصاحبین و نشیش از اول تا اخر معلوم رای

اولیای دولتین خواهد بود مستلزم رسوم کفالت و دولتخواهی آن است
که مصالح تزاید اتحاد دولتین را در هر حال مرعی دارند و مقتضیات
از آنکه یکی ارسال رسایل و ارجاع مهمات خلت وسایل است مرقوم باشد
مراسله است که از جانب جناب مقرب الخاقانی میرزا عبدالوهاب مستوفی الممالک بوزیر دولت
روسیه مرقوم شده چندانکه مناظم عالم امکان بکفالت کارگذاران دیوان
تقدیر برقرار و تقریر مقادیر جهانداری مقرون کفایت کفات باید دارای
دیوان کفایت بکفالت ذات حجتایات مقرون مناظم بیشمار و مناظم
کار دولت بدرایت رای صایب آرا آرایش اندوز و پایدار باد بعد از
تقدیم الوف تحیات وافیه که ابدای برم محبتی اشاید و پس از ترتیب
صنوف تسلیمات کافیه که شایان محفل موالفت آید بدست دادار چهره شاهد
اتحاد برقع کشا میگردد که از آنجا که دوستان صافی ضمیر را کشف ضمایر
بهر دست آویزی ملزوم خاطر و ملزومات رسوم موافقت را متهید
اسباب مراودت رسم موالیان موالفت رهبر است و سایس
خدایرا که مابند کار را اسباب مراودت تا چون مواحدت دولتین علیتین
حاصل بحصول این عطیت عظمی مقاصد خاطرها متواتر و مواصلت لهذا از

در اینوقت که عالیشان عزت نشان زبدة الاقران مرزا وجیه حدیدای
آن دولت بهیه عازم معاودت و سالک طریق العود مسرت آیت
بود تشیید مبانی موالات و تحریک سلاسل مصافات بتحریر این صحیفه تحریر نگارش
لازم افتاد هدایای حضرت امپراطوری مصحوب مشارالیه واصل و
باحضور عالیجاه رفیع جایگاه متانت و فطانت شعار عمدة الاکابر بولکونک مرزا وجیه
وکیل آن همایون دولت ملحوظ انظار انور شاهنشاهی و مورد تحسینات
لایتناهی گردید الحق همگی در نهایت حسن صنعت و امتیاز بود و از مجامل
تقاست غایت اهتمام کارگزاران همایون دولت در انجام مرجوعات
این شوکت ابد آیت مزید ظهور نمود و موجب تضاعف مدارج محبتی و وداد
و استحکام مبانی دوستی و اتحاد آمد از اینکه عالیشان حامل مشارالیه
در ایصال هدایای مرسله لوازم اهتمام مبذول داشته متحمل متاعب
و مصاعب شده سزاوار رسوم اتحاد دولتین ابد نشانه و مرضی خاطر خطیر
پادشاهانه آنست که از آن دولت عظمی التفاتی جدید در بارهٔ مشارالیه مسند
افتد و منصبی شایسته سرافرازی حاصل نماید و یقین است که بتوسط التفات
آنجناب بر درجه اعتبار او خواهد افزود و مقتضی رسوم موالفت و موافقت

خاطر یگانگی آیت آنست که پیگاه و گاه ابواب مراودت بمشارع
مکاتبت مفتوح دارند و بارجاع مرجوعات مرجوعات الثقافه خاطر
موالیان را مسرور و ممنون نمایند تا در انجام آنها شرایط صداقت و محبت
مرعی دارند
مراسله است که از جانب میرزا محمد شفیع صدر اعظم دیوان اعلی بصدر اعظم روم مرقوم شده است
اختر دعائی را که بر سپهر اجابت مدار است و کوهر ثنائی که بساط صدق را
شایسته نثار نثار بزم حضور دستور یگانه و انجمن سرور مفخر زمانه مضیاء مردمک محجر
و افضال بهاء مهر مهتری و اقبال نور البصیرت و دنکاسنای سینای وفاق
و وفا نقوصبای وزارت عظمی نصرت خضرای صدارت کبری نظام دولت
متین قوام سنت سپس سرور سروری زینت برتری وزیر مکرم مفخم صدر اعظم فخم
ابقاه الله کفیلا لمناظم العالم ساخته مرفوع رای عقده کشا و مشهود ضمیر صواب نما
میدارد که چون باقتضای اتحاد دولتین علیتین با دوستان صداقت پیشه و محبت
مودت اندیشه که دولتخواه حضرتین و ملتزم کفالت مهام مؤکتین هستیم مزید
دقت مصافات و محتوم هست مواخات آنست که هر کجا یکدیگر را
از سوانح احوال و بدایع اوضاع آگاه و گاه و پیگاه از مصالح مهام و امور
مملکتین قرین تیقظ و انتباه داریم تا از بد و نیک کارهای دور و نزدیک

نائیم و در ساحت انجام مهام بروفق مصالح جانبین یک عزیمت و همت
همت رائیم لهذا در اینوقت بنگارش این رسیله دوستی و سلیله شیخ خرد فخار
دوستانه و سطر شطری از اشواق بیکرانه پرداخته آنجناب جلالتمآب بزرگوار نیز بجانب
مینماید مراسله است که از جانب میرزا محمد شفیع صدر اعظم دیوان اعلی بوزیر دولت انگلیس مرقوم گشت
پیوسته ذات معالی صفات جناب جلالت نصاب صدر نشین مسند وزارت
مسند گزین صدر امارت کافل دستگاه دولت دست آرای کفالت سلطنت
مناظم الایام بالرای الثاقب الکفی کفات الانام بالفکر الصائب
وزیر فلاطون نظیر مکرم مشیر ارسطو تدبیر معظم برادر نامدار موالفت شیم لازال
مس الافات محفوظا و مس نیل الآمال محظوظا ظاریب بخش اراک اجلال
وارکه آرای مجامع اقبال بوده بر رای عقده کشا که مفتاح ابواب دراست
و دهاو فاتح مخازن صدق و صفاست مرفوع باد که شمیم بوستان مصافات
و عطر بهارستان مواخات یعنی گرامی نامه محبتی لکات در زمانی سعادت صحیفه
و صحیفه بافزای قلب مودت شمه گشت شطری که مشعر مراسم اتحاد دولتین و تشیید
مبانی موالات مؤکتین زبانزد خامه اظهار و بترغیب رسوم اهتمام در ایدای
اتحاد و التیام بروجه ایما اشاره شده بود در رای آن برادر کامکار مخفی

ومستور نماد که بحمد الله الملک الیوم امروز روابط ایتلاف میانه این دولت
سیاس اوصاف بغایت کمال استوار و از کمال شهود اسباب وفاق
محمود ملوک آفاق و اقطار است قصور مواحدت را خدشه قصوری
منظور نیست و ارکان موافقت را رخنه فتوری محظور نه الحق چگاه عدالا کابر
مسترسه هر فرد جوئی رونت ایلچی اند دولت بهیه نیز در از دیاد این اتحاد
بدستیاری اندیشهای صایب مساعی موفور مبذول داشته و در استحکام
این التیام در عرصه خدمتکاری رایت اهتمام و اجتهادی تمام افراشته
پادشاه انجم سپاه شاهنشاه ظل الله روحی فداه را بحسن درایت و کارداری
او شرف نهایت اعتقاد و بمصلحت جوئی و خیر خواهی مشار الیه بهر دولتی عنایتی
کمال وثوق و اعتماد است انشاء الله تعالی بعد از ورود عالیجاه سرکار
زلی برونت ایلچی جدید اند دولت و استحضار اولیای این شوکت از مهام
مرجوعه باو از اینجانب نیز تشیید مبانی وفاق و تشدید ابواب هر گونه خلاف
و نفاق ایلچی باعتبار مامور المملکت صواب آثار خواهد گردید که بمراسم
موافقت را گاهی خاطرنشان اولیای این دولت جاوید بنیان نماید
و چنین قرار یابد که همواره از طرفین ایلچی و اقف دربار دولتی دیگر بوده

ابواب آمد شد بر روی سفرا و تجار مملکتین مفتوح آید و مواثیق و عهود
بایمان و شهود مؤکد شود و از آن پس هوالیان هر یک از دولتین با
دوستان دولتی دیگر دوست و با دشمنان دشمن بوده دقیقه از دقایق
اتفاق مهمل و متروک نماید اعظم شروط کفایت و دولتخواهی آنست
که آن برادر کامکار و وزیر صاحب نجار در هر مقام مراسم مصافات
این دولت را که از شائبه نقص بری است در پایه تخت پادشاه فلک بارگاه
قدر دستگاه بذل الله دولته تکرار و این دولتخواه جانب رسوم مولات
آن شوکت را گاه و بیگاه مشهود مقربان این درگاه دارد تا روز بروز
بر مراتب اتحاد افزاید و از این اتحاد دولتین علیتین محمود و ضمنا
و انداد آید توقع دیگر آنکه پیوسته حقایق احوال فرخنده فرجام و اوضاع
مرجوعات و مهام زبانزد خامه اعلان و ارجاع آید تا خاطر را
از آن سرور افزاید و در تقدیم این شرایط اتحاد ظاهر آید باقی
ایام سعادت فرجام وزارت و اقتدار بکام باد عنوان مراسله آنکه
از جانب صدر اعظم ایران بیکی از وزرای دولت مرقومش است بهوار محفل اقبال
و مسند عزت و جلال ارمیس وجود محمدت نمود جناب حشمت و عظمت وقایع

ابوالاسم

محبت و بنجدت و نبالت اشتهار مؤسس اساس الشوکة و الاحتشام متمم مهام
بالاهتمام نخبه برادر عالیمقام حفظه الله تعالی بس طوارق آفات لایام زنت
یاب و ذات کثیر الیسر کاتش از فیوضات غیبیه بهره اند و از سعادات فرقان
ارتساب باد بعد از اهدای تحف تحیات پیشتها صفحه پرداز صحیفه مهر و وداد گردد
که چون شیمه دوستان صادق این آئین محبت اندیشان موافق چنین است
که پیوسته بدستیاری خامه و آمد و ارسال رسول نامه بنای موافقت را مشید
و بساط الفت و الفت را ممهد داشته ابواب خلت و یکجهتی را بمفاتیح مراسلات
دوستی بنیاد باز دارند و شاخسار یکرنگی و وداد را بنسایم تعارف رسمت و اهتزاز
آرند لهذا در اینولا رسوم مصافات موجب تحریر این صفحه افشا و نظم در سرایت
که در عنفوان شباب رجب خوشتر صحاب رسم کتاب است تردید یافت برای آنکه شاید
جوانه را که زاید آیه پیر را چون ایم عشق مزید عتاب رسم در این اوراق از سباق هر سیقه تا بمکتوبه آید
سلامی رشک باد نوبهاری ❊ سلامی غیرت مشک تتاری ❊ سلامی همچو دلبر روح پرور
سلامی دلنشین چون وصل دلبر ❊ سلامی جان فزا چون روی جانان ❊ سلامی خوش خوی مهر مهربان
سلامی چون لب شیرین شکر ریز ❊ سلامی همچو شیرین پیش پرویز ❊ سلامی کز نسیمش جان فزاید
سلامی کز دمش بوی آید ❊ سلامی چون نسیم صبح جان بخش ❊ سلامی چون دم عیسی جان بخش

بسلامی

سلامی عنبر چین طره یار ❊ سلامی مشکبو چون وصل دلدار ❊ سلامی بوی جان روی نشسته
سلامی بهتر از روی فرشته ❊ از جانب این مهجور رسیده ❊ و بخورد ام غم و الم بند
بسمل بخاک طپان غمزه آن یار دلنواز و صید تیر خورده شوه آن نازنین طناز نیستم
کمند صید بند عشق جان فرسا و فرموده بند محکم محبت و دلاخریدار کالای
جان فرسای محنت و غم و مشتری متاع گرانبهای درد و الم بیمار طبیب بستر دوری
و رنجور غم نصیب بالین مهجوری ❊ پابست سلاسل محبت ❊ پر سوخت شکنج الفت
یعنی زمن ستم رسیده ❊ خیز از دل خویشتن ندیده ❊ یعنی زمن شکسته خاطر ❊ در مانده و زار و خوار و بیمار
یعنی زمن فگار رنجور ❊ این از زبار خویشتن دور ❊ یعنی زمن ام غم نبند ❊ افتاده جدا ز خویشتن
یعنی زمن فگار خسته ❊ وین طایر بال پر شکسته ❊ بجانب آن ماه مهر سیمای طناز و بوی
شیرین کار دلنواز شمع انجمن افروز محفل لطافت و دلبری و ثمر نرس حدیقه
ظرافت و نیکو منظری خسرو باشکوه سیر شیرین زبانی و شیرین شکر خنده شکوه
نکته دانی سرو شمشاد اندام بوستان خوشخرامی و شمشاد سرو بالای حدیقه نیک
اندامی غنچه بانجمن غنج و دلال و شکوفه نوشکفته شاخه شوخی و شکال سرو بی بالای
بستان دلپذیری ماه عالم آرای آسمان بی نظیری یوسف طلعتی که بهنگام عرض جمال
با کمال از غیران صفت کمال و جمال خطاب هذا الابشر ان هو الا ملک کریم نشنید

بنمراز

وعذرا عذاری که گاه معارضه با خوبان بدیع الجمال نظیر عارض نظر
خود را جز در منظر آیینه ندیده طره طرازش بطراری دل از خوبان مطرا بود
ولعل یاقوت فامش الماس حسرت بر سینه لعل بدخشان بوده کاکل مشک فامش
دام دلها و زلف عنبر سایش حجلت عنبر سارا آنکه در قلمرو نازنینی خورد زخمه
باج از خوبان طلب از کرشمه آنچه بجمالش شمار بود آنچه عاشق کشش کار بود
یعنی تو که آفت جهانی یعنی تو که فتنه زمانی یعنی تو که راحت روانی
یعنی تو که آرزوی جانی یعنی تو که مایه جهانی یعنی تو که در جهان بانی
یعنی تو که خوبتر ز ماهی یعنی تو که ماه کج کلاهی یعنی تو که ماه و آفتابی
یعنی تو که سرو جامه زیبی یعنی تو که عنبرین کمندی یعنی تو که شوخ و تیز چندی
یعنی تو که آشنای خویت یعنی تو که عنبرات بویت با تحایف عجز و یاری را
یا شه بر آیینه ضمیر منیر ماه چهره سیما کاینه سکندر و جام جهان نما است
منطبع میسازد که از ساعتی که نظر منظر قصیر بی نظیر آن ماه منظر دلپذیر باز نموده
و دیده رمد دیده بدیده آن نور دیده عاشقان فراق کشیده گشوده یعنی چشم
جهان بین را بجلوه جمال جمیل جهان آرای آن جان جهان و جهان جان جلا بخشید
و دل دردمند را بدوستی آن دلبر دلپسند خورسند ساخته و آن شوخ شکارفکن

و وحشی غزال چین فتنش بکمند صید بند طره پرشکن و ناوک غمزه پرتیرنگ
و فن شکار دل را بسته و صید خاطر را خسته الی حال که بدیست مد
بیچاری که دارای جهان است بمعبودی که دانای نهان است
بخلاقی که خوبت آفرید بنقاشی که زیبایت کشید بمالای
دلآرای تو سوگند بگیسوی سمن سای تو سوگند بچشم فتنه انگیز تو سوگند
بزلفین دل آویز تو سوگند بمژگان سیاه سحر سازت بشیرین عشوه های دلنوازت
بشهلا نرگس سحر آفریت بتار کاکل بالانشینت باشک دیده پر دردم
بسوز سینه ام در اشتیاقت بسوزی کز غمت در سینه دارم بسینه زن غم
دیرینه دارم که خواب از چشم و تاب از جسم و توان از روان این ناتوان
رفته و صبر از ضمیر و شکیب از جان و قرار از جان این خستگان کار گرفته
ساعتی بسر نرفته که از شرار شوق آن ماه تابش عذار شعله آه آتشبار از جگر سوختگان
این سوخته جان بیقرار زبانه بر زبانها نکشد و دقیقه نگذشته که از سودای عشق
آن مشوق شیرین زبان شیون و افغان از سودای دل این عاشق بیسامان
بسپهر دوار نرسد دمی نمیگذرد که غمت نمیگذرد شرار آهم از
انجم فلک از فلک از بیخودی و ناصبوری در صباح و مسا پیش

و آشنا داستان عشق آن یار ناآشنا را بصد داستان میرانم و از تنگدلی و بیتابی
شب و روز با خیال آن نامه دل فسرده و زبصداق بیت وی از من فارغ و من با سحر
در فکر این کار بود یارش که حرفش چه و جایش کجا شب مضمون این ابیات
حسرت اندوز جگر سوز تکرار مینمایم که یارب کیست شبها خفته
که یارب کیست در بستر قرینت کدامین دیده روشن باشد از تو کدامین خاکسار
از تو که در بستر تو هم خواب با تو که مینوشد شراب ناب با تو که بگشاید بروت
هر سحر چشم که را قد بروت پیش چشم که شبها تا سحر چشم نشیند که از
نخل وصالت میوه چیند که راز دل به پشت باز گوید که کام جان و دلت
باز جوید که آیا سر نهد بر آستانت که آیا بشنود حرف از زبانت
که شب تا روز گوید راز با تو که باشد روز و شب دمساز با تو که گیرد بر
قدت را در آغوش که باشد ذره دوش بر دوش که روید خاک
راهت ز دیده که آساید براهت آرمیده که آب از چشم در راهت
فشاند که بر چشم جهان منت نشاند که شبها گسترانند بسترت را
که گیرد بر سر انور سرت را کند عنبر نیت را که باقد بزیر سایه سروت
که لافد که افشاند بعارض کاکلت را که پاک از خوی کند برگ گلت را

حنا بر کاکلت یارب که گیرد بپای سرو بالایت که میرد که بر سر
بشکند طرف کلاهت که پیچد دست بر زلف سیاهت که از آه
بپیراهن مشت را که پوشاند به تن پیراهنت را قبا بر قامت
یارب که پوشد شراب از ساغر وصلت که نوشد نطاق آنکه بندد
بر میانت که گیرد کام از نوشین لبانت میانت را که آراید بخنجر
که پیش آرد به پیش خنجرت سر شبها در حسرت ماه رخسار آن مهر سپهر دلبری
تا صباح مانند فلک از انجم اشک شفق گون از چشم حسرت میریزد و اهل
خویش ستاره فشانم و روزها بآرزوی جمال آن وحشی غزالان تا شام چون
صید تیر خورده دشت بدشت و کوه بکوه دوانم گاهی بامید نگاه و سر راه
آنماه آتشین خو خاک نشین و بتکرار این یاد رنجش آبدار هنگامه عجز و انکسار را
رنگین بیت سوی آن کز تو دلش خرسند باشد سهل باشد که نگارا گاهی
باشد و زمانی بآرزوی رشحه الثفاتی در هنگذر آن سرو سیمین عذار از دیدگان
اشک بذرافشان و مزرع امید را برشحات این شعر ریان میدارد بیت
غافل ای ابر کرم از من مسکین مگذر کشته ام تشنگی و چشم بر و باران است
دوستی با آن دوست دشمن نوازگشاده پا از طریق دوستی دوستان قدیم

کشیده ام و تا دیده بروی خوب ای خوب روی خو نکشوده چشم زروی
عالم پوشیده ام با سرو بالا و گل رخساران گل رخسار سرو بالا بالای سرو
سرو قدان گلرخسار و رخسار گلرخان سرو بالا در چشم پست و در دیده ام خار است
و با ماه رو و مهر سیمای آن مهر سیمای ماه رو روی ماه و سیمای مهر در نظر
تیره و در بصرم تار پست تا روی تو ای نگار دیدم مهر از همه گلرخان
بریدم و در این مدت هیچگاه ان ماه کج کلاه طناز و شاه خوبان سیاه
بیگانه نواز از چشم سیاه سحر ساز نگاه آشنائی بکار این گرفتار سنگین عشق خاکسار
ننموده و از جام لعل شکر فشان شهد تبسمی بکام این تلخکام زهر هجران نچشیده
باشاره ابروی بر روی این برگشته روزگار در التفاتی ننموده و با پیمانی خوشی
چشم این تیره بخت را بچشم داشت لطفی روشن ننموده هرگز بنجر جفا از آن
پیوفا ندیده ام و هیچوقت حرف وفا از آن بیوفا نشنیده ام فارغ از حال
زار این مهجور بیقرار با اغیار دل آزار در باغ و گلزار همنشین است و بیخبر از روزگار
این مستند دل افکار با رقیبان جفاکار در کوچه و بازار قرین پست قرین مست و
همنشین غیر از این ننگی از آن عاری داری اگر روزی چون بلبل غمین جگر خسته
نمر رخسار آن گل گلزار حسن و جمال گشوده مانند گل در دامان دیگران بوده و چشم

شبی پروانه پر سوخته دیده بر تجمل انشع شب افروز انجمن غنج و دلال روشن
نموده هر در محفل اغیار پر جفا بوده کوتاهی آن سرو بلند بالا هموار و گوشه نظر از
پست فطرت را در کنار و کنار این عاشق بیقرار را از گلهای اشک حسرت شکیب
لاله زار است جام مراد اغیار بی اعتبار در لیل و نهار از باده وصل آن
نوش لب لبالب و این دردی کش بزم حسرت روز و شب از جماجم آن
ارام جان در تاب و تب است پست ز وصلت کامجو هر ناکس و کس فراقت
قسمت من آمد و بس پست اندکی پیش تو کشم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه
سخن بسیار است مکتوبی است که از جانب این الورد بولا اکثر سند نوشته شده
چندانکه دایره دیر پائی این زمین داری ارای ارجات سموات و ضمیر
محاط دایره امان است کشور فتح لارجای فرمانروا ایرادات خجسته صفات
مدار دوایر اعتلا و اقتدار بوده از مدارات چرخ پیمدار اختر و سوس حفظ
خداوند یکتا با دبمنه وجوده و من وجوده بعد از تمهید مقدمات موالات
و پس از ترتیب اسباب مصافات بدست دوستی از چهره شاهد مدعا رفع نقاب
میگردد که نسیم گلشن وفا و شمیم گلبن صفا نیمی موالفت نامه خلت انشا در صروف
زمانی مصروف بهجات پیمنتها عطر افزای محفل ورود و شاهد مکنونات خاطر

موالفت شهود آمد و الفاظ منظوره نقاب خفا از مستورات معانی دور
کشید فصول مراسم دوستی و اتحاد از اصول عبارات بلاغت تمثال ظاهر و ظهور
حقایق یگانگی و وداد از نطاق هر مضامین مواحدت قرینش باهر گردید از حصول
استحضار راستقامت ذات فرخنده آثار آثار بهجات بیشمار روحیات جنان
متواتر و از شهود کمال یکرنگی و مصافات صفا افزای خاطر خلت ذخار
گشت عالیجاه عمدة الاقران و الاشباه محمد علیخان عریضه سرکار عالیه
شهریاری روحی فداه را ابلاغ و در محلی مقرون خوبی و مناسبت ادای
مرسله نیز از پیشگاه حضور همایون گذشته بعرض ثنای بیشمار از مراتب یکتائی
و تمسک آنجناب بدولت ابد انتساب فصولی شایسته معروض و بعرض
التفات مقرون قبول خاطر کیتی فروز افتاد ارقام مطاعه مشتمل بر نهایت
توجهات و تفقدات نمونه عز اصدار یافته عالیجاه مشار الیه با نهایت سرافرازی
و اعتزاز عزیمت معاودت تصمیم نمود مقتضیات موالات داعی انگار
این صحیفه موالفت سمات گردید تفصیل امور و شمول توجهات خاطر مهر شمول
شاهنشاهی عالیجاه مشار الیه را آگاهی کامل حاصل و مبلغ معلومات در آن
محضر سعادت شامل خواهد بود توقع آنکه سلوک طریقه مصافات پیوسته

منظور و نگاه و گاه بنگارش مجمت نامجات الفت سمات مشیدارکان
دوستی و یرین دستور بوده مهمات دوستانه را بی شایبه مغایرت بنا نهاده
کلک ارجاع میدار والیه مرسله است که از جانب جناب این الورد بولا اسند سحب
حسب خلعت شاهنشاهی نوشته شد چندانکه سخنان عالم امکان خلعت خلقت طراز
پیکر وجود و وجود ابنای جهان منوط فیوضات فرمانروایان ممالک غیب و
شهود است وجود جلالت اشتمال ادر کشور اقتدار تکمیل پادار و پیکر
شخص اقبال پیرایه پوش خلعت اقتدار و اختیار با دبمنه وجوده بعد از
ترتیب اسباب موالات و تمهید مقدمات مصافات بدست والا چهره کشائی
عارض ثنا و دعا نمیگردد که شروح لازمه در طی رسایل دوستانه مصحوبی عالیجاه میرزا
محمد علی سمت نگارش یافته چون عالیجاه مقرب الحضرت العلیه نظر علیخان قاجار
نایب ایشک آقاسی باشی حسب الامر قدر نفاذ جهانمطاع اقدس بجهة ابلاغ خلعت
آفتاب لمعان و شمشیر مرصع بجواهر خسرو نشان که از عین عنایت بیپایان
سمت اعطا یافته مامور و عازم انصوب صواب دستور بود مقتضیات
رسوم مصافات تجدید تفارقات دوستانه را بنگارش این صحیفه الفت
نشانه لازم نمود کمال تفقدات و توجهات خسروانه نسبت بآن دوست یگانه

از مفاد منثور عطوف مسطور مستفاد و هم عالیجاه مشار الیه بالمشافهه اظهار
و التماس خواهد نمود شمول توجهات همیشهای شهریاری و ظهور سرکونه التفاتات
در ارتقای مدارج اقتدار و اعتلای ایشان منظور نظر آفتاب اشراق افتاد
این دوست بی تعلق نیز در مجاری مهم و مناظم هر کار مراقب سوم حظ الغیب
و مواظب مصالح مهام متعلقه باندوست بی ریب و ریا میباشد و بعون عنایات
الهی و شمول تلطفات انظار شاهنشاهی هر گونه منظورات ایشان مقرون
مدارج انجام و انتظام خواهد بود توقع آنکه همواره بمباح موالات
فاتح ابواب مراودات بوده بارسال محبت نامجات و مسلی آیات
پردازند و ارجاع هر گونه مرجوعات را ضمیمه اسباب اتحاد و محمد موادد
موالات درین بنیاد سازند تا در فصل انهاء شرایط وداد معمول افتد
فرخنده فرجام بکام باد بدایت مراسمه که از جانب یکی از وزرای دیوان اعلی بجهت عالیجاه
والا مملکت مصر هشام نوشته شده است بعد از ترتیب صنوف ثنای صفا افزای
مصافات و پس از تمهید الوف دعائی داعی تالیف موالات از جهت
مدعا رفع گشایش کرده و بمفتاح مبادرت افتتاح ابواب موالفت نمایند که
بواسطه فقدان اسباب باب مراودات تاکنون مسدود و از راه بعد مسافت

اسباب ملاقات صوری مفقود بوده ولیکن از آنجا که روابط ارواح مسل
قلوب را در قرب و بعد اشباح مساوی و هم صیت محامد صفات و حسن سجایا
آن فروزنده مصباح نیکنامی و فرازنده دستگاه دوستگامی آیت تعمیم عطف و اعتقاد
حاوی فحاوی است و الحق شرح فصول رعایت ایشان از حجاج بیت الحرام
و زوار روضه خیر الانام علیه و علی آله الوف الثناء و السلام و سایر عابرین و مترددین
عجم در اطراف اقطار مشهور و تخصیص باعث اعتماد و اعتقاد اعیان دولت
منظور آمده و با قتضای آن ارتباط مستدعای این اعتقاد همواره مفتح ابواب
مراودت و وضع آداب مکاتبت را طالب اسباب بوده است در این وقت
که فلان عازم الصوب باصواب بود لازم نمود که بتسطیر این سطور کمیتی دستور اولا
بشرح اشتهار رعایت رعایت ایشان از حجاج و زوار و رضامندی اعیان
این دولت ابد آثار پردازد و مطلبی دیگر ضمیمه اظهار اتحاد میسازد مراسمه که از
جانب جناب امین الدوله عبد الله خان در جواب مکتوب داود پاشا وزیر بغداد مرقوم شده است
نسایم نسرین شمایم دعائی که در صباح صفا از مهب وفا در بوستان دوستی
دوستان آغاز اهتزاز نماید و روایح مشکین فوایح ثنائی که از فایحه وفا عطر افزای
مشام محبان با صفا آید بکشش شکوفهای کنونات موالات و ابتسام گلهای

مصافات را هدای حدیقه حضور مستلزم السرور داشته عندلیب قلم خلت نوا
در گلشن مدعا نغمه سرا میسازد که عطر بهارستان بهجت و بهار بوستان محبت یعنی موالفت
نامی در هنگامی که مشام کام را استشمام روایح اکابی از گلهای احوال خجسته فرجام
غایت مرام بود مصحوب عالیشان سلالة السادات ارجمندی سید مرزوق
وصول ارزانی داشت و از آنجا که ریاحین روح افزای مضامین مسرت قرین
ناشر فوحات استقامت ذات فرخنده صفات بود بس غنچهای شکفتگی و خوشی
در گلستان ضمیر موالفت تحریر آغاز ابتسام نمود و چون مراتب عبارات یکانگی
نگارش جا کی صور کمال مصافات و مواحدت نمود اینه خاطر دوستی جا بر را بصیقل
از زنگار ریب و ریا مصفا داشت فصول سطور است و شروح ملفوفه جات که بر
کاشف قناع مستورات یکجهتی و اتفاق و بیش صدق عقاید و وفا و وفاق
بود گاهی حال و حقیقت و مصافات معلوم رای ارزیا حالی آمد و الهامات شخصیه
که آنچه در مکاتیب سابقه اظهار رفته بر کمال خیر خواهی و اتحاد معمول داشته
بمقتضای صداقت حقیقت معلوم و مقبول افتاده و چنانچه مرقوم داشته
بلزومات آن اقدام خواهند فرمود و فواید آن نیز جلوه گر عرصه شهود خواهد
ارجمند مشار الیه نیز تفصیل التفاتهای کامله سامی را در مناهج مهام دوستانه

ملتفات شامله نسبت بمحبان یکجهتی نشان بیان و موجب استحکام مبانی موالات درین
بنیان و تزاید مدارج طمینان امثال آمد در اینوقت که مجدد امشار الیه را عازم
انساحات میاحت تشیید ارکان موالفت و وداد بتسطیر این سطور مواحدت را
از مقتضیات شیوه یکجهتی درین بنا آمد و هم تبیین شرح احوال بتقریر او موکول
انجام و انتظام مهام مرجوعه بمشار الیه را از مراسم التفات سامی مترقب
و ارجاع مهمات الفاقیه را مثوب مغایرت مترصد باقی ایام فرخنده فرجام
امارت و اقتدار پایدار باد رب العباد مکتوبا که هنگام وفات میرزا محمد خان
صدر ممالک در قزوین از صحفهای شتمه رقم تعزیت بمیرزا اجرعلی نوشته خلف الصدق
مرحوم قلمی و القاء دار البلاد یزد شده ۹ شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۱۹

چه شد که صبح بماتم زسینه دم کشید — چه شد که شام بسر مجمر سیاه کشید
چه شد که اشک فلک تا کواکب افتاد — چه شد که آه زمین سر بچرخ ماه کشید
چه شد که شخص امل در طلب از غیب — شنید حرفی و فی الفور پا ز راه کشید
چه رخ نمود که لشکر کش جنود الم — بشهر بند دل مردوزن سپاه کشید
چه رخ نمود که در باغ و راغ تیغ سرسه — بزیر خاک الم هر گل و گیاه کشید
چه رخ نمود که از بارگاه بیموجب — دو روز شد که قدم صدر دین پناه کشید

حاکه از دستبرد خزان اجل رشاخسار حیات صد را جل جهان را هزار خار
غم بر پای دل شکسته و شخص امل ارشته امید از تعلقات جهان یکبار گسسته از سوح
این سانحه جانستان شیخ و شبان شبان و روزان نالهٔ و افغانند و از وقوع
این واقعهٔ اندوه و نشان حال نسا در صباح و مسا با صیاح و صباح موی کنان و مویه
کنان بلی راقمه چرا چو بحر صفیه و کبیر نخوانند که باریست و بسنت صغار و کبار
چرا چو ابر نخیزند مردوزن گذشته برفت آنکه کفش بود ابر گوهر بار از این معاند
عالم سوز رسوم علو و علوم از عرصه عالم معدوم و معانی معالی اعتلا از اهل
علم و ارباب فضل نامعلوم ماند **رباعی** فغان که رفت بگیتی ضیاء ایکان علوم فغان
که ماند علوم از خدا ایکان محروم فغان که رفت هنر پرور جهان و هنر فغان
زجهان شد چو کیمیا معدوم دیاری در دیاری نماند که از این درد باری در دل ناتوان ندارد
و کلی از گلی سر بر نیاورده که از این مصیبت خار اندوه بیش بدامان نباشد لاجرم
چه بخوناب این مصیبت لاله رنگ و غنچه با غنچه از اثر این ماتم آغشته بخون و دلتنگ است
گل سوری از دل سوزی بصبوری جامه صبوری بر تن صد چاک چاک دارد و باد
بهاری از سوگواری و بیقراری عروسان باغ و شان بر سر خاک و خاشاک کرشمه بلا
پس از این مقدمه جانگداز خجالت بکش ندید و سوسن ده زبان از این واقعه پر زیان

زبان بدهان کشید صنوبر صنوبر را از این قضیه پر غصه سر از شکاف غم بر دل و شاخ
شاداب شمشاد را همچون سر و آزاد دست حسرت بر سر و پای حسرت در گل مانده اجرام
علوی از چون اجسام سفلی زمام اختیار از کف رفته قمر قمری آسا بجا کتر نشسته
عطارد دوات و قلم مکتوم بر هم شکسته زهره از زهر تار مواد تار ماتم بر
جان بسته شمس از اضطراب آتش بجان افتاده و مریخ خون آشام قصد جان خود را
خنجر کشیده مشتری کالای اندوه و غم را خریدار آمده و زحل متاع محنت و الم را
روی بازار **بیت** زین ماتم صعب از افق خون بچکید به روی بکند و زهره گیسو بدرید
شب جامه سیاه کرد در ماتم و صبح بر زد نفس سرد و گریبان بدرید **نظم** آتش آب از تنی
که از گیتی رفت آتش از غم خون شد ی آب از خون گریستی مگه در این حسرت
ارادت براه بازو دست اختصاصم بخصایص اشفاق آن صدر نشین دستگاه سعادت
برمفارق آرب فراز بود بذات اقدس لایموت مقدر ماند ربی نفس بای از این
موت که از اثر این ماتم ماتم و از شر شرشرند از مکاره آن ارزومند حمات هزار
از حیات سیلاب سرشکم گوارد الدر من الضرع از چشمه چشم حسرت پیچاری و خوبان
حسرتم کتعاقب القطر علی الزرع بر چشمه چشم دل اندوه سکین باری از فغان جانسوزم اهل
جهان در افغان و از چشم گریانم چشم جهانیان گریان است بلی **نظم** آنچه از من گم شد گر

از سلیمان گم شدی بر سلیمان هم پری هم اهرمن گریستی کاشکی گردون طریق
گریه گردون اندی با اهل فضل و ارباب سخن بگریستی کاشکی آدم که بر فرشته
از جهان باز آمدی تا مرگ این خلف با مردوزن بگریستی بنوعی صحابی این مصیبت
ساخته که از شاهد مسرت دوران با لمره فراموش نموده و بطریق رد این دردم
از دست برده که یکباره از عالم و عالمیان چشم امل پوشیده از این مصیبت عظمی
دست از تعلقات جهان شسته و دیده از دید از جهانیان بسته دارم **بیت** زین مصیبت
نمی‌شاییم بجان چشم دگر چشم در وعده مم باد اگر بگشاییم از خارج معلوم است
که بلازمان سامی چه رسیده و اگر نه اقتفای اصحاب الذین اذا اصابتهم مصیبة
بوده مقام چه مقدار اندوه داشته اند باری **بیت** افسرید چکند گر نکند بار قضا
کافرینش همه در قید قدر محبوسند فردی از افراد ممکنات را از تیر تقدیر انحاء
بدر گلم الموت در برج مشیده تدبیر گریختن ممکن نیست و جزئی از اجزای موجودات را
از سر حد و بکل امة اجل و لکل اجل کتاب یستقدمون و یستاخرون تجاوز جایز نه اقتضای
خالی از زوال و زال کجاست و علیه عمر معصوم از غوایل کراست طغرا الیس ان
نام بقای هیچ موجود در صحیفه ایجاد جز بقلم کل شیء هالک نگاشته و مستوفی
دیوان تقدیر مقدار وجود آفریده را جز در جریده کل نفس ذائقة الموت ثبت نکرده

کدام نهال در منهل اقبال قامت افراخت که کشاکش اره حوادث از پا
نینداخت کدام گل از گلبن شادی شکفتن آغاز نمود که خزان غموم نوائب باد فراق
اوراق طراوتش نپرداخت **بیت** خرمی پنهم نمیباشد درین باغ خراب
خنده گل دارد از پی اشک ریزان گلاب در حالتی که حباب حیات حباب سیاب
که موجب ایجاد حیات و داد رس حیات حوت امور و ورود اسرار و محل حیات
و حیات حی لایموت بوده در موج خیز کل الیسار اجون بگرداب انگیز
و انهم میتون سر فرو برد سایر موجودات که بطفیل ذات شریفش پیرایه پوش خلعت
خلقت و جرعه نوش جام فطرت گردیده اند پیداست که بقای بقای همگی مدت
دیده و رشته حیات تمامی بقعه ارض فنا بریده خواهد شد **بیت** هر آنکه زاد بنا چار باید
نوشید ز جام مرگ می کل من علیها فان پس بینه امتعرفان بحر مصیبت اتخاذ
است که دست توکل و امان خدای رضینا بقضاء الله انداخت کشتی خاطر از غرقاب
خوف و فزع بساحل و ان صبرتم فهو خیر الصابرین ساتند و طعم حنظل صبر را بمداد
لا تنالون البر حتی تنفقوا مما تحبون لا یصبر علی الکرب الا الکریم شمار آثار حضرت باری و ارتقای مدارج عزت
و کامکاری اند تا از خزانه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بهر یاب اجر دنیوی
و اخروی باشند **شعر** صبرت و کان الصبر منی سجیة فحسبک ان الله اثنی علی الصبر **بیت**

رنگین گرگلی رقه است برباد گل صد برگ صوری را بقا باد رقعه که در قبر یکی از ارباب عمیدان
بتعرض اهمال که در انجاح مقصدی عمده بود نگارش رفت گرفت در توکریه حافظ
هیچ روی حیران آندم که کم از سنگ خاره نیست نعوذ بالله من غرور الخطرات العقل
ثم من تبعات خطوات الخلل رقعه شوامس برج زود ستیز که ستیزه بدستگاه تو نشسته
وما ذالک علی الله بعزیز والسلام علی من له قلب حریز فانظروا کیف کان عاقبة الذین
من قبلکم وهم کانوا اشد منکم قوة واقواما واشد منکم قوة واقواما بنا جمعه حضور دوم روز سیم
جمعی از دربار خلافت بحضار رم صدر ارداشتند این قرارات بعد از خطبه و قبر زر
قیام امام برسم رقعه بمقرب الخاقانی میرزا محمد قلی نوشته شد من باب کلم الله
نودی للصلوة من یوم الجمعة بتوفیق الله الملک القدوس العزیز الحکیم یسبح لله ما فی السموات
وما فی الارض کویان الی ذکر الله ساعی شدم و در بازار و در البیع اشترای ثابت نزد
نیابت مخادیم ذوی الاعذار الذین یکتبهم ویعلمهم الکتاب والحکمة من بعثت فی الامیین رسولا
منهم سائل داعی بسرکت من یتلو علیهم آیاته از مراجع تمار بحث تجارتهم ایشان را
والله یضاعف لمن یشاء فنی خواهد بود و الکم خیر لکم ان کنتم تعلمون فاذا قضیت الصلوة
معاودت مینمایم و فریضه خدمت را بر فرض بر و غیبت باحتیاط نیت علی العاده عادت
اکنون حاملین رقعه کمثل الحمار یحمل اسفارا سفیر آسا از در بار اسمان عرض باحضار رحمت

اگرچه معروف مراسم آداب معهود معارف اسباب نه اینست که در حضرت
اعاظم و افاضل تمهید مراطه کامل و تقدیم مراوده شامل رفع عرایض مقاصد و عرض
مصالح مفاسدی شود ولی از اینکه مرا کار روزگار چون و کار شعشعت کار زمانه
پریشان و دست اضطرار مانند مرحله اعمار معابق شاید پایان است و در بعثت
انصاف مفروض ذمه عقیدت انصاف نیدانه که در تخفیف حقوق ناس و ادای
دیوان قیاس که در ادای خدمات چندین ساله دیوان حق شناس حاصل آمده عقد
اقدامی بسته می رفته باشد لهذا از رسوم معهود احتراز و بی اختیار روت تشت
دراز و چشم رجا بافتتاح هر باب باطراف باز دارد و از انجمه نیز شفاق
خجسته اخلاق در وسط انتهار اشتهار شهر اضواء مناجح مقاصد اصحاب حاجات
افاق و مقرع اسماع عزم اخلاق است بنحو ابد با تقدیم استیذان استفتاح باب
اتمداد و استدلال از آن سر کار بنده و با شرط عقد نیت خدا اثر حد ثبات
اگر شرح شکسته احوال شایع بخلاف کاید شرحی که یکی از جواری در تعرض اهمال در زمان
در نوشتن مکاتبت نوشته شد تجاوز از پنجاه اسم جاریه بکنایت در آن
در آن مندرج است فی مهر سنه بهار بنفشه زار عصمت در سینه بهار عفت چمن آرای گلستان
و شمر سمای زر جبین سلامت جوهر صلاح بخیر چین الحمد کلچهر چهر از رخت خوشی جوهر

فاشروا فی الارض آورده حواس پنجگانه را بقدر ادای وکانه در ستایش خدای
یگانه و هو و الفضل العظیم محل طمانینه بجای نگذارده اند نعوذ بالله الذی لا یهدی القوم
الظالمین اگر نماز را بارگذارم در سلک مخاطبین یا ایها الذین جاهدوا الکفار
الذین کذبوا بآیات الله بازنگاری بدرین الذین اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها
و ترکوک قائما شارک خواهم بود و چنانچه بود سودای قلب عند الله خیر من اللهو
و من التجارة را سرمایه متاع جواب سازم اجابت اولی الامر مقبول را تارک لهذا
آنها را و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین بخدمت شما راهنما شدم و بدین راه
براغ دو شما هادی طریق الک فضل الله یؤتیه من یشاء انهم ملاقوکم فسنکتب ما تقدم
شاهم ان عنستم انکم اولیاء الله ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون
به نیابت بنده درگاه سلطنت اساس را من دون الناس ادراک حضور میمون خواهید بود
و مهمانی که باشد تقدیم آن بنده را مثنوی لعلکم تعقلون بما کنتم تعملون هنگام قامت
امام است و هنگامه الله اکبر الذین یقیمون الصلوة در رتبت صفوف قیام و ما لهم
لما طغوا بهم مقام اختیار نه زاده برین و الله خیر الرازقین رقعه که در اوقات
احوال یکی از رجال خیار بسکتفا لطاول رجال حرات جدید الاجلال نگارش رفته
و لکل قوم رجال و لکل رجال حصال و لنعم ما قال من قال حرة الا من زال افتة الرجال

باشد و چون آن حمید صفات مرضیه صفات از این هر دو عالی فارغ و مهم مهمل و نوشته
و تلقین از صفات صفیه او نیست که بهر نوع هست کتابت آورده و جواب احوال بخط خود نوشته
تصدیع پیوند اعلام خواهد داده بر این کار چون دیگر مهم میمونه اهتمام خواهند نمود انشاء الله تعالی
رقعه که یکی از ارباب خط در سفارش تعلیم یکی از فرزندان مستعد نوشته شده
بنده زاده عبد الحسین اگرچه خط ارادت بر روش راصد مجمر عقد کرده دارد و با بیزاره که خود را شخصیت
معروف خدمت با سعادت نموده در سلک صداقت مسرور شده چه در اطلاق عهد خدمت بر سر آن زده
عبارت که مرا قوف احوال زواید مشق تستعلیق قلم نکشیده تسلیم نشسته را بیشتر بطلب الصداقت بر کار
داشته معنی آنکه تحریر بنده را هم از ارتکاب حیث رتبه چنین مرقع شده خود را نمیکند از سهمت تراوش
ارادتم استشمام رایحه یمان و تسلی و تسلی نیز توقع دارد بنده هم که شیوه کاهی را در آن کار ماهر
دارم این را هم میدانم ملازمان سامی کاهی رسم نقش قلم و صفحه را بصیر فشانده خاطر شکر بخش
و خطاب خطاب میفرمایند که مطلبی هم عنوان توقع بندگی او را در آید بر تربیت سرکار سپاسی پیوند
شاخه یاقوت صفت برخ رو تا خاصیت بیرنگ باقی و لعل در لیعه چیکی از امرا در سفارش
فرزند ارشد میرزا محمد تقی سمت نگارش یافته است این عاکی قدیم در میرزا
جدیده که بمضای مقتضیات سن و اقتضای عمر ایام طریق از راه انقطاع را ستار بقطاع
بقیه حیات ساخته اگر از سلسله خدمت صحابت حسب رصحت جمعی مادام محترم آمد از برای خود
در معرض شهود یا تحریر عرایض عقیدت نمود و دیگر تصدیعات منظور و مهود مختصر کرده
اجمالا بر خدمت عاکی و مرا عزم خود اعظم هر گونه خدمات میدانم افزوده دام و بخشیده چیزی را
سرمایه طمینان خاطر داشته ام چشم داشت رعایت خدمات سابقه از سرکار عطیه
بوده شخصیص در این اوقات که بنده زاده منظور نظر ترتیب و مرسوم سفارش خدمت سرکار عالی
بود بر این طمینان استظهار بیش فزوده از اینجا نیز مراسم دعا گوئی بسمت تراوش یافته از آنجا
و هر گونه ملطفان خدمت فرستری مستلزم است در این اوقات از افزوده و بسته نمی شود و در عرایض
و عرایض غالب با شخصی روی نموده و با ظهور آنکه عقیدت ارادت و ارشد را بمهود و میدارد
تعجبات عظیمه حاصل شد اگرچه میدانم مراسم محبتهای سرکار عالی با زدیاد ارادت
سکارم اخلاق بزرگانه از همه گونه مهرهای پدرانه بهتر و بیشتر خواهد بود با فضای ملاحظه
استخاره تحریر این عریضه از لازم نمود چنانچه سالهای سال بهر گونه تعلیقات بشارت
مسرت در آن چشم براه چشم جواب این عریضه مشتهر بشارت رفع اشتباه شیر مزید
التفات در باره فرزند صداقت آگاه هستم اگر بار جاع خدمات مفروضه که
در خصوص کتاب تکلمه الحیات خدمت سرکار شریف تعمد از فخر العلماء و المحققین ایجمعه گذاشته شد
در محاربه زمان سابق از حافظ شریعت مخبر صادق علی الشرع فقیه الصدارات تیمم الحافظ
احسن الحسنات بعض آیات کتاب صدق آیات از جهه کتب تکلمه الحیات عرض خاطری

رقعه بود و از این راه که در عهود موعود استدادی غیر مهود و شهود و آمد بسلطه نگیزی قلس و اهمه
دون اساس الاسس شبهه و وسواس در اجاد رجعه ارواح و ابدان ناس بدست ارشاد فرمود بالله
مس شد اول فاس در سلوک مرجع و معاد عهد الفاس قصر را در اک حواس هم از احاس حکمت
این التباس در تشویر همراس است و نقص ضعیف در مدار تفکر و تحیر تصلح او سرگشته تسال کاغذ
پیت هم مکرر را نماید بیقین مغفر نشر تا مکرر باز رهد و اهمه از این وسواس کتیبه کرده
نوشتجات فرزند ارشد که بدعوت عزیمت اصفهان نوشته بود نگارش یافت
بیان عالی عسکر پیک رسید و نوشتجات شوق نگیمال آداب ارزنیده خود نیز مدعا مضامین مسطوره
بحصر مراتب منظوره گردید در خصوص حرکت من بر الصرب که در کتاب تسابق و لاحق اظهار
و فی الحقیقه محرک اشراق ضمیر بجهان کشیده بود معلوم افتاد و معلوم است که شوق عمر با ولا
و مرطن مالوف و محل نشو و نما بوده چه مقدار خواهد بود تخصیص در این زمان که حرکت اسباب
بوجود آنچه دسته کار جلالتمدار صاحب عطوفت شعار معظم دام اقباله العالی آرسته و بر عزم
کشته ام غایت مرامل از عمر رعایت شمول اینست که باری او را در اک خدمت بر فلک
حاصل آید شوق لقای آنفرزند بمعیت دیگر نوخیزان خیریت دلیل هم که معلوم است و لیکن بادر
اینجا بعضی احتیاجات منظور و مدعا حاصل مع مشاورت منعقد داشتیم و در مصالح این حرکت
سخن در میان آوردیم چیزی که مسلم کل افاده اینست که از زمان رفت که کاغذ نامی رسید

تا الحال و بعد از این در هر مجلس و هر مقام همه صحبت از آداب و انیها و نکته تنبیهات حضرت
انفرزند است و لیلا و نهارا دعا و ثنای شایان تحسین و آفرین بیمر و پایان همه را در زبان
شیشه مراسم از این زاده مزید عقاید و دوستان حاصل و تدبیر رضامندی کاملا هستم و در حرکت
و نزد هر کس اظهار رضا هم و از فضل عنایت الهی مدارکه و تلاوه از خدا در جهان در باره
انفرزند عزیز از جان منظور و مامول الله تعالی بیب بر نزل فا ما از هم حوله که بگذرید معاذیری
چند هست که پاره متعذر التحریر و التقریر و بعضی هم حالا عالی عسکر پیک شد و بالکلیه
این عزیمت بعقول رات نمی آید عالی عسکر پیک هم با آنکه بهر از پذیرفت و بسته انفرزند خواهم
پسندید تا بعد از شیشه خدا و قضای عمر بلقا چه باشد عالی عسکر پیک را در آنه تخصیص بر توقف
داشتن بر توقف بتقریر شارالیه افاده زیاده چه الطاف شود و با عمر و عزت مستدام و نگاه دارد
رقعه بر سبیل ظهور اتفاق و خدمت یکی از اصحاب بری از انهاف نمی تطیر توقف
هشتاد سال کاپیش است تا در دایره وجود عاریت دارم و در سیر ستاره مضاد تردد کار سار قضای
شیرات جهان در ولایات عزیمت اشتاق و تمکن افاده و در اغلب بلاد نیز بر سم مسافرت
یا ملازمت پای عبور نهاده و با مرحومی درست کشاده از عالم سکنم و از عهده اثبات بر آمده و الان
هر چه بهم آفریده بنده را در کلمه شرع یا متعه عرف بر افتد و همگی که بنده است و هر گونه نامه
هر باهر کس بوده گذاشته و گذشته ام اما امر در بنده کار شما و اهالی دارم و در اقرار خیر بنده کار

نزد شاه و وزیر واسطه و باشخه دامیر را بطه و بازار با حکم مراد و تا در اصحاب خدمت بی غرض زبان
نمی آزرم و مرافعه را منحصر میسازم بحکمه عدل حاکم قهار فاما تحریر مرافعه اینکه بنده زاده بیچاره از
اصحاب دواعیان این دولت جدید بنوی جاوید بنا را بطه خصوصیت و بطنه مراد و تربیت دولت
در خدمت شاه هم علی رسم الاتفاق عز اختصاص حاصل شد و بمقتضای صداقت خود از کارهای
هر از ارزم زندگانیت کافی دانستم و بدیم اطمینان از هر اندیشه و اسباب فارغ نشستم و شما از
عزومات این معامله تسامح و اغماض بلکه ابطال اعتراض میکرد فتند بنده هم فدای زبان
این دستگاه و دو اهل از نقاص اشتباه روز بشام و شام بیاه رسیده تا کارم بدینجا کشید و هر چند
را بظهور رانیکه اظهار سوابق صدق هم است توقع مدارکات لواحق بجات لیکن داستان مرافعه
محل خوف در جا اکر میان خود خند اجرای ستر را بسطور صحیفه مرافعه مزور در محکمه حاکم بیدرد
داشته باشند طالب آنم و لا از صدر حکم با رب پدر و بنده و السلام

اشعار چند بیت بترتیب بحر سلاطین عجم که قبل از اسلام
بوده اند بر حسب خواهش عزیزی در مجلس صحبت در ماه جمادی
یک ساعت منظوم شد در شهر سنه ۱۲۲۶

ایا مرد سخنه دانشه دان	که جمله بی طلسم نام شهان	نخستین شاه کیومرث حاست
سلم مراین اهل بازار است	چو گذشت پدرش شد از جمند	پس انگاه طهمورث دیو بند

دگر بود جمشید و چون در گذشت | بضحاک بیداد گر ملک گشت | وزین پس فریدون بشاه
چو او شد بر مجد شد پادشاه | زنعمد پدر نوذر نیکو رای | بشاهی برش تخت زرین بپای
پس انگاه چندی شد او در جهان | در ایران بفرمانهی کامران | چو طهماسب گرشاسب بلعزم
بدوش دادی شجاعان شد توم | دگر از فوک کیان کیقباد | تحمل بتخت بهشتی نهاد
چو بگذشت کاوس کی بر نشست | ولی راه و انصاف بر خلق بست | چو او در فکنده نیکو نگشت
بر او ساخته رایت بکتر و تخت | چو بهمن ابر پیش کشت شاه شد | دگر بهمن امد بار گاه شد
دگر چون همایکش آسیب یافت | ز دارا رسید تخت شیر بر یافت | بدارا شد از کنه مسلم شرف

وزو یافت ملک یکان کوشی | روانش بر خرمشتر باد جفت | شه ملک بر منتظر بر گرفت
نسب نامه هر دو یکیفتاد | ورق بر ورق از دگر دون بیاد | باسکندر انکه جهان باقوی
هر فیروز شد جهان بر سر | چو بگذاشت او ملک نایاید ار | بایام شد لطش کامکار
چو او رخت سیری تر کشید | باشکانیان پس بایمد رسید | دو اشک از پی گرآمد
چو از کامیان نشر آمدند | بشاپور پس پادشاهی رسید | بهرام ملک انگهی آمد
بلاس انکه از ملک شد بهره مند | وزان بعد هر مزد شد ارجمند | پس انگاه زرین شیاره
چو فیروز بنکند سالار بود | بلاسان چو خسرو دگر بر نشست | چو رفت از ده سال انگه نشست
دگر از هر ان بود چون او نشد | باشغانیان مملکت داشد | نخست از هر ان بود خسرو دگر

ز شیر بلاس انگهی رفت فر | دگر بود کو در زوزن چو دی | همان از کو در زد دگر زیا
دگر باز رتی و پس از او انسان | ز زوزن گشت دولت بساسانیان | نخست از دو شیر شه دادگر
چو بود شش لقب با کیان پادشاه | دگر بود شاپور داور مرد زن | سه بهرام باز از پی دگر
دگر بود شاپور و باز از اشیر | همان باز شاپور بهرام شیر | دگر زود جرد سلیم و هشیم
وزان بعد بهرام گور نفیم | دگر یزدگرد است فیروز زاد | بلاس از پی باز از پس پی فرزاد
از شیر وان کسری داد گر | از ان پس پیاز است شیرویه پدر | دگر هر مزد چون کدو از جهت
باز رنگ بهرام چوبین نشست | دگر خسروی شد پسر در نشست | چو او در دو شیر و بهیم خواست
چو خلق از دو نکیس گریان شدند | ز خسرو دو دختر جهانبانی شدند | دگر فرخ از فرخ فرخ جهت
ولی یزدجرد از شهر بر نشست | باز یافت ملک عجم اختیار | چو دین عرب از حرم مصطفی

بدین پس می دهد از زر فرست | بند زیر خیمه سرخ هم | که تا فرزند شاه ظفر گرفت
جهاندار فتحعلی شه که باد | بماران شاهنشاهی | باد سلطنت تا ابد بر مراد

دی بحر چون رزید باد سحر بر | یافت جهان از طلعت خاور | روز شد در روزگار ما پیاست
زافسر خورشید بر افسر زر | تیغ بر افراخت آفتاب فلاک | درع مرصع که داشت پیچ زر
راه افاق بر گرفت مرد ز انجم | چرخ فشاند شکر بر کهر | رفت طیش سیاه روم بالحاق
چشم جهان را تماشا کجا بر | صبح دمید و سواد کشیده مهر | تا خت سند ضیا کو بر کهر

بکف خورشید برق تیغ نمودی | شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه | چون بکف شاه تیغ زر بشیر
صبح چو شاه چهار دین فلک از کنند | خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه | کرد زخاور بملک خسرو انجم
از رخ نکیس فشاند دست صبا کو | زانیه شب زهره با صبا کو | داد عیان مهر بر زگر
کرد نهان حقه باز چرخ بیزنگ | مرغ سحر خوان گشود استه تنگ | بست فرو زنان فرخ
پای در آورد در رکاب شد توم | گشت نگونسار رایت پرچم | شاه که اگر نشست از اراشیر
خسرو سیاره شد سوار بر منبر | تکیه بر آورنگ چرخ زد شه قدر | چون شه گیتی بچرخ بر تبه آورنگ

شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه

من تحیر ز لعب چرخ فسونگر | وز حرکات سپهر باز ز خسر | که بتحیر از انسکه بوده قدیم
که بشکر از این که چون شود آخر | بود در اندیشه زین الم که دلا را | همچو سه چاره در آمده در آزر
با قدا فراخته چو سرو خرامان | باغ افروخته چو ماه منور | سنبل نفشش زده در دل سنبل
شکر لعلش شکسته قیمت شکر | قامت دلجوش غیرت قد شمشاد | زکس جادوش بند در چشم عجیب
ابروی او چون کمان دل در دل | شاه فلک بارگاه فتحعلی شاه | طره او چون کند شاه دلاور
گفت چو دیدم بدام محنت بند | خسرو انجم سپاه فتحعلی شاه | گفت چو بر روزگار مرا طرا فکنند
کای طرا اهل دل ز روی ز رشتی | دی دل اهل نظر بیاد او خوشتند | چیست که با کس نباشد بیش زیبا
چیست که با کس نباشد بیش زیبا | وحشت و نفرت زخلق ایندمتکی | عزلت و سر مردم ایشه جستند

لب بگشا چرا بخنده که در باغ / غنچه شادی گشود و لب بگشود خند
فصل چنین رخ بروی گرد بنشین / بی می و مطرب نشیند خرد هند
خیز و جهان بیش کش کو اینک / فصل بهار رعیت و شاه خورند

شاه فلک بارگاه فتح شاه خسرو انجم سپاه فتح شاه

فصل بهار است و شد جهان همه خرم / گشت چو خرم بهشت روضه عالم
دیده بدیدن گشاد نرگس عاشق / لب بترنم گشود قمری ایکم
وانکه گیا شد ز لاله و گل / ساحت صحرا ز سبزه شد شکم
ساحت بستان چو سبز رود دل تنگ / طرف گلستان چو سرو دارد اعظم
ارفشاند گنبد برای پیاده / باد عبیر آورد ز باغ دمادم
گشته سراسر چو چمن زمادهان / فرم و دلکش چو برم شاه معظم

شاه فلک بارگاه فتح شاه خسرو انجم سپاه فتح شاه

گفتمش ای یار دلنواز وفادار / گفتمش ای غمگسار دلسوز غمخوار
اینهمه دانم ولی چه سود ندارم / زر که بود در زمانه یار همه کار
نیست چو زر رست کار ها همه مشکل / نیست چو زر رست در جهان خریدار
گفت نیابم ترا اگر چه نشد / دست تو سر گر نهی در هم و دینار
گفتمش ای بدل نثار سپهر تو بشد / چیست بگو گفت نعمت خسرو گیتی
هست بگو گفت تاج شاه جهاندار

شاه فلک بارگاه فتح شاه خسرو انجم سپاه فتح شاه

گفتمش ای خورده دل ز غم شده مستی / وی خم نعمت بپای دل شده بخیر
کار مرا اینک تمام شد الله / نیست چو بارم بیار گاه چه دستی
گفت که زین غم مدار در دل و خود / خیز و ره خدمت مناصب جوان کن

انکه بدل بود چو چکر بکف کالان / انکه بخت ادجوان بود بچو پنبه
انکه ز نظمش بود بتحفه نفیس خار / انکه ز شرش بند بدیه بکشیده
انکه بروشن روان رشت همت / همه و فلک گلشن بر تنور
ناظم ملک جهان جمال دارست / صدر اعظم وزیر شاه جهانبخش
شاه فلک بارگاه فتح شاه خسرو انجم سپاه فتح شاه
این چو شنیدم شدم بنده غم از او / این چو شنیدم برفت محنتم از یاد
کم از زمین بر سری که گر بر سر کشد / کشم از زیر که در نزد بی شاد
گفتمش انکه که گر چه پیش سخندان / بی سخنم بی بشیره سخن نشاد
لیک گر شعر شعر در ثمین است / در ثمین را بحر کس نفرستاد
بحر عمیق است و حیات شاه ملک کش / در ثمین نیست شعر شعر مرا زیاد
گفت که کت این جهل بر که در جهان کشاد / بار سمین عمر خیز و تاج کرانش
رایض طبع این شنید و خنک قدر را / شاه فلک بارگاه فتح شاه
رخصت جولان بدیع حسام شاه جهان
انکه بود بند کش پایه اقبال / خسرو انجم سپاه فتح شاه
انکه بود چاکرش غیر ناله
انکه مقرر بدست او بود ارزاق / انکه مقدر بتیغ او بود آجال
انکه همایون درخت بر سر راست
بر سه از جاه و بار جمیع دول / انکه از چاکری سحر و بزر
سطوت رستم نمود در سر زال
انکه از بنده بر روم بچین بر / باج قیصر گرفته مال زچین
انکه اگر است کس خیال خلاف
بود چو تفش بر آب آتش بیال / داد و دین پرورنده بوده است
خسرو خورشید بخش شاه جهاندار

شاه فلک بارگاه فتح شاه خسرو انجم سپاه فتح شاه

انکه بتیغش نظف بر باقه و زاد / وانکه ز رایش سپید کرد بسان
در بر بزم و داد خسرو مجلس

با صفت رخ خورد است رستم ندان / کلبه پیدا است بزم خسرو پرویز
لشکر نایست رزم اسم بسان
عسکر روم از نسان او بجهان / لشکر روس از حسام او ترسان
خاک رهش تو بیابی مقصد
بارگهش سجده گاه چهره خاقان / باج ستان و گه تکلف روم
تاج ده خسرو ان خطه ارزان
فخر ملوک کیان تاج سر ملک / شاه فلک بارگاه فتح شاه
ملجا خلق جهان شاه جهانبان
زیب لوا و رایت داده حاجت / خسرو انجم سپاه فتح شاه
زینت اورنگ جاه داده حاجت
داور دارا غلام خیل خواقین / خسرو جمشید ان داده قاجار
روشن از و ذات ملک را بشاهی
خرم از و بوستان داده قاجار / از نشان بر تر و بر تری او
شاد بخت شهان داده قاجار
هست زمانه برای هر کس و آید / ما ابد از روی زمان داده قاجار
داده قاجار فخر عالم از روی
فخر خلق داده ان داده قاجار / کسر کشور کشای و فقه از ارک
شاه ممالک ستان بوده حاجت

شاه فلک بارگاه فتح شاه خسرو انجم سپاه فتح شاه

ماه جهان است ملک شاه جهانبان / شاه جهان جم ملک اخور دارا
ماه روان در هست خیر خیر
بارگه او پناه خلق جهان بان / تا طرب افزاست روزگار جوانان
بخت شهنشاه روزگار جوانان
تا پس هر بهار است خزانه / و شمس شه را بهار عمر جوانان
ماه زمین تابع قضا زمان است
تابع فرمان او زمین زمان / تا قدر کردون خمیده سر و کمان است
خم و خمش بار عزم چو کمان است
نازم ملک کیان بود جهان نام / شاه فلک بارگاه فتح شاه خسرو انجم سپاه فتح شاه
شاه جهان فخر ملوک کیان باد

قصیده در مدح خسرو جمشید در سال هزار و سیصد و هفتاد شده است

این سیم بار که گردون نگر این سیر دارد / ذره ام بخشم بر خورشید بیشتر دارد
این سیم بار که بر خورشید بیشتر دارد
طالع اگر خوش بکلکت شتابان سیر دارد / این سیم بار ب که جهم در پناه قاف
خضر را بخم کشته بر سر خوان سیر دارد
این سیم بار که از مهر بخت زمین بخوان / سوی صبر و تم چو پیر کیان سیر دارد
این سیم بار چو چون سفر نیکان سیر دارد
بر سر هر شیم اگر نزد ان سیر دارد / این سیم بار ب سوی عیان عاشقان
فصد خود را دادی این سیم بار سیر دارد
این سیم بار که چون نسور ابر بار دارد / در شب جاودان لطف و ذوق الان سیر دارد
یا مگر در ضیغم قدرت بر دو کار دارد
لیک گفتم بدرگاه سلیمان سیر دارد / یا مگر خاقانیم من اگر فخر خاقانی
مدح خاقانی صحیح بر در خاقان سیر دارد
یا مگر دولت بس شد یا در دولت سرای خطب / بر در دولت سرای خطب بر دادن سیر دارد
یا مگر شد بخت یارم و زره بر دارد
بنده سان در بارگاه شاه جهان سیر دارد / شاه که دان سپهر فضل شه تر شرف
حسرت در بشیر در حج حرکت سیر دارد
افکنشان شاه جم در جهان بر شد فلک / سجده هر دم پیش او با ناهید شد
نه فضا یا رای او کار بر ساختند
نه قدر حکم او امری ساب سیر دارد / مهر پیش خلق خورشید تابان سیر دارد
ابر دستش آبروی ابر نیسان سیر دارد
چون بکار ملک رای او نظر بر فتند / چون بجود و دست کو بر فرش سیر دارد
هم برای از کسم خلق رسید هند
هم بدست او کشد فرش دولت سیر دارد / در زمانت حکم او در جهان فرمان دارد
میکشاید چه بر این رای او آن سیر دارد
آب اعجاز بیشه روی کار کلیم گر / از نسیم جان رود در دار فرمان سیر دارد
گر کیوان خم اشرف دهان سیر دارد
پیش خوش پند داشت کاین بود بسیار بیان کرد / چرخ با صد طلعت کفش پار چه دارد
نام هر کار حسن کش پیشه پایان سیر دارد

شد پریشان چنان نایاب در شهر یکانه ز پا / از پریشانیه خیر زلف پریشان می‌برد / افتاب از ذوق کوی یار آرد آب

چون بدولت روی خوبت بر دل می‌برد / گر که دون بنشیند و را فرمان برد / پس چرا در بنشیند بر حکم فرمان برد

داشت خصم تیر دل در وی ز دل پیکان / مرگ را لاینک پس کی بجسد در پیکان / بهر دعوی آید از شرق بر پیکان صحیح

بلکه رشک جوهر اشعر مهر تابان سپرد / همسری بینند چو شرار و مهر را ای او / از خجالت شکه سر در زیر سایه برد

کرد ام ای یکدمی عقل با صد طنطنه / ساده لوحی پی فطرت بهر عیش مرد / پس بکشا کردم سر چون شیر بر زد

هیچکس شهر سر خورشید تابان سرد / خلق او کشا که بگذرش با زد ذل / تحفه خود بر در پیش سلیمان سرد

بر دعا خیم بحر زانکه راه جنبش / نیست ان اهرمن سیاه کلک پیمان مرد / تا دل کلش بکم در فصل بهار و گل

بعد بر دل کلچین بود اما از کلک سپرد / وان جاه تو بر ما دار خصم لست کنند / از تو هر مسکین کل دولت ایام مرد

قصیده است در شکر حضرت نعمت بارگاه حضور رشید بر شیشه نظم در ادب است

شکر یزدان را که بار از خسرو خنگار / کار من شد بر مراد و شد بکام روزگار / شکر یزدان را که باز آمد مرا از اوج باز

طالعم شد یاور و تقدیر میمن بخت یار / شکر یزدان را که از باد بهار رحمتش / گلشن پژمرده دهر آمد آن سبز بهار

شکر یزدان را که از شاخ سعادت بر شمر / بحلی برگ بر امید هم از آب بار / شکر یزدان را که کردون باز بر ما مهربان

بازگشت از راه کین گشت چو بر سر نور / شکر یزدان را که رو در تخت ایام عجم / رفت و آمد در دیگر شهر جمشید بهار

شکر یزدان را که حاصل ابد از دولت / مدعای من بر خصم عمر من زور زکار / شکر یزدان را که باز از فاتحان حاصل

آمدم در زیر ظل سایه پروردگار / شکر یزدان را که باز از عطل ایام نعمت / شد نصیبم خدمت گاه شه کامکار

کامران فتحعلی شاه آنکه در شهید یزد / هیچکس از سجده بر تخت نعمت پیچید / شکر این نعمت کنم هیچ چو پنج

این سخن را برد عا آن که سازم ختم اختصار / نعمت پروردگار از شکر تا دو زبان / شکر تا واجب بود بر نیز در کار

نقش پیشه تا داشل اهل جهان / قطعه است خطاب بصدر اعظم دوران که در بر رحال نگشته / شکر این نعمت بیشه و اهل دگر

صدر دوران وزارت صدر اعظم که تست / می سرد با سپهر آسمان بر در تو را

سر بسر ملک وزارت را و سلطانی دست / تخت از بخت بلند از خرد افسر تو را

گر نه بر تر گردون پس چرا ران برگزید / از پی خشم جهان شاه بلند خیر تو را

چون جهان گیر گرفتی بهر شاه از داوری / داد از ان شاه جهان داد جهان گیر تو را

گر چه پس افزون بود خشم تو در تنگی گره / در شتاب افزون بود هر آمد در حضر تو را

کی تواند فتنه تا پوید به پیرامن ملک / تا بتر تنگ در دستی بود دفتر تو را

کی بود شایسته یکروزه بخشش های تو / می اشل گر در رسد صد کنج با دو تو را

کی زفرمانت کشند اجسام عصر که خود / آمد ند اجسام عدوی جمله فرمان بر تو را

مهر و مه گشتند عمری در طلب تا آمدند / مسری در پیش تو من بندهٔ بر در تو را

گر چه باشد پس ترا در بارگه دانا بنده / گر چه در مسر بود پس نعمت خنیدگر تو را

آمدند ایام بر شرف نامید و تسه / این دبیر دیگر ان خنیدگر دگر تو را

در فلک بهرام و جیس این گوی گیشد / این یکی مدحت سرا دان دگر چاکر تو را

کی ز تخت شاه بود امیس اگر کران داشت بر / جا بجوک جاسبان در بارگه اندر تو را

در مدیحت نامه ام جا بسته ذانو چون کنم / چون کنم چون نیست مدحی کان بود در خور تو را

گیرمت کو یم نظم ام اهلک از ایم شم ام / کاید اکنون عار از ملک ملک سبز تو را

گر نه از نادانی و دو هستی باشد چرا / کس دهد نسبت با فلاطون و انشور تو را

زانکه او بود از شکند رسند بند اند / بر در اکنون از بزرگان صد چو بنگند تو را

خواست تا گوید ز اوصاف و از هر گفت / آنکه گفت از آصف ابن برخیا بر تو را

کاسکه را بند عمری شد که در دولت شاه / بند فرمان کنم رم عبد فرمانبر تو را

نیست لیکن با همه خدمتگزاری تا کنون / شاه را از حال ام آگاهی سر کیفر تو را

این مرد دار که چون من چاکری در بارگاه / باشد بی بار باشد پس شاکتر تو را

چیست حاجت عرض حاجت پیش از پرسش / دانست از کار من بر من محسن خطر تو را

تا بود نام از خسرو در دهر رفعت رسد / کار دان در کار دان در هنل سر بر در تو را

از تو اندر پرورش دادیم سر با داد باد / جا بزیر سایه شاه هنر پرور تو را

ظل حق فتحعلی شاه آنکه جاوید ایزد / شاهی او را داده و زارت ایزد داور تو را

عریضه است منظوم محمد تقی تعرض تعیین استقدام متقربین و اغماض شهر یار جمشید نگین

ای خسروی صدر ایض حکم تو از قدر / در حلیه قضای مقدر عنان گرفت

من امید پاره خدمت کرد پیش — خصم از نوید های شهم برآن کرفت
نثر آنچه شد نوشته بدیوان شهریار — بود از من و نشار قلم این زان کرفت
وین طرفه تر که شرم زمن بر عرق نهاد — در لاف سیمتره ره آن کرفت
لطفی اگر بمدح شهنشاه کفتمی — بهان کرفت جایزه شاه زان کرفت
باعیش را یکان پس ازان پیش من فرستد — از نظم کار خویش سخن یکان کرفت
رامی اگر زدم دکری کفت پیش شاه — ان ایراد خسته خورشید بیان کرفت
پوشید پس پیش من از قول شهریار — تحسین ای خویشتن از هر زبان کرفت
هر کس زمن دو نسخه از نظم یار نشر — پنهان نمود عاریه یا در عیان کرفت
فی الحال رفت در سر بازار خیره کی — آغاز خود فروشی کرد دکان کرفت
پیش اگر مرا کذر افتاد از خطا — غفلت کزید قیمت هیچ کرانبها کرفت
شه خدمتی بدامن هر کس فرود کاشت — پروین دید و دامن من ارمغان کرفت
پر کرد دامن از زر و سیم اسکنجه بس — رسم تجمله در نخوت ازان کرفت
هر سفله که راه نه در هیچ بزم یافت — هر مفلسی که نان خود از لیمان کرفت
از هر زمین که خاست فراز دست من نشست — از هر دری رسید بمن راه آن کرفت
پس بر نهاد که دیدم و دیدم بچشم خویش — کز دست رنجم آنچه کفتا این زان کرفت

پس کنجهای سیم بسوی اصفهان شتافت — پس بر بهای زر زره ما نذر آن کرفت
اکنون نشسته من متحیر که از که بار — خواهد کدام حادثه ام در میان کرفت
هر کس هنر کجا رسد از راه بایدم — بر دل برش بجو در نهش اما ان کرفت
زر زه که دادم انکه چو آمد زره مرا — باید بخورد شود از و آب نان کرفت
شاکرد هم هر انکه نماید بباید م — رسم ادب پیش چو کودکان کرفت
زر زه که چون شناخت سپید از سیه مرا — باید طریق کرچکیش یکان کرفت
زین استدلال در وطنم چون خبر رسید — زر عم زین سه بسر ار دشتبان کرفت
زینسان معاملت که بمن رفت بهر رود — دشمن بمرد رحم و دل دوستان کرفت
از طعن بر سان لم ار نسخه شد چه باک — از رحم دشمنانم انش بجان کرفت
این ظلم بر من از چه روا داشت شهریار — با انکه ملک عدل نوشیروان کرفت
القصه با تجمله غم دست طاقتم — و ماه صبر و حوصله بیتوان کرفت
تا رفته رفته صبر زوال اه خود به پیش — چون دست عمر دامن اخر زمان کرفت
این ادری بحضرت شه عرضه داشتم — شه داد من ندانم خواهد چه سان کرفت

از شهنامه بحضرت از حق الفتندی در میان آنچه از بنده یاد تحقیق تا عرض آن نمود بر قسم تشبیه ... از قبیل غلیان شیشه و سر پوشش و پرده مذکور نمودند بالبدیهه در این بحر نظم شد

غلیان صفتم دود رود از دل تنگ — بر شیشه صبرم از فلک بار سنگ
سر پوش شهم اگر نباشد افغان — از پرده دل برش کرد آهنگ

چند تیری در ارای مرا صبیه خودم کفته بدیهت تاریخ سال وفات اللهم اغفرلها

عصمت

از حجاب ثابت رخشنده رای شهر — وز قرب رابعه مهر و سپهر خاوران — غصه نهال مریم پاسکم که بود
مریم طهارت بر طینت قصیدیان — در اوج الاه و در غفران عمر — در مهد ابشباب در ابا مهتران
دولت کشید بفرد و سس محملش — بنمود راه قاید مرکش بسوی جنان — تا امیس از فریب جهان باشد آسمان
در سایه حمایت داور جهان — منزل کزید خوشه رضوان عمران — جایش چو تنگ کشت در این نیستان
رو کو که آفتاب ندیدش ز اخیر — هم در نقاب خاک شد از جهان پنهان — آمد بدل ساخته تشریف و نشین
برداشت از جهان ال شد بدین زمان — تاریخ فوت او قسم خواهم نوشت — مریم کنیزه فاطمه شد یار و رسان

در روز فوت یکی از فرزندزادکان از روی ملال اشتغال خاطر که در اشتغال ... نظم

طوطی داشتم شکر کفتار — که بانش هنر شیر بکید — خانه ام را یکی چراغ مرا
بود روشن باو دو چشم امید — سال عمرش کم از دو اندر پنج — با چه چه رو بکفت شنید
نام زیبای او حسینعلی — خانه زاد حسین شاه شهید — ناکهش در ربود باد اجل
زین غم ای مرغ دل ال بیدید — دایه دهر پر فتنش زرود — از کنار رم بهد خاک کشید
از سفر بود در جهان تا — کرک چرخش بچنگ جر دید — رفت ناکام از جهان مرا

از جهان شهنه امید برید — سیر ناخورده شیر شربت مرک — از لب ساغر فنا نوشید
دست تکلیس در نکارای ای — چه کل از بوستان صاحب چید — کوهر بی شد زنستم اشکم
شد بدامان روان چو مروارید — الفرض چنکه طایر روح — همچو مرغ از قفس پرید
بهر تاریخ فوت او کفتم — میزد ضاد زدن کی از سر آن خوش خوانی — طوطی باز شاخ بید بکرد
در شهد رضا که بود در خلد — در ارض قدس رفت فیشتی فوق غرفه ... — رفت از جهان بسوی جنان ز رضا
تاریخ فوت او طلبیدم ندا رسید — از مرغ قدس غرفه غرفه ... — ۱۱۵۳

تاریخ وفات مرحوم آقا محمد نجفه بدیهه که در مجلس فاتحه ماده تاریخ سمع و بدیهه نظم شد

دی سر سری کفت در کوشم هر ستی خوش — کفتم ارج چیست کفتا هر عزت بشنید — کفتم اصحاب ... شهر
کفت مسام رسول حق ملایکه — کفتم اندر آخرت ... — کفتم از تاریخ و فوتش کفت ...
چون فسیق شاد از باب سخن — تاریخ وفات مرحوم ... — امر حق رکفت ... حقیقی
بود چون از دل یا تاریخ شد — شخص رفیق است — شد رفیق او بهشت رفیق

قطعه بدیهه در سب نقره که ذهب شد بهر اده چهچه بر ارای فلک حضرت سید الشهدا علیه السلام

شهنشه زاده وارا در ارا ... — چهچه اهم کر سرخ خسرو کرا فر — فروغ دوده قاجار دارا ...
بهاران نخل نعمت ... — زبد فطرتش فوق ... — سعادت یار ... نزل ...
ازان فیضها و زان سعادتهای ... — که آراید بهی جمعه شهید کربلا منبر — بهمه شفته ... کشنده ...

همان بنفشه در سوره زد بهم بستر / چو غیر از در شاه شهید نیست خاطر خوش / بخاطر آمد کنون که سازم ترکی
برای قصه آمل در فیض این دیدن / در مصر کز رفت که هم شهر بالو خاتون صرف / سکم نا فقه شهزاده شد سلطان خوش نظر
بآیین و عادت عرش ایل بخشر / عنان در عهد سلطنت خود شاه شاه زمانی / ملک گشا قبل کشاه شهید ایران
شاه زنان که مریم نام زنی / این چو رفت بسر دیده منظوم شد / والده زینب نام زنی / ای کس ما حشم

غزل چندان از زیر چهره با یکی مرحوم شاه خوشنام / وزند و شوخ تا با دوام / برسم نمودار

عاقبت عشق بتان بر خویش شهر دادم را / بنجد اره زخمه انجیر را دادم را / داد قاصد خبر آمدن کرد
جان فدایش که چه نیکو خبری آوردم را / آن سلاله که بخون جگرش پرورده / بیکر چو بر آیم غم چه بری آوردم را
گرد چون بسته دام غم شکم کسیم / بهر پرواز فلک بال و پری آوردم را / از چنان قیمت کبر چو کدام
دل پر خون ز دو خونین جگری آوردم را / تا بکیسم ز فلک داد خود ای شهر / که خدا را بدهد داد گری آوردم را

رله شاه ای جان فتح شاه که اله / ایضاً / بر تو سر از فلک از نظر مرا دادم را / غفران

آنکه بنمود ز و خاجر تو کشی یار او را / از خیا این قدر ای یار سیا زار او را / بر سر کوی تو من و دل فتح
دل غریبت مکن خوب نکهت ار او را / یا رب از ترک من از که سازد خبرش / آنکه بود از روی مرگ من زار او را
خواهش آن کند سکندر از روی چند / تا کند آنکه از عشق خبر دار او را / چه شود در خدا اگر کار خود آن
آنکه با کار تو هستم کز نبرد کار او را / ز تنها از بشر جان بسر صد بار / به که بینم ز جهر بهره غیر او را
کشتی آزرده چه باید بود آزرده با / هم کند جبر در آن اگر از لطف زد / آنکه باشد چو تو یار دل آزار او را

بود عمری رنگان کرکی او تیغ / همان فتح شاه مدد کار او را / چه شد اکنون که آنکه بود یار او را
چون منجم دید ابر و دخت را چنان / گفت برج قوس آنکه زاد آن شاه / گر کند با ابر دل او فکند بیخ
یکی کو بیشه زد پیوسته و دو از بر آب / یکی بست بر او آنچنان چه آنکه او از غرق / حال آن کشته اگر شد نشان
تا کل روی زاد دیدم چه گشتم بر نشان / پس همشیر کرد شد مقتل طیر شهر یار / گر چه میباشد شقوی در پهنای
شد در این بحر از زوال یکنفل اگر دو داغ / طلب حق فتح شاه خسرو پکه بر آب / ترجمانش فرقم زد این غل
گر شود خون از غنیم ناله برم دل آن نیست / همشیر یا غیر اگر آید بر چه لا کیست / جام آمد بر لب یا دیا پایان
آب از بخت بر نمیرد در او دیگ نیست / در ره عشق تا کشتم خاک کنم بسر / زاب چشم در جهان در دا گر
ایکه کشتی محنت طرد و دهم سیل / آن یکی چون آب اگر این نخیل آن نیست / داغ خط از قسمت این بحر
چون کند بیچاره را این شهر از آن گرد / گر چه یا غنیم نیست جمله هر دو عالم / چون آن چون بس آن
ختم اگر از تیغ آید مرهم شد نیست / زهر اگر از دست او باشد گر او نیست / ایکه در چاک گریبان خیر
گر گریبانی که او در دست غم او گرفت / عشق تا کم یابل همشیر غم دارد داغ / مشرا دا غنیم دارد در هر او

دل از نیم نیست یک دیگه اله بر کیست / در پناه حرمت فتح شاه کیست

بر دست زد از خط خضاب است / یا ماه بدست آفتاب است / در چهره نظر آفتاب است
یا شکر محیط آفتاب است / بر زلف تو شانه دل بس / بیچاره از این پیچ و تاب است
از لعل لب تو قصه هجر / در مانده آیه عذاب است / اگر نیز نخواهم نگر و خورسند

چشمت که چو بخت بر خواب است / از پای فتنه دوام بر آب است / گرد بکشیدیم تو آب است
دل خانه یار دهم امروز / شاهی بسر هم خدمه همسر / از تیشه جور راه خراب است
جور این مصیبت شد آن آه / با حور بر دست در خضاب است / با لاله فروغ رایه تاب است
زانکه از عشق تو شوری بسری نیست / قصه حسن تو در سکندری نیست / وه که در شهر چه زیبا پسرانند مرا
دل اسیر غم زیبا پسری نیست / چه توان چون سر رو در گرفتار / در تو روانی در پیچ سر سر نیست
جز بر یار که از فرخ نکند یاد کسی / قصه زاری من در کدری نیست / او کشیر نیست اثر در دل انما نیز
او بس بر سر آنکه سحری نیست / نه بهش بس تو در از نظر ایرد کران / منظر قصه حسن نظر نیست
بیخبر از من که در آنجا چه فسون دیگر نیست / چون کبر جهان فتح شاه از عجز / بر سر کوی تو بی پا سر نیست
رنج نوبت بیزاری تو بود هم نیز / تاج شاهی بسته جز زین نیست که نیست / زمان از ایم از عجب بود در دو هم نیز
چه وقت ناله اب این حسن بود کو / بیزم با کنم ربا سوه در دو هم نیز / نفس حرمت می کفت بی بر مشا
چه بود هیچ که کوشم نخورده بود هم نیز / رنج خرد در جهان بر چه بود چشم / بقصه جان مرا کین کند که بود هم نیز
بکار عشق نگریان کند شعر فروغ / چرا که از کرف رو بر زمین نیست / این معاطه اما ندید بود هم نیز
گر رنجه و محنتش این خبر داشتم / سر او فتح شاه حلیس نور هم نیز / کی از دان صاحب لشکر است بیدا
کی قیس را در آنجا کاچه بود / راه حرم و با کشیر کار بر آمد / دو در کرد شیر یا سنه دو قدر
کاشکی زین حبس قری شهر شدم / میشنیدی تا کی پسر داشتند / زهر از خود را بدو از دل کشتند

گر بدیدی بار تا بهتر باید کشتر / کاشکی شهم کی چون این پسر پیدا شتم / باز راه دام مهر بی تاب
بر یک پرواز دیگر بال پریدا شتم / داد خود بخشم اگر کشتی کرد دو فرمود / راه اگر در زهر شاه دادا کشتم
ولہ ایضاً جم نشان فتح شاه که همچو چرخ / غفران / همیر بسحر تم از در پیش پریدا شتم / له

بعد بسر در چمن در دامن گلچین نظر کردم / کشیدم پا بدامان قفس سر زیر پر کردم
وصالت را که میگفتم زوال هم بکنم پنهان / چه حیف شد ز شادی عالی از آن خبر کردم
بسی از پاسبانان تو دارم شه سپاه / زین در آستانت نالهای بی اثر کردم
زنجیران شکوه ها دارم نگردی تا طول تا / بحرف دستبرین داستان مختصر کردم
چه لیشه مجنون بر فشار از جهان تا من / تو را در بسر رو فشق خود هم کردم
نمودی تا جفایت را نیاوردم که بر تابم / ز کیست پنجا جو یار اگر عزم کردم
چه پیکو بند گر دوری فتنه ایدوستی انکو / برای امتحان دوری دوغ در هم کردم
فتنه حاصل بجز دشنام از آن لعل لبم کاری / طمع در خود دهان او نه کاری اگر کردم
زبس بیدم جفا کنم کم ترک وفا چندی / شنیدی ترک من کردی جفا کار کردم
فروغ ایندل مرا تا بود داشته امید / زنو دای سر زلفش خود داشته کردم

ولہ ایضاً طالع اشکنی در دولت فتح شاه شن / غفران / ندیدم جز در آن زلف در میان تنگ کردم / له

بکوی یار سینا لیم امشب غیر و بس بهم / بگلشن پس لوای بلبل و صورت غزل

یار امروز هست و اتفاق سه هر آنا — نیارستیم گفت از بیم هجرانش سخن با هم
نبیند روی قصر دل اس پیند از قوی — کی ره قد سرو و سرو قدت در چمن با هم
اگر سید بغیر نامه را لذت و بیم دم — چنان سنگم کنون شان همنشین در انجمن با هم
بزم آشتی نشسته ان پری با غیر نشیند دم — که بنشینند در مجلس پری و اهرمن با هم
بچشم دیگران منی مرا خسته بگو فتنه — مدار زندای پسر بار نو یار کهن با هم
فروغ از عزم کشد شد بند کیها آنکه آن — عیان سازند ماه و آسمان ماه و زمن با هم

ولله ایضاً بمی در دور فتحعلی شاه بسته بود — عفر الله تعالی — اگر گوید یار دامن کوه هم هم — له

دربارگاه رتو نوخداست این — یا بر سر خسرو کشور کشاست این
سر در نگاه مرا مرغ دل طبان — نگذر ز حق اگر گذری زان خطاست این
بندند منفعت عصر شکار ضعف را — پس حلها بر بند براو که روا است این
من بنده تو تو خداوند مهر گستر — وآزرده من ز خور تو تا از کجاست این
دل را چه سان خراب پسند از حق — ای دلبر ان نه ملک وفا شاست این
غم را چگونه دل نگزیند ز جان — ان دلبری وفا بی مروفاست این
پری بسر بر خست و که با هسر جور — ان بزم شاه و شاهد حوری لقاست این
کشور خدای فتحعلی شه که هر که دید — یا شاه کشور کشور عدل خداست این

ولله ایضاً — جزع شیرین و دو انجا که میوه — ذکر افروغ و شعر در ان بر سر ان — عفر الله تعالی

لبی شیرین چو شهد و شکر شیرین — دهانی از شکر شیرین تر شیرین
بملک خوبرویان پادشاه است — بسر بر شاخه کاکل افسرش بین
بگرد مه اگر عنبر ندیدی — بگرد رخ خط چون عنبرش بین
بجنت گر ندیدی نخل طوبی — بباغ جان قد جان پرورش بین
ز سر دار شاخ نیلوفر بجوی — قبای لاجوردی در برش بین
بقتل عاشقان چشمش کرشمه است — بدست ایک زمژگان خنجرش بین
ستاندی می ز دست غیر و نوشد — ز خوش می می اندر ساغرش بین
بدختر غیر از و یکدم چه بنشست — باوج نیکبختی اخترش بین
یقین بود اگر عشق فروغت — بجانا بچشمان ترش بین
قدم کن رنجه یکره بر سر او — هوای جان فشانی بر سرش بین

ولله ایضاً — راه برگ فتحعلی شاه — عفر الله تعالی
بکف بگرفته از جای کرشمه بین

دلش ربوده نگاری دل نگارش بین — بچون خودی شده عاشق رخش بین

چو روزگار من آشفته گر ز زلف تش — بسان زلف خود آشفته روزگارش بین
شکار کرده دلش را چو چشم آهوی — بچشم نمی چشمان جان شکارش بین
بخود نشرم نگاهش بزیر چشم اما — بسوی یار نگه های شرمسارش بین
دراز روی نگاهی بر جگر ار محی — نشسته زار بر چشم انتظارش بین
بکار عشق فرو ماند پیش نگرد — ز دست داده دل از دست کار شهریار بین
تو گر شدی ز غمش زار و بیقرار ای کوزن — چو خود فروغ بیازار و بیقرارش بین

ولله ایضاً — رخش فروخته چون مهر و مه بر جنت — عفر الله تعالی
چو رای فتحعلی شاه کامکار شهریار بین

تا چند کنم افغان یارب ز غم هجران — یارب ز غم هجران تا چند کنم افغان
عشق رخ مه رویان بیتاب توانم کرد — بیتاب توانم کرد عشق رخ مه رویان
از یک نگه پنهان آتش زده بر جانم — آتش زده بر جانم از یک نگه پنهان
از عشق تو در بستان زد چاک گریبان گل — زد چاک گریبان گل از عشق تو در بستان
زان طره و مشک افشان بندیست مرا بر پا — بندیست مرا بر پا زان طره مشک افشان
یارب بود پایان آخر شب هجران را — آخر شب هجران ای یارب بود پایان
بگذر ز فروغ از جان آخر ز غم هجرت — آخر ز غم عشقت بگذشت فروغ از جان

ولله ایضاً — کنی همه چون ضراب فتحعلی شاه — از فتحعلی شاه کنی همه چون خوزان — عفر الله تعالی

سر من خاک راه آن بت چالاک پستی — براه آن بت چالاک این خاک پاستی
ز حال عاشقانت نیست باک تا شوی آگه — دور دزدت دل بست ابری چاک پاستی
ترا دانم که هستی کدام ای پسر اما — سر گریت هم از ناپاک چشمان پاک پاستی
سوار جان شکار من ز ره میرسد بر خوش — تن زار من او در بسته فتراک پاستی
بپیشم تا بکام دل فروغ آن سیه سیمین — بمرگ غیر آن مه را اگر پیان چاک پاستی

ولله ایضاً — ولی تا حاصل آید این امل فتحعلی شاه را — عفر الله تعالی
اشارت با قضا ایما سوی افلاک پاستی

خجسته روز کی کش تو در و ماهتی — خوش آنکه در براه چون ز تسیم ماهتی
خوشا کسی که نه چون من که بسته راه شب و روز — امید وصل تو هش در شب فراقستی
مرا فتحت نگذارند با هش دانم — میان غیر و سگ دیار تا وفاقستی
نظر ز مهر چه لوان است جز نظر بر تو — میان اهل نظر این باتفاق است
تو را ز گردش بند رواق غم چه فروغ — که در پناه شه آسمان رواق است

ولله ایضاً — ستوده فتحعلی شه که ماه رتبت او — عفر الله تعالی
مسون ز نیم خسوف و غم محاق است

تا چند تو را ز دور گاهی / با صد حسرت کنم نگاهی
تا چند بهر رهی نشینم / پیسم گرت روان براهی
تا چند ترا نهیب منم / همراه و کشم ز سینه آهی
تا چند برای بار جویم / از سر که بدر کهت پناهی
تا چند ز هجرت اشکبارم / این یکدو روز از سر آن راهی
تا چند چو نقش پا براهت / بر خاک افتم بدار خواهی
داد از تو نگر برم ازین پس / بر درگه سایه الهی
شمعی آن شب جهاندار / ارایش تخت پادشاهی
شاهی بخدا که داد من خواه / زانسان که خصم ملک خواهی

ولد ایضاً غفر الله تعالی له و لوالدیه

کار دل از شد ز یار به پس زاری دل / کیست یارب که در نگذرد کشد زاری دل
دل گرفت غم و من ز غم دل افگار / بدل افگاری من پس نگرفتاری دل
در ره عشق فتد و ماند دل از کار و مرا / نیست کاری بجز از غصه بیکاری دل
خوار شد دل بسر کوی تو و من شده خوار / در جهان پیش عزیزان همه از خواری دل
من دل بر دو خجل از هم و در ماند نخود / دل بیماری من من ز پرستاری دل
پیش دلدار ز من هیچ دگر یاد نکرد / بفروغ آه همین بود وفاداری دل

ایضاً له

بعد مقادر غمش پرسش شعر افتاد / عار بادم همه عمر ز بیماری دل

عمر الله له

عرق بر ورق آن جبین چون لاله است / که آن جبین گل و گاهی بروی گل لاله است
منم بلاله عذاران سرو قد خوشدل / دلم نه مایل سرو و نه والله لاله است
شمار عمر رهشادش که نشت و مرا / نظر هنوز بخوبان چهارده ساله است
شکر لبی است بهر گوشه ایش شیرین کار / مگو تو خطه طهران که ملک بنگاله است
عجب مدار ز باران چشم مشتاقان / بگرد عارض ماه پس که خط هاله است

چکار ناصح بیکار را بس که مرا / نه دوست غم و نه همه خیال خاله است
بماتمند خلایق ز نالهای فروغ / بگریه هم فشاندش که آله است
عروس ملک باسید رحمتش خشبر / نشسته چشم بر خیبت و لاله است